حقوق بین‌الملل عمومی

با تجدیدنظر و اضافات

تألیف:

دکتر محمدرضا ضیائی بیگدلی

استاد دانشگاه

ضیائی، بیگدلی، محمدرضا، ۱۳۲۱-
حقوق بین‌المللی عمومی/ تألیف محمدرضا ضیائی بیگدلی. تهران: نشر گنج دانش، ۱۳۹۸,
۱۶ + ۵۸۴ ص.
ISBN: 978-964-7618-49-6
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
چاپ شصت و پنجم.
۱۳. حقوق بین‌الملل. الف. عنوان.
۹ض۲ف/۱۲۹۶ KZ ۳۴۱
کتابخانه ملی ایران
۸۴-۲۳۴۸۷ م

انتشارات گنج دانش
خیابان باب همایون، شماره ۳۶، تلفن: ۳۳۱۱۰۵۷۵
خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، شماره ۳۱۴ تلفن: ۶۶۴۹۲۱۹۶
دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری، شماره ۱۳۶
تلفن: ۶۶۴۸۵۰۴۸
آدرس وب‌سایت: www.ganjedanesh.com

حقوق بین‌الملل عمومی

دکتر محمّدرضا ضیائی بیگدلی

چاپ شصت و پنجم، با تجدید نظر و اضافات،۱۳۹۸
شمارگان: ۵۰۰۰ جلد
لیتوگرافی: ترنج رایانه؛ چاپ: بهدیس؛ صحافی: کیمیا

شابک: ۶- ۴۹-۷۶۱۸-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-7618-49-6
قیمت: ۴۸,۰۰۰ تومان

به نام خداوند جان و خرد   کزین برتر اندیشه بر نگذرد

مقدمه

سخن را با شکر و سپاس بیکران خداوندگاری آغاز می‌کنم که سلامتی و توفیق عنایت فرمود تا چاپ جدید کتاب را با تغییرات و اصلاحات نسبتاً اساسی تقدیم دانشجویان و پژوهندگان حقوق بین‌الملل کنم.

از آخرین چاپ کتاب که مورد ویراستاری علمی و ادبی قرار گرفت تا پیش از چاپ جدید آن که در منظر دیدگان شماست، این کتاب بیش از بیست نوبت (با تیراژ ۵۰۰۰ نسخه) عیناً و تنها با ویراستاری ادبی در هر نوبت از چاپ، تجدید چاپ شده است (مجموعاً ۶۳ نوبت) تا این که در سال‌های اخیر بر آن شدم تا ضمن ویراستاری ادبی، ویراستاری علمی هم انجام دهم. اما بر اهل فن پوشیده نیست که ویراستاری علمی و اساسی یک اثر، کاری بس سترگ و مستلزم تحقیقاتی گسترده است.

خوشبختانه این مهم حداقل ظرف دو سال اخیر به سرانجام رسید و حاصل آن چاپ جدید کتاب است.

مزایای این چاپ نسبت به چاپ‌های پیشین عبارتند از :

الف : ویراستاری شکلی

۱. **تغییر در ساختار کتاب :** تبدیل کتاب از دوازده فصل به شانزده فصل؛ دلیل این عمل، تناسب کمّی فصول از یک سو و تفکیک موضوعی هر چه دقیق‌تر مطالب کتاب است

۲. **ویراستاری مجدد ادبی کل مطالب کتاب؛**

۳. **جابه جایی برخی از فصول برمبنای منطق علمی: حقوقی؛**

۴. **حذف ترتیب شماره‌بندی مطالب** که در تمامی چاپ‌های پیشین کتاب معمول بود، آن هم به این دلیل که تجربه ثابت کرد که این روش نه تنها به فراگیری مطالب کمک چندانی نمی‌کند، بلکه بدون دلیل حجم کتاب را افزایش می‌دهد؛

۵. **اندازهٔ حروف (فونت) برخی از مطالب** به دلیل اهمیت کمتر، حروف ریز (فونت ۱۲) گرفته شده تا ضمن آن که فضای کمتری از کتاب را به خود اختصاص دهد، لزوماً الزامی به مطالعهٔ آن‌ها نباشد؛

۶. **جمع‌بندی مطالب هر فصل در پایان همان فصل.**

ب : ویراستاری محتوایی

۱. استفاده از برخی منابع تخصصی جدید فارسی و لاتین.

۲. اضافه کردن و تکمیل موضوعات زیر:

۱) کاربرد روزمرهٔ حقوق بین‌الملل زیر مجموعهٔ فصل نخست (مفهوم کلی حقوق بین‌الملل)؛

۲) مصونیت کشورها و مقامات عالی رتبهٔ حکومتی زیر مجموعهٔ کشورها اعضای اصلی جامعهٔ بین‌المللی؛

۳) سازمان بین‌المللی گردشگری زیر مجموعهٔ سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد؛

۴) سازمان بین‌المللی مهاجرت زیرمجموعهٔ یکی از سازمان‌های بین‌المللی مرتبط با سازمان ملل متحد؛

۵) سازمان کشورهای آسیایی: اروپایی (اُور آسیا) زیر مجموعهٔ سازمان‌های قاره‌ای و منطقه ای ؛

۶) مجمع کشورهای صادرکنندهٔ گاز(اوپک گازی) زیر مجموعهٔ سازمان‌های میان قاره‌ای؛

۷) حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت به عنوان یکی از مهم‌ترین حق‌های عام بشری؛

۸) نهادهای غیردولتی بین‌المللی ناظر بر حقوق بشر، زیرمجموعهٔ نهادهای جهانی حقوق بشر؛

۹) منشور عربی حقوق بشر به عنوان یکی از اسناد منطقه‌ای، قاره‌ای و میان قاره‌ای حقوق بشر؛

۱۰) کمیسیون مستقل دایمی حقوق بشر به عنوان نهاد حقوق بشری سازمان همکاری اسلامی؛

۱۱) حمایت از مهاجران، زیر مجموعهٔ حمایت از برخی طبقات افراد؛

۱۲) مداخلهٔ بشردوستانه و مسئوولیت حمایت، زیر مجموعهٔ حقوق بین‌الملل بشر؛

۱۳) موضوع جنایت تجاوز، زیرمجموعهٔ حقوق بین‌الملل کیفری؛

۱۴) نکات مهم اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی کیفری، زیر مجموعهٔ حقوق بین‌الملل کیفری؛

۱۵) حقوق مناطق خاص دریایی (شمالگان و جنوبگان) زیر مجموعهٔ حقوق دریاها و آبراه‌های بین‌المللی؛

۱۶) اصول حقوق بین‌الملل اقتصادی (فصل دوازدهم)؛

۱۷) اصول حقوق بین‌الملل محیط زیست(فصل سیزدهم)؛

۱۸) توقف و عدم تکرار عمل متخلفانهٔ بین‌المللی، زیر مجموعهٔ اشکال جبران خسارت در مسئوولیت بین‌المللی.

از موضوعات بسیار مهم و اساسی مذکور که در گذرم، باید چند نکته زیر را بازگو کنم.

۱. کتاب حاضر مجموعهٔ مطالب مهم و اساسی حقوق بین‌الملل عمومی مخصوص دانشجویان کارشناسی حقوق و علوم سیاسی فارسی زبان است. در نتیجه، نحوهٔ نگارش مطالب نیز در همین سطح است، هر چند این مطالب می تواند برای محققان و دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری حقوق بین‌الملل و کاربران و علاقمندان به این گونه مطالعات نیز مفید باشد.

۲. امید است با افزایش رسمی و اخیر تعداد واحدهای درس حقوق بین‌الملل عمومی در دورهٔ کارشناسی حقوق از ۴ واحد به ۶ واحد، همکاران عزیز مدرس این درس در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، همچون گذشته به حذف برخی از قسمت‌ها و مطالب کتاب اقدام نکنند که اگر از این پس نیز روش نه چندان مطلوب علمی گذشته را در پیش گیرند، نتیجه‌ای جز خسران برای دانشجویان این درس به بار نخواهد آورد.

۳. پس از آماده کردن متن اولیهٔ کتاب، بر آن شدم تا همچون کتاب حقوق بین‌الملل بشردوستانه و به عنوان یک اقدام علمی بی‌سابقه یا کم سابقه در ادبیات حقوقی ایران زمین، مخصوصاً حقوق بین‌الملل، متن را پیش از انتشار در معرض قضاوت صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل قرار دهم تا اگر نظرات عالمانهٔ ارشادی در مورد آن مطالب داشتند بر صاحب اثر منت گذارده، آن نظرات را ابراز دارند تا در صورت لزوم در متن لحاظ شود. بر این اساس از حدود ۴۰ نفر از همکاران صاحب نظر درخواست ارشاد کردم که در نهایت حدود ۳۰ نفر از آنان بر صاحب اثرمنت گذاشته و این درخواست را اجابت کردند که از آنان به صورت جمعی سپاسگزاری کردم (به شرح آتی) و به صورت فردی نیز سپاسگزاری کرده یا خواهم کرد.

از میان آن عزیزان، برخی متن را به طور کامل تأیید کردند؛ برخی اظهار نظر کلی کردند؛ برخی صرفاً ویراستاری ادبی کردند و برخی دقیقاً و سطر به سطر متن را مورد مداقه و ویراستاری علمی و حتی ادبی قرار دادند و نظرات ارزنده‌ای ارائه کردند.

از آنجا که اظهار نظرهای ارشادی جنبهٔ علمی داشت، لذا بعضاً مورد تأیید صاحب اثر قرار نگرفت که از این بابت از آنان عذرخواهم.

۴. از جمله اقدامات علمی: حقوقی صاحب اثر که در این سال‌های اخیر به همت فرزند عزیزم دکتر صادق ضیائی بیگدلی عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی صورت گرفت، تأسیس رسمی بنیاد حقوق بین‌الملل ضیائی بیگدلی است که عمده هدف آن، ترویج دانش حقوق بین‌الملل به زبان‌های فارسی و انگلیسی با استفاده از فضای مجازی است. قلمرو برنامه‌های این بنیاد صرفاً محدود به ایران نبوده، بلکه در سطح جهانی فعالیت دارد. امید است این بنیاد غیر انتفاعی بتواند گامی در جهت غنا بخشیدن بیشتر و بهتر به ادبیات حقوق بین‌الملل در ایران و جهان بردارد.

در پایان ضمن تشکر از جناب آقای علیرضا گنج دانش مدیر محترم انتشارات گنج دانش و همکارانشان، مخصوصاً آقای فرهنگ گنج دانش که در آماده‌سازی چاپ و انتشار کتاب متقبل زحماتی شدند و نیز سرکار خانم شکوه هاشمی همکار عزیزم که در تایپ و اصلاحات تایپی مکرر متن بدون هیچ‌گونه منتی قبول زحمت کردند، از خوانندگان محترم استدعا دارد تا بر صاحب اثر منت گذاشته و هرگونه نظری در مورد مطالب کتاب حاضر دارند از طریق ناشر یا مستقیماً از طریق ایمیل* به اینجانب اعلام دارند.

با تقدیم احترام
محمدرضا ضیائی بیگدلی
زمستان ۱۳۹۸

* Reza.zb.ziai@gmail.com.

سپاسگزاری و ادای احترام

صاحب اثر برخود لازم می‌داند تا از صاحب‌نظران زیر که لطف فرموده متن اولیهٔ کتاب حاضـر را مورد مداقه و اظهارنظر علمی (چه کلاً و چه جزئاً) قرار داده‌اند، سپاسگزاری و نسـبت بـه آنـان ادای احترام کنم.

اسامی به ترتیب حروف الفبا عبارتند از:

خانم‌ها: دکترآرامش شـهبازی، دکتـر نـدا کردونـی، دکتـر نسـرین مصـفا و آقایـان دکترعلیرضا ابراهیم گل، دکتر منصور جباری، دکترهمـایون حبیبـی، دکتـر محمـد حبیبـی مجنده، دکتر محمدحسین رمضانی، دکتر امیرحسین رنجبریان، دکتر شهرام زرنشان، دکتر سیدقاسم زمانی، دکتر فرشید سرفراز، دکترحسـن سـواری، دکتـر محمـدجواد شـریعت باقری، دکتر حسین شریفی طراز کوهی، دکتر محمدعلی صـلح چـی، دکتریاسـر ضـیایی، دکترصادق ضیائی بیگدلی، دکتر عبدالله عابدینی، دکتر ستار عزیزی، دکتر پوریا عسـکری، دکتر جواد کاشانی، دکتر هادی محمودی، دکترمحمدحسین ملکی‌زاده، دکتررضا موسی‌زاده، دکتر هیبت‌اله نژندی‌منش، دکتر علی نواری و دکتر امیر ساعد وکیل.

سلامتی و موفقیت روز افزون همهٔ عزیزان نام برده در بالا را از ایزد منان مسئلت دارم.

با تقدیم احترام

محمدرضا ضیائی بیگدلی

پیشگفتار

در گذشته‌های دور، در قرون نهم و دهم میلادی، ضرورت‌های حیات و نیاز تشکلات اجتماعی اطراف مدیترانه، موجب شد تا میان اقوام مختلفی که در حاشیه‌های شمالی، جنوبی، غربی و شرقی این دریا زندگی می‌کردند، روابطی حقوقی پدید آید. مبنای این روابط، عرف خود رُسته و معاهداتی بود که در حد ابزاری ساده، عامل نزدیکی و همبستگی مادی مللی به شمار می‌آمد که از لحاظ فرهنگی، رشد اقتصادی و سیاسی با یکدیگر تفاوت بسیار داشتند. اما این تفاوت‌ها که گروهی از آن‌ها را به مغرب زمین و به کلیسای روم و گروهی را به شرق بیزانس و اُرتدکس و پاره‌ای را به دنیای اسلام مرتبط می‌کرد، مانع از پدیداری ضرورت‌های واقعی همزیستی در محیط جغرافیایی مدیترانه نگردید. این تعددگرایی، از آن زمان تا به حال، خصیصهٔ اصلی جامعهٔ بین‌المللی شده است. با این حال، در دوران ما نیازهای اجتماعی و اوضاع و احوال جهان به صورت دیگری در آمده است و آن ابزارهای قدیمی، یعنی معاهدات و عرف برای ادارهٔ روابط بین‌المللی بسنده نمی‌کنند.

اگر روابط مادی کشورهای عضو جامعهٔ بین‌المللی بنیانی معنوی نیابد و کشورها به همکاری با یکدیگر ترغیب نشوند، آن نظم اندکی هم که پس از ده قرن به صورت امروزی در آمده است، از میان خواهد رفت و جنگ و زورگویی جانشین قاعده و قانون هر چند سست و متزلزل خواهد گردید.

بنابراین، همبستگی مادی و معنوی کشورهای عضو جامعهٔ بین‌المللی، سنگ زیربنای نظام بین‌المللی است و رشد و توسعه هر یک از این کشورها مستلزم همکاری سازمان یافته آن‌ها در سطحی بالاتر و والاتر از منافع ملی است، به شرط آن که این همکاری براساس اصولی پی‌گیرد که ضامن منافع جمع و حاصل وجدان مشترک جامعهٔ بشری باشد.

حقوق بین‌الملل به راستی مفهومی جز این نمی‌تواند داشته باشد. درست است که برخی از خصوصیات جامعهٔ بین‌المللی متفاوت از جامعهٔ داخلی است، اما آنچه که در اساس، جامعهٔ بین‌المللی و حقوق بین‌الملل را از جامعهٔ داخلی و حقوق داخلی متمایز می‌کند، نه خصوصیات عمدتاً ظاهری آن‌هاست، بلکه روند شکل‌گیری آن جوامع و تأثیر عوامل غیرحقوقی در اجرای مقررات حقوقی، منشأ اختلاف آن دو می‌باشد. و گرنه همکاری و طرق نیل به آن در هر دو جامعه و در هر دو شاخهٔ

حقوق می‌تواند بر مبنای اصول مشترکی سازمان گیرد. به همین سبب، آنچه امروزه جامعهٔ بین‌المللی و حقوق بین‌الملل را دچار بحران کرده است، تفاوت ماهوی هدف‌ها و وسایل رسیدن به آن‌ها نیست، بلکه کسان یا دولت‌مردانی هستند که چنین بینشی نسبت به حقوق دارند، اما تفاوت در این است که در جامعهٔ بین‌المللی، حقوق ساخته و پرداختهٔ کسانی است که خود در عین حال، ملزم به تبعیت از آن هستند: یگانگی واضعان و تابعان حقوق بین‌الملل.

این یگانگی ساختاری، چه بسا ممکن است حقوق را بازیچهٔ سیاست قرار دهد و سیاستمداران را همچون نمایندگانی که در قانونگذاری ملی مشارکت دارند، در قانونگذاری بین‌المللی سهیم کند و همزمان، آنان را از سویی مجریان قانون و از سوی دیگر قاضی اعمال خود گرداند.

این اختلاط در صلاحیت‌ها، آن چنان ویژگی به حقوق بین‌الملل بخشیده است که آن را کاملاً از الگوهای کلاسیک و اولیهٔ حقوق، متمایز ساخته و ماهیتی خاص و نمادی نوین بدان داده است. از این روست که مقایسهٔ حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی به مثل معروف، «قیاس مع‌الفارق» است.

با این وصف، حقوق بین‌الملل که تجلی زیست اجتماعی در جامعهٔ بین‌المللی است، به سوی نهادینه شدن و تبدیل به یک نظام هنجاری پیش می‌رود و تا زمانی که این فرایند طی نشود حقوق بین‌الملل نمی‌تواند جایگاه خاص خود را در جامعهٔ بین‌المللی بیابد.

به امید آن روز که انتظارها به سراید و قواعد حقوق بین‌الملل از صورت مقررات بین‌الدولی در آمده و به حقوق واقعاً بین‌المللی تبدیل گردد و فرد همان طور که ژرژسل و دوگی معتقد بودند، در آن نظام جایگاهی رفیع یابد، زیرا به هر تقدیر، غایت هر نظام حقوقی ادارهٔ زندگی اجتماعی انسان و توجه به سرنوشت وی می‌باشد، چه این نظام ملی باشد و چه بین‌المللی.

فهرست اختصاری مطالب

عنوان ... صفحه

فصل نخست
مفهوم کلی حقوق بین‌الملل

شناخت مفهوم کلی حقوق بین‌الملل عمومی به عنوان یکی از شاخه‌های حقوق عمومی که امروزه معمولاً به طور اختصار «حقوق بین‌الملل» نامیده می‌شود، مستلزم مطالعهٔ چهار موضوع اساسی است:

تعریف حقوق بین‌الملل، وجه تسمیهٔ حقوق بین‌الملل، ماهیت و ضرورت وجودی حقوق بین‌الملل و بالاخره، عوامل مؤثر در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل. اما پیش از آن ها، موضوع کاربرد روزمرهٔ حقوق بین‌الملل تبیین می‌گردد تا ذهن زمینهٔ آماده‌تری برای ورود به مباحث آتی داشته باشد.

بخش نخست: کاربرد روزمرهٔ حقوق بین‌الملل

امروزه حقوق بین‌الملل در واقع منحصراً حقوق بین الدول نیست، بلکه به نوعی حقوق جهانی است که ضوابط و قواعد آن بر تمامی اشکال مناسبات فرامرزی و حتی در مواردی برمناسبات داخلی کلیهٔ موجودیت‌ها، ازجمله کشورها، سازمان‌های بین‌المللی کشوری و غیردولتی، بازیگران غیردولتی، اشخاص خصوصی حقیقی و حقوقی حاکم است. حتی در مواردی حمایت از حیوانات و گیاهان نیز تحت شمول حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرند.

آنچه در دنیای معاصر، حقوق بین‌الملل را بسیار شاخص و متمایز کرده، نه ابعاد کلاسیک مناسبات تابعان قدیمی آن، یعنی کشورها و سازمان‌های بین‌المللی است، بلکه حضور، جایگاه و نقش اشخاص خصوصی در صحنهٔ بین‌المللی است که عمدتاً آن چنان بدیهی و آشکار به نظر می‌رسد که کوچک‌ترین تردیدی در این رابطه به ذهن نمی‌رسد. این حضور قطعاً مرهون جلوه‌های زیر است :

۱) وجود و استفادهٔ مستمر و روزمرهٔ اشخاص از وسایل ارتباط جمعی فرامرزی، از جمله تلفن،

موبایل، اینترنت، روزنامه، مجله، تلکس، رادیو، تلویزیون و امثال آنهاست. در این رابطه، نقش سازمان‌هایی همچون اتحادیهٔ بین‌المللی ارتباطات راه دور، کمیتهٔ دفاع از روزنامه نگاران، گزارشگران بدون مرز، دیده‌بان حقوق بشر و مانند آن‌ها و مقررات حقوقی مصوب آن‌ها؛

۲) سفرهای رو به فزونی اشخاص به خارج از کشور به دلایل متعدد با استفاده از وسایل حمل و نقل هوایی، زمینی، دریایی و ریلی وحکومت مقررات حقوقی مصوب سازمان‌هایی همچون سازمان بین‌المللی هوانوردی کشوری (ایکائو)[1]، اتحادیهٔ بین‌المللی حمل و نقل هوایی (یاتا)[2]، سازمان بین‌المللی دریایی(آیمو)[3]، اتحادیهٔ بین‌المللی راه آهن‌های جهان (یوآی سی)[4]، اتحادیهٔ بین‌المللی حمل و نقل جاده‌ای (ایرو)[5] و امثال آن‌ها؛

۳) سفرهای رو به فزونی اشخاص به کشورهای خارجی به دلایل متعدد با اخذ اجازهٔ ورود (روادید) یا بدون آن ؛

۴) معاملات و ارتباطات قراردادی بازرگانی و غیره اتباع کشورها با یکدیگر و احیاناً با کشورهای خارجی در چارچوب موافقت‌نامه‌ها یا به طور کلی توافق‌های حقوقی بین‌المللی؛

۵) فیصلهٔ مسالمت‌آمیز اختلافات اشخاص درسطح بین‌المللی با استفاده از روش‌های مسالمت آمیزی همچون داوری‌های بین‌المللی؛

۶) صادرات و واردات کالاها و خدمات در چارچوب توافق‌های حقوقی بین‌المللی؛

۷) همکاری‌های گستردهٔ دانشگاهی میان دانشگاه‌های مختلف جهان در چارچوب توافق‌های بین‌المللی و احیاناً ضوابط مصوب سازمان یونسکو؛

۸) وصول و ایصال مکاتبات و مرسولات پستی به خارج یا از خارج از کشور بر اساس ضوابط اتحادیهٔ جهانی پست؛

۹) مهاجرت و پناهندگی اشخاص به کشورها یا در کشورهای خارجی در چارچوب مقررات سازمان‌هایی همچون کمیسariای عالی پناهندگان و سازمان بین‌المللی مهاجرت؛

۱۰) مسائل مرتبط با توریسم و گردشگری خارجی بر اساس مقررات سازمان بین‌المللی گردشگری؛

۱۱) مسائل مربوط به آلودگی زیست محیطی که منشأ فرامرزی دارند؛

۱۲) ابعاد بین‌المللی و جهانی رعایت حقوق بشر؛

۱۳) آثار زیان بار تحمیل انواع مجازات‌های بین‌المللی بر اشخاص، از جمله تحریم‌های اقتصادی، بازرگانی، مسافرتی، پولی و مالی؛

---

1 - International Ciuil Aviation Organization.(ICAO)
2 - International Air Transport Association. (IATA)
3 - International Maritime Organization. (IMO)
4 - International Union Railways. (UIC)
5 - International Road Transport Union. (IRU)

۱۴) آنچه به نظر بیشتر جلوه می‌کند، ظهور پدیده‌ای به نام «جامعهٔ مدنی جهانی» است که مرهـون تلاش‌هایی است که جامعهٔ مدنی در راستای «جهانی شدن» برداشته است و مسئول اصـلی آن تلاش ها، بازیگران یا سازمان‌های غیردولتی هستند که برای آن‌ها دیوارهـای مـرزی قـراردادی میان کشورها دیگر معنا و مفهوم کلاسیک را ندارد.

بنابراین، امروزه حقوق بین‌الملل با زندگی روزمرهٔ همه اشـخاص عمـومی و خصوصـی، اعـم از حقیقی یا حقوقی آمیخته شده و راه گریزی از اجرای آن‌ها وجود ندارد. این گزیر ناپـذیری، زمینـه را برای ورود به مباحث آتی کتاب آسان می‌کند.

بخش دوم : تعریف حقوق بین‌الملل

برای ارائه تعریف جامعی از حقوق بین‌الملل، ابتدا لازم است درک کلی و صحیحی از مفاهیم زیر به دست آید : جامعهٔ بین‌المللی و حقوق بین‌الملل، نهادهای بین‌المللی و حقوق بـین‌الملـل، سـازمان‌هـای بـین‌المللـی و حقـوق بین‌الملل، تابعان یا اشخاص حقوق بین‌الملل، روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل، سیاست و حقـوق بـین‌الملـل، حقـوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی و بالاخره، قلمرو حقوق بین‌الملل.

در پایان این بخش، با توجه به نظریات دانشمندان حقوق بین‌الملل و رویهٔ قضایی‌بین‌المللی از یک سـو و مفـاهیم مذکور از سوی دیگر، تعریف کاملی از حقوق بین‌الملل ارائه خواهد شد.

بند نخست : جامعهٔ بین‌المللی[1] و حقوق بین‌الملل

حقوق بین‌الملل، حقوق جامعهٔ بین‌المللی است؛ یعنی مجموعهٔ قواعد و مقرراتـی کـه بـر جامعـهٔ بین‌المللی حاکم است و در آن جامعه قابلیت اجرایی دارد. به عبارت دیگر، جامعهٔ بـین‌المللـی تحـت پوشش و سیطرهٔ یک سلسله قواعد حقوقی به نام «حقوق بین‌الملـل» اسـت و متعهـد و ملتـزم بـه رعایت و اجرای کامل آنهاست.

جامعهٔ بین‌المللی، اجتماعی است که در اساس از همکاری و همبستگی مبتنی بر منافع مشـترک و نیازهای متقابل اعضای آن جامعه به وجود آمده و مقررات حقوق بین‌الملـل بـه آن نظـم خاصـی بخشیده و بر آن حاکم شده است.

در مجموع، در می‌یابیم که میان حقوق بین‌الملل و جامعهٔ بین‌المللی یک ارتباط جامعه شـناختی – سیاسی وجود دارد که متأسفانه جنبهٔ سیاسی آن غالب است، اما در هر حال نماد حقوقی نیز یافت تا بدانجا که امروزه می‌توان حقوق بین‌الملل را حقوق جامعهٔ بین‌المللی تلقی نمود.

---

1 - International Community.

متأسفانه، امروزه در جامعهٔ بین‌المللی، حقوق کما بیش بازیچهٔ سیاست است و سیاست حاکم بر حقوق. مسلماً آن‌گاه که در جامعه‌ای، سیاست خط مشی‌های حقوقی را تعیین کند، حقوق و سیاست در هم می‌آمیزد و آن جامعه را به سوی تباهی و استبداد رهنمون می‌سازد، اما به رغم این وضعیت، نباید چندان نومیدانه به جامعهٔ بین‌المللی نگریست، زیرا هنگامی که کارنامهٔ حقوقی این جامعه، به ویژه در سال‌های اخیر مورد مطالعه قرار می‌گیرد، به خوبی روشن می‌شود که نکات مثبت در آن فراوان است و روز به روز نیز افزون‌تر می‌گردد.

بند دوم : نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل

مقصود از نهادهای بین‌المللی، مجموعهٔ قواعد و ارکان حاکم بر مناسبات میان اعضای جامعهٔ بین‌المللی است. دستهٔ مهمی از نهادهای بین‌المللی، برخاسته از مقررات حقوق بین‌الملل هستند که به آن‌ها «نهادهای حقوقی بین‌المللی» می‌گویند. این‌گونه نهادها، مشتمل بر تشکل‌های جمعی و قواعد تأسیسی هستندکه طبق حقوق بین‌الملل ایجاد شده‌اند؛ از جمله می‌توان از کشورها، سازمان‌های بین‌المللی (کشوری)، معاهدات بین‌المللی، داوری بین‌المللی، دیوان‌بین‌المللی دادگستری نام برد.

بند سوم : سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بین‌الملل

امروزه بخش قابل توجهی از مقررات حقوق بین‌الملل را «حقوق سازمان‌های بین‌المللی» (بین‌الدول) تشکیل می‌دهد. حقوق سازمان‌های بین‌المللی از یک سو شامل قواعد حاکم بر سازمان‌های بین‌المللی است (مانند اساسنامهٔ سازمان‌های بین‌المللی یا عهدنامهٔ وین در زمینهٔ حقوق معاهدات میان کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی با یکدیگر مورخ ۱۹۸۶) و از سوی دیگر، مجموعهٔ تصمیماتی است که سازمان‌های بین‌المللی طبق اساسنامه خود اتخاذ می‌نمایند (مانند قطعنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی).

بند چهارم : تابعان حقوق بین‌الملل

کلمهٔ «تابعان حقوق بین‌الملل» موجب ابهام‌هایی در ادبیات حقوق بین‌الملل شده است، زیرا واژهٔ «تابع» ترجمهٔ کلمهٔ انگلیسی **subject** یا فرانسوی **sujet** است. این واژه به دو معنای فاعل یا وضع کننده و هم مفعول یا مخاطب به کار می‌رود؛ در نتیجه، از دید حقوقی واژهٔ «تابع حقوق» یعنی شخصی که هم واضع قواعد حقوقی و هم مخاطب آن قواعد است. امروزه، این اشخاص در حقوق بین‌الملل در درجهٔ اول «کشورها» و در درجهٔ دوم «سازمان‌های بین‌المللی کشوری» هستند.[1]

۱– اوبر، ژان فرانسوا: «ملاحظات یکی از متخصصان حقوق اساسی دربارهٔ تحول منابع حقوق بین‌الملل»، ترجمهٔ دکتر سید علی هنجنی، مجلهٔ تحقیقات حقوقی، شمارهٔ ۸، پاییز و زمستان ۶۹ تهران، دانشکدهٔ حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ص ۲۵۶.

اما اشخاص حقیقی، شرکت‌های خصوصی خارجی (به ویژه شرکت‌های فراملی یا چند ملیتی)، سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتیٌ و نهضت‌های آزادیبخش ملی (تحت شرایطی)، صرفاً مخاطب قواعد حقوق بین‌الملل هستند؛ یعنی قواعد حقوق در مواردی در خصوص آن‌ها وضع شده و آن‌ها را موضوع حق و تکلیف قرار داده است.

شاید به دلیل ابهامات مذکور است که امروزه به جای اصطلاح «تابعان حقوق بین‌الملل» بیشتر از اصطلاح «اعضای جامعهٔ بین‌المللی» یا «اشخاص حقوقی بین‌المللی» استفاده می‌شود.[۱]

بند پنجم : روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل

روابط بین‌الملل مقدم بر حقوق بین‌الملل است و تا زمانی که روابط بین‌الملل برقرار نباشد، حقوق بین‌الملل به وجود نمی‌آید. به عبارت دیگر، روابط بین‌الملل زمینه ساز اصلی و اساسی حقوق بین‌الملل است. از این روست که حقوق بین‌الملل را ناشی از روابط بین‌الملل می‌دانند، اما هنگامی روابط بین‌الملل انسجام و انتظام می‌یابد که معیارهای حقوقی بر آن حاکم و ناظر گردد و آن ملاک‌های حقوقی چیزی جز حقوق بین‌الملل نیست. البته معیارهای سیاسی و اخلاقی نیز در انسجام روابط بین‌الملل مؤثرند.

بند ششم : سیاست و حقوق بین‌الملل

برخی از حقوق‌دانان، به ویژه حقوق‌دانان انگلوساکسون، حقوق بین‌الملل را جزیی از علم روابط بین‌الملل- که خود شاخه‌ای از علوم سیاسی است- قلمداد می‌کنند. در نتیجه، موجودیت حقوق بین‌الملل را مشروط به آن می‌دانند که درخدمت سیاست به عنوان عامل متمایز و نه انحصاری روابط بین‌الملل باشد.[۲]

به عقیدهٔ شوارزنبرگر[۳] حقوق‌دان آلمانی- انگلیسی، وظیفهٔ اصلی حقوق بین‌الملل، کمک به حفظ و نگهداری برتری زور و سلسله مراتبی است که بر پایهٔ قدرت استقرار یافته است.

مک دوگال[۴] حقوق‌دان آمریکایی با انتقاد از برخی از متخصصان حقوق بین‌الملل می‌گوید: «آنان اصرار بر این دارند تا به گونه‌ای افراطی برقواعد فنی(حقوقی) تکیه کنند وسیاست را به عنوان عنصر الهام بخش تصمیمات بین‌المللی از آن قواعد جدا سازند.»[۵] وی بدون آن‌که اصول عقاید

---

۱. برای توضیح بیشتر نک : فصل ششم.
2.Quoc Dinh.N et ..."Droit International Public" L.G.D.J 8e edition,2009,Pp. 92-93.(آخرین چاپ)
3. Schwarzenberger.
4. Mc. Dougal.
5. Quoc Dinh.N ,op.cit.p.93.

خود را از قید سیاست آزاد کند، معتقد است که هدف نهایی حقوق بین‌الملل، صیانت از آزادی و حیثیت بشری است.[۱] بالاخره، رایت محقق آمریکایی، حقوق بین‌الملل را از جهت عملی و اجرایی (نه از نظر علمی و نظری)، همواره تابع سیاست بین‌الملل می‌داند.[۲]

اما سیاست بین‌الملل در رابطهٔ مستقیم با خط مشی‌های حکومتی است که این خود معلول رژیم‌های سیاسی، سیاست‌های حزبی و سیاست رهبران کشورهاست. خط مشی‌های حکومتی، حالت ثابت و دایمی ندارد و همواره در حال تغییر است. در نتیجه، سیاست بین‌الملل نیز تغییرپذیر است. در صورتی که صِرف تنوع و تغییر رژیم‌های سیاسی و سیاست‌های حکومتی، قادر به دگرگون ساختن حقوق بین‌الملل نخواهد بود.

اصل دوام کشورها، مؤید اصل دوام تعهدات بین‌المللی کشورهاست. البته این بدان معنای نیست که سیاست بین‌الملل هیچ تأثیری در تغییر قواعد حقوق بین‌الملل نداشته باشد. از سوی دیگر، واضح است که ارادهٔ کشورها پدید آورندهٔ حقوق بین‌الملل است و گردانندگان کشورها، حکومت‌ها یا کشورها هستند. بنابراین، حقوق بین‌الملل تا حدود زیادی متأثر از سیاست حکومت‌ها و یا به عبارت بهتر سیاست بین‌الملل است.

متأسفانه، در مواردی همین سیاست بین‌الملل، مانع عظیمی در راه پیشرفت و عدم اجرای مقررات‌بین‌المللی است، اما این امر می‌تواند عامل پیشرفت و اجرای حقوق بین‌الملل نیز باشد.

بند هفتم : حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی

اصطلاح حقوق بین‌الملل خصوصی را برای نخستین بار فولیکس[۳] در سال ۱۸۴۳ با نگارش کتابی به نام«شرح حقوق بین‌الملل خصوصی»[۴] در قلمرو ادبیات حقوقی وارد کرد. از این زمان بود که موضوع تفکیک میان حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل خصوصی که جنبهٔ کلاسیک داشت، به منصهٔ ظهور رسید.[۵] اما مسلماً نمی‌توان وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها را نادیده انگاشت و آثار متقابل آن‌ها را از نظر دور داشت.

گفتار نخست : وجوه اشتراک یا تشابه

اهم وجوه اشتراک یا تشابه میان حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی عبارتند از :

۱. اشتراک در بین‌المللی بودن: حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی هر دو متصّف به وصف

1.Ibid.

۲. بهزادی، حمید: اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، تهران، دهخدا، ۱۳۵۲، ص ۴۶.

3.Foelix.
4.Traite' de Droit International.
5. Quoc Dinh.N,op.cit.p.45.

«بین‌المللی» هستند، امابین‌المللی بودن حقوق بین‌الملل خصوصی صرفاً از این جهت است که قواعد این رشته حقوقی، روابط افراد را در زندگی بین‌المللی تنظیم می‌نماید. در نتیجه، وصف «بین‌المللی» در حقوق بین‌الملل خصوصی تنها جنبهٔ شکلی دارد و نه ماهوی.

۲. اشتراک در منابع: مهم‌ترین قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی را می‌توان در حقوق داخلی یافت. با این حال، جایگاه قواعد حقوق بین‌الملل عمومی را نمی‌توان در حقوق بین‌الملل خصوصی از نظر دور داشت. امروزه یکی از مهم‌ترین منابع حقوق بین‌الملل خصوصی، معاهدات بین‌المللی خاصی است که در زمینهٔ آن موضوعات منعقد شده اند.

۳. اشتراک در مرجع رسیدگی به اختلاف: هرگاه میان کشورها در رابطه با قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی اختلافی بروز کند، رسیدگی به آن اصولاً در صلاحیت مراجع بین‌المللی و طبق قواعد حقوق بین‌الملل عمومی است.

گفتار دوم : وجوهٔ افتراق یا اختلاف

مهم‌ترین وجوه افتراق یا اختلاف میان حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی عبارتند از :

۱. اختلاف در موضوع: در حالی که حقوق بین‌الملل عمومی، عمدتاً تنظیم کنندهٔ روابط میان کشورها و سازمان‌های بین‌المللی است، حقوق بین‌الملل خصوصی صرفاً روابط میان‌اشخاص حقیقی یاحقوقی خصوصی را قانونمند می‌کند.

دستهٔ اول یک ویژگی عمومی دارد، اما دستهٔ دوم مناسبات خصوصی هستند که متضمن عنصر خارجی می‌باشند. این عنصر برخاسته از اختلاف در تابعیت عاملان آن روابط یا محلی است که خارج از قلمرو ملی ایجاد آن روابط قرار دارد.[1] از همین رو، تابعان حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی با یکدیگر متفاوتند. تابعان حقوق خصوصی افراد و اشخاص حقوق خصوصی هستند و تابعان حقوق بین‌الملل عمومی، در اصل کشورها و سازمان‌های بین‌المللی دولتی (بین الدول) می‌باشند.

۲. اختلاف در منابع: درحالی که بخشی از منابع حقوق بین‌الملل خصوصی در زمرهٔ منابع حقوق داخلی است، حقوق بین‌الملل عمومی، منابع جداگانه و خاص خود را دارد.

۳. اختلاف در مبانی: مبانی حقوق بین‌الملل خصوصی عمدتاً ارادهٔ یک کشور و مبانی حقوق بین‌الملل عمومی حداقل ارادهٔ دو کشور یا سایر تابعان حقوق بین‌الملل است.

۴. اختلاف در مرجع رسیدگی: مرجع صلاحیت‌دار رسیدگی به اختلافات ناشی از حقوق بین‌الملل عمومی معمولاً مراجع حقوقی بین‌المللی، از جمله داوری بین‌المللی و دادگستری بین‌المللی (از جمله دیوان بین‌المللی دادگستری) هستند، اما مراجع صلاحیت‌دار جهت رسیدگی به اختلافات ناشی از حقوق بین‌الملل خصوصی، مراجع قضایی داخلی یا در موارد خاصی، مراجع فراملی[2] است و استثنائاً مراجع حقوقی بین‌المللی است.

1.Ibid.

۲. منظور از مراجع فراملی، مراجعی هستند که در سطح جهانی یا منطقه‌ای، صلاحیت رسیدگی به دعاوی خصوصی تابعان حقوق، اعم از حقوق بین‌الملل عمومی (در اعمال تصدی) یا حقوق بین‌الملل خصوصی را دارند. از جمله آنها می‌توان از «اتاق بازرگانی بین‌المللی I.C.C» و دیوان داوری آن و نیز مراکز بین‌المللی برای فیصلهٔ اختلافات ناشی از سرمایه‌گذاری‌های بانک جهانی نام برد.

۵. اختلاف درضمانت اجرا: حقوق بین‌الملل خصوصی تا حدود زیادی از ضمانت اجرای مؤثر و کاملی برخوردار است، اما ضمانت اجرای قواعد حقوق بین‌الملل عمومی در بسیاری از موارد چندان مؤثر و کافی نیست و اصولاً متفاوت است.

گفتار سوم : آثار متقابل

به رغم وجوه افتراق بسیار میان حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل خصوصی، مدتی است مداخلهٔ عنصری شکلی، تقسیم بندی سنتی تابعان دو حقوق را دچار دگرگونی ساخته است. در نتیجه، هر قاعده‌ای که از رهگذر معاهده میان کشورها، یعنی روش بین الدول وضع گردد از حیث شکلی قاعدهٔ حقوق بین‌الملل عمومی است، هر چند موضوع آن ممکن است در زمینهٔ حقوق بین‌الملل خصوصی باشد. بنابراین ملاحظه می‌گردد مسائلی که ماهیت آن‌ها ناشی از حقوق بین‌الملل خصوصی است، بعضاً توسط یک معاهدهٔ بین‌المللی به نظم در می‌آید و از این طریق، حقوق بین‌الملل عمومی در قلمرو خاص حقوق بین‌الملل خصوصی نفوذ واقعی پیدا می‌کند.

دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی در یکی از آرای خود چنین اعلام نظرکرده است: «قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی بخشی از حقوق داخلی است، مگر در فرضی که این قواعد مولود معاهدات بین‌المللی و یا عرف بین‌المللی باشند که در این صورت قواعد یاد شده قواعدی بین‌المللی هستند که بر روابط میان کشورها حاکم اند. هر معاهداتی که میان کشورها- در مقام تابعان حقوق بین‌الملل— منعقد نشده باشد، مبنایش در حقوق داخلی است» (قضیهٔ بدهی‌های صربستان و برزیل به فرانسه، به شرط پرداخت به طلا، رأی مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۹).

پروفسور پینتو[1] در اثر خود به نام «حقوق روابط بین‌الملل»[2] معتقد است که عاملان این حقوق می‌توانند کشورها، سازمان‌های بین‌المللی و نیز اشخاص و گروه‌های خصوصی باشند و از حیث محتوا و مضمون می‌توانند، هم دارای خصوصیات عمومی و هم خصوصی باشند.

امروزه، به رغم اعتراض‌ها وپیشنهادهای ارائه شده، علم حقوق افتراق و اختلاف میان حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی و آثار متقابل آن دو را پذیرفته است.

بند هشتم : قلمرو حقوق بین‌الملل

قلمرو حقوق بین‌الملل، دامنه و حدود اجرای قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل رادر جامعهٔ بین‌المللی مشخص می‌کند، زیرا همان طور که قبلاً گفته شد، حقوق بین‌الملل حقوق جامعهٔ

1.Pinto.
2.Droit des Relations International.

بین‌المللی است و این البته به هیچ وجه بدین معنا نیست که کلیهٔ قواعد آن برکل جامعهٔ بین‌المللی مجرا باشد و در نتیجه، هر قاعدهٔ حقوق بین‌الملل، روابط بین‌المللی تمامی اعضای جامعهٔ بین‌المللی را تحت نظم حقوقی در می‌آورد و برآن حکومت می‌کند، بلکه باید مجموعهٔ قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل را از حیث قلمرو از یکدیگر تفکیک کرد و هر یک را در حیطهٔ خاص خود قرار داد. فایدهٔ عملی چنین تمایزی بسیار بنیادی است، زیرا بر این اساس، حیطهٔ اجرایی و آثار حقوقی این قواعد در مکان مشخص می‌گردد.

امروزه معمولاً حقوق بین‌الملل را به دو قلمرو عام و خاص طبقه بندی می‌کنند. حقوق بین‌الملل عام مجموعهٔ قواعدی است که درجامعهٔ بین‌المللی در کل قابل اجراست. این قواعد باید از سوی تمامی یا اکثریت قابل توجهی از کشورها، از جمله کشورهای بزرگ پذیرفته شده باشد. در این صورت، حقوق بین‌الملل عام حتی برای کشورهایی که رسماً آن را نپذیرفته‌اند نیز تعهدآور است، مانند عهدنامه‌های ۱۹۴۹ ژنو در زمینهٔ حقوق بشردوستانه.

اما حقوق بین‌الملل خاص، دسته‌ای از قواعد و مقررات بین‌المللی است که رعایت آن‌ها فقط در جوامع‌بین‌المللی خاص که در آن‌ها حداقل دو کشور گرد هم آمده باشند، الزام آور است. از جمله موافقت نامه‌های همکاری‌های اقتصادی، بازرگانی و فرهنگی دو یا چند جانبه.

مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری، به حقوق بین‌الملل عام و حتی حقوق بین‌الملل خاص اشاره دارد.[۱]

بند نهم : وجه تسمیهٔ حقوق بین‌الملل

۱. نام‌گذاری حقوق بین‌الملل دردوران باستان

«اصطلاح «حقوق بین‌الملل»برگرفته از اصطلاح لاتین«Jus gentium» (به معنای تحت اللفظی حقوق ملل) است، اما معنایی متفاوت دارد. اصطلاح «Jus gentium» که در روم باستان در مقابل اصطلاح «Jus civile» (حقوق مخصوص اتباع رومی) قرار داشت، به قواعدی اطلاق می‌شد که در عین حال که به روابط میان کشورها از هر نوع، اعم از خصوصی یا عمومی مربوط می‌شد، غیر شهروندان یا بیگانگان را نیز شامل می‌گردید.[۲]» این مقررات از سوی امپراتوری روم و برای تنظیم روابط با سایر کشورها و اتباع بیگانه وضع شده بود و در واقع، حقوق داخلی یا ملی روم محسوب می‌شد. بنابراین نمی‌توان «Jus gentium» را منحصراً در مناسبات بین‌المللی حاکم دانست. البته متعاقباً و در سال‌های بعد، معنا و مفهوم «Jus gentium» و حتی «Jus civile» تغییر یافت.

---

۱. نک: منابع حقوق بین‌الملل.

2. Delbez. L, Les Principes Ge'ne'raux du Droit International Public. L.G.D.J.,Paris , 1964, pp.13-14.

۲. نام‌گذاری حقوق بین‌الملل در عصر جدید

در قرن هفدهم، «گروسیوس» که او را «بنیان گذار حقوق بین‌الملل» می‌نامند، برای اولین بار در کتاب خود تحت عنوان «Jus belli ac pacis» (حقوق جنگ و صلح)مقررات و قواعد حقوق بین‌الملل را به رشتهٔ تحریر در آورد و این اصطلاح را به جای اصطلاح حقوق بین‌الملل به کار برد. البته وی درکتاب مذکور از اصطلاح« Jus Inter populus» (حقوق بین خلق‌ها) نیز استفاده کرده است.

در سال ۱۷۹۵، امانوئل کانت فیلسوف آلمانی در اثر معروف خود به نام«صلح‌پایدار»، اصطلاح «Swischenstaatlichen Recht» را به کار بست که به معنای«حقوق بین الدول» است، زیرا وی معتقد بود که جامعهٔ بین‌المللی از کشورهای مختلف جهان تشکیل شده و تنها کشورها با یکدیگر روابط دوستانه یا خصمانه دارند.

تقریباً در همان اوان، هگل‌فیلسوف دیگر آلمانی از اصطلاح«Aussersstaat Recht» یعنی «حقوق عمومی خارجی» استفاده نمود.

نام گذاری«حقوق بین‌الملل»، مرهون جرمی بنتام فیلسوف وحقوق‌دان انگلیسی است. وی برای اولین بار در سال ۱۷۸۰ اصطلاح «حقوق بین‌الملل» را در کتاب خود موسوم به «مقدمه‌ای بر اصول اخلاق و قانون‌گذاری»[1] به کار برد.

بعدها، صفت «عمومی» به اصطلاح حقوق بین‌الملل اضافه گردید که آن نیز از حیث تفکیک از حقوق بین‌الملل خصوصی بود.

۳. نام‌گذاری حقوق بین‌الملل دردوران معاصر

امروزه، اصطلاح حقوق بین‌الملل عیناً در زبان‌های مختلف استعمال می‌شود و تنها آلمانی‌ها هستند که واژهٔ «Volkerrecht» به معنای حقوق ملل را که یادآور «Jus gentium» رومی است به کار می‌برند و در فرهنگ آلمانی، صرف حقوق بین‌الملل به معنای حقوق بین‌الملل خصوصی است.[2] در فرانسه، ژرژ سل به سال ۱۹۳۲ اصطلاح قدیمی «حقوق ملل» (Droit des gens) را بار دیگر زنده کرد و کتاب خود را «مختصر حقوق ملل»[3] نامید؛ با این وصف که منظور وی از به کارگیری واژهٔ«ملل» معنای لاتین کلمه نبود، بلکه معنای عادی«افراد» را مستفاد نموده است. عرب‌ها واژهٔ «قانون» را از انگلیسی و واژهٔ «کشور» را از آلمانی گرفته و اصطلاح «القانون الدولی العام» را ساخته و به جای «حقوق بین‌الملل» به کار برده اند. اما اصطلاح حقوق بین‌الملل از دانشگاه استانبول به ایران وارد شد و در ادبیات حقوقی فارسی ثبت گردید.[4]

ما در این کتاب از اصطلاح حقوق بین‌الملل به مفهوم حقوق بین‌الملل عمومی، یعنی حقوق جامعهٔ بین‌المللی استفاده خواهیم کرد.[5]

---

1. An Introduction To The Principles Moral and Legislation.
2. International recht .
3. Precis de Droit International .

۴- برای آشنایی بیشتر نک : روسو، شارل، حقوق‌بین‌الملل عمومی،ترجمهٔ دکتر محمدعلی حکمت،در دو جلد،انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، ۱۳۴۷، مقدمه، صص۵۵-۴۴.

۵- حقوق بین‌الملل عمومی به زبان فرانسه Droit International Public و به زبان انگلیسیInternational Law و به زبان ایتالیاییDiritto Iinternazionale Publico نامیده می‌شود.

بخش سوم : ماهیت و ضرورت وجودی حقوق بین‌الملل

وجود حقوق بین‌الملل یک ضرورت حیاتی و اجتناب ناپذیر در جامعهٔ بین‌المللی است، هر چند برخی به دلایلی که خواهد آمد، سعی در توجیه نفی و عدم آن و یا حداقل تضعیف آن دارند. برای پی بردن به ضرورت وجودی حقوق‌بین‌الملل، لازم است ابتدا به موضوع نفی و اثبات حقوق بین‌الملل بپردازیم و سپس واقعیت‌های جامعهٔ جهانی را از دید حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار می‌دهیم. پس آن گاه، موضوع ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل را تشریح نمائیم.

بند نخست : نفی و اثبات حقوق بین‌الملل

وقوع جنگ‌ها و بحران‌های حاد جهانی و منطقه‌ای و نیز تجاوزهای متعددی که به مقررات حقوق بین‌الملل وارد می‌گردد، موجب شده است تا در مورد ماهیت و ضرورت وجودی حقوق بین‌الملل به عنوان مجموعهٔ قواعد لازم الاجرا به دیدهٔ تردید بنگرند و حتی بعضاً تا بدانجا پیش روند که این پرسش را مطرح سازند: آیا حقوق بین‌الملل، اساساً یک حقوق واقعی است یا یک سلسله دستورات سادهٔ اخلاقی فاقد قدرت اجرایی؟

پاسخ به پرسش فوق، نخست مستلزم بیان دیدگاه‌های نفی کنندگان یا انکار کنندگان حقوق بین‌الملل است و سپس رد استدلال‌های نظریات آن‌ها و بالاخره، اثبات وجودی حقوق بین‌الملل است.

گفتار نخست : نفی یا انکار حقوق بین‌الملل

۱. بینش‌های سیاسی نافی حقوق بین‌الملل

نظریاتی که در نفی یا انکار حقوق بین‌الملل بیان گردیده، عمدتاً ریشه در بینش‌های سیاسی دارد. از جمله نخستین دانشمندانی که حقوق بین‌الملل را نفی کرده و وجود آن را انکار نموده اند، هابس و اسپینوزا می‌باشند. به عقیدهٔ آنان، جامعهٔ بین‌المللی یک جامعهٔ ماقبل تاریخ و مناسبات میان کشورهای حاکم به مناسبات مبتنی بر قدرت شبیه است، زیرا تابع هیچ اقتدار برتر و عالی نمی‌باشد. قواعدی حقوق موضوعه یا تحققی محسوب می‌شوند که محصول اقتدار برتر و عالی باشند و چون حقوق بین‌الملل فاقد چنین اقتداری است، پس حقوق موضوعه یا تحققی نمی‌باشد و واژگان نیز در این‌جا هیچ گونه امنیتی را تضمین نمی‌کند. آنان تأکید بر این دارند که کشورها به مثابه گلادیاتورها می‌باشند و می‌توانند با اِعمال حاکمیت به طور آزادانه به جنگ متوسل شوند، یعنی در حالت جنگ بالقوه یا بالفعل به سر برند.[1] دکترین حقوقی زمانی به قهقرای نهایی می‌رسد که به گفتهٔ اسپینوزا : «هر کس به همان اندازه حق دارد که قدرت دارد.»[2]

---

1. Quoc Dinh, N.op.cit,p.97.
2. Delbez , L. op. cit , p.26

پس از هابس و اسپینوزا، برخی از فلاسفه و حقوق‌دانان و به ویـژه دانشـمندان علـوم سیاسـی، مانند پوفندرف[1]، جان آستین و هگل از نظریات آنان پیروی کرده اند. جان آستین حقوق بین‌الملل را حتی شایستهٔ نام «حقوق» هم نمی‌داند و آن را به سطح قواعد اخلاقی یا نزاکتی بـین‌المللـی تنـزل می‌دهد. هگل هر چند حقوق بین‌الملل را به منزلـهٔ حقـوق قبـول دارد، امـا آن را فاقـد قـدرت فـرا کشوری دانسته و در حد یک «حقوق عمومی خارجی» می‌داند. وی معتقد است که در صورت بـروز اختلاف میان کشورها و عدم حصول توافق میان آن‌ها، جنگ تنها راه حل تلقی می‌گـردد. بنـابراین هگل به شکلی دیگر به حالت طبیعی و ماقبل تاریخ هابس باز می‌گردد.[2]

امروزه در زمرهٔ دانشمندان علوم سیاسی که با نظریات یاد شدهٔ بالا موافق هسـتند، مـی‌تـوان از ریمون آرون و هانس مورگانتا نام برد. آرون بر ویژگی عادی زور در روابط بـین‌الملـل تأکیـد دارد و مورگانتا معاهدات بین‌المللی را ناپایدار می‌شمارد.[3]

۲. فقدان ارکان عالی و برتر در حقوق بین‌الملل

انتقادات مشترک مخالفان حقوق بین‌الملل ناشی از مفهوم کلی حقوق است. آنـان معتقدنـد کـه حقوق، نظام قواعد لازم الاجراست و برای کامل بودن نیاز به سازمان اقتدارات عالی دارد، یعنی یک مرجع قانون‌گذاری که قواعد حقوقی وضع کند، یک مرجع قضایی که اختلافات و دعـاوی ناشـی از اجرای آن قواعدرا حل و فصل نماید و بالاخره، یک مرجع اجرایی کـه بـا اقـدامات قاهرانـهٔ مـادی، کسانی را که قواعد حقوقی مذکور را مورد تجاوز و تعدی قرار می‌دهند، مجازات کنـد. وجـود چنـین نهادهای عالی و همچنین اقدامات قهری مادی، نقش اساسی در حیات و دوام حقوق بازی مـی‌کنـد و جزو لاینفک حقوق است. مخالفان ادامه می‌دهند که در محدودهٔ هر کشـور، حقـوق داخلـی یـک حقوق است، زیرا کشور یک جامعهٔ مبتنی بر نهاد و دارای یک سازمان حقوقی عالی نسبت به افـراد آن جامعه و جدا از آن‌هاست.

مخالفان از این مقدمات نتیجه می‌گیرند که حقوق بین‌الملل نیز اگر حقوق است باید دارای یک سازمان فراکشوری باشد، ولی چنین سازمانی با حاکمیت کشورها در ناهماهنگی محـض اسـت. بـه علاوه در جامعهٔ بین‌المللی، نه قانون‌گذار، نه قاضی و نه مجری وجود دارد و با فقدان این سه عامـل اساسی، حقوق بین‌الملل افسانه‌ای بیش نخواهد بود.[4]

---

1. Puffendorof.
2. Delbez.L , op. cit , p.27.
3. Quoc Dinh. N , Ibid.
4. Ibid.

۳. ماهیت غیر حقوقی حقوق بین‌الملل

نفی‌کنندگان حقوق بین‌الملل در پاسخ به این پرسش که آیا بدون حقوق بین‌الملل، زیست بین‌المللی دچار هرج و مرج می‌گردد یا خیر با یکدیگر اختلاف نظر دارند ؛ هر چند از لحاظ انگیزه متفقند. عده‌ای با دادن پاسخ منفی به پرسش مذکور، قواعد حقوق بین‌الملل را فاقد خصوصیت حقوقی می‌دانند و معتقدند که آن‌ها قواعد اخلاقی یا نزاکتی بین‌المللی هستند که فاقد ضمانت اجرای حقوقی اند. دستهٔ دیگر را اعتقاد بر آن است که وجود حقوق بین‌الملل برای زیست بین‌المللی لازم و ضروری است، لیکن نه به صورت حقوق مستقل، بلکه به منزلهٔ حقوق عمومی خارجی. به نظر این عده، حقوق بین‌الملل حقوق عمومی است که در روابط خارجی قابل اجرا است و حالتی از حقوق اساسی را دارد. بنابراین، به تعداد کشورهای جهان، حقوق عمومی خارجی وجود دارد.[۱]

بالاخره، دستهٔ سوم حقوق بین‌الملل را به رسمیت می‌شناسند، اما مؤثر بودن آن را انکار می‌کنند و معتقدند انتظاراتی که از حقوق بین‌الملل می‌رود غیر واقعی است و با واقعیت‌های جامعهٔ بین‌المللی هماهنگی ندارد، زیرا حقوق بین‌الملل قادر نیست کشورها رادر مسائل ذاتاً سیاسی وادار به تمکین نماید و صرفاً به اتکای قواعد خود، خط مشی‌های سیاسی را به آن‌ها دیکته کند. به علاوه، اگر مخاصمه یا درگیری مسلحانه‌ای روی دهد، حقوق بین‌الملل به دلیل ناتوانی در حفظ صلح بین‌المللی مورد انتقاد واقع می‌شود، در نتیجه، حقوق بین‌الملل هنوز نتوانسته خود را در مقابل نقض قواعدش محافظت کند.[۲]

۴. منافع و مصالح کشورها موجب بی ثباتی یا نقض حقوق بین‌الملل

صرف نظر از بحث و انتقاد در ماهیت واقعی و ساختار حقوق بین‌الملل، مخالفان نظر می‌دهند که معمولاً کشورها اصول و مقررات حقوق بین‌الملل را تا جایی رعایت می‌کنند که با منافع و مصالح انفرادی یا جمعی آن‌ها برخورد نداشته باشد. این عامل موجب می‌گردد تا قواعد حقوق بین‌الملل دستخوش بی ثباتی ناشی از منافع و مصالح کشورها شود. به بیان دیگر، کشورها اگر هم در موارد معدودی به اجرای قواعد حقوق بین‌الملل تن در می‌نهند(آن هم عمدتاً به دلایل سیاسی) تا جایی است که آن قواعد با منافع و مصالح آن‌ها در تعارض نباشد، ولی اگر تعارض پیش آید، اجرای آن قواعد کم رنگ شده و حتی کاملاً رنگ می‌بازد.

---

1. Ibid,pp.98-99.
2. Wallace. R, International Law ,London , Sweet& Maxwell, 1986,p.2.

گفتار دوم : اثبات وجودی حقوق بین‌الملل

ایرادها و انتقادهایی که نفی‌کنندگان حقوق بین‌الملل به حقوق بین‌الملل وارد می‌کنند در اکثر موارد با استدلال قابل پاسخ‌گویی است و یا حداقل می‌توان برای آن ایرادها توجیه منطقی و واقع گرایانه‌ای ارائه داد و این امر ضمن آن‌که وجود حقوق بین‌الملل را به اثبات می‌رساند، ماهیت و خصوصیات واقعی آن را نیز تبیین می‌کند.

استدلال نفی کنندگان عمدتاً بر محورهای زیر استوار است :

۱. مقایسه حقوق بین‌الملل باحقوق داخلی

نفی کنندگان حقوق بین‌الملل، عمدتاً در توجیه استدلال‌های خود، خواسته یا ناخواسته، حقوق داخلی را مبنا و ملاک قرار می‌دهند وحقوق بین‌الملل را با آن مقایسه می‌کنند، حال آن‌که به دلایل زیر این مقایسه به هیچ وجه صحیح به نظرنمی‌رسد:

۱) حقوق داخلی، مراحل تحول و تکامل خودرا تا حدود زیادی طی نموده و از این حیث قابل مقایسه با حقوق بین‌الملل نیست که حقوقی نو پا و در اولین مراحل تحول و تکامل خود است.

۲) ماهیت وخصوصیات حقوق داخلی نیز با حقوق بین‌الملل متفاوت است، زیرا حقوق داخلی در اساس یک حقوق ناشی از تبعیت و فرمانبرداری است، در حالی که حقوق بین‌الملل، حقوقی است برخاسته از همکاری، همبستگی، مشارکت و همزیستی مسالمت آمیز.

۳) حقوق داخلی از حیث ساختار حقوقی نیز با حقوق بین‌الملل فرق دارد.

۴) حقوق داخلی از جهت مبانی و منابع با حقوق بین‌الملل قابل مقایسه نیست.

۲. فقدان سازمان اقتدارات عالی فراکشوری در حقوق بین‌الملل

سازمان اقتدارات عالی فراکشوری، شرط وجودی حقوق بین‌الملل نیست، زیرا تاریخ و جامعه شناسی به ما می‌آموزند که اتحاد و ائتلاف میان حقوق از یک سو و قانون‌گذار و قاضی از سوی دیگر وجود نداشته است. به بیان دیگر، تاریخ و جامعه شناسی به ما نشان می‌دهند که قانون‌گذار و قاضی جزء نظام حقوقی نیستند. در هر جامعه، حقوق عرفی پیش از حقوق نوشته وجود داشته است.[1]

در جوامع کشوری، منشاء اقتدار اجتماعی قانون‌گذار است، ولی در جامعهٔ بین‌المللی که فاقد قوهٔ مقننهٔ فراکشوری است، این اقتدار ناشی از اراده و تراضی کشورهاست.

در پاسخ به ایراد ناشی از فقدان قاضی و قوهٔ قضائیه، به طور کلی در جامعهٔ بین‌المللی با مراجعه به تاریخ حقوق در می‌یابیم که در جوامع داخلی، تأسیس دادگستری در پی یک فرایند بسیار کند و طولانی صورت گرفته و تا ظهور قاضی دایمی، روش حل اختلافات همواره داوری– آن هم نه به

---

1. Quoc Dinh, N.op.cit,p.100.

صورت تأسیسی- بوده است. با وجوداین، دادگستری بین‌المللی نزدیک یک قرن است(با تأسیس دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی در سال ۱۹۲۰) که به رسمیت شناخته شده است. امروزه دادگاه‌های بین‌المللی، همچون دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان کیفری بین‌المللی و دیوان بین‌المللی حقوق دریاها، فعالانه مشغول به کارند و صلاحیت آن‌ها هر چند اصولاً اختیاری است، اما به ندرت اتفاق افتاده است که احکام این گونه دادگاه‌ها اجرا نشده باشد.

فقدان قوهٔ اجرایی مستقل در نظام بین‌المللی نیز یکی دیگر از ایرادات نفی کنندگان حقوق بین‌الملل است. در حالی که ساختار جامعهٔ بین‌المللی، ساختاری کاملاً متفاوت با جوامع داخلی و وجود یک قوهٔ مجریه مستقل در ناهماهنگی محض با مفهوم حاکمیت دولتی است، اما این بدان معنا نیست که در نظام بین‌المللی، قواعد حقوق بین‌الملل مجرا نیست و یا هیچ گونه مرجع اجرایی وجود ندارد که قادر به انجام عملیات قاهرانه و غیر قاهرانه مادی علیه متخلفان باشد، بلکه در درجهٔ اول، این خود کشورها، به ویژه کشورهای قربانی نقض مقررات بین‌المللی هستند که وظیفهٔ قوهٔ مجریهٔ بین‌المللی را حداقل به طور محدود بر عهده دارند. البته در این رابطه نمی‌توان نقش سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد و به طور اخص شورای امنیت را به عنوان بازوی اجرایی بین‌المللی از نظر دور داشت.

۳. منافع کشورها موجب نقض یا اجرای حقوق بین‌الملل

این واقعیت مسلم وجود دارد که حقوق بین‌الملل تا حدود زیادی منعکس کنندهٔ منافع و مصالح انفرادی و جمعی کشورهاست، اما این دلیلی برای عدم اجرای قواعد حقوق بین‌الملل نمی‌باشد. امروزه کشورها به طور طبیعی و از جنبه‌های گوناگون به یکدیگر وابسته‌اند و این خود زمینه ساز اجرای بسیاری از قواعد حقوق بین‌الملل است. از سوی دیگر، اگر هم در مواردی منافع فردی یک کشور، نقض مقررات حقوق بین‌الملل راایجاب کند، چنین کشوری به دلیل نفع برتر و آتی که در سطح بین‌المللی دارد، معمولاً از این عمل خودداری می‌ورزد. به بیان دیگر، منافع کشورها دراجرای حقوق بین‌الملل است و نه عدم اجرای آن.

بند دوم : واقعیت‌ها و حقوق بین‌الملل

۱. بسیارند کسانی که به محض بروز یک بحران میان دو یا چند کشور و یا تخلف حتی یک کشور از حقوق بین‌الملل، آن را مقصر می‌پندارند. در صورتی که این عمل متخلفانه ارتباطی با حقوق بین‌الملل ندارد، بلکه ناشی از دیپلماسی و سیاست‌های مختلف و متضاد کشورهاست.

۲. «در نظامی که صرفاً در پی آن باشد تاکشوری را گناهکار و دیگری را بیگناه قلمداد کند، تحقق

صلح بین‌المللی به آسانی ممکن نخواهد بود. بنابر این، حقوق بین‌الملل باید بیش از آن‌که به دشمنی بپردازد، مصلح باشد و راه آشتی و تفاهم در پیش گیرد.»[1]

۳. «در حقیقت، کشورها پذیرفته‌اند که حقوق بین‌الملل یک حقوق است و دراغلب موارد از این حقوق پیروی می‌کنند. اگر چه این واقعیت وجود دارد که حقوق بین‌الملل نقض می‌شود، بدون آن‌که مجازاتی علیه ناقض آن اِعمال گردد، اما این امر امکان دارد در هر نظام حقوقی روی دهد.»[2] آیا در جوامع داخلی، همه از مقررات حقوقی پیروی می‌کنند؟ بدیهی است پاسخ منفی است. پس چگونه می‌توان از کشورها انتظار داشت که تمامی مقررات حقوق بین‌الملل را اجرا کنند و اگر چنین نکنند، معتقد شویم که حقوق بین‌الملل اساساً وجود ندارد.

۴. حقوق بین‌الملل به مراتب کمتر از سایر نظام‌های حقوقی نقض شده است، اما مردم تصور می‌کنند که نقض آن همیشگی و دایمی است. حال این برداشت از کجا ناشی می‌شود؟ در پاسخ دو علت را می‌توان ذکر کرد :

در وهلهٔ اول، رسانه‌های جمعی عامل مهمی در به وجود آوردن احساس نقض حقوق بین‌الملل هستند، زیرا آن‌ها معمولاً موارد نقض حقوق را منعکس می‌کنند، مثلاً حملهٔ یک کشور به کشور دیگر. اما مواردی که قانون اجرا می‌شود، گزارش نمی‌شود و به منزلهٔ امری مفروض تلقی می‌گردد.

در وهلهٔ دوم، مردم معمولاً تصور می‌کنند که به صِرف وجود یک اختلاف بین‌المللی باید نتیجه گرفت که حداقل یک کشور، حقوق بین‌الملل را نقض کرده است، حال آن‌که چنین نیست. وقوع یک اختلاف بین‌المللی لزوماً ناشی از نقض حقوق بین‌الملل نیست، همان طور که اختلاف میان افراد یک جامعه ضرورتاً نتیجهٔ نقض حقوق داخلی نیست.[3] حقوق بین‌الملل برای تمامی اختلافات بین‌المللی پاسخی پیش بینی نکرده است و یا به عبارت دیگر، حقوق بین‌الملل پاسخ‌گوی بروز هر اختلاف بین‌المللی نمی‌باشد.

در این‌جا، بازگو کردن برخی از عواملی که ممکن است منجر به اختلافات بین‌المللی شوند، لازم است :

- امکان دارد برخی از حقایق امور مشخص نباشد.
- امکان دارد قوانین مربوط روشن نباشند.
- امکان دارد اختلاف ناشی از درخواست تغییر قاعده باشد.
- امکان دارد اختلاف برخاسته از عملی غیر دوستانه، اما قانونی باشد.
- امکان دارد اختلاف براثر نقض قواعد غیر حقوقی باشد.[4]

---

1. Walace , R. op. cit,p.4.
2. Akehurst. M, A Modern Introduction to International Law ,1988,p.2.
3. Ibid.
4. Ibid.

۵. «نمی‌توان انکار کرد که بدون حقوق بین‌الملل، دنیا دچار هرج و مرج و تباهی می‌گردد. تخلف‌ها از حقوق بین‌الملل نباید موجب یأس شود، بلکه برعکس باید محرکی باشد برای این که فکر کرد و چاره اندیشید که چگونه ممکن است از تخلفات جلوگیری نمود و اگر تخلف صورت گرفت، چگونه باید متخلف را مجازات کرد.»[۱]

در مجموع، امروزه «کشورها توانسته‌اند از طریق وابستگی و نفوذ متقابل و فزاینده، زمینه‌های ایجاد یک جامعهٔ بین‌المللی را با همهٔ کمی‌ها و کاستی ها، روز به روز افزایش دهند.»[۲] بدیهی است که در این رابطه، «حقوق‌دانان عامل حرکت تاریخ نیستند، ولی می‌توانیم با این اعتقاد به استقبال قرن بیست و یکم برویم که سیر شتابان وقایع، مؤید اهمیت حقوق بین‌الملل بوده، اقتضای توسعهٔ آن در تمام ابعاد زندگی بشر را دارد. درغیر این صورت، بدون روابط بین‌المللی، حتی امور روزمره نیز مختل خواهد شد.»[۳]

بند سوم : ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل

گفتار نخست : ملاحظات کلی

۱. استدلال نفی‌کنندگان ضمانت اجرا

کسانی که معتقدند حقوق بین‌الملل فاقد ضمانت اجراست، پس نمی‌توان آن را حقوق به معنای دقیق و صحیح کلمه دانست، چنین استدلال می‌کنند: هیچ قاعدهٔ حقوقی نمی‌تواند برای وادار کردن تابعان خود به اطاعت، تنها بر قدرت اخلاقی تکیه کند. هر قاعدهٔ حقوقی زمانی قادر است در قبال تابعان متمرّد خود به طور مؤثر حالت تحمیلی داشته باشد که علاوه بر قدرت اخلاقی، دارای نظام قاهرانه نیز باشد. ضمانت اجرا تجلی وظیفهٔ اجرایی است که معمولاً به دنبال وظایف قانون‌گذاری و قضایی نمودار می‌شود.حقوق موضوعه یا تحققی بدون وجود ضمانت اجرای مادی که هدفش تضمین رعایت آن است، قابل تصور نیست. در نتیجه، ضمانت اجرا جزء تفکیک ناپذیر قاعدهٔ حقوقی است.

۲. پاسخ به استدلال نفی کنندگان ضمانت اجرا

۱) آنچه مسلم است، ضمانت اجرا جزء خصوصیات قاعدهٔ حقوقی نیست، بلکه صرفاً روشی است که

---

۱. متین دفتری، احمد، سیر روابط و حقوق بین‌الملل، تهران، جیبی، ۱۳۴۱، ص ۱۶۵.

۲. لاکس، مانفرد، حقوق بین‌الملل در سپیده دم قرن بیست و یکم، ترجمهٔ امیر حسین رنجبریان،مجلهٔ سیاست خارجی، شمارهٔ ۱، سال هفتم، بهار ۱۳۷۲، فصلنامهٔ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ص ۱۰۶.

۳. همان.

هدفش تضمین تأثیرگذاری قاعدهٔ حقوقی است. مگر نـه آن اسـت کـه امـروزه برخـی از قواعـد حقوقی، مانند قانون اساسی و یا موادی از قوانین عـادی، بـه ویـژه قـانون مـدنی(از جملـه مـواد ۱۱۰۳، ۱۱۰۴ و ۱۱۷۸ قانون مدنی ایران) دارای ضمانت اجرا نیستند، اما هیچ کس آن‌ها را فاقـد خصوصیت حقوقی نمی‌داند. پس آیا حقوق بین‌الملل نیز نمی‌تواند مانند قواعد مـذکور باشـد؟ از سوی دیگر، ضمانت اجرا تا حدود زیادی در حقوق بین‌الملل وجـود دارد، امـا نـه بـه شـكل و در حدبسیاری از قواعد حقوق داخلی.

۲) دراهمیت ضمانت اجرا نباید مبالغه کرد، زیرا در هیچ یک از نظام‌های حقوقی، ضمانت اجرا دلیـل اصلی پیروی از قانون نیست. بلکه ضمانت اجرا تنها هنگامی مؤثر اسـت کـه قـانون شـكنان در اقلیت باشند. اما اگر این چنین نباشد، ضمانت اجرا قادر نیست رعایت قانون را تضمین کند.

بنابراین، «این صحیح نیست که هر نظام حقوقی را تنهـا بـر اسـاس ضـمانت اجـرای آن مـورد مطالعه قراردهیم. بهتر است حقوق را به عنوان مجموعهٔ قواعدی مطالعه کنیم که معمـولاً مـورد متابعت واقع می‌شوند، نه آن‌که توجه خودرا صرفاً معطوف این امر کنیم که اگر آن قواعـد نقـض شد، چه اتفاقی خواهد افتاد. آسیب شناسی حقوق را نباید با نفس حقوق در هم آمیزیم.»[1]

۳) این که برخی از نفی کنندگان حقوق بین‌الملل تنها جنـگ را ضـامن اجـرای حقـوق بـین‌الملـل قلمداد کرده‌اند به خطا رفته‌اند، زیرا امروزه در مقابل حقوق که یک «ارزش» شـناخته مـی‌شـود، جنگ یک «ضد ارزش» است که نمی‌تواند ضامن اجرای یـک «ارزش» باشـد. بـه عـلاوه اگـر جنگ ضامن اجرای حقوق بین‌الملل باشد، این خود نقض غرض اسـت، چـرا کـه جنـگ مظهـر کامل قدرت و زور در روابط بین‌المللی است و آنجا که زور بر امور حاکم باشـد از حقـوق خبـر و اثری نیست.[2]

به رغم استدلال‌های یاد شده، همواره این پرسش مطرح است: چرا کشورها تا حدود زیادی خود را مکلف به اجرای حقوق بین‌الملل می‌دانند و در واقع، ضمانت اجرای مقررات حقوق بین‌الملل چیست؟

امروزه، عوامل مهم و مؤثری وجود دارند که اجرای حقوق بین‌الملل راتاحدود قابـل ملاحظـه‌ای تضمین می‌کنند و نقش مثبت ضمانت اجرا را در اجرای قواعد حقوق بین‌الملل نشان می‌دهند. ایـن عوامل مؤثر به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند.

گفتار دوم : عوامل مؤثر در اجرای حقوق بین‌الملل

در نظام بین‌المللی، به دلیل فقدان قوهٔ اجرایی بین‌المللی از یـک سـو و کمبـود قواعـد حقـوقی

1.Akehurst. M,. op..cit,p.7.

۲. صفدری، محمد، حقوق بین‌الملل عمومی، جلد اول، تهران، ابوریحان، ۱۳۴۲، ص ۴۵.

بین‌المللی از سوی دیگر، نمی‌توان انتظار داشت که ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل، همچون ضمانت اجرا در حقوق داخلی، سازمان یافته و به مرحلۀ کمال رسیده باشد. با وجود این، در مجموع نمی‌توان حقوق بین‌الملل را بدون ضمانت اجرا دانست. اما همین ضمانت اجرا زمانی قابل اِعمال است که مسئوولیت بین‌المللی کشور ناقض تعهدات بین‌المللی محرز و مسلم شده باشد.

امروزه، عوامل متعدد و مؤثری، اعم از حقوقی، سیاسی، اخلاقی یا معنوی وجود دارند که تا حدود زیاد و قابل ملاحظه‌ای ضامن اجرای حقوق بین‌الملل هستند:

۱. شناسایی حقوق بین‌الملل توسط کشورها

امروزه در بسیاری از قوانین داخلی کشورها، به ویژه در قوانین اساسی آن‌ها، حقوق بین‌الملل مورد شناسایی قرار گرفته و حتی در مواردی نیز برتر از حقوق داخلی قلمداد شده است. از سوی دیگر، اجرای مستقیم حقوق بین‌الملل توسط مراجع اجرایی و قضایی داخلی بسیاری از کشورها، مؤید پذیرش و شناسایی حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی آنهاست.

به علاوه، کشورها در مذاکرات دیپلماتیک با یکدیگر و نیز از طریق مشارکت و عضویت در کنفرانس‌ها، مجامع و سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی وابسته به آن، حقوق بین‌الملل را به شیوه‌های گوناگون مورد شناسایی قرار می‌دهند.

۲. ضمانت اجراهای حقوقی در حقوق بین‌الملل

مقصود از ضمانت اجراهای حقوقی در حقوق بین‌الملل، ضمانت اجراهایی هستند که جنبۀ حقوقی دارند و طبق حقوق بین‌الملل مجاز هستند. این نوع ضمانت اجراها عبارتند از:

۱) **ضمانت اجرای کیفری:** در حقوق بین‌الملل، ضمانت اجرای کیفری در مقابل نقض قواعد خاص و مشخص که عنوان «جنایت یا جنایت بین‌المللی» دارند، تعیین می‌گردد. مراجع تعیین ضمانت اجرای کیفری، درمواردی کشورها (دراعمال صلاحیت جهانی)و درمواردی دیوان کیفری بین‌المللی یا دادگاه‌های بین‌المللی‌کیفری «اختصاصی یا موقتی»[1] هستند.

۲) **ضمانت اجرای مدنی:** در مقابل نقصان ضمانت اجرای کیفری در حقوق بین‌الملل، ضمانت اجرای مدنی از درجۀ تکامل نسبتاً بالایی برخوردار است، زیرا امروزه در حقوق بین‌الملل، اصل، ضمانت اجرای مدنی است، یعنی ترمیم و جبران خسارات (اقدامات ترمیمی)، نه ضمانت اجرای کیفری (اقدامات ترهیبی یا ترذیلی).

۳) **ضمانت اجرای اقتصادی:** محاصره یا تحریم اقتصادی کشور متخلف حقوق بین‌الملل، حقی

1. Ad hoc.

است که برای تمامی کشورها شناخته شده است، مشروط بر این که در اِعمال آن‌ها، موازین حقوق بین‌الملل رعایت گردد.

۴) **ضمانت اجرای دیپلماتیک و یا کنسولی:** حقوق بین‌الملل برای تمامی کشورها، اعم از قربانیان نقض حقوق بین‌الملل یاغیره، این حق را شناخته تا در قبال کشور ناقض حقوق بین‌الملل، روابط دیپلماتیک و یا کنسولی خودرا با آن کشور قطع کنند یا کاهش دهند، مأموران دیپلماتیک و یا کنسولی خودرا از کشور متخلف احضار کنند و یا این که روانامهٔ رئیس پست کنسولی کشور فرستندهٔ متخلف را لغو نمایند.

۵) **اقدامات متقابل:** یکی از مهم‌ترین عوامل زمینهٔ ساز اجرای حقوق بین‌الملل، اقدامات متقابل کشورها در قبال کشور متخلف حقوق بین‌الملل است. مهم‌ترین این اقدامات عبارتند از : دفاع مشروع، اقدامات مقابله به مثل یا تلافی جویانه و معاملهٔ متقابل یا رفتار متقابل.

۳. ضمانت اجراهای غیر حقوقی در حقوق بین‌الملل

ضمانت اجراهای غیر حقوقی، ضمانت اجراهایی هستند که ماهیت حقوقی ندارند، اما در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده اند. اهم این ضمانت اجراها عبارتند از :

۱) **ضمانت اجرای اخلاقی:** این نوع ضمانت اجرا همان ارضای خاطر کشور قربانی نقض حقوق بین‌الملل از سوی کشور متخلف از طریق اخلاقی است. از جمله اظهار تأسف یا معذرت خواهی کشور متخلف در قبال کشور قربانی نقض حقوق بین‌الملل.

۲) **ضمانت اجرای سیاسی:** این نوع ضمانت اجرا می‌تواند شامل منتشر نمودن اسناد و مدارک حاکی از نقض حقوق بین‌الملل، به ویژه از سوی کشور قربانی نقض و نیز اعتراض رسمی کشورها در مورد تخلف از مقررات حقوق بین‌الملل باشد.

۳) **افکارعمومی جهانی:** جلب توجه افکار عمومی جهانی در برابر نقض مقررات حقوق بین‌الملل و تأثیر آن در عملکرد کشورها یکی از عواملی است که می‌تواند به عنوان ضمانت اجرای حقوق بین‌الملل به حساب آید.

«بیداری و آگاهی فزایندهٔ ملت‌ها به تاریخ، مایهٔ ظهور وجدان همگانی بشریت و تشکیل عامل نو پدید «افکار عمومی جهانی» در روابط بین‌المللی شده است. جامعهٔ بشری اکنون از برکت این وجدان، تجاوز و زورگویی را به آسانی از یاد نمی‌برد و روا نمی‌دارد که عاملان آن بی کیفر بمانند.»[۱]

---

۱. عنایت، حمید،مقدمهٔ کتاب فلسطین و حقوق بین الملل(هنری کتان، ترجمهٔ غلامرضا فدایی عراقی)، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۴.

۴) منافع مشترک و متقابل کشورها.

۵) پرهیز از تنش (مانند تیرگی روابط، جنگ سرد، جنگ گرم).

۶) شماتت یا سرزنش کشور متخلف از سوی جامعهٔ بین‌المللی

۴. ضمانت اجرا در نظام ملل متحد

هدف ضمانت اجرا در نظام ملل متحد تنبیه متخلف نیست، بلکه قطع اخلال در نظمی است که ادامهٔ یک وضعیت ایجاد می‌کند.[1]

ضمانت اجرا در نظام ملل متحد، دارای اشکال گوناگونی است که عبارتند از :

۱) تدابیر انضباطی: شامل محرومیت موقت از حقوق ومزایای عضویت(مادهٔ ۵ منشور ملل متحد)، اخراج از سازمان(مادهٔ ۶ منشور ملل متحد)، تعلیق حق رأی(مادهٔ ۱۹منشور ملل متحد). ایراد اصولی که به این نوع ضمانت اجرا گرفته می‌شود این است که اولاً با اِعمال تدابیر مذکور، امکان تکرار تخلف از بین نمی‌رود. ثانیاً محروم کردن کشور متخلف از حضور در سازمان، حتی به طور موقت، شاید آن کشور را در نقض مقررات حقوق بین‌الملل جری تر سازد. از این رو، به ویژه اجرای مادهٔ ۶ منشور(اخراج از سازمان) هرگز جدی گرفته نشده است. شاید دلیل آن دشواری‌های اِعمال آن بوده باشد.[2]

۲) تدابیر توصیه‌ای: برخی از تصمیمات سازمان ملل متحد که واکنشی در قبال تخلف از مقررات حقوق بین‌الملل(به ویژه منشور ملل متحد) هستند، جنبهٔ توصیه‌ای دارند و متضمن الزام واقعی نیستند. مصوبات مجمع عمومی عمدتاً دارای چنین جنبه‌ای هستند (مواد ۱۰ الی ۱۵ منشور). اما این گونه مصوبات، چون از پشتوانهٔ آرای تمام یا اکثر کشورهای عضو برخوردارند، در عمل قادرند از صورت«توصیه» خارج گردند و جنبهٔ «تصمیم» به خود گیرند. در نتیجه، نیروی معنوی- و نه مادی -کشورهایی که به این نوع مصوبات رأی مثبت داده اند، تضمین کنندهٔ اجرای آنهاست. مسلماً اگر مصوبات مجمع عمومی در موضوعی تکرار شوند، قدرت معنوی بیشتری برخوردارخواهند شد و در نتیجه، زمینهٔ اجرای آن‌ها به شیوه مطلوب‌تری فراهم خواهد شد. به موازات مجمع عمومی، شورای امنیت وشورای اقتصادی و اجتماعی نیر در مواردی حق صدور قطعنامه‌های توصیه‌ای دارند.(مواد ۳۳، ۳۶ تا ۴۱، ۶۲ و ۶۳ منشور)

۳) تدابیر تقبیحی: شورای امنیت یا در مواردی مجمع عمومی با به کارگیری عباراتی اخلاقی

---

۱. دوپویی، پی یر- ماری، ملاحظاتی پیرامون جنایت بین‌المللی دولت، ترجمه و تلخیص دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی، مجلهٔ حقوقی، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، شمارهٔ سیزدهم، پاییز - زمستان ۱۳۶۱، ص ۳۰۳.

۲. همان، ص۳۰۹.

چون «تأسف می‌خورد» یا «تقبیح یا محکوم می‌کند» در قطعنامه‌های گوناگون، ضمانت اجرای خاصی را اِعمال می‌کنند که میشل ویرالی استاد برجستهٔ حقوق بین‌الملل آن را «قضاوت سیاسی» نامیده است. این تدابیر، از آنجا که عموماً محکومیتی عاری از نتایج ملموس و فاقد محتوای کیفری هستند، تدابیر تقبیحی نامیده می‌شوند.[1]

۴) تدابیر الزام‌آور: سازمان ملل متحد، در مواردی درمقابله با تخلف از مقررات حقوق بین‌الملل، حق اتخاذ تدابیر الزام‌آور علیه کشور متخلف رادارد. تمامی تصمیم‌های شورای امنیت که بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد(مواد ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۸، و۴۹) و تصمیم‌های مجمع عمومی که استثنائاً طبق قطعنامهٔ اتحاد برای صلح اتخاذ می‌شوند، واجد خصیصهٔ الزام‌آور هستند و اعضای سازمان مکلف به قبول و اجرای آن‌ها می‌باشند. (مادهٔ ۲۵ منشور)

بخش چهارم : عوامل مؤثر در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل

توسعه و تحول حقوق بین‌الملل در طول تاریخ مرهون یک سلسله عوامل مؤثر غیر حقوقی و حقوقی در سطح بین‌المللی است.

بند نخست : عوامل غیر حقوقی

مقصود از عوامل غیر حقوقی، عواملی هستند که خاستگاهی در حقوق بین‌الملل ندارند، اما مؤثر در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل می‌باشند. از جمله این عوامل عبارتند از : عامل تاریخی، عامل جغرافیایی، عامل سیاسی، عامل علمی و فنی، عامل اقتصادی و بازرگانی، عامل فرهنگی و عامل نظامی که در زیر به مهم‌ترین آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۱. عامل تاریخی[2]

حقوق بین‌الملل دارای سابقهٔ طولانی است. بنابراین، عامل تاریخی نقش اساسی در ایجاد و تحول جامعه و حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که پیدایی حقوق بین‌الملل، هم زمان با ظهور کشورهای مستقل در قرن شانزدهم میلادی بوده است که از سلطهٔ مضاعف پاپ و امپراتوری در قرن پانزدهم رهایی یافته بودند.

به علاوه، مطالعهٔ سیر تحول و تکامل هر علم، به ویژه علوم اجتماعی، در جریان رخدادهای تاریخی ممکن می‌باشد و تأثیر قابل توجهی در شناساندن آن علم دارد.

در این‌جا ناگفته نماند که قواعد عرفی بین‌المللی نیز خود در بستر تاریخ، رشد و نمو یافته‌اند.

---

۱. همان، صص۳۰۴- ۳۰۳.

۲. نک فصل دوم : تاریخ تحول حقوق بین‌الملل.

۲. عامل جغرافیایی

در تأثیر عامل جغرافیایی در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل، در این حد می‌توان بسنده کرد که عقاید و نظریات برخی از جغرافی‌دانان بنام در ایجاد، توسعه و تحول برخی از نهادهای حقوقی بین‌المللی، نقش ارزنده‌ای داشته اند. از جمله، تعریف ارائه شده از «مرز» بر اساس بینش‌های جغرافی‌دانان انجام پذیرفته، سپس در یک سیر تحولی، عیناً در حقوق بین‌الملل وارد گردیده است.

عامل جغرافیایی در حقوق بین‌الملل دریاها نیز تأثیر گذار بوده است. از جمله تعریفی که جغرافی‌دانان معاصر از «فلات قاره» به عنوان ادامهٔ خشکی زمین دردریاها نموده اند، پایه و اساس نظریهٔ فلات قاره در حقوق دریاها شده است.

امروزه، عامل جغرافیایی علاوه بر تأثیر گذاری در حقوق دریاها، در توسعهٔ و تحول حقوق بین‌الملل هوایی و فضایی نیز موثر است.

۳. عامل سیاسی

وقوع حوادث و رویدادهای سیاسی در جهان و اتخاذ خط مشی‌های سیاسی در سطح بین‌المللی، تأثیرمستقیمی بر حقوق بین‌الملل گذارده و منجر به توسعه و تحول آن شده است. برای مثال، وقوع جنگ جهانی دوم و آثار مخرب آن، باعث انعقاد بسیاری از معاهدات بین‌المللی، از جمله منشور ملل متحد و عهدنامه‌های چهار گانه ژنو ۱۹۴۹ در زمینهٔ حقوق بشر دوستانه در مخاصمات مسلحانه و تأسیس سازمان‌های بین‌المللی، چون سازمان ملل متحد و سازمان‌های متعدد منطقه‌ای گردیده است. البته از نظر نباید دور داشت که عامل سیاسی در عین حال که می‌توانند تأثیر مبتنی بر حقوق بین‌الملل گذارد، می‌تواند دارای تأثیر منفی نیز بوده، تضعیف، رکود یا سوء استفاده از آن مقررات را به همراه داشته باشد.

۴. عامل علمی و فنی

در گذشته، عامل علمی و فنی عامل چندان مؤثری در پیدایی، توسعه و تحول حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شد. به تدریج با پیشرفت علم و فن‌آوری، این عامل جایگاه ویژه‌ای در تکامل مقررات حقوق بین‌الملل به خود اختصاص داد. برای مثال، اختراع انواع هواناوها، کشتی‌ها، ماهواره‌ها، جنگ افزارها و فناوری‌های ارتباطات، در پیشرفت و دگرگونی مقررات حقوق بین‌الملل هوایی، حقوق دریاها، حقوق بین‌الملل ارتباطات و حقوق جنگ، تأثیر بسزایی داشته‌اند. همچنین، اکتشافات فضای ماورای جو، کره ماه و سایر اجرام آسمانی، سرزمین‌های قطبی و اتم، نقش اساسی در تحول و تکامل حقوق فضا، مقررات حاکم بر سرزمین‌های قطبی و قواعد حاکم بر کاهش تسلیحات هسته‌ای ایفا کرده اند.

بند دوم : عوامل حقوقی

مقصود از عوامل حقوقی عواملی هستند که خاستگاه اصلی آن‌ها قواعد حقوق بین‌الملل هستند. این عوامل به مجموعهٔ اقدامات حقوق دانان، نهادهای حقوقی بین‌المللی و حتی اقدامات کشورها وسازمان‌های بین‌المللی اطلاق می‌شود که در این‌جا به مهم‌ترین و مؤثرترین آن‌ها پرداخته

می‌شود. اما پیش از آن لازم است مفهوم تدوین و توسعه در حقوق بین‌الملل تبیین گـردد، چـرا کـه هرگونه اقدام حقوقی بدون گذراز مرحلهٔ تدوین و توسعه نمی‌توانـد جایگـاهی در حقـوق بـین‌الملـل داشته باشد.

۱. مفهوم تدوین و توسعهٔ حقوق بین‌الملل

تدوین و توسعه، نقش اساسی در توسعه و تحول حقوق‌بین‌الملل ایفا می‌کنند. درحقوق بین‌الملل مانندسایر رشته‌های حقوقی، تدوین عبارت اسـت از تبـدیل و برگردانـدن علمـی قواعـد عرفـی بـه مجموعه‌ای از قواعد نوشته که به صورت منظم دسته بندی شده‌اند و توسعهٔ حقوق، عملی است که قواعد جدید را بر مبنای حقوق موجودتأیید می‌کنند یا تخصیص می‌دهند.[۱]

مادهٔ ۱۵ اساسنامهٔ کمیسیون حقوق بین‌الملل سعی بر تفکیک صریح تدوین از توسـعهٔ تـدریجی حقوق بین‌الملل دارد. اصطلاح «توسعهٔ تدریجی حقوق بین‌الملل» به معنـای تهیـه و آمـاده سـازی پیش نویس یا طرح عهدنامه‌هایی در زمینهٔ موضوعاتی است که هنوز در حقوق بین‌الملل قاعده مند نشده‌اند و یا در آن موارد، حقوق هنوز به حد کافی در رویهٔ کشورها توسعه نیافته اسـت و اصـطلاح تدوین حقوق بین‌الملل به معنای قاعده مند کردن بسیار صریح و منظم قواعد حقـوق بـین‌الملـل در زمینه‌هایی است که قبلاً در آنها، رویهٔ کشوری منطقی با سابقه و آموزه وجود داشته باشد.

این تفکیک هر چند از حیث«نظری» شایان توجه است، اما از دید عملی فایـدهٔ چنـدانی بـر آن مترتب نیست. تدوین حقوق به طور طبیعی توسعهٔ حقوق را به همراه دارد و بخشی از توسعهٔ حقوق، مرهون تدوین حقوق است.

تدوین و توسعهٔ حقوق بین‌الملل، تنها هدفی که دنبال می‌کنند، هـدف فنـی اسـت و آن پایـان بخشیدن به ابهام قواعد حقوقی و ایجاد قواعد حقوقی جدید است. تدوین بین‌المللـی بـر زیـر بنـای حقوق اثر می‌گذارد و همواره سعی بر آن دارد تا توافق کشورها را به سمت قواعدی با محتوای واحد رهنمون سازد و این کار مسلماً مشکلات عظیمی را به دنبال دارد. تدوین حقـوق بـین‌الملـل، عمـل معاهداتی است که از توافق کشورها و سایر تابعان حقوق بین‌الملل ناشی می‌شود و در نتیجـه، تـابع رضایت اشخاص حقوق بین‌الملل می‌باشد.

ویژگی‌های خاص تدوین در حقوق بین‌الملل موجب شده است تا برخی از دانشـمندان آن را بـا شک و تردید و یا حداقل با احتیاط مورد بررسی قرار دهند. از جمله ساوینی[۲] پیشوای مکتب تاریخی حقوق که خود یکی از مخالفان سرسخت تدوین است، معتقد است کـه تـدوین، عامـل بـاز دارنـدهٔ

---

1. Quoc Dinh, N. op.cit.p.367.
2. Savigny.

تحرک حقوق به شمار می‌رود. اما نظر اکثریت حقوق‌دانان در جهت عکس است و امتیازات زیادی برای تدوین قایلند که فهرست وار به ذکر مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازیم :

۱) تدوین، عامل توسعهٔ حقوق بین‌الملل ؛

۲) تدوین، عامل رفع ابهام از حقوق بین‌الملل؛

۳) تدوین، عامل انتشار و اشاعهٔ حقوق بین‌الملل در افکار عمومی؛

۴) تدوین، عامل تشویق و برانگیختن فعالیت علمی.[1]

۲. اقدامات حقوق‌دانان و نهادهای حقوقی بین‌المللی

موضوع تدوین حقوق بین‌الملل برای اولین بار در قرون هفده و هجده میلادی، توجه دانشمندان حقوق بین‌الملل، به ویژه گروسیوس، زوخ، واتل، بینکر شوک، ولف، بنتام و مارتنس را به خود جلب کرد. آنان در این زمینه، آثار گران بهایی از خود به یادگار نهادند. اما موضوع تدوین و توسعهٔ حقوق بین‌الملل بیشتر حاصل تلاش‌های بی وقفهٔ نهادهای حقوقی بین‌المللی است. این نهادها با ارائه طرح‌های خود، هستهٔ اولیهٔ تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل را تشکیل دادند. اهم این نهادها عبارتند از : انجمن حقوق بین‌الملل (۱۸۷۳)، کنفرانس تدوین حقوق بین‌الملل لاهه (۱۹۳۰)، مؤسسه حقوق بین‌الملل(۱۹۵۷) و بالاخره مهم‌تر از همهٔ آن‌ها، کمیسیون حقوق بین‌الملل.

۳. نقش کمیسیون حقوق بین‌الملل در تدوین و توسعهٔ حقوق بین‌الملل

بر خلاف میثاق جامعهٔ ملل، در منشور ملل متحد مقررات صریحی در مورد تدوین و توسعهٔ حقوق بین‌الملل وجود دارد که در مادهٔ ۱۳ آن منعکس است :«مجمع عمومی نسبت به امور زیر موجبات انجام مطالعات و صدور توصیه‌هایی را فراهم می‌کند:

«الف) ترویج همکاری بین‌المللی در امور سیاسی و ایجاد زمینه‌های مناسب برای توسعهٔ تدریجی حقوق بین‌الملل و تدوین آن.»

در اجرای مقررات مذکور، مجمع عمومی در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۷، قطعنامهٔ تشکیل کمیسیون دایمی حقوق‌دانان را به نام «کمیسیون حقوق بین‌الملل» صادر کرد.

طبق آخرین اصلاحیهٔ اساسنامهٔ کمیسیون، تعداد اعضای کمیسیون، ۳۴ حقوق‌دان بین‌المللی است که برای مدت پنج سال انتخاب می‌شوند و تجدید انتخاب آنان بلامانع است. انتخاب به گونه‌ای انجام می‌شود که کمیسیون بتواند نمایندهٔ تمدن‌های اصلی و نظام‌های حقوقی مناطق عمدهٔ جغرافیایی جهان باشد.

اعضای کمیسیون از میان شخصیت‌های صاحب نظر در حقوق بین‌الملل انتخاب می‌شوند. نحوهٔ انتخاب آنان به این صورت است که کشورهای عضو سازمان ملل متحد می‌توانند قبل از خاتمهٔ مأموریت هر یک از اعضا، اشخاص واجد صلاحیت را از میان اتباع خود به دبیر کل سازمان معرفی نمایند. دبیر کل از بین افراد مذکور، اشخاص اصلح را (به تعداد کرسی‌های لازم) به مجمع عمومی پیشنهاد می‌نماید. انتخاب قطعی و نهایی اعضا با مجمع عمومی است.

---

1. Delbez, L. op.cit,pp.59-60.

اعضای کمیسیون هر چند توسط کشورهای متبوع خود معرفی می‌شوند، اما در صورت انتخاب، به هیچ وجه نمایندهٔ آن‌ها محسوب نمی‌شوند، بلکه از استقلال عمل کامل برخوردارند. ضمناً درکمیسیون نباید بیش از یک عضو از اتباع هر کشور باشد.[1]

اولین جلسهٔ کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۴۹ تشکیل شد و از آن پس، همه ساله به مدت دو تا سه ماه در ژنو، دورهٔ اجلاسیه داشته و موضوعات مختلفی را برای تدوین و توسعهٔ حقوق بین‌الملل مطالعه کرده و نتیجهٔ آن را طی گزارشی به مجمع عمومی توصیه می‌نماید.

مجمع عمومی در صورتی که طرح‌های پیشنهادی کمیسیون را قابل تصویب بداند، آن‌ها را تصویب یا از کشورهای مختلف دعوت می‌کند تا در کنفرانسی که به این منظور تشکیل می‌شود، شرکت و تصمیم نهایی را اتخاذ کنند. برای نمونه می‌توان از کنفرانس وین۹-۱۳۴۸ در زمینهٔ حقوق معاهدات نام برد.

طرز کار کمیسیون: هنگامی که کمیسیون موضوع خاصی را برای کار انتخاب و آن را برای تصویب مجمع عمومی به مجمع گزارش می‌کند و یا موقعی که مجمع عمومی از کمیسیون درخواست می‌نماید که دربارهٔ موضوعی کار کند، شیوهٔ معمول از این قرار است که یکی از اعضای خود را به عنوان «گزارشگر ویژه»[2] کمیسیون انتخاب می‌کند و او نیز پیش نویسی را که معمولاً به شکل پیش‌نویس مواد و همراه نظریات تفسیری است برای مباحثه و تصویب توسط کمیسیون تهیه می‌کند. کمیسیون پس از آن که به طور موقت، تعدادی از مواد مندرج در پیش نویس را تصویب کرد، آن‌ها را به کشورهای عضو تسلیم می‌نماید تا نظریات خود را ابراز دارند. از آن پس، کمیسیون پیش نویس مواد و تفسیرها را با توجه به نظریاتی که کتباً ابراز و یا شفاهاً در مباحثات مجمع عمومی بیان می‌شود، تجدید نظر و تکمیل می‌کند. هنگامی که بررسی مواد مندرج در پیش نویس تکمیل شد، تسلیم مجمع عمومی می‌شود و مجمع ممکن است یک کنفرانس بین‌المللی برای انعقاد یک معاهده دربارهٔ آن موضوع تشکیل دهد یا به شیوهٔ دیگری عمل کند. قسمت عمدهٔ کار کمیسیون توسط مجمع عمومی به کنفرانس‌های تدوین ارجاع می‌شود و این کنفرانس‌ها، معاهدات چند جانبه‌ای تصویب می‌کنند و برای امضا، تصویب یا پذیرش کشورها مفتوح می‌گذارند.

۴. اقدامات کشورها و سازمان‌های بین‌المللی

تدوین بین‌المللی معمولاً یک عمل معاهداتی است و اساساً ناشی از توافق صریح کشورهاست. بنابراین با انعقاد معاهدات عام بین‌المللی، در واقع عمل تدوین بین‌المللی صورت می‌گیرد و به تدریج که این اقدام انجام شود، کلیهٔ قواعد حقوقی بین‌المللی به شکل مدون و نوشته شده‌ای در خواهند آمد و در نتیجه، قدرت و نیروی اجرایی بیشتری خواهند یافت.

از سوی دیگر، در مواردی عمل تدوین به «رکن ویژه» سپرده می‌شود. رکنی که در شرایط

---

۱. از دولت ایران تا کنون مرحوم دکتر احمد متین دفتری طی سال‌های ۶۱-۱۹۵۷ و آقای دکتر جمشید ممتاز طی سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۰ عضو کمیسیون بوده‌اند. آقای دکتر ممتاز در سال پایانی مأموریتش، ریاست کمیسیون را بر عهده داشت.

2. Reporter ad hoc.

خاص تأسیس و از نمایندگان کشورها ترکیب یافته است، از جمله کنفرانس‌های حقوق دریاها و یا کنفرانس وین در زمینهٔ حقوق معاهدات.

این شیوه، بدون تردید با عمل تدوین منطبق تر است تا مداخلهٔ کمیسیون حقوق بین‌الملل. در مجموع اقدامات کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان‌های غیر دایمی(ارکان موقتی)، زمینهٔ توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل را در موضوعات مختلف و متعدد و به صورت معاهدات عام بین‌المللی فراهم ساخته است.

جمع بندی

امروزه بینش‌های نظری بعضاً متفاوت یا متضادی در تعریف حقوق‌بین‌الملل وجود دارد، اما با توجه به نظریهٔ غالب و رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه لوتوس[1] (۷ سپتامبر ۱۹۲۷) می‌توان تعریف جامعی از حقوق‌بین‌الملل به شرح زیر ارائه داد:

حقوق بین‌الملل که از شعبات حقوق عمومی‌است، حقوق جامعهٔ بین‌المللی است؛ یعنی مجموعهٔ قواعد و مقررات لازم الاجرایی (حقوق موضوعه) که ناشی از روابط بین‌الملل و تنظیم کنندهٔ مناسبات میان اعضای جامعهٔ بین‌المللی است. این رشتهٔ حقوقی، بر حقوق ملی یا داخلی کشورها تقدم و اولویت داشته و کشورها و سازمان‌های بین‌المللی (کشوری) ملزم به رعایت این قواعد در روابط خود هستند. البته حقوق بین الملل در موارد خاصی، حقوق و تکلیف اشخاص حقیقی عادی، شرکت‌های خصوصی خارجی (از جمله شرکت‌های فراملی یا چند ملیتی)، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و نهضت‌های آزادی بخش ملی را نیز معین می‌کند.

دامنهٔ اجرای حقوق بین‌الملل در دو زمینهٔ عام و خاص متجلی است. به بیان دیگر، این تقسیم بندی مکان اجرای قواعد (محدود و نامحدود) را مشخص می‌کند.

اصطلاح حقوق بین‌الملل برگرفته از اصطلاح«Jus gentium» (به معنای حقوق ملل) در دوران باستان است که در اواخر قرن هجدهم توسط جرمی بنتام وارد ادبیات حقوق بین‌الملل گردید.

امروزه وجود حقوق بین‌الملل یک امر حیاتی در جامعهٔ بین‌المللی است، هر چند برخی به دلایل مختلف و متعدد که عمدتاً ماهیت سیاسی یا به طور کلی غیرحقوقی دارد، ضرورت وجودی آن را انکار می‌کنند. البته مقایسه حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی نیز در این نفی و انکار دخیل است. مخصوصاً این که خصوصیت ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل تا حدود زیادی متفاوت از ضمانت اجرا در حقوق داخلی است. اما این بدان معنا نیست که حقوق بین‌الملل فاقد هر گونه ضمانت اجرا یا در مفهوم کلی تر، عوامل مؤثر در اجرا باشد.

عوامل مؤثر در اجرای حقوق بین‌الملل را می‌توان فهرست وار بدین شرح برشمرد: عامل شناسایی حقوق بین‌الملل توسط کشورها؛ ضمانت اجراهای حقوقی (از جمله ضمانت اجرای کیفری، ضمانت اجرای مدنی، ضمانت اجرای

۱- موضوع حقوق‌بین‌الملل به عنوان حقوق جامعهٔ بین‌المللی، کشورها و سایر گروه‌های‌بین‌المللی است. تنها کشورها و گروه‌های یاد شده، شایستگی نامیده شدن «موضوع یا تابع حقوق بین‌الملل» را دارند. بنابراین، حقوق بین‌الملل، حقوق بین گروهی است.».

اقتصادی، ضمانت اجرای دیپلماتیک و یا کنسولی و اقدامات متقابل)؛ ضمانت اجراهای غیر حقوقی (از جمله ضمانت اجرای اخلاقی، ضمانت اجرای سیاسی، افکار عمومی جهانی، منافع مشترک و متقابل کشورها، پرهیز از تنش و بالاخره شماتت یا سرزنش کشور متخلف حقوق بین‌الملل توسط جامعهٔ بین‌المللی)؛ ضمانت اجرا در نظام ملل متحد (تدابیر انضباطی و تدابیر توصیه‌ای).

به رغم کشمکش دیرینه میان طرفداران نفی و انکار و طرفداران وجود حقوق بین‌الملل، حقوق بین‌الملل توانسته وجود خود را در عرصهٔ بین‌المللی به اثبات رساند و امروزه کشورها قادر نیستند بدون آن به حیات خود ادامه دهند.

ضرورت وجودی حقوق بین‌الملل و اثبات آن موجب گردیده تا این حقوق در طول تاریخ توسعه و تحول یابد و این امر مرهون یک سلسله عوامل غیر حقوقی (از جمله عوامل تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، علمی و فرهنگی) از یک سو و عوامل حقوقی از سوی دیگر است. مقصود از عوامل حقوقی مجموعهٔ اقدامات حقوقی است که حقوق‌دانان بین‌المللی و نهادهای حقوقی بین‌المللی (از جمله و مهم‌تر از همه، کمیسیون حقوق بین‌الملل) و کشورها و سازمان‌های بین‌المللی انجام داده‌اند.

در واقع، اقدامات و عوامل حقوقی موجب گردیده تا موضوع تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل به بهترین وجه ممکن تحقق یابد.

فصل دوم
تاریخ تحول حقوق بین‌الملل

حقوق بین‌الملل بیش از هر رشتهٔ دیگر حقوق به تاریخ وابسته است، زیرا حقوق در اساس در معرض تحول است. تاریخ تحول حقوق بین‌الملل را باید به عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی خاص دانست که طبق یک ضرب آهنگ خاص جریان دارد و با عوامل گوناگونی مرتبط است که همراه با تأثیرگذاری بر تحول جامعهٔ بین‌المللی در شکل‌گیری و توسعهٔ آن حقوق مشارکت می‌کنند.

تاریخ حقوق بین‌الملل هر چند به تاریخ عمومی کاملاً وابسته است، اما بیان وقایع یا واقعه نگاری نیست و دوره هایش لزوماً با یکدیگر در تطابق نمی‌باشد.[1]

بنابراین از آنجا که حقوق بین‌الملل به جامعهٔ بین‌المللی به عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی وابسته است و جامعهٔ بین‌المللی از دوران باستان دچار تحولات و تغییرات قابل توجهی یافته، لذا حقوق بین‌الملل نیز که خود حقوق حاکم بر این جامعه می‌باشد نیز دچار دگرگونی‌ها و دگردیسی‌های شگرفی شده است.

بدیهی است که بررسی کامل این دگرگونی‌ها و تحولات، ما را با نظام حقوق بین‌الملل بیشتر آشنا خواهد نمود؛ حقوقی که بیش از سایر رشته‌های حقوق به تاریخ وابسته است، زیرا حقوق بین‌الملل اساساً یک نظام مبتنی بر تحول است.

دانشمندان و علمای حقوق بین‌الملل با توجه به عقاید شخصی خود، تاریخ تحول حقوق بین‌الملل را به دوره‌های گوناگون تقسیم کرده اند. اینک با در نظر گرفتن تقسیم بندی آنان، می‌توان تاریخ تحول حقوق بین‌الملل را به دوره‌های زیر طبقه بندی کرد:

دوران باستان ؛ قرون وسطا ؛ عصر جدید؛ از کنگرهٔ وین تا کنفرانس‌های صلح لاهه؛ از کنفرانس‌های صلح لاهه تا پایان جنگ جهانی دوم ؛ و بالاخره، از تأسیس سازمان ملل متحد تاکنون.

1 - Quoc Dinh,N. and …, op. cit. pp. 51-52.

بخش نخست: دوران باستان[1]

بند نخست : مشرق زمین

از زمانی که تاریخ مستند در دست است، یعنی از چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح، دورنمایی از حقوق بین‌الملل دیده می‌شود. اولین طلیعه را می‌توان در سنگ نبشته‌ای به زبان سومری یافت که مربوط به حدود ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد است و در دهۀ اول قرن بیستم کشف شده است. در این کتیبۀ سنگی، اولین معاهدۀ بین‌المللی(نه به مفهوم امروزی) ملاحظه می‌گردد که میان «ایناتوم»[2] فرمانروای فاتح سرزمین مستقل «لاگاش» در بین النهرین از یک سو و نمایندگان مردم «اوما»[3]، یکی دیگر از شهرهای مستقل بین النهرین از سوی دیگر منعقد شده است. به موجب این معاهده، عدم تجاوز به نقاط مرزی یکدیگر اعلام شده است.

اطلاعاتی که تا به امروز به دست آمده نشان می‌دهد که میان معاهدۀ لاگاش- اوما و معاهدۀ دومی که مستند آن موجود است، یک دورۀ هزار ساله فاصله افتاده است. از دورۀ هزارۀ دوم پیش از میلاد، متون بسیاری از معاهدات باقی مانده که متعاهدین اکثر آنها، حکمرانان مصری یا هیتیت ها[4] بوده اند. بابل و آشور نیز مانند مصری‌ها از این نظر مقدمند. در معاهدات مذکور، از صلح، روابط طرفین و نقاط مرزی آنها سخن به میان آمده است.

از میان معاهدات محفوظ هزارۀ دوم پیش از میلاد، مهم‌تر از همه، معاهدۀ صلح و اتحاد بین رامسس دوم فرعون مصر و هاتوسیلی دوم پادشاه است که به سال ۱۲۹۲ پیش از میلاد منعقد گردیده است. در این معاهده، طرف‌ها متعهد شده بودندکه علیه دشمنان داخلی به یکدیگر یاری رسانند و چنانچه این دشمنان به کشور طرف دیگر پناهنده گردند، مسترد شوند. اجرای این معاهده، ضمانت اجرای مذهبی داشت. بدین نحو که طرفین، خدایان خود را به شهادت می‌طلبیدند که از عهد خود عدول ننمایند. بنابراین، چنانچه ملاحظه می‌گردد، اولین پدیدۀ استرداد مجرمان را می‌توان در این زمان دانست.

مقررات حقوق بین‌الملل در هند و چین باستان نیز کمابیش دیده می‌شود. در هند باستان رسم چنین بود که در زمان جنگ به کشتزارها و خانه‌ها و کشاورزان تجاوز نشود. چینی‌ها نیز در باب جنگ و مسائل مربوط به آن، نظریات جالبی داشته اند. اتحاد بزرگ ایالات چین که طرح آن را کنفوسیوس در قرن پنجم پیش از میلاد تنظیم کرد، کاملاً با طرح جامعۀ ملل قابل مقایسه است.[5]

---

۱. دوران باستان از زمان‌های قدیم تا سقوط امپراتوری روم غربی به سال ۴۷۶ میلادی ادامه داشته است.

2 .Eannatum.

3 .Uma.

۴. قوم هیت (یا هیتیت)Hittite ، در هزارۀ دوم پیش از میلاد (از ۲۰۰۰ تا ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد) بر قسمت زیادی از آسیای صغیر (آناطولی) و سوریه فرمانروایی داشتند... هیت ها از بابلی ها و مصری ها عقب نبوده‌اند. از آن جمله است، پیمان‌های بسیار مهم بین‌المللی که پادشاهان هیت با دولتهای دیگر بسته‌اند. همچنین، مکاتبات با دول خارجه و اعلامیه ها و نامه ها و اسناد سیاسی و اداری دربارۀ مسائل گوناگون، مانند وراثت تخت و تاج و اختلافات شهرها...(صالح، علی پاشا، مباحثی از تاریخ حقوق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، صص۱۲۱ و ۱۲۲) .

۵. نوس بام، آرتور، تاریخ مختصر حقوق بین‌الملل، زیر نظر احمد متین دفتری، تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۷، ص۵.

بند دوم :یونان

یونانیان طی هزارهٔ اول پیش از میلاد به صحنهٔ تاریخ وارد شدند و با سرعت شگفت انگیز و بی مانند فرهنگی در زمانی اندک چنان مرتبه‌ای والا کسب کردند که سرمشق نسل‌های آینده گردیدند. با این حال، در عرصهٔ مسائل بین‌المللی پیشرفت چندانی نداشتند، زیرا خود را برتر از سایرین می‌پنداشتند و ملت‌های دیگر را وحشی قلمداد می‌نمودند و دشمنان خود به شمار می‌آوردند.[۱]

مسلماً این طرز تفکر، هر ملتی را از آمیختن و برقراری ارتباط با دیگر ملت‌ها باز می‌دارد و حقوق بین‌الملل معنا و مفهومی نخواهد یافت، اما به رغم این بینش جاه طلبانهٔ یونانی، معاهدات معدودی میان این کشور و سایر اقوام غیریونانی منعقد شده است.

اهمیت یونان باستان در تحول حقوق بین‌الملل از جهت توسعهٔ روابط میان «کشور- شهرهای مستقل»[۲] آن کشور، مانند آتن و اسپارت است. شهرهایی که هر یک، کشور یا حکومت خاص و مستقلی داشت.

معاهدات میان«کشور-شهرهای»یونان چنان دقیق و کامل تهیه و تنظیم شده بود که تا قبل از قرن نوزدهم میلادی اثری همانند آن‌ها ظاهر نیست.

مهم‌ترین مقرراتی که ناشی از معاهدات فوق می‌باشند و در آینده، توجه خاص جهانیان را برانگیختند و هنوز هم از قواعد بین‌المللی محسوب می‌شوند، عبارتند است از :

۱) شناسایی حق آزادی شخصی و صیانت از دارایی اتباع کشور - شهر متعاهد؛

۲) تأسیس نهاد «نمایندگی» یا «سرپرستی»[۳]. «نماینده» یا «سرپرست»[۴] که تقریباً همان کنسول امروزی است، وظیفهٔ حمایت از اتباع را در کشور- شهر خارجی بر عهده داشت. ضمناً یک سلسله وظایف سیاسی را نیز دارا بود.

۳) داوری طریقهٔ حل اختلافات مرزی و حقوقی طرفین بود. در این مورد معمولاً کشور ثالثی به عنوان داور انتخاب می‌شد و داوری مفهومی سیاسی داشت.

۴) تأسیس اتحادیه‌های سیاسی موسوم به «آمفیکسیونی»[۵]. این اتحادیه‌ها بر اساس مذهب و به منظور ادارهٔ مشترک معابد تشکیل شده بودند و مهم‌ترین آن‌ها در قرن ششم میلادی جهت پاسداری از معبد «دِلف»[۶] تأسیس گردید. اعضای این «آمفیکسیونی» ها، دوازده کشور- شهر یونان بودند. مداخلهٔ فلیپ مقدونی موجب برچیده شدن این اتحادیه‌ها گردید.

۵) مصونیت سفیران ؛

۶) حرمت، یعنی احترام به بی‌طرفی بعضی از مکان‌ها؛

۷) تحکیم عهدنامه‌های صلح با ادای سوگند؛

---

۱. همان، ص۶.

2 - Cite's.
3 -Proxe'nie.
4 - Proxene.
5 - Amphictionies.
6 -Delphes.

۸) احترام به اجساد کشته شدگان در جنگ؛

۹) شناسایی حق پناهندگی.

مقررات مذکور، هر چند اکثراً جنبهٔ مذهبی داشت و محدود به کشور- شهرهای یونان بود، اما به طور غیر مستقیم نقش سازنده‌ای در تحول و تکامل حقوق بین‌الملل ایفا نمود.

بند سوم : روم

رومی‌ها نیز حقوق بین‌الملل را به دیدهٔ مذهبی می‌نگریستند. از این رو بود که از همان اوایل دورهٔ امپراتوران، عده‌ای از روحانیون موسوم به «فسیال»[1]، «سازمان روابط خارجی»[2] را پایه گذاری نمودند. وظیفهٔ آنان این بود که مراسم و تشریفات مذهبی مربوط به معاهدات و سایر امور بین‌المللی، از قبیل امور سفارت و استرداد مجرمین را انجام دهند.

هنگام شروع و پایان جنگ و عقد صلح و زمان انعقاد معاهدات نیز وظایفی به عهدهٔ آنان گذارده شده بود. در این دوره، نظریهٔ «جنگ عادلانه» یا «جنگ مشروع» ابداع گردید که در سال‌های بعد ابعاد گسترده و خطرناکی یافت. در میان معاهداتی که روم در دورهٔ جمهوری با سایر ملت‌ها منعقد نمود، معاهدات منعقده با کارتاژ در سال‌های ۵۰۹، ۳۰۶و ۲۷۹ پیش از میلاد مسیح از اهمیت خاصی برخوردارند.

پس از آن که جمهوری روم به امپرتوری تبدیل گشت و اغلب ملت‌ها را تحت سلطه در آورد، دیگر خود را نیازمند میثاق‌های بین‌المللی نمی‌دانست (عصر صلح رومی از سال ۳۰ پیش از میلاد تا سال ۱۸۰ پس از میلاد) و فقط مصونیت سفیران را پذیرفته بود.

شاید نمایان‌ترین ارتباط تاریخی حقوق روم و حقوق بین‌الملل، عنوان«حقوق ملل» باشد که در واقع «حقوق ملل مسیحی» بود؛ حقوقی که به طور یک جانبه از سوی روم وضع شده بود.

بند چهارم : ملاحظات پایانی

به رغم تمامی خطوط مثبت و آثار برجسته‌ای که در دوران باستان از حقوق بین‌الملل دیده می‌شود، در پایان پرسشی دقیق مطرح می‌گردد: آیا اصولاً در دوران باستان حقوق بین‌الملل وجود داشته است؟ عدهٔ کثیری از دانشمندان حقوق بین‌الملل معتقدند که آنچه رومی‌ها آن را «حقوق ملل» می‌نامیدند با حقوق بین‌الملل معاصر فرق زیادی داشته است. آنان با استناد به اعمالی چون جنگ‌های وحشیانه، کشتار افراد غیرنظامی، عدم رعایت مصونیت فرستادگان، کشتن زندانیان، صدمات بدنی به رهبران و فرماندهان شکست خورده در جنگ و غیره و دکترین‌های کهن بر مبنای تصورات مردم نسبت به بیگانگان و این‌که افراد بیگانه در نظر مردم دوران باستان دشمن تلقی می‌شدند، وجود حقوق بین‌الملل را در این دوران نفی می‌کنند. به طور خلاصه، در دوران باستان میان ملت‌های گوناگون

---

1 - Fetiales.
2 - Collegium Fetialum.

مقررات مشترکی وجود نداشت و برابری حقوقی نژادهای مختلف نیز پذیرفته نشده بود. بدین‌جهت، در این دوران فقدان مبانی جامعه شناختی حقوق بین‌الملل به خوبی ملاحظه‌می‌شود.

بخش دوم : قرون وسطا[۱]

در اواخر قرن چهارم (۳۹۵ میلادی)، امپراتوری عظیم روم در هم شکست و وحدت خود را از دست داد و به روم شرقی و روم غربی تقسیم شد. روم غربی نیز چندان دوامی نیافت و در پی تهاجم بربرها به سال ۴۷۶ متلاشی گردید و بر ویرانه‌های آن، شماری از حکومت‌های سیاسی ناپایدار به نام «دومینیون»[۲] در اروپا به وجود آمد که غالباً با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند. علاوه بر آن، رژیم ملوک الطوایفی موجب تفرقه و تشتت بیشتر جامعهٔ اروپایی شده بود.

در آستانهٔ قرن نهم، فرانک شارل امپراتوری روم غربی را به سود خویش احیا نمود. تاجگذاری وی به سال ۸۰۰ در روم، وحدت دوباره‌ای را نشان می‌دهد. این وحدت نیز دیری نپایید و امپراتوری روم غربی به سال ۸۴۳ به سه بخش تقسیم گردید و این تقسیم با شدت ادامه یافت.[۳]

با شکست امپراتوری روم و تقسیم آن، مسیحیّت توانست به تدریج جایگاه ویژه‌ای را در مناسبات اجتماعی داخلی و بین‌المللی کشورهای اروپایی به خود اختصاص دهد؛ به ویژه نقش کلیسای کاتولیک روز به روز افزایش یافت تا بدانجا که دوران معینی از قرون وسطا را «دوران پیروزی مسیحیّت» می‌نامند.

به موازات گسترش مسیحیّت در اروپا، نهضت مذهبی جدیدی به نام «اسلام» در اوایل قرن هفتم میلادی در شرق ظاهر گردید و به سرعت گسترش یافت. در قرن یازدهم، مسیحیان در تقابل با مسلمانان، جنگ‌های خونینی معروف به «جنگ‌های صلیبی» را به راه انداختند که به مدت حدود دو قرن ادامه داشت.

بنابراین، سه واقعهٔ مهم در قرون وسطا در تحول حقوق بین‌الملل تأثیر گذار بود: پیروزی مسیحیّت، ظهور اسلام و جنگ‌های صلیبی.

در پایان این بخش، به ریشه‌های حقوق بین‌الملل در قرون وسطا می‌پردازیم.

بند نخست : دوران پیروزی مسیحیّت

۱. مسیحیّت عامل وحدت اروپا

مسیحیّت تنها عامل وحدت اروپای آن زمان بود.در نتیجه، کلیسا قدرت مطلقه یافت و پاپ‌ها علناً در تمامی امور امپراتوری‌ها مداخله می‌کردند و امپراتوران نیز آگاهانه یا ناآگاهانه به اطاعت از دستورات آنان تن در می‌دادند.

---

۱. قرون وسطا به زمان بین سقوط امپراتوری روم غربی به سال ۴۷۶ میلادی تا سقوط امپراتوری روم شرقی (فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد دوم به سال ۱۴۵۳ میلادی) اطلاق می‌گردد.

2. Dominion.

۳. کلییار، کلود آلبر، نهادهای روابط بین‌الملل، مجلد اول، سیر تحول حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی و موجودیت بین‌المللی، ترجمه و تحقیق از : دکتر هدایت الله فلسفی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، ص۴۶ .

پیروزی مسیحیّت آثاری بس شگرف بر حقوق بین‌الملل گذاشت و خلأیی که در دوران باستان در حقوق بـین‌المـلل وجود داشت، مانند فقدان مقررات مشترک میان ملت‌ها و عدم شناسایی برابر حقوق نژادهای گونـاگون در دوران پیـروزی مسیحیّت از میان رفت و برای اولین بار اصل برابری ملت‌ها از حیث زبان، نژاد و موقعیت اجتماعی تأیید و اعلام شـد. در جامعهٔ مسیحیّت قرون وسطا، تمامی افراد بشر دارای ریشه و سرنوشت مشترکند و ملت‌ها که متشکل از افراد برابرند، خود نیز با یکدیگر برابر هستند. از سوی دیگر، تمام ملت‌ها تابع قانون مشترکی هستند که همان قوانین الهی اسـت؛ احکـامی که در جنگل زیتون به مسیح وحی شده بود، به صورت کتاب مقدس انجیل در آمـد و از ایـن زمـان پایـه ریـزی حقـوق بین‌الملل ممکن گردید. حتی در دوران ملوک الطوایفی نیز بر مبنای همین اصل برابری و اشتراک مذهبی میان گروه‌های مختلف بشری، روابط نیمه مذهبی و نیمه حقوقی برقرار شد و به جامعهٔ مسیحیّت شکل داد.

عده‌ای دیگر از دانشمندان، وحـدت کشـورهای اروپـایی را در آن دوران ناشـی از عـرف رومـی مبنـی بـر وجـود امپراتوری جهانی ژرمن می‌دانند، ولی به هر حال در این امر تردیدی نیست کـه کشـورهای اروپـایی قـرون وسـطا بـا بستگی به پاپ یا امپراتور، عملاً متحد و متشکل بوده اند. در این عصر، هر کشور دارای حقوق خاصی به نـام «حقـوق مدنی» بود و جامعهٔ مشترک ملل مسیحی نیز به نوبهٔ خود از حقوقی به نام «حقوق ملل» برخوردار می‌شد که کمـابیش به حقوق طبیعی شباهت داشت.

۲. ویژگی‌های جامعهٔ مسیحیّت

جامعهٔ مسیحیّت قرون وسطا در واقع یک جامعهٔ بـین‌المللـی متشـکل از کشـورهای متمـایز و مختلـف بـا افکـار مشترک بود. خصوصیت عمدهٔ جامعهٔ مسیحیّت در این دوران، اتحاد و جنبه‌های مذهبی و اخلاقی بسیار عمیـق آن بـه شمار می‌رفت. بنابراین می‌توان اعتقاد داشت که اروپای قرون وسطا، جدا از حاکمیت‌های مجزا و مستقل، تحـت تـأثیر عناصر مشترک، تجمع منظم و عوامل مذهبی و غیره، شکل واحدی به خود گرفته بود.

به نظر عده‌ای از دانشمندان، شکل واحد کشورهای اروپایی در قرون وسطا ناشی از جنبهٔ جهانی کلیسا بوده اسـت. بنابر این عقیده، پاپ دارای قدرت کامل است و فقط بخشی از اختیارات خود را به طور موقت بـه «امپراتـور» تفـویض کرده است.

۳. نظریهٔ دو شمشیر

مبنای پیدایش«نظریهٔ دو شمشیر»، تفسیری است که برخی از مفسران مذهبی قرون وسطا، از جمله پاپ گرگـوار[1] هفتم از آیه‌ای از انجیل لوتا (باب ۲۲، آیه ۳۸) ارائه نموده‌اند. در این آیه چنین آمده است که حواریون به مسیح خطـاب می‌کنند و می‌گویند: «ای خداوند، اینک دو شمشیر!». طبق تفسیر آنان، مقصود از دو شمشـیر در ایـن آیـه، دو مظهـر قدرت است : یکی قدرت سیاسی یا مادی و دیگری قدرت مذهبی یا معنوی. ایشان مظهر قدرت سیاسـی را امپراتـور و مظهر قدرت مذهبی را پاپ می‌دانستند که هر یک در قلمرو خود دارای حاکمیت است.

1- Gregoire.

با تاجگذاری شارلمانی در سال ۸۰۰ میلادی به دست پاپ لئون سوم، نظریهٔ دو شمشیر، مفهوم جدیدی یافت؛ به این گونه که پاپ‌ها به تدریج خود را برتر از امپراتوران دانستند و نظریهٔ دو شمشیر را چنین تفسیر کردند که خداوند هر دو شمشیر یا قدرت(سیاسی و مذهبی) را به پاپ اعطا کرده و پاپ خود، قدرت سیاسی را به امپراتور بخشیده است. این بینش، موجب جدال‌های شدید میان برخی از پاپ‌ها و امپراتوران اروپایی گردید؛ از جمله کشمکش میان پاپ گرگوار هفتم و هانری چهارم امپراتور روم و ژرمن که منجر به پیروزی پاپ و شکست هانری چهارم به سال ۱۰۷۷ میلادی شد.

درمجموع در این دوره، مهم‌ترین قواعد حقوق ملل مسیحی عبارت بود از تأسیس دو نهاد حقوقی به نام‌های «صلح الهی»[۱] و«متارکهٔ الهی»[۲]. «صلح الهی کوششی بود در راه تنظیم مقررات جنگ که توسط شورای لاتران به سال ۱۰۵۹ تعمیم داده شد. برابر مقررات این نهاد، غیر جنگجویان، کلیساییان، کودکان و زنان، افراد بی‌سلاح، اموال متبرکه، مانند اموال کلیسا و اموالی که از نظر اقتصادی مفیدند، مانند ابزار و محصولات کشاورزی، حیوانات وِرز باید از تعرض مصون می‌ماندند و حریم آن‌ها حفظ می‌گردید. متارکهٔ الهی که شورای کلرمن[۳] به سال ۱۰۵۹ مقرراتی در باب آن وضع نمود، نهادی بود که ایام جنگ و ستیز را محدود می‌نمود...»[۴].

حقوق ملل مسیحی اساساً از دو جهت با حقوق بین‌الملل معاصر اختلاف داشت : اولاً حقوق ملل به ارادهٔ کشورها به وجود نیامده بود، بلکه حقوق مشترکی بود که بر اساس مقتضیات عقل طبیعی برای ملت‌های مختلف و متمایز تأسیس شده بود. ثانیاً تنظیم روابط میان کشورها تنها هدف حقوق ملل نبود، بلکه در مجموع تمامی روابطی را در بر می‌گرفت که خارج از چارچوب یک کشور معین وجود داشت. بدین معنا که تمامی روابطی که از حدود قلمرو حقوق مدنی خارج بود، مشمول احکام «حقوق ملل» می‌شد.

بند دوم : ظهور اسلام و تحول حقوق بین‌الملل

۱. ظهور دین اسلام

زمانی که غرب، کلیسا و مسیحیّت از یک سو و نظام ملوک الطوایفی از سوی دیگر در اوج قدرت نمایی به سر می‌بردند، در شرق یکی از حوادث بسیار مهم تاریخ جهان به وقوع پیوست و آن ظهور دین اسلام در اواخر قرن هفتم میلادی در عربستان و اشاعهٔ آن به کشورهای خاورمیانه، شمال افریقا، هندوستان، ترکستان، قفقاز و حتی قسمتی از قارهٔ اروپا بود.

1- Paix de Dieu.
2- Treve de Dieu.
3- Clermont.

۴- کلییار، کلود آلبر، پیشین، ص ۵۱

ظهور اسلام از دو حیث در تحول حقوق بین‌الملل مؤثر افتاد : یکی از حیث مقررات بین‌المللی که در شریعت اسلام وجود داشت و دیگری از حیث زمان و تاریخ پیدایش اسلام که با زمان وحدت جامعهٔ اروپایی از طریق دین مسیح و به دنبال آن بروز جنگ‌های صلیبی مصادف بود.

پیروزی و توسعهٔ سریع اسلام در سطح جهانی، آن هم تنها ظرف نیم قرن پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) از دو علت ناشی گردید: اول نیروی ایمان مسلمانان در صدر اسلام و دوم فساد و انحطاط کشورهایی که از حیث تمدن در معرض تهاجم مسلمانان قرار می‌گرفتند.[1] البته شارل مارتل به سال ۷۳۲ میلادی، مانع پیشرفت اسلام در اسپانیا گردید و از این پس، زمینهٔ شکست تدریجی مسلمانان در سرزمین‌های فتح شدهٔ اروپایی فراهم گشت.

۲. حقوق بین‌الملل از دیدگاه اسلام

جامعیت حقوق اسلام به گونه‌ای است که نه تنها قواعد کاملی در زمینهٔ داخلی دارد، بلکه از نظر بین‌المللی نیز دارای قواعد حقوقی بسیار متحولی است.[2] شناسایی حقوق اسلام به منزلهٔ تنها نظام حقوقی مذهبی، یکی از نظام‌های حقوقی معاصر در سیستم مطالعات حقوق تطبیقی جهان، خود دلیل این مدعاست.

اصول و قواعدی چند از حقوق بین‌الملل در صدر اسلام، به اختصار در سطور زیر بیان می‌شود:

۱) معاهدات، «پیمان‌های الهی» هستند که به نام خداوند و بر اساس آیین الهی منعقد می‌شوند. قرآن کریم در آیات مختلف و با عباراتی فصیح، چون «أوفُوا بِالعُقود» یا «أوفُوا بِالعَهد» بر اصل وفای به عهد تأکید دارد.

۲) قرآن کریم با عبارت صریح «لااکراهَ فِی الدین» (هیچ اجباری در دین و پذیرش آن نیست)، به طور آشکارا، کاربرد زور و اجبار را در مسائل مربوط به تبلیغ دینی ممنوع اعلام می‌کند و دلیل و برهان را راه تبلیغ و دعوت به حق قرارداده است.

۳) قرآن کریم و سنت نبوی، به قواعد خاص زمان صلح، از قبیل شناسایی کشور و حکومت غیر اسلامی، حقوق دیپلماتیک و کنسولی، حقوق بیگانگان و اقلیت‌های مذهبی و روش‌های سیاسی و حقوقی حل اختلافات بین‌المللی از یک سو و به قواعد مخصوص زمان جنگ، از جمله حقوق بشر دوستانه از سوی دیگر توجه ویژه‌ای دارند.

شایان ذکر است که تحول حقوق بین‌الملل در اسلام، از زمان ظهور اسلام تا به امروز تداوم داشته است.

۱- متین دفتری، احمد، پیشین، ص ۳۷.

۲- بررسی کامل در زمینهٔ حقوق بین‌الملل از دیدگاه اسلام، موضوع تحقیقی است که به صورت کتابی مستقل و تحت عنوان «اسلام و حقوق بین‌الملل» توسط مؤلف به رشته تحریر در آمده و انتشارات گنج دانش آن را منتشر کرده است.

بند سوم : جنگ‌های صلیبی

نفوذ کلیسا در اروپای آن زمان روز به روز بیشتر می‌شد و حس جاه‌طلبی روحانیون مسیحی به جایی رسیده بود که خواهان متابعت همهٔ جهانیان از مذهب خود بودند. در مقابل، قوای اسلام نیز به سرعت تا قلب اروپا (اسپانیا) پیشروی نموده بود و ملل غربی از سه سوی، یعنی اسپانیا، ایتالیا و استانبول، خود را در معرض حملهٔ مسلمانان می‌دیدند. روحانیون مسیحی به بهترین وجهی از این موقعیت سود جسته، آتش جنگ‌های خونینی را دامن زدند که شعله‌های آن به تمام کشورهای ساحلی مدیترانه در آسیا و آفریقا نیز کشیده شد.

جنگ‌های صلیبی را فئودال‌های اروپایی به رهبری کلیسای مسیحی و به منظور استرداد بیت المقدس از مسلمانان آغاز کردند و در هشت مرحله از قرن یازدهم تا قرن سیزدهم (به طور دقیق از سال ۱۰۹۶ تا ۱۲۷۰ میلادی) ادامه دادند.

پیروزی در ابتدای جنگ، نصیب اروپاییان گردید، ولی در ادامه، آن‌ها شکست خورده عقب نشینی کردند.

نتیجهٔ اولیهٔ جنگ‌های صلیبی، تزلزل نظام ملوک الطوایفی در اروپا و خاتمهٔ پیروزی مسیحیّت بود. جنگ‌های مذکور هر چند حدود دو قرن قتل و کشتار انسان‌ها و انهدام املاک و اموال را به همراه داشت، اما از نظر حقوق بین‌الملل بسی شایان توجه بود، زیرا به روابط میان مسلمانان و مسیحیان شکل تازه و جدیدی بخشید و صلیبیونی که دیوانهٔ جنگ و انتقام بودند، به یکباره در معاهدهٔ ژوپا(۱۲۲۹میلادی) به نوعی توافق بین‌المللی کاملاً بی نظیر تن در دادند. طبق این معاهده، امپراتور فردریک دوم، فلسطین، بیت لحم و ناصره را از سلطان الکامل پادشاه مصر بدون خونریزی و با دیپلماسی هوشمندانه بازپس گرفت.

آرتور نوس بام معتقد است که «جنگ(مقصود جنگ‌های صلیبی است) به خودی خود نفوذ متقابل مدنیّت شرق و غرب را افزایش داد. براثر جنگ‌های صلیبی، در فرهنگ، فنون، طرز لباس پوشیدن، تغذیه و سایر جنبه‌های زندگی مغرب زمین تغییرات شگرفی پدید آمد. آرزوی نهایی و در حقیقت نیاز نهایی به مبادلات صلح آمیز، خود موجد یک جریان مخالف نیرومند برای صلیبیون شد. در سراسر راه‌های کشتیرانی مدیترانه، بازرگانی شکوفا با اعراب رواج گرفت. از جانب مسیحیان، پیسا (پیزا)، جنوا، ونیز، آراگون و در بین کشورهای اسلامی مصر، قبرس، تونس و مراکش پیشگام شدند. قوانین کلیسایی علیه اعراب مسلمان– چنان‌که سابقاً ذکر شد– توانست جلوی این داد و ستد را بگیرد، اما تا آنجا که پای مصر، یعنی مرکز قدرت جنگی مسلمانان در بین بود، آن‌ها در معاهدات چندان تسلیم داعیهٔ مسیحیّت نمی‌شدند. نخستین موافقت نامهٔ مهم بین مصر و پیسا(پیزا) به سال ۱۱۵۴ منعقد گردید و به سال ۱۲۰۸ ونیز هم از مصری‌ها تسهیلات بازرگانی خاصی به دست آورد و به جای آن متعهد شد که در راه ممانعت از حملهٔ صلیبیون به مصر، خدمت قابلی انجام دهد.» [۱]

بنابراین، هر چند روابط میان مسلمانان و مسیحیان در آغاز خصمانه بود، اما به تدریج به روابط دوستانه تبدیل گردید. یکی از ثمرات این روابط، تأسیس رژیم کاپیتولاسیون در کشورهای اسلامی بود.

۱- نوس بام، آرتور، پیشین، ص ۷۸.

بند چهارم : ملاحظات پایانی

قرون وسطا، صرف نظر از دید تاریخی، از دید حقوقی نیز حایز اهمیت است، زیرا در واقع برخلاف آنچه مدت زمان مدیدی می‌پنداشتند، مبنای حقوق‌ملل جدید، معاهدات وستفالی نبوده است، بلکه باید ریشهٔ آن را در قرون وسطا جستجو کرد.

اصول حقوق بین‌الملل، در قرون وسطا را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

«الف- تابعان حقوق بین‌الملل تنها کشورهای حاکم اروپایی غربی و مسیحی و کلیسا هستند.

«ب- رکن قانون‌گذاری مرکزی وجود ندارد و منابع حقوق بین‌الملل عبارتند از: عرف و معاهدات. اما این منابع مبتنی بر اصول حقوقی عام ملهم از دکترین مسیحیّت و در صورت لزوم، تدوین شده به وسیلهٔ مقام عالی روحانیت روم هستند.

«ج- قضاوت اجباری وجود ندارد و اختلافات میان کشورها با توافق حل و فصل می‌گردد.

«د- فقدان تفاهم، کشور زیان دیده را که حق دفاع یا تعقیب دارد، به اقدامات مقابله به مثل یا جنگ سوق می‌دهد.

این گونه اَعمال تنها در صورتی مجازند که«عادلانه» باشند[1] (نظریهٔ جنگ عادلانه)[2].

بخش سوم : عصر جدید[3]

۱. عصر رنسانس و معاهدات وستفالی

با پیدایش عصر رنسانس، [4] چارچوب قرون وسطا فرو ریخت و امپراتوری مقدس ژرمن براثر فشار کشورهای جدید از هم فرو پاشید. وحدت مذهبی در برخورد با «اصلاح مذهبی» یا «رفرم» دچار شکست گردید و فعالیت بشری با قدرت و وسعت بسیار در طریقی نوگام نهاد. قدرت معنوی پاپ و امپراتور ساقط گردید و کشورهایی با حاکمیت کاملاً مستقل در صحنهٔ جهانی به وجود آمدند. کشف قارهٔ امریکا به تدریج در سال‌های بعد مرکزیت اروپا را از بین برد و روابط بین‌المللی را دگرگون ساخت و سیاست جنبهٔ جهانی به خود گرفت. در قرن شانزدهم، حاکمیت مفهوم جدید و خطرناک«قدرت نامحدود» را پیدا کرد که مضمون آن خودمختاری کامل کشورها بود. در نتیجه، راه فلج کردن پیشرفت‌های حقوق ملل در روابط بین‌الملل معمول گردید.

نظریهٔ حاکمیت کشوری با مفهوم جدیدش در حقوق موضوعه یا تحققی و به طور ضمنی در معاهدات وستفالی[5]

---

1 - Delbez, I. op. cit, p.22.

2- Doctrine bellum justum.

۳- عصر جدید معمولاً به سال‌های میان تاریخ کشف قارهٔ امریکا (۱۴۹۲) تا آغاز قرن نوزدهم اطلاق می‌شود.

۴- عصر رنسانس از پایان قرن پانزدهم شروع شد و تا نیمهٔ اول قرن شانزدهم ادامه داشت.

۵- معاهدات وستفالی، معاهدات صلحی است که به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۶۴۸ منعقد گردید و به جنگ‌های وحشیانه و خونین سی سالهٔ مذهبی میان پروتستان‌ها و کاتولیک ها خاتمه داد. این معاهدات در دو شهر از ایالات وستفالی به نام‌های «Munster»←

نیز نفوذ کرد. از این زمان بودکه اصل موازنهٔ سیاسی در اروپا پدید آمد. بنابراین اصل، هیچ کشوری اجازه نداشت در صدد تحمیل ارادهٔ خود به دیگری باشد. این قاعدهٔ صد در صد فنی، جایگزین عقیدهٔ قرون وسطایی «جامعهٔ مشترک» گردید. تصادم رقابت‌های ملی و ناپایداری صلح، نتیجهٔ قاعدهٔ مذکور بود، زیرا موازنهٔ غیر ثابتی، اساس و پایهٔ صلح را تشکیل می‌داد.

۲. قیام مردم امریکای شمالی و انقلاب کبیرفرانسه

در اواخر قرن هجدهم، دو واقعهٔ مهم در جهان روی داد که در سیر تحول و تکامل حقوق بین‌الملل تأثیر بسزایی داشت: یکی قیام مردم امریکای شمالی و دیگری انقلاب کبیر فرانسه.

انقلابیون سیزده مستعمرهٔ انگلیسیِ امریکای شمالی پس از هفت سال مبارزه، در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ استقلال خود را اعلام کردند و ندای آزادی و رهایی از استعمار را در جهان سر دادند.

استقلال امریکای شمالی نه تنها از حیث پیوستن یک کشور متمدن مسیحی به جامعهٔ کشورهای مستقل حایز اهمیت بود، بلکه از آن جهت شایان توجه بود که این کشور اعتقاد راسخ به آزادی جهانی و حمایت از قواعد بین‌المللی داشت.

شایان توجه بود واقعهٔ مهم دیگر قرن هجدهم، انقلاب کبیر فرانسه است. بیدادگری‌های پادشاهان فرانسه در این عصر چنان به اوج خود رسید که ملت فرانسه به یکباره زنجیرهای کهنهٔ استبداد را از هم گسست و شورش عظیمی را بر پا نمود و با فتح زندان باستیل در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹، انقلاب کبیر فرانسه را بنیان نهاد.

جنبهٔ ملی انقلاب، آزادی فردی و اعلام حقوق سیاسی برای فرانسویان بود، «اما از لحاظ بین‌المللی هم انقلاب فرانسه حایز اهمیت شایانی گردید. چه اصول عدالت، برابری افراد بشر در مقابل قانون، آزادی وجدان، نسخ غلامی و بردگی، آزادی فردی و خلاصه، تمامی اصول عالیه‌ای که انقلابیون فرانسه اعلام کردند و به تمامی ملل متمدن تعلق و انتقال یافت، در تاریخ حقوق بین‌الملل برای انقلاب فرانسه مقام و موقعیت ارجمندی فراهم کرده است.»[۱]

با صدور اعلامیهٔ حقوق بشر و شهروند در اوت ۱۷۸۹ توسط مجلس مؤسسان فرانسه، آزادی به تمام اروپا اشاعه یافت و سلاطین و حکمرانان اروپایی را دچار وحشت و هراس نمود.

ناپلئون که خود یکی از رهبران بزرگ انقلاب بود، ناگهان با امپراتور شدن، چنان محو قدرت و عظمت گردید که مفهوم آزادی را از یاد برد و با اشغال سرزمین‌های اروپایی، آزادی دیگران را پایمال کرد، اما این وضع دوام چندانی نداشت و با شکست در واترلو و تبعید به جزیرهٔ سنت هلن در ژوئن ۱۸۱۵، دوران زمدامداریش به سر آمد.

←(مونستر) و «Osnabruk» (اوسنابروک) انعقاد یافت. از نظر حقوقی، هر دو معاهده سند واحدی است و سرآغاز تکامل جامعهٔ بین‌المللی جدید محسوب می‌شود.

۱- متین دفتری، احمد،پیشین، ص ۸۱

۳. اصول برجستهٔ حقوق بین‌الملل در عصر جدید

اصول برجسته و اساسی حقوق بین‌الملل در عصر جدید عبارتند از:

«الف- کشورها تجمعات حاکمی هستند که هر یک قدرت انحصاری را در قلمرو خود اِعمال می‌کنند.

ب- کشورها نسبت به یکدیگر مستقل و از نظر حقوقی برابر هستند.

ج- جامعهٔ مشترک کشورها سازمان نیافته و هیچ گونه قدرت مرکزی در این جامعه وجود ندارد و داوری تقریبا به طور کامل مضمحل گردید.

د- کشورها قواعد حقوق ملل را به رسمیت می‌شناسند، اما خود را در تفسیر و اجرای آن‌ها آزاد می‌دانند. به علاوه در مورد واکنشی که باید در برابر یک عمل غیر قانونی صورت گیرد، رأساً تصمیم می‌گیرند.

هـ- کشورها حق توسل به جنگ را دارا هستند.

و- دکترین قرون وسطایی «جنگ مشروع» به تدریج از بین می‌رود و نظریهٔ دیگری جانشین آن می‌گردد که به موجب آن، هرکشوری که منافعش ایجاب کند، حق اعلان جنگ دارد.

ز- کشورهای ثالث در صورت وقوع جنگ می‌توانند بی‌طرف بمانند و یا در آن شرکت کنند.»[1]

بخش چهارم : از کنگرهٔ وین تا کنفرانس‌های صلح لاهه

۱. کنگرهٔ وین و تصمیمات آن

کشورهای اروپایی، پس از شکست ناپلئون و پیروزی نهایی و انعقاد صلح، برای بررسی نتایج جنگ و تعیین سرنوشت اروپا، کنگره‌ای در وین تشکیل دادند که جلسات آن از ۱۸ نوامبر ۱۸۱۴ تا ۹ ژوئن ۱۸۱۵ به درازا کشید و منجر به انعقاد عهدنامه‌های وین گردید.

در این کنگره، نمایندگان کشورهای بزرگ اروپایی، یعنی اتریش، انگلستان، پروس، روسیه و نیز نمایندگان کشورهای فرانسه، پرتغال و سوئد که عهدنامهٔ صلح را امضا کرده بودند و همچنین اکثر کشورهای دیگر اروپایی شرکت داشتند، به گونه‌ای که تعداد نمایندگان سیاسی کشورهای شرکت کننده در کنگره به ۲۱۶ نفر بالغ گردید.

کنگرهٔ وین هرگز عملاً افتتاح نشد، بلکه کمیسیون‌های متعدد ویژه‌ای طرح‌های مورد نظر را آماده می‌کردند و این کنگره بالاخره در ۹ ژوئن ۱۸۱۵ سند نهایی را امضا کرد.

بنابر تصمیمات کنگرهٔ وین، خاندان‌های سابق سلطنتی کشورهای اروپایی مجدداً به تاج و تخت بازگشتند. خاندان بناپارت خلع و تبعید گردید، فرانسه به سرحدات سابق خود در سال ۱۷۹۲ محدود شد، بلژیک ضمیمهٔ هلند گردید، بی‌طرفی سوئیس رسماً اعلام شد، و تغییرات وسیع دیگری نیز در نقشهٔ جغرافیایی قارهٔ اروپا پدید آمد. سرانجام، انگلستان نیز هدیهٔ پرارزشی نصیبش شد و آن قسمت اعظم مستعمرات خارجی بود. تنها چیزی که در این کنگره رعایت نشد،

---

1 - Delbez I.,op.cit.p.23.

حقوق مثبته و آرمان‌های حقهٔ ملت‌های اروپایی بود. امید و انتظارات مردم اروپا از اعلامیه‌های رسمی سلاطین خود در زمان جنگ ۱۸۱۳ که وعدهٔ اصلاحات عمیق و اساسی را به آن‌ها داده بود، به یأس و عدم رضایت عمومی مبدل شد. وعده‌ها ایفا نشد و آرزوهای اصلاح طلبان، غلیانی ایجاد کرد که مقدمهٔ انقلاب‌های جدیدی گردید. اما باید تصدیق کرد که افکار آزادی‌خواهانهٔ انقلاب فرانسه در کنگرهٔ وین، در حل مسالهٔ برده فروشی و آزادی کشتیرانی در رودخانه‌ها بی تأثیر نبود.[1] در ضمن، کنگرهٔ وین در تهیه و تنظیم آیین نامهٔ هیأت‌های دیپلماتیک و طبقات آنان نیز سهم قابل توجهی داشت.

۲. اتحاد مقدس و پیامدهای آن

امضا کنندگان عهدنامه‌های وین (انگلستان، روسیه، اتریش، پروس) در جهت اجرای تصمیمات متخذه، در سپتامبر ۱۸۱۵ پیمانی به نام «اتحاد مقدس» منعقد کردند که فرانسه نیز در سال ۱۸۱۸ به آن ملحق گردید.

متعاهدین این معاهده که اعضای یک خانوادهٔ مسیحی بودند، تعهد کردند که جنبش‌های انقلابی که خواستار آزادی و حقوق مردم باشند با توسل به زور سرکوب کنند، زیرا این نوع جنبش‌ها را تهدیدی علیه حکومت‌های مشروع خود می‌دانستند.

متأسفانه کشور ایران نیز از سیاست تجاوزکارانهٔ اتحاد مقدس بی بهره نماند و انعقاد تحمیلی عهدنامهٔ ترکمان‌چای به سال ۱۸۲۸ میلادی، معلول حمایت اتحاد مقدس از روسیه بود. به موجب این معاهده که این بار نیز مانند عهدنامهٔ گلستان[2] با وساطت سفیر انگلیس میان ایران و روسیه به امضا رسید، ایروان و نخجوان از ایران جدا و ضمیمهٔ روسیه گردید، ارس مرز ایران و روسیه شناخته شد و رژیم کاپیتولاسیون نیز برای روس‌ها و به دنبال آن برای سایر کشورها در ایران برقرار گردید. بنابراین، کشور ایران در مدت کمتر از سی سال با دو عهدنامهٔ ننگین گلستان و ترکمان‌چای، قسمت زیادی از قلمرو خود را از دست داد و حاکمیت ملی و سرزمینی اش دچار تزلزل گردید.

به طور کلی اتحاد مقدس را می‌توان یک سازمان بین‌المللی ناقص دانست که بر اصول مشروعیت سلطنت و برتری قدرت‌های بزرگ، مداخله در امور داخلی کشورهای خارج از سازمان و کشورگشایی کشورهای عضو پایه گذاری شده بود.

اصول اتحاد مقدس به مرور زمان با جنبش‌های عظیم انقلابی و اصول والاتر مواجه گردید و قدرت اجرایی خود را از دست داد و نخستین آن، نهضت‌های استقلال طلبانه و ضد استعماری مستعمرات اسپانیا و پرتغال در امریکا بود. این مستعمرات که از سال ۱۸۰۹ قیام علیه استعمار را آغاز و برای خود رژیم جمهوری انتخاب کردند، استقلال خود را اعلام داشتند. اتحاد مقدس بنا بر اصل «مداخله در امور داخلی کشورها» در صدد دخالت برآمد، اما مونرو رئیس جمهور وقت ایالات متحدهٔ امریکا(به سال ۱۸۲۳) برای جلوگیری از آن اعلامیه‌ای منتشر ساخت که معروف به «دکترین مونرو» است. مونرو در این اعلامیه که در کنگرهٔ امریکا قرائت نمود، اظهار داشت: امریکا از آن امریکاییان است و قدرت‌های

۱- متین دفتری،احمد، پیشین، ص ۸۶

۲- در اوایل قرن نوزدهم، لشکریان روسیه به گرجستان که در آن موقع جزء متصرفات ایران بود حمله ور شدند و گرجی ها نیز به ایران متوسل گردیدند و جنگ میان ایران و روسیه در گرفت و به مدت ده سال ادامه یافت، تا اینکه در سال ۱۸۱۳ با وساطت سفیر انگلیس، عهدنامهٔ گلستان میان ایران و روسیه به امضا رسید. طبق این معاهده، گرجستان، دربند، باکو، شیروان، شکی، گنجه، قراباغ و قسمتی از طالش از ایران جدا و به روس‌ها واگذار شد و همچنین حق کشتیرانی جنگی در دریای خزر نیز از ایران سلب شد.

اروپایی حق مداخله در امور داخلی قارهٔ امریکا را ندارند، به ویژه در کشمکش‌هایی کـه در امریکـای جنـوبی بـرای بـه دست آوردن آزادی و استقلال در جریان است و ایالات متحدهٔ امریکا بعد از این هـیچ گونـه مداخلـهٔ اروپـا را در قـارهٔ امریکا تحمل نخواهد کرد.

اصل مونرو، در عین حال که مخالف و مغایر با حقوق بین‌الملل نیست، هیچ گاه جزء آن هم بـه شـمار نرفتـه، امـا مورد قبول کشورها واقع شده است.

۳. شکست اتحاد مقدس و نظریهٔ «اصل ملیّت‌ها»

شکست اتحاد مقدس با اعلام نظریهٔ «اصل ملیّت‌ها» بیشتر به ظهور رسید. ایـن اصـل کـه ریشـهٔ آن را بایـد در انقلاب کبیر فرانسه و در ادبیات رومانتیک و بالاخره در نظریات منچینی[1] یافت، در تضعیف و نـابودی جـاه‌طلبـی‌هـای اتحاد مقدس و سازمان بین‌المللی مربوط تأثیر بسیار داشت.

البته از حیث نظری، این نظریه با عقیدهٔ جامعهٔ مشترک بین‌المللی مغایرتی نداشت و اجرای همگانی نظریهٔ مذکور می‌توانست به صلحی پایدار منجر شود، زیرا به قول منچینی «ملت‌ها با یکدیگر جنگی ندارند.»[2]

اصل ملیّت‌ها به این مفهوم بود: افرادی که دارای نژاد، زبان، سنن، رسوم و تمایلات مشترک هستند، یک ملـت را تشکیل می‌دهند و حق دارند در کشور مستقلی جمع شوند. «مرزهای یک کشور بایدمنطبق با یک ملت باشـد. اگـر در یک کشور چندین ملت تجمع کرده باشند، این انطباق عملی نخواهد گردید. به عکس، اگر یک ملت به چندین قسمت تقسیم و جذب کشورهای مختلف شده باشد، آن ملت حق دارد در یک کشور به وحدت رسد.

«اصل ملیّت‌ها، همانند اصل حاکمیت ملی، در عین حال که انقلابی است، محافظـه کارانـه نیـز هسـت. انقلابـی است، زیرا مخالف با نظم اروپایی است که توسط کشورهای سلطنتی بر اساس کشورگشایی یا وراثت برقرار شده است. محافظه کارانه است، از آن زمان که به کشور ملی و نیز کشور حاکم سنتی مشروعیت می‌بخشد.»[3]

به هر حال، این نظریه باعث شروع انقلاب ۱۸۴۸ اروپا و وقوع جنگ‌های خـونین در آن قـاره شـد. بـرای مثـال، وحدت ایتالیا(۱۸۷۰)، وحدت آلمان، آزادی ملت‌های بالکان و تشکیل کشورهای مستقلی چـون یونـان(۱۸۳۰)، بلژیـک (۱۸۳۹)، رومانی، بلغارستان، آلبانی و غیره، نتیجهٔ اِعمال و اجرای نظریهٔ اصل ملیّت‌ها بود.

۴. اتفاق اروپایی و تصمیمات آن

اتحاد مقدس که از سال ۱۸۲۲ از فعالیت باز ایستاده بود، با مرگ الکساندر امپراتور روسیه در سال ۱۸۲۵ کاملاً محـو گردید. اما از آن سال تا ۱۹۱۴، کنفرانس‌ها و کنگره‌های کمابیش گسترده یا محدودی در اروپا تشکیل شد و نهادی را به وجود آورد که به «اتفاق اروپایی»[4] معروف است.

---

1. Mancini.
2 - Delbez, I.op.cit.p.24.
3 - Quoc Dinh, N .op.cit.pp.71-72.
4 - Concert Europeen.

در این مجامع، نه تنها سرنوشت اروپا، بلکه وضعیت سرزمین‌های غیر اروپایی نیز معلوم می‌گردید. «این کنفرانس‌ها، نقش یک حکومت واقعاً بین‌المللی را بر عهده گرفته بودند که هر چند وقت یک بار ابراز وجود می‌کردند. کشورهای بزرگ اروپایی در این کنفرانس‌ها به حل مشکلات اروپا بسنده نمودند و سرزمین‌ها را بین خود تقسیم کردند، تا این‌که از این رهگذر، به بیداری ملت‌ها برخوردند و ناگزیر شدند در بعضی از موارد بدان اعتبار بخشند. بیداری ملت‌ها گاه موجب تجزیه می‌شد و به استقلال ملی می‌انجامید و گاه در چارچوب وحدت به تشکلات جغرافیایی منجر می‌شد. مداخلهٔ قدرت‌های بزرگ اروپایی، به ویژه در تجزیهٔ امپراتوری عثمانی بین سال‌های ۱۸۲۵ تا ۱۹۱۴ آشکار شد...»[۱]

۵. جنگ‌های ناحیه‌ای قرن نوزدهم و پیامدهای آن

حقوق بین‌الملل در سال‌هایی که می‌توانست در پرتو رشد اقتصادی و اکتشافات علمی به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دست یابد، جنگ‌های بسیاری به خود دید، از جمله جنگ معروف به«جنگ تریاک» میان چین و انگلستان در سال ۱۸۴۰، جنگ کریمه در سال ۱۸۵۵، جنگ انفصال در امریکا در سال۱۸۶۱ و جنگ روسیه و عثمانی در سال ۱۸۷۷، باعث از میان رفتن صلح و ایجاد وقفه در زمینهٔ این پیشرفت‌ها گردید.

با این همه، کنگره‌ها و کنفرانس‌های چندی در پاریس، ژنو و لاهه تشکیل شد و معاهدات بی شماری که نفع عمومی را در برداشت، به امضای کشورها رسید (مانند عهدنامهٔ ژنو مورخ ۲۲ اوت ۱۸۶۴ در زمینهٔ حمایت از مجروحان، بیماران و کارکنان بهداری).

بخش پنجم : از کنفرانس‌های صلح لاهه تا پایان جنگ جهانی دوم

بند نخست : کنفرانس‌های صلح لاهه

۱. اولین کنفرانس صلح لاهه و پیامدهای آن

در ۱۸ مهٔ ۱۸۹۹، بنا به پیشنهاد نیکلای دوم امپراتور روسیه، اولین کنفرانس معروف به کنفرانس‌های صلح در شهر لاههٔ هلند تشکیل شد. هدف کنفرانس در آغاز، حفظ صلح بود و بدین منظور روسیه پیشنهاد نمود تا تولید و به کار بردن تسلیحات جنگی و تعرضی به طور آزمایشی محدود شود تا در نتیجهٔ آن، صلح جهانی و همگانی برقرار گردد.

در این کنفرانس فقط ۲۶ کشور شرکت نمودند، شامل بیست کشور اروپایی، دوکشور امریکایی، یعنی ایالات متحدهٔ امریکا و مکزیک و چهار کشور آسیایی، یعنی ایران، چین، ژاپن و سیام. بنابراین، کنفرانس مذکور اجتماعی از تمامی کشورهای جهان نبود. کنفرانس در ابتدا بیشتر جنبهٔ سیاسی داشت، اما بعداً جنبهٔ حقوقی آن چیره گردید و روی سه مسأله اساسی توافق شد:

الف- تأسیس دیوان دایمی داوری به عنوان مرجع صلاحیت‌دار برای جلوگیری از جنگ از راه اقدامات اصلاحی، میانجی‌گری، آشتی، تحقیق و داوری؛

۱- کلییار،کلود آلبر: پیشین، ص ۷۰.

ب- تهیه و تنظیم قوانین و عرف‌های جنگ زمینی؛

ج- شمول عهدنامهٔ ۱۸۶۴ ژنو به جنگ دریایی.

۲. دومین کنفرانس صلح لاهه و پیامدهای آن

دومین کنفرانس صلح لاهه نیز بنا به دعوت امپراتور روسیه از ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ در شهر لاهه با شرکت ۴۴ کشور جهان تشکیل شد و تا ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ ادامه داشت.

اولین اثر مثبت این کنفرانس آن بود که عدهٔ کثیری از کشورهای جهان در آنجا به بعضی معاهدات بین‌المللی که سابقاً منعقد شده بود، ملحق گردیدند(از جمله مقررات کنگرهٔ پاریس ۱۸۵۶ راجع به تحریم راهزنی دریایی، مصونیت اموال اتباع دشمن که با کشتی‌های بی‌طرف حمل می‌شدند، محاصرهٔ دریایی. همچنین عهدنامهٔ ۱۸۶۴ ژنو).

کنفرانس دوم لاهه، علاوه بر تکمیل کارهای کنفرانس اول، سیزده معاهدهٔ جدید مربوط به حقوق جنگ و بی‌طرفی را به امضا رسانید. در تنظیم این قواعد و سایر امور، در این کنفرانس روح آزادی خواهی و بشر دوستی در بین نمایندگان کشورها حکمفرما بود که در کنفرانس‌های بین‌المللی قبل از آن، یعنی در تاریخ روابط بین‌الملل سابقه نداشت. اموری که محال بود دیپلمات‌ها از مجاری خصوصی عادی و در پس پرده حل کنند، در محیط این اجتماع به سهولت انجام یافت. [۱]

بند دوم : جنگ جهانی اول و تأسیس جامعهٔ ملل

گفتارنخست :جنگ جهانی اول[۲]

۱. وقوع جنگ اول و کنفرانس صلح پاریس

بررسی علل وقوع جنگ جهانی اول و تشریح جزئیات آن با حقوق بین‌الملل و بحث تحول تاریخی آن ارتباط چندانی ندارد و تنها آثار جنگ در مقررات بین‌المللی و تحول آن مورد نظر است.

جنگ اول، جنگی تقریباً جهانی و عالم گیر بود و آنچه در این میان مسلم است این است که جنگ تحول و تکامل حقوق بین‌الملل را مدت زمانی به تأخیر انداخت و با نقض بی‌طرفی کشورهایی چون بلژیک، لوکزامبورگ و ایران، یکی از اصول حقوق بین‌الملل به طور کامل نقض گردید. البته مقررات بین‌المللی مربوط به احترام و مصونیت سفیران و سایر نمایندگان دیپلماتیک پا برجا بود و عهدنامه‌های ژنو (۱۸۶۴ و ۱۹۰۶) و لاهه (۱۹۰۷) نیز کما بیش اجرا می‌شد، اما نه آن چنان که لازمهٔ چنین موقعیتی بود.

۱- متین دفتری، احمد، پیشین، ص ۱۴۶.

۲- جنگ جهانی اول به بهانهٔ قتل ولیعهد اتریش توسط یکی از اتباع صربستان به وسیلهٔ آلمان در ژوئیه ۱۹۱۴ آغاز گردید. متفقین این جنگ عبارت بودند از : انگلستان، فرانسه، روسیه، ایتالیا، ژاپن، پرتغال، رومانی، یونان، امریکا، برزیل و دولتهای سیام و چین. متحدین آلمان عبارت بودند از : عثمانی، اتریش، بلغارستان و مجارستان. جنگ با شکست آلمان و متحدانش در پاییز ۱۹۱۸ پایان یافت.

پس از خاتمهٔ جنگ، برای چاره جویی و اتخاذ تصمیم دربارهٔ مسائل عدیده‌ای که ناشی از جنگ بود، کنفرانس صلح در ژانویهٔ ۱۹۱۹ با شرکت فاتحان در پاریس تشکیل یافت. وظیفهٔ این کنفرانس به مراتب سنگین تر و با اهمیت تر از کنگرهٔ وین ۱۸۱۵ بود.

۲. عهدنامه‌های صلح پاریس

در کنفرانس صلح پاریس، پس از شش ماه مذاکره و تبادل نظر، پنج معاهده با کشورهای مغلوب امضا شد : عهدنامهٔ ورسای با آلمان (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۹)؛ عهدنامهٔ سن ژرمن با اتریش (۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹)؛ عهدنامهٔ نویی[1] با بلغارستان (۲۷ نوامبر ۱۹۱۹)؛ عهدنامهٔ تریانون[2] با مجارستان (۴ ژوئن ۱۹۱۹) ؛ عهدنامهٔ سِور[3] با عثمانی (۱۰ اوت ۱۹۲۰)

به موجب عهدنامه‌های یاد شدهٔ بالاکه معروف به «عهدنامه‌های صلح» است، تغییرات سرزمینی مهمی در اروپا به عمل آمد. کشورهای لهستان، چکسلواکی، فنلاند، یوگسلاوی، لیتوانی، لتونی، استونی ایجاد گردیدند و بی‌طرفی بلژیک و لوکزامبورگ نیز برای همیشه لغو شد.

۳. اعلامیهٔ ویلسون

هدف نهایی عهدنامه‌های صلح، تأمین صلح جهان بود و ویلسون رئیس جمهور وقت ایالات متحدهٔ امریکا تنها کسی بود که با افکار و عقاید خود جهانیان را به این هدف مقدس نزدیک کرد. وی در ۸ ژانویهٔ ۱۹۱۸، پیشنهاد صلح خویش را در مورد چگونگی تأمین و استقرار صلح درجهان در چهارده ماده به شرح زیر اعلام نمود :

۱) پس از انعقاد عهدنامه‌های علنی صلح، دیگر معاهدات بین‌المللی خصوصی و سرّی نباید بسته شود و در آینده، دیپلماسی بر اصول صداقت و صراحت و علنی مبتنی خواهد بود.

۲) آزادی کامل دریا نوردی در تمامی دریاها، به استثنای دریای سرزمینی یا ساحلی، چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، مگر در مواردی که دریاها کلاً یا بعضاً به موجب معاهدات بین‌المللی برای یک اقدام بین‌المللی مسدود شوند.

۳) تاجایی که ممکن است از بین بردن‌تمامی موانع‌اقتصادی و ایجاد شرایط مساوی بازرگانی برای‌تمامی ملت‌هایی‌که باصلح موافق باشند.

۴) اخذ تصمیمات لازم برای این که تسلیحات ملل به اندازه‌ای محدود شوند که واقعاً برای امنیت داخلی کشورها ضرورت دارند.

۵) دعاوی مستعمراتی باید طوری بی‌طرفانه و با بلند نظری حل و فصل شوند که نسبت به اصل حاکمیت، هم منافع اهالی رعایت گردد، هم درخواست‌های منصفانهٔ کشوری که مدعی حقی است در نظر گرفته شود.

۶) تخلیهٔ تمامی اراضی روسیه و حل تمامی مسائل مربوط به روسیه، به گونه‌ای که برای این کشور امکان داشته باشد تابا همکاری صادقانهٔ سایر ملل در کمال استقلال و بدون هیچ گونه مانعی، وضع سیاسی و ملی خود را تنظیم نماید و به وسیلهٔ حکومتی که خود انتخاب می‌کند درجامعهٔ ملل آزاد وارد شود.

---

1 - Neuilly
2 - Trianon
3 - Sevres

۷) خاک بلژیک باید تخلیه و حاکمیت این کشور بدون هیچ گونه محدودیتی اعاده شود. این اقدام مؤثرترین وسیله‌ای است که ملل نسبت به قواعد و قوانینی که برای تنظیم روابط آن‌ها وضع شده، باز اعتماد پیدا کنند. درغیر این صورت، حقوق بین‌الملل برای همیشه تضعیف خواهدشد.

۸) خاک فرانسه باید کاملاً تخلیه شود و ظلمی که کشور پروس در سال ۱۸۷۱ در مورد آلزاس و لورن به فرانسه روا داشت و قریب پنجاه سال صلح جهان را مختل نمود، باید رفع و جبران شود.

۹) با رعایت خواست ملیت‌های قابل تشخیص، در مرزهای ایتالیا باید تجدید نظر شود.

۱۰) به مردم‌کشورهای اتریش ومجارستان باید امکان داده شودتا خود مختاری پیدا کنند و در بین ملل مقامی داشته باشند.

۱۱) رومانی و صربستان و مونته نگرو باید تخلیه شوند. صربستان باید به دریای آزاد راه پیدا کند و روابط میان کشورهای بالکان باید بر اساس تمایلات کشورها و سوابق تاریخی تعیین شود. این کشورها می‌بایست برای استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی خود تضمینات بین‌المللی داشته باشند.

۱۲) برای قسمت‌های ترک نشین امپراتوری عثمانی باید حاکمیت و امنیت تأمین شود، اما سایر ملیّت‌هایی که تابع این امپراتوری هستند باید بتوانند بدون مانعی موجودیت پیدا کنند و خودمختاری داشته باشند.

۱۳) تنگه داردانل باید به طور دایم باز و با تضمینات بین‌المللی، محل عبور آزاد کشتی‌ها و مراودات تجاری تمامی ملل شود.

۱۴) کشور مستقل لهستان، شامل اراضی محل سکونت لهستانی‌ها که راه به دریای آزاد داشته باشد باید تأسیس شود.

۱۵) بر اساس معاهدات رسمی و به منظور فراهم کردن تضمینات متقابل سیاسی و ارضی برای تمامی کشورها، اعم از بزرگ و کوچک باید یک جامعهٔ عمومی ملل تشکیل شود.

گفتار دوم : تأسیس جامعهٔ ملل

۱. فلسفهٔ تأسیس جامعهٔ ملل

مهم‌ترین اثر مثبت عهدنامه‌های صلح را می‌توان تأسیس جامعهٔ ملل به عنوان اولین سازمان بین‌المللی دانست که مأموریتی عام در حفظ صلح و تمدن جهان به عهده گرفت و با تشکیل آن، رویای کهن نویسندگانی چون ویلیام پن، جرمی بنتام، امانوئل کانت، فیخته و آبه دو سن پیر، جامهٔ عمل پوشید.

در بحبوحهٔ جنگ جهانی اول، برای نخستین بار پاپ بنوای پانزدهم در پیام اوت ۱۹۱۷، نظریهٔ تشکیل جامعهٔ ملل را اعلام کرد و بعداً به سال ۱۹۱۸، ویلسون رئیس جمهور وقت ایالات متحدهٔ امریکا ایجاد چنین سازمانی را پیشنهاد نمود که مورد موافقت شرکت کنندگان کنفرانس پاریس قرار گرفت.

احترام به تمامیت ارضی، محدودیت تسلیحات، سازش و تفاهم بین‌المللی، از جمله اصول جدیدی بودند که رعایت آن‌ها مستلزم وجود یک سازمان جمعی بود که بتواند کشورها را موظف به احترام و رعایت اصول مذکور نماید.

۲. موفقیت و شکست جامعهٔ ملل

جامعهٔ ملل در مدت زمانی که پابرجا بود، دورنمای با شکوه و بی سابقه‌ای از جامعهٔ مشترکی را بـه جهانیـان عرضـه کرد که روح بین‌المللی در آن دمیده شده بود و آن‌ها را به طور اختیاری به اصول حقوق ملل پای بند نمود و از این به بعد، ژنو مقر جامعهٔ ملل پایتخت جهان دیپلماسی گشت. در این زمان، نهادهای حقوقی مثبته از قبیل: توسعهٔ راه‌های جلوگیری از جنگ، شکوفایی دادگستری بین‌المللی و طرح‌ریزی اولیهٔ خلع سلاح عمومی به طور قابل ملاحظه‌ای پیشرفت کرد.

متأسفانه به موازات این تحرک ائتلافی جامعهٔ بین‌المللی، در جهت معکوس نیز جنبشی برای متلاشـی نمـودن ایـن جامعه به وجود آمد و کوشش‌های انجام شده را دچار مخاطره نمـود. اتحـاد جمـاهیر شـوروی (سـابق) از زمـان انقـلاب بلشویکی ۱۹۱۷ تقریباً تمامی قواعد بین‌المللی را زیر پا گذاشت و جز چند قاعدهٔ عرفی، تعهدات رژیم تزاری را نپذیرفت و از قبول معاهداتی که توسط حکومت تزاری امضا شده بود، خودداری نمود.

بند سوم : حقوق بین‌الملل در فاصلهٔ دو جنگ جهانی

۱. معاهدات لوکارنو

معاهدات لوکارنو در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۵ در شهر لوکارنو پاراف شد و در اول دسامبر همان سال در لندن به امضا رسـید و از اول سپتامبر ۱۹۲۶ به مرحلهٔ اجرا در آمد.

معاهدات لوکارنو مشتمل بر دو سند است: یکی معاهدهٔ چند جانبهٔ منعقده میان آلمان، بلژیـک، انگلسـتان، فرانسـه و ایتالیا و دیگری معاهدات دو جانبه میان آلمان از یک سو و هر یک از کشورهای بلژیک، فرانسه، لهستان و چکسلواکی از سوی دیگر. طبق این معاهدات، طرفین متعهد شدند که سیاست متقابل عدم تجاوز رادر پیش گیرنـد و وضـعیت موجـود سرزمینی رادر اروپای غربی حفظ و تضمین نمایند و آیین داوری را برای حل اختلافات خود برگزینند. ایـن پیمـان‌هـا بـا خروج آلمان از جامعهٔ ملل در ۱۹۳۶ و اشغال نظامی منطقهٔ بی‌طرف رنانی — حـریم بـین فرانسـه و آلمـان — توسـط آن کشور، عملاً قدرت اجرایی خودرا از دست دادند.

۲. میثاق بریان – کلوگ

میثاق بریان – کلوگ یا پاریس در ۲۷ اوت ۱۹۲۸ به کوشش وزیران امور خارجهٔ ایالات متحدهٔ امریکا (کلـوگ) و فرانسه (بریان) میان کشورهای آلمان، امریکا، بلژیک، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، ژاپن، لهستان و چکسلواکی منعقد شـد و بعد از آن تاریخ، کشورهای بسیار دیگری به این معاهده ملحق شدند.[۱]

میثاق بریان – کلوگ به عنوان یک معاهدهٔ عام منع یا تحریم جنگ، اقدام مستقل حقوقی و جدا از میثاق جامعـهٔ ملل است. امضا کنندگان معاهدهٔ مذکور، جنگ را به عنوان وسیلهٔ تعقیب سیاست ملـی در روابـط بـا یکـدیگر تحـریم کردند و متعهد شدند که اختلافات خود را تنها با وسایل مسالمت آمیز حل و فصل نمایند.

---

۱. دولت ایران در ۲۸ فروردین ۱۳۰۸ به این پیمان ملحق گردید.

مسأله «تحریم جنگ» از دید حقوق بین‌الملل شایان توجه خاصی است، زیرا قبل از انعقاد میثاق پاریس، مبادرت به جنگ یکی از مظاهر استقلال و حاکمیت کشورها محسوب می‌شد و حتی جامعهٔ ملل نیز جنگ را تحریم نکرده و فقط اقدام به آن را مبتنی بر شرایطی دانسته بود.

بند چهارم : جنگ جهانی دوم و حقوق بین‌الملل

کشور آلمان که از مقررات تحمیلی متفقین جنگ اول، به ویژه از ناحیهٔ فرانسه به تنگ آمده بود، از همان روزهای اول پایان جنگ در صدد تلافی و انتقام بر آمد تا این که بالاخره به سال ۱۹۳۵ زنجیرهای ورسای را گسست و به صورت قدرتی تهدید کننده در آمد. وحدت نظر موجود بین متفقین، به ویژه انگلیس و فرانسه از میان رفت و رایش توانست با فراغ بال و بدون برخورد با موانع، قدرت خود را افزایش دهد و نواحی سار و اتریش و چکسلواکی را اشغال نماید. اروپا وقتی از خواب غفلت بیدار شد که لهستان به اشغال آلمان در آمده و جنگ کاملاً گسترش یافته بود؛ جنگی که بی نهایت مخوف‌تر و منهدم کننده‌تر از جنگ جهانی اول بود.

در دوران جنگ جهانی دوم، اصول و مقررات حقوق بین‌الملل، معنا و مفهوم خودرا تا حدود زیادی از دست داد و کشورهای بی‌طرف و بی‌دفاع نیز مورد تجاوز و تعدی قرار گرفتند، از جمله ایران که با وجود اعلام بی‌طرفی، مورد حمله متفقین واقع شد و در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) به این بهانه که تعدادی اتباع آلمانی در ایران هستند توسط قوای شوروی و انگلیس اشغال گردید. البته دلیل واقعی اشغال، موقعیت استراتژیک ایران به عنوان پل پیروزی برای متفقین از جهت کمک به قوای شوروی بود. بر همین اساس در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (۹ بهمن ۱۳۲۰) معاهدهٔ تحمیلی سه جانبهٔ بین ایران و شوروی و انگلیس به امضا رسید.

طبق معاهدهٔ مذکور، کشورهای شوروی و انگلستان متعهد شدند چنانچه تجاوزی از سوی آلمان یاسایر کشورها به عمل آید از ایران دفاع و تمامیت ارضی آن را رعایت کنند و حداکثر ظرف مدت شش ماه پس از خاتمهٔ جنگ، ارتش خود را از ایران خارج کرده و در حل مشکلات مالی ناشی از جنگ مساعدت لازم را مبذول دارند. در مقابل، کشور ایران نیز متعهد گردید به بهترین وجه با متفقین همکاری کند و راه‌های کشور را در اختیار آن‌ها قرار دهد تا بتوانند نیروها و سایر تجهیزات خود را به اتحاد جماهیر شوروی(سابق) عبور دهند.

بخش ششم : از تأسیس سازمان ملل متحد تاکنون

از سال ۱۹۴۴، پس از پیروزی قطعی و نهایی متفقین، ملل متحد به فکر تأسیس جامعهٔ ملل جدیدی افتادند که بهتر و محکم‌تر از سابق پی ریزی شده باشد. در همین راستا در تابستان ۱۹۴۴ طرحی در دامبارتون اُکس ارائه شد و در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو یک کنفرانس بین‌المللی برای ایجاد سازمان جدیدی تشکیل گردید.

کنفرانس مذکور به رغم مشکلات زیادی که از نظر دیپلماسی داشت، بالاخره به هدف‌های خود نایل گردید و در ۲۶ ژوئن همان سال، اساسنامهٔ سازمان جدیدی با عنوان «سازمان ملل متحد» به

تصویب اکثریت کشورهای شرکت کننده در کنفرانس رسید. این سازمان روز به روز توسعه یافت و اعضای آن به گونهٔ قابل ملاحظه‌ای افزایش پیدا کرد و امروزه بدون تردید عامل مهمی در زندگی بین‌المللی و وسیلهٔ ارزنده‌ای در به ثمر رسیدن صلح جهانی به شمار می‌آید.

سازمان ملل متحد که مهم‌ترین محل ملاقات کشورهای مختلف و گروه‌های متضاد است، برای پایان بخشیدن به مخاصمات و رقابت ها، مشکلات زیادی در پیش دارد، ولی با این حال تمام سعی خود را بر آن داشته تا جامعهٔ بین‌المللی مجدداً از هم پاشیده نشود.

پس از خاتمهٔ جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد، حوادث و وقایع بسیاری تاکنون در جهان رخ داده که کمابیش در تحول حقوق بین‌الملل مؤثر بوده اند. از جمله مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱) بیداری حس استقلال‌طلبی و رهایی از استعمار در آسیا و افریقا و در نتیجه، تأسیس کشورهای متعدد دراین دو قاره؛
۲) مسأله فلسطین و تأسیس کشور اسرائیل و سال‌ها پس از آن، تشکیل حکومت خودگردان فلسطینی و متعاقباً پذیرش عضویت آن به‌عنوان کشور یا دولت عضو ناظر در برخی از سازمان‌های بین‌المللی؛
۳) آزمایش‌های هسته‌ای و مسأله تحدید یا خلع سلاح هسته ای؛
۴) تأسیس جامعه یا جوامع اروپایی و متعاقباً اتحادیهٔ اروپا؛
۵) پان اسلامیسم (تأسیس سازمان همکاری اسلامی و رشد نهضت‌های اسلامی و اعتلای موج اسلام گرایی در میان ملت‌های مسلمان)؛
۶) پیشرفت‌های علمی فضایی؛
۷) افزایش سازمان‌های بین‌المللی؛
۸) اضمحلال نظام‌های سوسیالیستی- مارکسیستی در اتحاد جماهیر شوروی(سابق) و کشورهای اروپای شرقی؛
۹) وحدت‌گرایی کشورها، از جمله وحدت ویتنام، وحدت آلمان و وحدت یمن؛
۱۰) تجزیه‌گرایی کشورها: تجزیه یا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی(سابق) و تشکیل چهارده جمهوری مستقل (شامل فدراسیون روسیه، بلاروس، اوکراین، مولداوی، لتونی، لیتوانی، ارمنستان، آذربایجان، قزاقستان، گرجستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و قرقیزستان)؛تجزیهٔ یوگسلاوی و تشکیل شش جمهوری مستقل (شامل: جمهوری فدرال یوگسلاوی، مونته نگرو، اسلونی، مقدونیه و بوسنی و هرزگوین؛ تجزیهٔ چکسلواکی و تشکیل دو کشور چک و اسلواکی؛
۱۱) جدایی طلبی سرزمین‌ها، از جمله جدایی بحرین از ایران و تشکیل کشور مستقل بحرین؛ جدایی

بنگال شرقی از پاکستان و تشکیل کشور مستقل بنگلادش؛ جدایی اریتره از اتیوپی و تشکیل کشور مستقل اریتره؛ جدایی سودان جنوبی از سودان و تشکیل کشور مستقل سودان جنوبی؛

۱۲) بحران‌های حادّ بین‌المللی، از جمله بحران اشغال چکسلواکی و افغانستان توسط نیروهای شوروی (سابق)، بحران داخلی افغانستان، جنگ‌های داخلی میان جمهوری‌های مستقل شوروی(سابق)، بحران سومالی (پس از ورود نیروهای چند ملیتی به آن کشور)، بحران بوسنی هرزگوین، بحران جنوب لبنان(ناشی از برخوردهای مسلحانهٔ نیروهای اسرائیلی با حزب الله لبنان)، بحران کوزوو و مداخلهٔ نظامی ناتو، بحران فلسطین و بالاخره، بحران جهانی ناشی از حملهٔ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حملهٔ امریکا و متحدانش به افغانستان و سرنگونی طالبان و برقراری نظام جمهوری اسلامی در آن کشور، بحران هسته‌ای ایران و واکنش جامعهٔ بین‌المللی در قبال آن؛

۱۳) جنگ‌های شدید ناحیه‌ای و منطقه ای: جنگ هند و چین، جنگ کره، جنگ اعراب و اسرائیل، جنگ ویتنام، جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس، جنگ امریکا و متحدانش علیه عراق و اشغال آن کشور و بالاخره، جنگ‌ها و شورش‌های داخلی و استقلال طلبانه؛

۱۴) تأسیس دادگاه‌های بین‌المللی، از جمله دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو، دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان کیفری بین‌المللی، دادگاه بین‌المللی برای یوگسلاوی‌سابق، دادگاه بین‌المللی برای رواندا و دیوان داوری دعاوی ایران و امریکا؛

۱۵) توافق هسته‌ای برجام میان ایران و شش قدرت هسته ای(۱+۵)، به علاوهٔ اتحادیهٔ اروپا و خروج یک جانبهٔ امریکا از برجام و یک سال پس از آن، تعلیق اجرایش از سوی ایران؛

۱۶) عضویت کشورهای جدید و ذره‌ای در سازمان‌های بین‌المللی، از جمله سازمان ملل متحد و در نتیجه، افزایش آن‌ها به ۱۹۳ عضو؛

۱۷) آشوب‌ها و تنش‌های داخلی معروف به «بهار عربی» در کشورهای تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین و سوریه که در لیبی و سوریه موجب مداخلهٔ جامعهٔ بین‌المللی گردید؛

۱۸) بحران گرجستان و درگیری مسلحانهٔ آن کشور با فدراسیون روسیه و استقلال نسبی آبخازیا و اوستیا؛

۱۹) بحران اوکراین و درگیری مسلحانهٔ آن کشور با فدراسیون روسیه و جدایی کریمه از اوکراین و الحاق آن به فدراسیون روسیه؛

۲۰) دزدی دریایی در مفهوم جدید آن در سواحل سومالی و خلیج عدن؛

۲۱) مسأله هسته‌ای ایران و تحریم‌های گستردهٔ یک جانبهٔ کشورها و سازمان ای منطقه‌ای و جهانی، از جمله سازمان ملل متحد (شورای امنیت) علیه آن کشور؛

۲۲) ظهور پدیدهٔ شومی به نام «داعش» (کشور اسلامی عراق و شام) در عراق و سوریه و اشغال

نظامی بخش‌های عمده‌ای از خاک آن کشورها و مداخلهٔ نظامی بسیاری از کشورها، از جمله امریکا، روسیه، ایران و ترکیه برای بیرون راندن آن‌ها از آن سرزمین‌ها و شکست نهایی داعش و متلاشی شدن تقریبی آن گروه.

۲۳) جنگ‌های سایبری و صدور دستورالعمل «تالین» توسط سازمان ناتو در زمینهٔ توسل به زور در فضای سایبری مورخ ۲۰۱۳.

جمع‌بندی : حقوق بین‌الملل در ترازوی تاریخ

یکی از عوامل بسیار مؤثر در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل، عامل تاریخی است. وقایع تاریخی، اعم از وقایع زشت و پلید همچون جنگ تا وقایع خوب و شیرین مانند تأسیس اتحادیه‌های بین‌المللی همبستگی، همه و همه در پیشرفت حقوق بین‌الملل اثرگذار بوده‌اند.

اگر نیم نگاهی به تاریخ تحول حقوق بین‌الملل از دوران باستان تا به امروز داشته باشیم، در دوران باستان شاهد اولین بارقه‌های ظهور و تحول حقوق بین‌الملل خواهیم بود، هر چند در این دوران، مفاهیمی چون حق و حقوق، بین‌الملل، کشور، ملت و سایر عناصر متشکلهٔ حقوق بین‌الملل معاصر بار معنایی همچون مفاهیم امروزی نداشت. یقیناً در این دوران، نقش مردمانی چون ملل مشرق زمین (مخصوصاً هند و چین)، یونانیان و رومیان بسیار تعیین کننده بود.

قرون وسطا با پیروزی مسیحیّت در اروپا، رنگ و شکل دیگری به خود گرفت و حقوق به‌طور کلی و حقوق بین‌الملل به طور خاص، جنبهٔ مذهبی یافت و عنوان «حقوق کلیسایی» یا «حقوق مسیحی» معمول گردید. این شمشیر دو دمی بود که از یک سو می‌توانست موجد «وحدت کلمه» شود و از سوی دیگر با عدم پذیرش ملل غیر مسیحی میان خود، عامل تفرقه و نفاق گردد.

در اوج پیروزی مسیحیّت، در مشرق زمین دین جدیدی به نام اسلام ظهور کرد که خود از طرفی به مسیحیان و به طور کلی به غیر مسلمانان چندان بهایی نمی‌داد و از طرف دیگر، دینی بود که به مراتب پیشرفته تر از مسیحیّت بود و قواعد حقوقی به مراتب مترقی تر از قواعد مسیحیّت داشت.

سردمداران دو دین اساسی در قرون وسطا نتوانستند موجودیت یکدیگر را تحمل کنند و به بهانه‌های مختلف، جرقهٔ جنگ‌های خانمان سوزی به نام «جنگ‌های صلیبی» را شعله‌ور کردند و حدود دو قرن، مسیحیان و مسلمانان، خون یکدیگر ریخته و آبادی‌ها ویران ساختند.

با وجود این، نباید تأثیر این مناسبات خصمانه و ویرانگر را که بعدها به روابط دوستانه و سازنده تبدیل گردید در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل نادیده انگاشت. اما این همزیستی نه چندان مسالمت آمیز با ورود تاریخ به عصر رنسانس و انعقاد معاهدات صلح وستفالی(۱۶۴۸) که به جنگ‌های خونین سی ساله میان فرقه‌های مسیحی معروف به جنگ‌های مذهبی خاتمه داد از یک سو و ضعف رو به فزونی مسلمانان در عرصهٔ جهانی از سوی دیگر، شکل تازه‌ای یافت.

در این دوره، نظریهٔ حاکمیت کشوری با مفهومی جدید پدیدار گردید و اصل موازنهٔ سیاسی در اروپا برقرار شد. قیام مردم امریکای شمالی و انقلاب کبیر فرانسه در اواخر قرن هجدهم منجر به ورود مفاهیمی نو در حقوق بین‌الملل

گردید: ندای آزادی و رهایی از استعمار در جهان سر داده شد و حمایت از قواعد بین‌المللی به اعتقادی راسخ تبدیل گردید. از همهٔ دستاوردها مهم تر در زمینهٔ حقوق بشر، اعلامیهٔ ۱۷۸۹حقوق بشر و شهروند فرانسه بود.

دوران پسین تحول حقوق بین‌الملل را می‌توان کنگرهٔ وین ۱۸۱۵ و انعقاد عهدنامه‌های وین قلمداد کرد. کنگرهٔ وین در حل مسأله برده فروشی و آزادی کشتیرانی در رودخانه‌های بین‌المللی بی تأثیر نبود. در ضمن، کنگرهٔ وین در تهیه و تنظیم آئین نامهٔ هیأت‌های دیپلماتیک و طبقات آن نیز سهم قابل توجهی داشت.

امضاکنندگان عهدنامه‌های وین در سپتامبر ۱۸۱۵ پیمانی به نام اتحاد مقدس منعقد کردند که در واقع و از دید حقوق بین‌الملل یک اتحاد نامقدس بود، مخصوصاً این که جنبش‌های انقلابی را با توسل به زور سرکوب نمود.

ایران نیز از سیاست‌های تجاوزکارانهٔ این اتحاد در امان نماند و در مدت کمتر از سی سال با دو عهدنامهٔ تحمیلی و ننگین گلستان و ترکمان چای در نیمهٔ اول قرن نوزدهم، بخش اعظمی از سرزمین خود را از دست داد.

خوشبختانه به تدریج، نهضت‌های استقلال‌طلبانه و ضد استعماری مستعمرات اسپانیا و پرتغال در قارهٔ امریکا بر قدرت‌های عضو اتحاد مقدس فائق آمدند و استقلال خود را اعلام داشتند. متعاقباً نظریهٔ «اصل ملیت ها» در تضعیف و نابودی جاه طلبی‌های اتحاد مقدس بسیار مؤثر بود. اتحاد مقدس که از سال ۱۸۲۲ از فعالیت باز ایستاده بود با مرگ الکساندر امپراتور روسیه در سال ۱۸۲۵ کاملاً محو گردید.

حقوق بین‌الملل در سال‌هایی که می‌توانست در پرتو رشد اقتصادی و اکتشافات علمی قرن نوزدهم به پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای دست یابد، جنگ‌های بسیار به خود دید که موجب از بین رفتن صلح و ایجاد وقفه در زمینهٔ این پیشرفت‌ها گردید. با این همه، کنگره‌ها و کنفرانس‌های چندی در پاریس، ژنو و لاهه تشکیل شد و معاهدات بی شماری که نفع عمومی را در برداشت به امضای کشورها رسید که یکی از مهم‌ترین این کنفرانس ها، کنفرانس‌های صلح لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ بود.

متأسفانه وقوع جنگ جهانی اول باعث گردید که توسعه و تحول حقوق بین‌الملل دچار وقفهٔ حداقل چهارساله گردد. اما اعلامیهٔ ویلسون ۱۹۱۸ و عهدنامه‌های صلح پاریس ۱۹۱۹، زمینه را برای تأسیس جامعهٔ ملل فراهم ساخت؛ سازمانی که مأموریتی عام در حفظ صلح و تمدن جهانی بر عهده گرفت و به رویای کهن بسیاری از اندیشمندان بزرگ جامهٔ عمل پوشاند.

جامعهٔ ملل هر چند در ابتدا با موفقیت‌هایی همراه بود، اما پس از چند صباحی، مخصوصاً با شروع جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۴ عملاً با شکست مواجه شد.

البته در فاصلهٔ میان دو جنگ جهانی، معاهدات لوکانو و میثاق بریان – کلوک یا پاریس ارمغان ارزنده‌ای به جهانیان عرضه داشتند و آن ممنوعیت عدم تجاوز و مخصوصاً تحریم جنگ بود، هر چند آتش افروزان جنگ جهانی دوم، به این ممنوعیت و تحریم وقعی نگذاردند.

در دوران جنگ دوم، بسیاری از اصول و مقررات حقوق بین‌الملل موجود از اجرا باز ماند، هر چند تا حدودی مقررات حقوق بشردوستانه در مناسبات متقابل متخاصمان رعایت گردید.

پس از پیروزی قطعی و مسلم متفقین، آن‌ها بر آن شدند تا جامعهٔ ملل جدیدی با ساختاری متفاوت و مؤثر پایه ریزی کنند. متعاقب اجلاس‌های متعدد، بالاخره آن‌ها در کنفرانس سانفرانسیسکو در ۱۹۴۵، سند تأسیس «سازمان ملل متحد» به نام «منشور ملل متحد» را امضا نمودند.

سازمان ملل متحد از ابتدای تأسیس تا به امروز که اکثریت قریب به اتفاق کشورهای موجود در جهان (۱۹۳ کشـور) به عضویت آن در آمده‌اند در طول بیش از هفتاد سال فعالیت، توانسته گام‌های بسیار ارزشمندی در جهت توسعه و تحول حقوق بین‌الملل بردارد.

مسلماً امروزه تاریخ تحول حقوق بین‌الملل را نمی‌توان صرفاً و منحصراً به تاریخ تحول سازمان ملل متحـد محـدود کرد، بلکه جامعهٔ بین‌المللی کشورها به موازات سازمان ملل متحد و اقـدامات ارزنـدهٔ او، از حرکـت بـاز نایسـتاده و او نیـز فعالیت‌های چشمگیری را به انجام رسانیده است که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان در مطالب پایانی این فصل مشاهده نمود.

فصل سوم
مبانی حقوق بین‌الملل

یکی از ویژگی‌های قاعدهٔ حقوقی، چه داخلی و چه بین‌المللی، الزام‌آور بودن آن است. حال در این رابطهٔ پرسش‌های چندی مطرح می‌شود:

- مبانی این الزام چیست؟
- مشروعیت قواعد حقوقی بر چه پایه و اساسی است؟
- چرا رعایت قواعد حقوقی الزام‌آور هستند؟

پاسخ به پرسش‌های مذکور، در واقع پاسخ به این پرسش اصلی است : مبانی فلسفی حقوق کدام است؟ در پاسخ باید گفت مبحث مبانی حقوق، اعم از داخلی یا بین‌المللی، بررسی و تحقیق پیرامون منشاء نیروی الزام قواعد حقوقی است. به بیان دیگر، اصولاً مبانی حقوق مبتنی است بر کاوش یک پایه و اساس محکم برای قواعد حقوقی که آنها را به صورت مشروع و قانونی در آورد تا بتوان در روابط اجتماعی حالت تحمیل کننده‌ای به آنها بخشید. تحقق در پیدایش این مبانی، چه در حقوق داخلی و چه در حقوق بین‌الملل یکی از ضرورت‌ها و دارای اهمیت بسیاری است.

مجموعاً دو مکتب اساسی در خصوص مبانی حقوق بین‌الملل(حتی حقوق داخلی) وجود دارد: یکی مکتب حقوق طبیعی یا فطری و دیگری مکتب حقوق تحققی (پوزیتیویسم حقوقی). مکتب حقوق تحققی خود به دو مکتب ذهنی گرایی یا اصالت اراده[1] و مکتب عینی گرایی یا اصالت اعیان[2] که اهم آنها شامل هنجارگرایی یا قواعد محض حقوقی و مکتب جامعه شناسی حقوقی است تقسیم می‌شوند.

---

1 - Volontarism.
2 - Objectivism.

بخش نخست: مکتب حقوق طبیعی

اصولاً طبق نظر طرفداران مکتب حقوق طبیعی، این حقوق مجموعهٔ قواعد مبتنی بر عقل و فطرت آدمی است که در روابط میان افراد بدون دخالت قدرت‌های اجتماعی الزام‌آور است. این قواعد که ثابت و تغییرناپذیر هستند، جنبهٔ عام و جهانی دارند و کشورها در روابط متقابل خود همچون افراد، مکلف به رعایت آنها هستند. این قواعد بدون قید حصر عبارتند از : اصل وفای به عهد، منع تجاوز به حقوق دیگران، دفاع مشروع، آزادی و استقلال، حق حیات، طمع نداشتن به اموال دیگران، جبران خسارات ناروا و حسن نیت.

مکتب حقوق طبیعی ریشه در نظریات فلاسفهٔ دوران باستان همچون سقراط، افلاطون، ارسطو و سیسرون دارد. این مکتب در سیر تاریخ دچار دگرگونی و تحولات اساسی شده است. در این مسیر، عقاید علمای دین مسیح و نظریات هوگو گروسیوس و بالاخره، نظریهٔ حقوق طبیعی جدید نقش بسزایی ایفا کرده‌اند.

۱. عقاید علمای دین مسیح

پس از ظهور حضرت مسیح (ع)، به ویژه در قرون وسطا، علمای دین مسیح، اصول حقوق طبیعی را پذیرفتند، اما به اقتضای شغلی به آن جنبهٔ الهی و آسمانی دادند و در نتیجه آن را از دریچهٔ مذهبی نگریستند و عقاید آنان بیشتر متضمن جنبه‌های فلسفی و اخلاقی بود تا حقوقی. از جمله مهم‌ترین نظریه پردازان دین مسیح در باب مبانی حقوق بین‌الملل می‌توان از : سنت آمبرواز[1] (قرن چهارم)، سنت آگوستین[2] (قرن‌های چهارم و پنجم)، سن توما داکن[3] (قرن سیزدهم)، ویتوریا[4] (قرن شانزدهم) و سوآرز[5] (قرن‌های شانزدهم و هفدهم) نام برد.

۲. عقاید گروسیوس

از قرن هفدهم، با گذشت زمان، حقوق طبیعی جنبهٔ مذهبی خودرادر اروپا از دست داد و صورت علمی به خود گرفت. پیشرو این نهضت، هوگو گروسیوس هلندی (۱۶۴۵ - ۱۵۸۳)بود. وی به منزلهٔ بنیان‌گذار واقعی حقوق بین‌الملل جدید شناخته شده است، زیرا او بود که برای اولین بار حقوق بین‌الملل را از صورت مذهبی خارج نمود. اصول نظریات گروسیوس را می‌توان در مشهورترین اثر وی موسوم به «حقوق جنگ و صلح» جستجوکرد. به نظر این دانشمند، میان حقوق طبیعی و حقوق ارادی یا وضعی باید تفکیک قایل شد. حقوق طبیعی مبتنی بر اصولی است که عقل سلیم انسان رعایت آن را بین افراد بشر بدون دخالت قدرت‌های اجتماعی ایجاب می‌کند. این اصول به ما می‌شناساند که چه

---

1 - Saint Ambroise.
2 - saint Augustin.
3 - saint Thomas d Aquin.
4 - Vittoria.
5 - Suarez.

عملی از حیث اخلاقی صحیح و چه عملی ناصحیح است. حقوق طبیعی باطبیعت عقلی و اجتماعی بشر مطابقت دارد.

به عقیدهٔ گروسیوس، حقوق طبیعی تغییر ناپذیر و مستقل از هر گونه اراده است و کشورها ملزم به رعایت آنها هستند. حقوق وضعی یا ارادی یا تحققی مبتنی بر ارادهٔ کشورها و ناشی از عرف و معاهدات است. گروسیوس ارادهٔ یک ملت را به منزلهٔ ایجاد کنندهٔ حقوق ملل مردود می‌داند و معتقد است که حقوق ملل، حقوق ارادی و ناشی از ارادهٔ گروه‌های بشری و درعین حال تابع حقوق طبیعی است. در نتیجه، هیچ یک از قواعد حقوق بین‌الملل نباید با فطرت و سرشت آدمی در تضاد و تعارض باشد.

عقاید گروسیوس در افکار دانشمندان معاصر و بعد از خود، از جمله پوفندروف، بینکر شوک، ولف و واتل اثر عمیقی گذارد.

۳. نظریهٔ حقوق طبیعی معاصر

حقوق طبیعی که درقرن نوزدهم به خواب رفته و مرعوب فلسفه‌های مادی شده بود، در نخستین دهه‌های قرن بیستم از خواب برخاست و در مواجه با پوچی ظاهری زندگی معاصر و آشفتگی انسان در برابر جنگ و نیز خیزش و انقلاب‌های اجتماعی، نیروی تازه‌ای یافت. حقوق طبیعی در جستجوی معنایی در حیات و شالودهٔ اخلاقی برای حقوق، راه‌های بسیار گوناگونی را در پیش گرفت.

رنسانس یا تجدید حیات حقوق طبیعی در حدی که به حقوق بین‌الملل ارتباط دارد در زمانی صورت گرفت که علاقه به عدالت بین‌المللی و تشکیل نهادهای بین‌المللی روبه افزایش نهاده بود. امروزه ریشهٔ بسیاری از نظریات و اصول حقوق بین‌الملل را می‌توان در نظریهٔ حقوق طبیعی و ارتباط معیارهای اخلاقی با نظام حقوقی یافت. به عنوان مثال، می‌توان از اصل عدم تجاوز و دکترین‌های حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود و حقوق بشر نام برد.[۱]

از نظر فلسفی، هدف رنسانس حقوق طبیعی، مقابله با اراده‌گرایی است و از حیث عینی بر ضرورت مبارزه با آثار منحط هرج و مرج حاکمیت‌های دولتی استوار است.[۲]

بخش دوم: مکتب اراده‌گرایی

تحولات سیاسی اواسط قرن هفدهم، به ویژه جنگ‌های سی ساله مذهبی، کنفرانس صلح وستفالی در ۱۶۴۸ و انعقاد معاهدات وستفالی و به تبع آن، ایجاد رنسانس و تشکیل کشور — ملت‌ها، زمینه ساز بحث‌های نظری جدیدی در خصوص مبانی حقوق بین‌الملل گردید. طبق این نظریات،

۱- شاو، ملکم، حقوق بین‌الملل، ترجمهٔ محمدحسین وقار،تهران، اطلاعات،۱۳۷۲، صص ۵۶ و ۵۷.

۲- مهم‌ترین طرفداران این رنسانس عبارتند از لویی لوفور، فرانسوا ژنی، آلبر دولاپرادل و بالاخره، آنتوان پیه.

حقوق بین‌الملل جدا و مستقل از حقوق طبیعی است و تا حدود زیادی حالت اثباتی یا عملی دارد، یعنی بر مسائل عملی و رویه‌های جاری یارفتار عمومی کشورها تأکید می‌کند. به بیان دیگر، حقوق ساخته ارادهٔ بشری است. چنین دیدگاهی را مکتب اصالت اراده یـا اراده‌گرایـی مـی‌نامنـد. اولـین حقـوق‌دان بین‌المللی طرفدار این مکتب، بینکـر شـوک هلنـدی(۱۷۴۳-۱۶۷۳) اسـت. ایـن تحـول بـا پیـدایش نظریه‌های مربوط به حاکمیت، همانند آنچه که ژان بُدن و هابس مطرح ساخته بودند مقارن بود.[۱]

۱. نظریهٔ تحقق گرایی حقوقی[۲]

در قلمرو حقوق، اراده‌گرایی و کشور گرایی در هم آمیخته و از اختلاط آن دو، نظریهٔ تحقق‌گرایـی حقـوقی شـکل گرفته است. این نظریه که بر اصل حاکمیت مطلق و محض کشورها بنا شده، حاکی از آن اسـت کـه نیـروی الـزام‌آور بودن حقوق بین‌الملل ناشی از ارادهٔ کشورهای حاکم است.[۳]

احالهٔ این نظریه به حاکمیت، مکتب اراده‌گرایی را در برابر یک برهان قاطع قرار می‌دهد؛ به این معنا که بـا فقـدان اقتدارات عالی در نظام بین‌المللی و محرومیت چنین نظامی از حمایت نهادینه، این حاکمیـت کشورهاسـت کـه تعیـین کننده است.

موزر[۴] آلمانی تنها متفکری است که برای نخستین بار درقرن هجدهم، از تحقق گرایی حقوق بین‌الملل سـخن بـه میان آورده است.

۲. نظریهٔ خود محدودسازی ارادی

در اواخر قرن نوزدهم، دو تن از حقوق‌دانان آلمانی به نام‌های «ایهرینـگ»[۵] و «یلـی‌نـک»[۶] تحـت تـأثیر فلسـفهٔ هگل، نظریهٔ خود محدود سازی ارادی را مطرح کردند.

قسمت عمدهٔ فعالیت«یلی نک» صرف کاوش یک مبنای حقوقی برای محـدود کـردن حاکمیـت، چـه در قلمـرو داخلی و چه عرصهٔ بین‌المللی گردید. مبانی عقیدهٔ «یلی نک» مبتنی بر تلقی حاکمیت به مثابه یک مفهوم حقوقی بـود. به نظر وی، حقوق ناگزیر به تحمیل یک سلسله تعهدات بر تابعان خود است و چون هر کشور به تنهـایی تـابع حقـوق است و قدرت او باید به عنوان یک قدرت حقوقی مورد توجه قرار گیرد، بنابراین فقط خود اوست کـه خـود را مقیـد بـه رعایت قواعد حقوقی می‌کند و هیچ قدرتی نمی‌تواند او را مقید و مجبور به این عمل نماید. در ایـن صـورت، یـک ارادهٔ خود متعهد نمودن یا خود محدودسازی وجود دارد که با ماهیت حقوقی کشور نیز مـرتبط اسـت. محـدودیت ارادی هـر کشوری، نشانهٔ قدرت و تمایل اوست.

۱- همان، ص ۳۲.

2 - Positivisme Juridique.
3 - Quoc Dinh , N.op. cit., p111.
4 - Moser.
5 - Ihering.
6 - Jellinek.

در حقوق بین‌الملل، هر کشوری می‌تواند روابطش را با سایرکشورها محدود سازد و در نتیجه، حقوق بین‌الملل عبارت خواهد بود از مجموعهٔ قواعدی که کشورها در قبال یکدیگر می‌پذیرند. این خود محدود سازی ارادی، پایه و اساس حقوق قلمداد می‌شود و این در توافق‌های منعقده، به ویژه معاهدات بین‌المللی به خوبی آشکار است، زیرا محدودیت ارادی کشورها نمایانگر تعهداتی است که آنها در مقابل یکدیگر بر عهده می‌گیرند. و در نهایت حاکمیت خودرا محدود می‌سازند.

۳. نظریهٔ ارادهٔ مشترک یا اختلاط اراده‌ها[1]

نظریهٔ اراده‌گرایی مشترک یا اختلاط اراده ها، برای اولین بار توسط تریپل آلمانی در قرن نوزدهم ارائه شد. به نظر وی، حقوق بین‌الملل مبتنی بر ارادهٔ مشترک یا اختلاط ارادهٔ کشورهاست. این اراده یا به طور صریح (معاهدات) و یا به صورت ضمنی (عرف) تجلی می‌یابد. تریپل تنها ارادهٔ یک کشور را برای ایجاد حقوق بین‌الملل کافی نمی‌داند، بلکه معتقد است که باید ارادهٔ کشورها با یکدیگر به شکل ارادهٔ واحد در آید تا حقوق بین‌الملل شکل گیرد. نظریهٔ تریپل نسبت به نظریهٔ خود محدود سازی ارادی کمتر شکننده است.

۴. نظریهٔ حقوق تحققی جدید[2]

از قرن نوزدهم به بعد، به ویژه از اوایل قرن بیستم، نظریهٔ حقوق تحققی جدید جایگزین حقوق وضعی کلاسیک گردید. نظریهٔ حقوق تحققی جدید، مکتب کامل و مستقلی است که تمامی ارتباط خودرا با حقوق طبیعی قطع کرده است. در رأس نظریهٔ پردازان این نظریه، آنزیلوتی ایتالیایی رئیس اسبق دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی قرار دارد.

طرفداران این نظریه معتقدند که حقوق را یک کشور ایجاد نکرده، بلکه حقوق یک واقعه اجتماعی و ناشی از زندگی اجتماعی است. در نتیجه، هر کشوری نمی‌تواند به دلخواه خود قواعد حقوقی ایجاد نماید، بلکه به هنگام وضع قواعد حقوقی باید ضرورت‌های اجتماعی را در نظر گیرد. البته هر چند یک کشور از لحاظ مادی پدید آورندهٔ حقوق نیست، ولی دخالت آن از جهت شکلی لازم است. بدین معنا که قواعد حقوقی در اصل از مقتضیات زندگی اجتماعی سرچشمه می‌گیرند، اما برای آن که به شکل الزام‌آور و قابل اجرا در آیند، دخالت شکلی کشورها ضروری است.

بنابر این، طبق این نظریه، حقوق تحققی عبارت است از مجموعهٔ قواعدی است که بر مبنای مقتضیات و ضرورت‌های زندگی اجتماعی توسط مرجع صلاحیت‌دار مقرر شده و اجرای آن الزام‌آور است. حقوق بین‌الملل نیز مشمول همین تعریف است؛ با این تفاوت که در این‌جا مرجع صلاحیت‌دار کشورها و دیگر تابعان حقوق بین‌الملل می‌باشند.

انتقاد

مکتب اراده‌گرایی، چه در حقوق داخلی و چه در حقوق بین‌الملل، تا حدود زیادی مردود شناخته شده است. در حقوق داخلی، قبول این عقیده باعث از بین رفتن تمامی تضمینات حقوق و آزادی‌های فردی می‌شود، زیرا در این

---

1 - Vereinbarung.
2 - Neo – positivism.

نظریه، نوعی استبداد وجود دارد؛ بدین صورت که ارادهٔ یک کشورمی‌تواند آنچه را که خود به وجود آورده، از بین ببرد. در واقع، هیچ کس در قبال این اراده از حق مکتسبه‌ای برخوردار نیست. به علاوه، حقوقی که به منزلهٔ نظام اجتماعی باید دارای ثبات و استحکام واقعی باشد، دستخوش و تابع ارادهٔ یک کشور می‌شود.[1]

به همین دلیل، پذیرش این نظریه در حقوق بین‌الملل نیز نتایج غیر قابل قبولی راباعث می‌شود. بدون شک در حقوق بین‌الملل با خطر استبداد و خود مختاری که ممکن است در نظام داخلی ایجاد شود، مواجه نخواهیم شد، اما شاهد همان بی ثباتی قواعد خواهیم بود، زیرا قواعد حقوق بین‌الملل نیز تضمینات ثابت را از دست می‌دهند و پیوسته بر مبنای ابراز ارادهٔ مشترک کشورها که درمعرض تغییرات کامل و ناگهانی است، قرار می‌گیرند.[2]

طبق این نظریه، قدرت الزام‌آور و اجرایی قواعد حقوق بین‌الملل با منافع کشورها ارتباط مستقیم دارد و کشورها تا جایی ازاین قواعد پیروی می‌کنند که با سیاست آنها هماهنگ باشد و اگر تهدید کشورهای قدرتمند، قواعد مذکور را تحمیل کرده باشد، جامعهٔ بین‌المللی با خطر عظیمی مواجه خواهد شد.

بخش سوم : مکتب عینی‌گرایی

در مقابل مکتب اراده‌گرایی، مکتب عینی‌گرایی، مبنای قواعد حقوقی -اعم از داخلی یا بین‌المللی- را خارج از ارادهٔ بشری و مستقل از ارادهٔ خاص کشورها می‌داند. طبق این دیدگاه، نیروی الزام‌آور بودن قواعد حقوقی را نیز باید در خارج از اراده دانست.

دانشمندان طرفدار مکتب عینی گرایی در استنباط قواعد موضوعی روش واحدی را اتخاذ نکرده‌اند و ازاین رو، عقاید آنان بایکدیگر متفاوت است. در مجموع می‌توان دیدگاه‌های مطروحه در مکتب عینی گرایی رابه دو نظریهٔ اساسی محدود کرد. یکی نظریهٔ محض حقوقی یا مکتب وین ودیگری مکتب جامعه شناسی حقوقی.

بند نخست : نظریهٔ محض حقوقی یا مکتب وین

هانس کلسن حقوق‌دان مشهور اتریشی و بنیانگذار مکتب وین، نظریه‌پرداز نظریهٔ محض حقوقی است. وی ضمن آن‌که خودرا «عینی گرا» قلمداد می‌کند، از منتقدین سرسخت مکتب اراده‌گرایی است. با وجود این، چون تفکر انتزاعی داشته و به صورت‌گرایی حقوقی توجه دارد، تا حدودی به عقاید نظریه‌پردازان اراده‌گرا نزدیک است.[3] درمجموع، کلسن و سایر طرفداران مکتب وین را می‌توان«عینی گرا» دانست تا «اراده‌گرا».

«نظریهٔ کلسن یک نظریهٔ عینی است، زیرا حقوق را خارج از قلمرو نفوذ و تسلط ارادهٔ بشری می‌داند. اما این نظریه، یک دکترین اجتماعی نیست، زیرا کلسن تصور می‌کند که حقوق، علم بایستن(Sollen)[4] است و هیچ گونه

---

1 - Cavare, L.Le Droit International Public Positif , Tom I ,ed.,A.Pedone , 1961 ,p.161.
2 - Ibid.
3 - Quoc Dinh, N.op. cit ,p.101.

۴- قواعدی که باید حاکم بر روابط اجتماعی باشد (علم دستوری) .

ارتباط و نزدیکی با عوامل اجتماعی، (روان‌شناختی، سیاسی و غیره) ندارد. از دید وی، مبنای حقوق فقط قاعدهٔ بنیادین فرضی است که پایه و اساس ساختمان حقوقی است»[1] و مبنای نیروی الزام‌آور قواعد حقوقی نیز همین قاعده است. کلسن با اعتقاد به این که حقوق به هیچ وجه با سایر عوامل رابطه‌ای ندارد و علمی مستقل است، نظریهٔ خودرا «نظریهٔ محض حقوقی»[2] نامیده است.

به نظر وی، حقوق بین‌الملل به مثابه حقوق جامعهٔ بین‌المللی، نظام حقوقی است که قلمرو صلاحیت کشورها را معین می‌کند؛ بدین معنا که از نظام حقوق بین‌الملل به وسیلهٔ یک سلسله قواعد چند جانبه که هر یک به دیگری وابسته است، به نظام حقوق داخلی می‌رسیم. کلسن این نظام حقوقی را «نظام هرمی شکل اصول و قواعد[3]» می‌خواند. به طور مثال، چنانچه دولتی درمورد تابعیت قانونی وضع نماید، بدان علت است که مطابق حقوق بین‌الملل، مسأله اعطای تابعیت به کشورها محول شده است. اگر دولتی درحیطهٔ قلمرو خود اِعمال قدرت می‌کند، این امر مبتنی بر قواعد حقوق بین‌الملل است که این صلاحیت را به آن اعطا کرده و کیفیات اِعمال آن ناشی از حقوق اساسی داخلی است که خود تابع حقوق بین‌الملل است.

در نظام«اصول و قواعد مبتنی بر سلسله مراتب»، نقطه‌ای وجود دارد که کلسن آن را «قانون هنجارسازی[4]» نامیده که در حقوق داخلی، «قانون اساسی» و در حقوق بین‌الملل، «اصل وفای به عهد»[5] است. «اصل وفای به عهد» مبنای حقوق بین‌الملل معاهده‌ای به شمار می‌رود و تمامی قواعد معاهده‌ای حقوق بین‌الملل در آخرین بررسی تحلیل به این اصل منتهی می‌شوند.«اصل وفای به عهد» یک اصل حقوق بین‌الملل عرفی است که در سلسله مراتب قواعد حقوقی بین‌المللی، مافوق حقوق معاهده‌ای قرار می‌گیرد.

از آنجا که کلسن یکی از طرفداران عینی گر است، در نتیجه عقیدهٔ رضایت ضمنی را که مکتب اراده‌گرایی در مورد عرف ارائه کرده، رد می‌کند و معتقد است که مبنای خصوصیت الزام‌آور بودن قواعد عرفی، «عینی گرایی[6]» است.[7]

کلسن معتقداست که در نظام نهادهای بین‌المللی هرم قواعد و اصول وجود دارد، هر قاعده به این دلیل قدرت الزام‌آور می‌یابد که بر مبنای قاعدهٔ اولیهٔ دیگری قراردارد، نه بر ارادهٔ یک شخص حقوقی (فرضاً کشور)، زیرا ارادهٔ شخص حقوقی، موضوعی غیر واقعی است.

انتقاد

اهم انتقادهایی که بر نظریهٔ کلسن وارد است، عبارتنداز:

۱) بر خلاف نظر کلسن، در قلمرو حقوق قاعدهٔ فرضی و تصنعی وجود ندارد.

۲) قاعدهٔ بنیادین که کلسن برای مبنا قرار دادن در حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل فرض می‌کند، بسیار مختصر و ناکافی است.

---

1 - Cavare , l. op. Cit., TomI.pp.166-167.
2 - Pure Theory of Law.
3 - Pyramide Juridique.
4 - Normativity of Law.
5 - Pacta sunt servanda.
6- Objectivist.
7 - Quoc Dinh, N.op. cit ,p.113.

۳) کلسن در نظریهٔ به ظاهر منطقی خود، به واقعیت‌ها توجهی نکرده و اصولاً منکر مبانی جامعه شناختی در حقوق است.

۴) قاعدهٔ بنیادین کلسن (اصل وفای به عهد)، حقوق بین‌الملل را به سطح قواعد معاهده‌ای، یعنی بخشی از قواعد بین‌المللی کاهش می‌دهد. به همین دلیل، چنین قاعده‌ای نمی‌تواند در خدمت مبانی قوعد عرفی بین‌المللی باشد.

۵) قاعدهٔ بنیادین کلسن نمی‌تواند اجرای قواعد حقوق بین‌الملل رادر مورد کشورهایی توجیه کند که آن قواعدرا نپذیرفته‌اند.

۶) قبول چنین نظریه‌ای، مستلزم دخالت ارادهٔ کشورها در ساخت مفهوم وفای به عهد است و این خود با مفهوم عرفی بودن اصل وفای به عهد در تعارض است، زیرا عرف مبین عهد و پیمان نیست که بتوان اعتبار آن را با توجه به چنین منبعی توجیه کرد.[۱]

۷) کلسن جایی برای توسعهٔ تدریجی و مترقیانهٔ حقوق بین‌الملل که از طریق رویه‌های جدیدی به عنوان قانون پذیرفته شده باشد، باقی نمی‌گذارد.[۲]

بند دوم : مکتب جامعه شناسی حقوقی

«امیل دورکیم[۳]»(۱۹۱۷-۱۸۵۸) جامعهٔ شناس مشهور فرانسوی و طرفداران او، روش تحقیق در مبانی حقوق را از «اگوست کنت» اقتباس کرده و معتقدند که باید به یاری مشاهدهٔ وقایع و استفاده از تحقیقات تاریخی و آماری، شرایط زندگی اجتماعی، رابطهٔ علیّت بین حوادث را احراز کرد و قواعد حاکم بر این امور را به دست آورد.[۴] براثر نفوذ عقاید لئون دوگی فرانسوی و پیروان او، مکتب جامعه شناسی حقوقی در فرانسه شکل تازه‌ای یافت.[۵]

در مجموع، در مکتب جامعه شناسی حقوقی دو نظریهٔ مهم وجود دارد. یکی نظریهٔ همبستگی اجتماعی و دیگری نظریهٔ زیست شناسی حقوقی.

۱. نظریهٔ همبستگی اجتماعی[۶]

نظریهٔ پرداز اصلی نظریهٔ همبستگی اجتماعی، لئون دوگی است. دوگی حقوق را محصول ارادهٔ یک کشور یا کشورها نمی‌داند، بلکه آن را مجموعهٔ قواعدی می‌داند که بر ضرورت‌های زیست اجتماعی، تعاون و همبستگی اجتماعی افراد یا کشورها استوار است.

۱- شاو، ملکم، پیشین، ص ۵۳.

۲- همان، ص ۵۳.

3 - E. Durkheim.

۴- کاتوزیان، ناصر،فلسفهٔ حقوق،جلد اول، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۶۱.

۵- نفوذ دیدگاه‌های مطروحه در مکتب جامعه‌شناسی حقوقی در حقوق بین‌الملل، مرهون حقوق‌دانان بین‌المللی برجسته‌ای از جمله، مارکس هوبر، شیندلر، آلوارز، ژرژسل، شوار زنبرگر، فریدمن، استون، روتر، میشل ویرالی و مهم‌تر از همه شارل دو ویشر است. آنان برای شناخت حقوق بین‌الملل و تبیین قواعد آن، به تحلیل‌های جامعه شناختی روی آورده‌اند.

6- Social Solidarity.

«دوگی فرایند عبوراز ضرورت‌های اجتماعی به هنجار حقوقی را مشخص می‌کند. وی معتقد است، تغییر شکل هنجار اجتماعی به هنجار حقوقی، زمانی تحقق می‌یابد که تودهٔ افرادی که گروه اجتماعی را تشکیل می‌دهند، آگاهی داشته باشند که قاعدهٔ حقوقی همان قدر که برای زندگی اجتماعی و دفاع از همبستگی اجتماعی اساسی است، به همان میزان نیز دخالت زورمدارانه برای مجازات نقض آن قاعده از نظر اجتماعی ضروری است. هرگاه چنین فرایندی طی شد، حقوق به وجود می‌آید. این حقوق مستقیماً ناشی از ضرورت‌های اجتماعی است که دوگی آن را «حقوق عینی» نامیده است، زیرا این حقوق برای همه الزام‌آور و مستقل و جدا از ارادهٔ کشوری شکل گرفته است.»[۱]

دوگی فرایند مذکور رادر مورد شکل گیری حقوق بین‌الملل نیز به کار می‌گیرد. بااین تفاوت که در این‌جا مسأله شکل گیری هنجارهای حقوق بین الاجتماع (میان جوامع مختلف) بر پایهٔ ضرورت‌های بین الاجتماع مطرح است.[۲]

دوگی ضمن رد مفاهیم حاکمیت و شخصیت حقوقی کشورها معتقد است که کشورها را نمی‌توان ایجاد کنندهٔ حقوق قلمداد کرد، بلکه آنها تنها ابراز کنندهٔ حقوق‌اند؛ حقوقی که خود نتیجهٔ روابط اجتماعی است. به نظر وی، حقوق محصول جریان‌های همبستگی اجتماعی وکشورها تأیید کنندهٔ آن هستند. هدف حقوق– چه داخلی و چه بین‌المللی– تنها واقعیت‌های زنده و متفکر، یعنی افراد حقیقی هستند.

دوگی در واقع با حذف هر گونه دخالت کشورها در ایجاد قواعد حقوقی و شناسایی نقش افراطی و انحصاری برای افراد حقیقی و نادیده انگاشتن نقش کشورها در نظم بین‌المللی تحققی، زمینهٔ انتقاد از نظریاتش را فراهم ساخته است.

۲. نظریهٔ زیست شناسی حقوقی

ژرژسل حقوق‌دان فرانسوی تحت تأثیر افکار و نظریات دوگی، نظریه زیست شناسی حقوقی را ارائه داده است. وی ضمن پذیرش استدلال دوگی معتقد است که رعایت اصل همبستگی اجتماعی به عنوان مبنای حقوق، یک ضرورت زیست شناختی است، زیرا هیچ کس نمی‌تواند بدون لطمه به زیست جامعه و به زندگی خویش، همبستگی اجتماعی را دچار مخاطره کند. وی، حقوق –اعم از داخلی و بین‌المللی– را به عنوان قواعد آمرانهٔ اجتماعی می‌داند که ضرورت ناشی از همبستگی طبیعی را تبیین می‌کند. سل مانند دوگی، هیچ‌گاه عدالت و اخلاق را از افکار خویش دور نساخته، اما تنها احترام به این ارزش‌ها رادر زمرهٔ سایر ضرورت‌های اجتماعی قرارداده است.[۳]

ژرژسل در پاسخ به این پرسش که قواعد حقوقی ناشی از چیست، می‌گوید : قواعد حقوقی ناشی از واقعهٔ اجتماعی، یعنی وجودگروه‌های بشری و ارتباط آنها با یکدیگر است. این گروه‌ها را دو اصل به هم ارتباط می‌دهد: یکی اصل همبستگی مبتنی بر تشابه و دیگری اصل همبستگی مبتنی بر تقسیم کار یا عدم تشابه. اصل تشابه عبارت است از خصوصیات مشترک ظاهری میان گروه‌های بشری، از قبیل دین واحد، زبان مشترک، نژاد مشابه، رنگ پوست یکسان و اصل تقسیم کار یا عدم تشابه، یعنی اختلاف میان گروه‌های بشری از حیث خصوصیات ملی و نژادی و غیره و نیاز متقابل آن گروه‌ها به یکدیگر.

---

1 - Quoc Dinh, N.op. cit ,p.117.
2 - Ibid.
3 - Ibid.

به نظر سل، واقعهٔ اجتماعی پدید آورندهٔ اخلاق اجتماعی است. یعنی در نتیجهٔ احساس اجتماعی است که امری را خیر یا شر و عملی را مشروع یا نامشروع می‌دانیم. از سوی دیگر، واقعهٔ اجتماعی پدید آورندهٔ قدرت اجتماعی است. قدرت اجتماعی مشترکی که به تدریج سازمان یافته و در روش‌ها و سازمان‌های مبتنی بر سلسله مراتب جا گرفته است.

ژرژسل معتقد است که نظام حقوقی نتیجهٔ اتحاد اخلاق و قدرت است و جامعهٔ بین‌المللی، اجتماعی است که از نفوذ متقابل ملت‌ها بر یکدیگر پدید می‌آید.البته دراین رابطه نمی‌توان از نقش عمده‌ای که کشورها دارند، غافل بود. عقاید ژرژسل اثر عمیقی در افکار دانشمندان پس از خود گذاشت.

جمع بندی

۱) حقوق بین‌الملل با حقوق طبیعی ارتباط مستقیم ندارد، هر چند بسیاری از قواعد حقوق طبیعی که به نوعی در جامعهٔ بین‌المللی کاربرد داشته، وارد حقوق موضوعه یا تحققی شده اند.

۲) حقوق بین‌الملل، یک حقوق موضوعه یا تحققی است. قواعدی که توسط تابعان حقوق بین‌الملل وضع یا پذیرفته شده است و نیروی الزام‌آور بودن آنها ناشی از همین امر است.

۳) نظریهٔ محض حقوقی کلسن، به رغم استفاده از روش منطقی، به دلیل ساختگی و تصنعی بودن، جایی در حقوق بین‌الملل معاصر ندارد، هر چند در تحول مبانی حقوق بین‌الملل تأثیر داشته است.

۴) حقوق بین‌الملل معاصر بیش از آن‌که قواعد موضوعه یا تحققی باشد، یک حقوق عینی است. عینی بودن آن ناشی از مداخلهٔ پدیدارهای جامعه شناختی است و آن، توجه به اصل همبستگی و ضرورت‌های ناشی ازاین اصل است. این همبستگی اجتماعی است که عامل اصلی پیوند و اتحاد اعضای جوامع داخلی و بین‌المللی است.

با وجوداین، توجه صرف و محض به ضرورت‌های زیست اجتماعی و عدم توجه به نقش اراده یا اراده‌ها در ایجاد قواعد حقوقی، به دور از واقعیت‌های اجتماعی امروزی است. بنابر این، تنها نظریه‌ای که به هر دو عامل، یعنی ضرورت‌ها و نیازهای زندگی اجتماعی و ارادهٔ تابعان حقوق توجه دارد، نظریهٔ حقوق وضعی یا تحققی جدید است که امروزه در عمل مورد پذیرش جامعهٔ بین‌المللی است.

فصل چهارم
حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی

امروزه تردیدی نیست که حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی دو نظام حقوقی مستقل و جداگانه محسوب می‌شوند. اما این بدان معنا نیست که یکی در دیگری جایگاهی ندارد و یا آن دو مناسباتی با یکدیگر نداشته باشند.

جایگاه یکی در دیگری، یعنی تبیین موقعیت حقوق داخلی در حقوق بین‌الملل یا موقعیت حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی و این موضوع با بحث در مورد مناسبات آن‌ها با یکدیگر تفاوت دارد.

بنابراین، این فصل مشتمل بر دو بخش است: تبیین موقعیت‌ها و تبیین مناسبات

بخش نخست : تبیین موقعیت‌ها

بند نخست : موقعیت حقوق داخلی در حقوق بین‌الملل

حقوق داخلی کشورها دارای موقعیت و جایگاهی متمایز در حقوق بین‌الملل است که در زیر به مهم‌ترین موارد آن اشاره می‌شود:

۱) حقوق داخلی مشخص کنندهٔ مواضع حقوقی کشورها در جامعهٔ بین‌المللی است. به بیان دیگر، اصولاً مواضع حقوقی هر کشور را در عرصهٔ بین‌المللی فقط می‌توان از طریق مطالعه و بررسی حقوق داخلی آن کشور درک و کشف کرد.

۲) بسیاری از بینش‌ها، فنون، روش‌ها و نهادهای حقوق داخلی به حقوق بین‌الملل انتقال یافته اند.

۳) حقوق داخلی نقش مهمی‌در ایجاد رویهٔ بین‌المللی و عرف بین‌المللی دارد و یا نشانه و اماره‌ای از عرف بین‌المللی موجود است.

۴) اصول کلی حقوقی مشترک میان نظام‌های حقوقی کشورها می‌توانند به حقوق بین‌الملل انتقال یابند.

۵) حقوق داخلی هر کشور در زمینهٔ مسائل بین‌المللی تحت شرایط خاصی می‌تواند در زمرهٔ اعمال حقوقی یک جانبه بین‌المللی محسوب شود.[۱]

۶) حقوق داخلی در مواردی موضوع احالهٔ حقوق بین‌الملل واقع می‌شود، مانند تعیین مقامات صلاحیت‌دار برای انعقاد معاهدات، تعیین عرض دریای سرزمینی و امثال آن‌ها.

۷) قواعد حقوق داخلی را می‌توان شاهدی بر رعایت یا عدم رعایت حقوق بین‌الملل تلقی نمود. با وجود این، هیچ کشوری نمی‌تواند در توجیه نقض حقوق بین‌الملل، به وجود یا عدم مقررات خاص در ساختار حقوق داخلی اش استناد کند. این موضوع به صراحت درمادهٔ ۲۷ عهدنامهٔ حقوق معاهدات مقرر شده است.

بند دوم : موقعیت حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی

موقعیت یا جایگاه حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی کشورها نیز همچون موقعیت حقوق داخلی در حقوق بین‌الملل از اهمیت خاصی برخوردار است. مسلماً هر قدر حقوق بین‌الملل توسعه یابد و حاکمیت کشورها محدود گردد، موقعیت حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی کشورها برجسته‌تر، نمایان‌تر و مستحکم‌تر خواهد شد.

ذیلاً به مهم‌ترین مواردی که این موقعیت متمایز را نشان می‌دهد، اشاره می‌شود :

۱) هر کشوری که به نوعی ملتزم به تعهدات بین‌المللی می‌شود باید در اسرع وقت طبق حقوق داخلی خود، مقررات یا قوانین مناسبی جهت ایجاد زمینه‌های اجرای آن تعهدات در داخل قلمرو خود وضع نماید.

۲) امروزه تعداد قابل توجهی از کشورها درحقوق داخلی خود، حقوق بین‌الملل را به اشکال مختلف مورد شناسایی و پذیرش قرار داده اند، چه به عنوان قواعدی برتر از حقوق داخلی (مانند آلمان) و چه در سطح قواعد داخلی. (مانند ایران و مادهٔ ۹ قانون مدنی)

۳) برخی از دادگاه‌های داخلی کشورها درمواردی حقوق بین‌الملل را مستقیماً مستند احکام و آرای خود قرار می‌دهند. (نظریهٔ اثر مستقیم یا قابلیت اِعمال و اجرای مستقیم)

۴) در حقوق داخلی برخی از کشورها، حقوق بین‌الملل موضوع احالهٔ مستقیم حقوق داخلی قرار گرفته است، یعنی در قوانین و مقررات داخلی‌شان، صریحاً به حقوق بین‌الملل رجوع داده می‌شوند.[۲]

۱- نک : اعمال حقوقی یک جانبهٔ بین‌المللی.

۲- از جمله، در مادهٔ ۱ آئین‌نامهٔ چگونگی تنظیم و انعقاد توافق‌های بین‌المللی (مصوب سال ۱۳۷۱ هیأت وزیران جمهوری اسلامی ایران) در تعریف اصطلاحات چنین آمده است : «اعلام قبولی : هر اقدامی که در حقوق بین‌الملل متضمن قبول توافق حقوقی باشد...»

بخش دوم : تبیین مناسبات

مناسبات میان حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی از دو جهت قابل مطالعه و بررسی است: یکی از جهت ماهوی و دیگری از حیث شکلی.

از نظر ماهوی، بررسی این مناسبات بر تعیین موضوعاتی است که باید طبق حقوق داخلی یا حقوق بین‌الملل قاعده مند گردند. این امر به تحول و پیشرفت حقوق بین‌الملل بستگی دارد.

اما از حیث شکلی، هر قاعدهٔ حقوقی را می‌توان با رجوع به آیین شکل‌گیری مورد بررسی قرار داد. اختلاف در این مورد میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل مشخص است، اما پرسش‌های زیادی را به همراه دارد که مهم‌ترین آن‌ها این پرسش است : آیا حقوق بین‌الملل برتر از حقوق داخلی است یا حقوق داخلی برتر از حقوق بین‌الملل و یا آن دو با یکدیگر برابر و در یک سطح هستند؟ و این مسأله، سلسله مراتب قواعد حقوقی است.

بنابر این، آنچه در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد، تبیین مناسبات حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی از حیث شکلی است و آن نیز مستلزم تشریح مباحث از دو دیدگاه است: یکی دیدگاه «نظری» و دیگری دیدگاه «عملی».

بند نخست : دیدگاه نظری

در این‌جا منظور از دیدگاه «نظری»، نظریات دانشمندان حقوق بین‌الملل است. مطالعهٔ آن نظریات نشان می‌دهد که موضوع مناسبات میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل، وابستگی تام و کامل به مسأله مبانی حقوق بین‌الملل دارد.

طرفداران مکتب اراده‌گرایی با توجه به اصل حاکمیت ملی و اصل آزادی ارادهٔ کشورها برای ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل، حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل را دو نظام یا دو سیستم حقوقی مجزا و مستقل می‌دانند که هر یک دارای ماهیت و قلمرو خاصی هستند. این نظریه را دوگانگی یا ثنویت حقوقی[1] می‌نامند. طرفداران این نظریه از جمله تریپل، آنزیلوتی و اپن هایم هستند. در مقابل، طرفداران مکتب عینی، حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی را غیر قابل تفکیک می‌دانند و معتقد به اصل وحدت نظام حقوقی هستند، زیرا به اعتقاد آن‌ها، مفهوم واقعی حقوق از تجمع اصولی ناشی می‌شود که حاکم بر مجموع فعالیت‌های اجتماعی است. این نظریه را یگانگی یا وحدت حقوقی[2] می‌گویند.

بنابراین، درابتدا نظریهٔ دو گانگی حقوقی و سپس نظریهٔ یگانگی حقوقی مورد بررسی قرا می‌گیرد.

---

1 - Dualism
2 - Monism

گفتار نخست : نظریهٔ دوگانگی حقوقی

طبق این نظریه، حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی دو نظام حقوقی برابر، مستقل و مجزا از یکدیگرند، به نحوی که هر یک دارای اعتبار و خصوصیت الزام‌آور می‌باشد و هرگز با هم مخلوط نمی‌شوند و نمی‌توان آن دو را با یکدیگر درهم آمیخت، چرا که ارزش و مقام خاص حقوق داخلی به نوعی است که آن را از حقوق بین‌الملل جدا و مستقل می‌کند.

نظریهٔ دوگانگی حقوقی، نتیجهٔ منطقی تفاوت‌های بنیادینی است که میان حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی دیده می‌شود. این تفاوت‌ها از این جهات است : مبانی، منابع، تابعان، خصوصیت و ساختار حقوقی، اعتبار قواعد و پذیرش. در این قسمت، پس از بررسی هر یک از جهات تفاوت، به بررسی انتقادی آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۱. تفاوت از حیث مبانی

هر چند مبنای حقوق به طور کلی اراده است، اما نوع اراده در حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل یکی نیست. در حالی که مبنای حقوق داخلی ارادهٔ یک جانبهٔ یک کشور است، مبنای حقوق بین‌الملل ارادهٔ مشترک چند کشور می‌باشد.

انتقاد:

در مبانی حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی اختلافی نیست، زیرا هر دو نظام مبتنی بر اراده و هر دو محصول زیست اجتماعی هستند. تنها تفاوت در بیان اراده است.

۲. تفاوت از حیث منابع

منابع اصلی حقوق داخلی، قوانین مدون و عرف و عادات مسلم میان مردم یک جامعه است؛ حال آن‌که منابع اصلی حقوق بین‌الملل، معاهدات بین‌المللی و عرف‌های پذیرفته شده از سوی کشورهای ذینفع است.

انتقاد:

هر چند منابع حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی به ظاهر با یکدیگر متفاوتند، اما در واقع ریشهٔ اولیه و اصل آن‌ها واحد است، چرا که هر قاعدهٔ حقوقی- چه در حقوق بین‌الملل و چه در حقوق داخلی- هنگامی‌از اعتبار و ارزش واقعی برخوردار است که با مقتضیات منفعت عمومی همسازی و مطابقت داشته باشد.

۳. تفاوت از حیث تابعان

تابعان حقوق داخلی افراد هستند، به عبارت دیگر، حقوق داخلی حاکم بر روابط افراد با یکدیگر و یا افراد با کشور متبوع یا محل اقامت

آن‌هاست. اما تابعان حقوق بین‌الملل، کشورها و سازمان‌های بین‌المللی هستند، یعنی‌حقوق بین‌الملل، حاکم بر روابط کشورها با یکدیگر، کشورها با سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی با یکدیگر است.

انتقاد:

امروزه جز در موارد استثنایی، افراد به طور مستقیم تابع حقوق بین‌الملل نیستند، زیرا آن‌ها جز با واسطه کشورهای متبوع خود نقشی در حقوق بین‌الملل ندارند، اما این شکل اجرای قواعد بین‌المللی، ساختار کنونی جامعهٔ بین‌المللی را مشخص می‌کند و در ماهیت حقوق که هدفش همواره فرد است، تأثیری ندارد.

۴.تفاوت از حیث خصوصیت و ساختار حقوقی

حقوق داخلی نظامی‌است که به تدریج ایجاد شده و تحول یافته و مورد قبول قرار گرفته است و در نتیجه ناشی از تبعیت و دارای ساختار حقوقی کامل، منسجم، دایمی و همیشگی و نیز دارای سازمان اقتدارات عالی است؛ در حالی که حقوق بین‌الملل یک نظام حقوقی ابتدایی، تکامل نیافته و بدون قوهٔ قانون‌گذاری مستقل و مؤثر است. هر گاه اختلاف میان کشورها بروز کند، قاضی یا داور بین‌المللی در صورتی حق مداخله دارد که طرفین دعوا به این امر تن در دهند. براین اساس است که حقوق بین‌الملل دارای فنون خاص اجرایی به معنای دقیق و واقعی نیست و صرفاً ناشی از همکاری تابعان حقوق بین‌الملل است.

انتقاد:

تفاوت حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی از حیث خصوصیت و ساختار حقوقی، صرفاً تفاوت شکلی است و مسلماً این نقیصهٔ ظاهری با تکامل و پیشرفت قواعد حقوق بین المل مرتفع خواهد شد.

۵. تفاوت از حیث اعتبار قواعد

حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی از حیث اعتبار و صحت قواعد نیز با هم تفاوت دارند. کشورها در عین حال که تابع حقوق بین‌الملل هستند، هر یک واضع قواعد حقوق داخلی نیز می‌باشند. بنابراین، اگر میان حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی مغایرتی وجود داشته باشد، هر یک از قواعد مغایر به اعتبار خود باقی خواهد ماند و تأثیری بر یکدیگر ندارند. بدین ترتیب اعمال غیر مشروع و غیر قانونی یک کشور از نظر بین‌المللی، به اعتبار آن از لحاظ داخلی لطمه‌ای نمی‌زند. برای مثال، امکان دارد قانونی با تعهدات بین‌المللی یک کشور مغایر باشد، اما اتباع آن کشور ملزم به رعایت آن قانون باشند. به این ترتیب با قوانینی مواجه می‌شویم که در حقوق بین‌الملل دارای هیچ گونه ارزشی نیستند، اما در حقوق داخلی معتبرند. البته، وجود یک قانون یا یک قاعدهٔ مغایر با حقوق بین‌الملل ممکن است باعث مسؤولیت بین‌المللی کشور واضع آن قانون شود.

انتقاد:

اعتبار قواعد داخلی معارض و مغایر با حقوق بین‌الملل همیشه نسبی و موقتی است، چون مشکل بتوان قواعد

متناقض را در عین حال معتبر دانست. از سوی دیگر، منطقی به نظر نمی‌رسد که یک کشور قواعدی مغایر با حقوق بین‌الملل را فرضاً به صورت قانون داخلی درآورد. بدیهی است که اگر کشوری چنین کند، موجبات مسؤولیت بین‌المللی‌اش فراهم می‌گردد که نتیجهٔ آن، الزام به الغای قوانین مغایر با حقوق بین‌الملل است. در چنین وضعیتی، هماهنگی لازم میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل پدیدار خواهد گردید. به‌علاوه، طرفداران نظریهٔ دوگانگی حقوقی، خود با پذیرش مسؤولیت بین‌المللی یک کشور به جهت وضع قواعد داخلی معارض با حقوق بین‌الملل، تا حدود زیادی بر این انتقاد صحه گذاشته‌اند.

۶. تفاوت از حیث پذیرش

برای این که یک قاعدهٔ حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی یک کشور دارای ارزش و آثار گردد، باید طبق قواعد داخلی پذیرفته شود. یعنی طبق قواعد نظام داخلی، به ویژه قانون اساسی تصویب و منتشر شود. این عمل را احاله یا «احالهٔ همراه با پذیرش» می‌گویند. احالهٔ همراه با پذیرش بدین معناست که یکی (حقوق بین‌الملل) به دیگری (حقوق داخلی) احاله داده می‌شود و مورد پذیرش این نظام حقوقی (حقوق داخلی) قرار می‌گیرد. در نتیجه، موجب اخذ قاعده‌ای از قواعد لازم الاجرای آن نظام می‌شود (مثل مادهٔ واحده). قاعدهٔ بین‌المللی پس از پذیرش، به شکل قاعدهٔ داخلی در می‌آید. ضرورت این پذیرش، هنگامی‌به خوبی ظاهر می‌شود که بدانیم قوانین اساسی کشورهای مختلف، مقرراتی در خصوص کیفیت اجرای معاهدات در نظام داخلی خود پیش‌بینی کرده‌اند.

خلاصه این که، مغایرت‌ها و تضادهای موجود میان این دو نظام حقوقی مبین آن است که هیچ یک نمی‌توانند در دیگری نفوذ کند. در نتیجه، حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل به صورت دو نظام حقوقی مجزا جلوه گر می‌شوند.

انتقاد:

پذیرش قواعد حقوق بین‌الملل در نظام حقوقی داخلی، ضرورت منطقی نیست، زیرا قواعد حقوق بین‌الملل، حتی بدون پذیرش نیز معتبرند و پذیرش فقط زمینهٔ اجرای آن قواعدرا در داخل هر کشور فراهم می‌سازد. از سوی دیگر، بسیارند قواعد بین‌المللی که بدون پذیرش در نظام داخلی معتبر بوده و برای تمامی اعضای جامعهٔ بین‌المللی لازم الاجرا هستنند، از جمله قواعد عرفی بین‌المللی عام و معاهدات قانون ساز بین‌المللی.

گفتار دوم : نظریهٔ یگانگی حقوقی

«نقطهٔ آغازین نظریهٔ یگانگی حقوقی – همان گونه که از نامش به عنوان نظریهٔ وحدت‌گرا بر می‌آید – وحدت مجموعهٔ هنجارهای حقوقی است. این نظام هنجاری، بر اصل«تبعیت»[1] بنا شده است؛ اصلی که به موجب آن، تمامی هنجارهای حقوقی در نظام دقیقاً مبتنی بر سلسله مراتب از یکدیگر تبعیت می‌کنند.

---

1 - Subordination.

«هر قاعده‌ای می‌تواند به منزلهٔ مبدأ نظام حقوقی جامع و کامل انتخاب شود. اگر کلسن[1] از برتری حقوق بین‌الملل دفاع می‌کند، به دلایل علمی نیست، بلکه بنا به ملاحظات عملی است. برتری حقوق داخلی سرانجام باعث از هم گسیختگی و در نتیجه نفی حقوق بین‌الملل می‌گردد. این گونه بی تفاوتی علمی، [یعنی این که از نظر علمی‌تفاوتی ندارد که حقوق داخلی مبدأ سلسله مراتب حقوقی باشد یا حقوق بین‌الملل] سخت مورد انتقاد سایر دانشمندان طرفدار نظریهٔ یگانگی حقوقی (وردروس[2] و کونز[3]) قرار گرفته و به این دلیل اساسی، از بنیانگذار مکتب اتریشی (کلسن) جدا شده‌اند. در هر حال، مهم این است که ببینیم تفاسیر دوگانهٔ مذکور در دکترین، چگونه و به چه صورت بیان شده‌اند.»[4]

مبحث نخست : نظریهٔ یگانگی حقوقی با برتری حقوق داخلی

برخی از علمای حقوق بین‌الملل معتقدند که حقوق بین‌الملل از حقوق داخلی مشتق و منبعث شده و میان آن دو وحدت یا یگانگی حقوقی با برتری حقوق ملی وجود دارد.

طبق این نظریه، حقوق بین‌الملل بر پایهٔ صلاحیت‌های متخذه از حقوق داخلی قرار دارد که بر اساس معاهدات بین‌المللی معلوم می‌گردند. در چنین حالتی، حقوق بین‌الملل یک حقوق عمومی‌خارجی است و در آخرین مرحله، به قواعد حقوق داخلی بستگی پیدا می‌کند.

مهم‌ترین طرفداران این نظریه، صرف نظر از اشخاص یاد شده، یلی نک و ایهرینگ هستند.

۱. دلایل یا جهات برتری حقوق داخلی

۱) **از حیث تاریخی:** حقوق داخلی از حیث تاریخی بر حقوق بین‌الملل برتری دارد، زیرا ابتدا کشورها به وجود آمدند و قواعدی چند مقرر شد و تردیدی نیست که روابط حقوقی اولیه، حداقل میان کشورهای همجوار، پس از تشکیل کشورها برقرار گردید. بنابراین، از نظر تاریخی، حقوق داخلی دوران شکوفایی و تکامل خود را سپری کرده، در حالی که حقوق‌بین‌الملل در مراحل اولیهٔ شکل‌گیری است.

۲) **از حیث خصوصیت و ساختار حقوقی:** از این حیث نیز حقوق داخلی نسبت به حقوق بین‌الملل مقدم و مرجع است، چرا که امروزه با فقدان یک اقتدار و رکن فراکشوری در جامعهٔ بین‌المللی، هر کشوری در قبول تعهدات بین‌المللی خود از اختیار کامل برخوردار است. در چنین وضعیتی، کشورها تنها قاضی اِعمال خود در رابطه با اجرای آن تعهدات هستند. به عبارت روشن‌تر، آن‌ها می‌توانند تعهدات بین‌المللی را که خود پذیرفته اند، اجرا ننمایند و در برابر هیچ مرجع بین‌المللی نیز پاسخگو نباشند. این آزادی عمل کامل را حقوق داخلی به هر کشور اعطا کرده است. بنابراین، حقوق ملی بر حقوق بین‌الملل رجحان داشته و در ارتباط با آن تصمیم گیرنده می‌باشد.

---

1 - Kelsen.
2 -Verdross.
3 -Kunz.
4 - Rousseau,Ch. op.cit.pp.8,9.

۳) **از حیث منطقی:** از نظر منطقی، باید قبل از ایجاد روابط حقوقی و توسعهٔ آن میان کشورها، وجود کشورها را بپذیریم.

۴) **از حیث برتری قانون اساسی بر تعهدات بین‌المللی:** این حقوق داخلی، به ویژه قانون اساسی هر کشور است که مقامات صلاحیت‌دار را جهت انعقاد معاهدات بین‌المللی معین می‌کند و در نتیجه، آن کشور را در صحنهٔ بین‌المللی متعهد می‌سازد. عدم رعایت مقررات یاد شده، موجب عدم اعتبار معاهدات بین‌المللی است.(تصویب ناقص یا بی‌قاعده)

۲. بررسی انتقادی نظریه

۱) برتری تاریخی به هیچ وجه موجبی برای برتری حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل نمی‌باشد، چرا که تقدم و تأخر زمانی وضع قواعد حقوقی، دلیل اولویت و رجحان یکی بر دیگری نمی‌شود.

۲) همان طور که گفته شد(نک:مبحث ضرورت وجودی حقوق بین‌الملل)، فقدان اقتدار فراکشوری در حقوق بین‌الملل، شرط ماهوی نیست تا موجبی برای برتری حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل باشد.

۳) برتری منطقی نیز در و اقع فاقد هرگونه منطقی است، زیرا تقدم تشکیل و تأسیس کشورها نسبت به زمان وضع و ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل، باعث هیچ گونه مزیت و برتری منطقی نمی‌شود؛ به ویژه این‌که طبق مقررات حقوق بین‌الملل است که هر کشوری موجودت می‌یابد (عناصر تشکیل دهندهٔ کشور) و به عنوان عضوی از اعضای جامعهٔ بین‌المللی به رسمیت شناخته می‌شود.

۴) دلیل برتری قانون اساسی بر تعهدات بین‌المللی- فرضاً اگر هم صحیح باشد- فقط در خصوص آن بخش از تعهدات بین‌المللی است که ناشی از معاهدات است. در نتیجه، قابل تسری به سایر مقررات حقوق بین‌الملل، از جمله عرف بین‌المللی و اصول کلی حقوقی نیست.

۵) از سوی دیگر، اگر موجودیت حقوق بین‌الملل را تابع قواعد حقوق داخلی، حتی قانون اساسی بدانیم، از واقعیت‌های موجود در حقوق بین‌الملل موضوعه یا تحققی دور افتاده ایم، زیرا با هر تغییر و تحولی که در حقوق داخلی کشورها پیش می‌آید (وضع قانون اساسی جدید، تجدید نظر در قانون اساسی، انقلاب‌ها یا اصلاحات دیگر) تعهدات بین‌المللی اعتبار خود را از دست می‌دهند. در حالی که در عمل به این صورت نیست و هر گونه تغییر و تحول در داخل کشورها، از جمله حقوق داخلی، به تعهدات بین‌المللی پذیرفتهٔ شدهٔ آن‌ها خللی وارد نمی‌سازد. وجود«اصل دوام و بقای کشورها» در حقوق بین‌الملل خود مؤید مطلب مذکور است. اگر هم در مواردی دیده می‌شود که پس از تغییرات و تحولات بنیادین در یک کشور، معاهدهٔ بین‌المللی از سوی آن کشور به طور یک جانبه فسخ می‌گردد، این شیوهٔ عمل نیز مبتنی بر حقوق بین‌الملل است. (برای مثال، تغییر بنیادین اوضاع و احوال به عنوان موجبی برای اختتام یک جانبهٔ معاهدات)

مبحث دوم : نظریهٔ یگانگی حقوق با برتری حقوق بین‌الملل

برخلاف آنچه طرفداران نظریهٔ یگانگی حقوقی یا برتری حقوق داخلی می‌گویند و حقوق بین‌الملل را مشتق و تابع حقوق داخلی می‌دانند، طرفداران نظریهٔ یگانگی حقوقی با برتری حقوق بین‌الملل معتقدند که حقوق بین‌الملل در نظام حقوقی مبتنی بر سلسله مراتب، مقامی‌فراتر از حقوق داخلی دارد. در این نظریه، حقوق داخلی ناشی و مشتق از حقوق بین‌الملل و در نتیجه تابع آن است.

۱. دلایل یا جهات برتری

۱) این حقوق بین‌الملل است که کشورها را حایز عنوان «کشور» می‌نماید.

۲) این حقوق بین‌الملل است که با تحدید حاکمیت کشورها، حدود صلاحیت آن‌ها را مشخص می‌کند؛ از جمله تعیین مرزهای سیاسی کشورها.

۳) «مقررات حقوق داخلی توسط حقوق بین‌الملل ارزیابی می‌شوند و نظریهٔ مسؤولیت بین‌المللی کشورها کاملاً بر این مفهوم تکیه دارد. قاضی بین‌المللی نمی‌پذیرد، کشوری که عامل یک عمل غیر مشروع خسارت بار است، برای فرار از مسؤولیت، در پناه قانون عادی داخلی یا قانون اساسی قرار گیرد. از این روست که قاضی بین‌المللی برتری حقوق بین‌الملل را بر قوانین داخلی تأیید می‌کند. در صورت وجود رقابت میان مراجع قضایی بین‌المللی و داخلی، دادگاه‌های داخلی مکلف به اجرای آرای بین‌المللی هستند، درحالی که دادگاه‌های بین‌المللی می‌توانند نسبت به آرای داخلی معترض باشند.»

۴) هدف اساسی قواعد حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل یکی است و آن تأمین سعادت آبنای بشر است. بدیهی است که سعادت تمامی بشریت بر سعادت افراد یک جامعه مقدم و مرجح است.

۵) قواعد حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل هر دو جنبهٔ دستوری دارند و بر اساس نیازها و مقتضیات اجتماعی وضع شده اند، اما مسلماً نیازها و مقتضیات جامعهٔ بین‌المللی بر جامعهٔ داخلی برتری و تقدم دارد.

۶) این حقوق بین‌الملل است که در رابطه با ایجاد یا انحلال کشورها قواعدی دارد و بدین وسیله، حیات کشورها را به هنگام بحران‌های داخلی که نظام اساسی کشورها را در هم می‌ریزد، تضمین می‌کند.

۷) هرچند حقوق بین‌الملل فاقد دستگاه اجرایی مؤثر است، اما این خود کشورها هستند که باید به قواعد بین‌المللی ارزش و اعتبار و اثر اجرایی بخشند.

در مجموع، اگر قواعد حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی برتری نداشته باشد، مسلماً حقوق بین‌الملل محکوم به فنا خواهد بود.

پرفسور میشل ویرالی،[1] دلیل برتری حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی را در عبارت برجسته‌ای چنین جمع بندی کرده است: «هر نظام حقوقی، به تابعان قواعد خود، حقوق و اختیارات قانونی اعطا می‌کند که بدون آن‌ها نمی‌توانند این حقوق را مطالبه کنند و تعهداتی بر آن‌ها تحمیل می‌کند که آن‌ها را به انجام آن ملزم می‌سازد».[2]

---

1 - M.Virally.
2 - Ibid.

«هر نظام حقوقی با چنین عملی، برتری خود را بر تابعان خود اعلام می‌کند. حقوق بین‌الملل را می‌توان برتر از کشورها که تابعان آن هستند، تصور نمود. به عبارت دیگر، انکار برتری حقوق بین‌الملل، به معنای انکار وجودی آن است.

«متابعت کشورها (و در نتیجه قوانین آن‌ها) از حقوق بین‌الملل در روابط بین‌المللی آن‌ها و در نظام حقوقی بین‌المللی ریشه دارد. این تبعیت حاکی از برتری قاعدهٔ حقوق بین‌الملل بر قاعدهٔ حقوق داخلی است.» [1]

۲. بررسی انتقادی نظریه

نظریهٔ یگانگی حقوقی با برتری حقوق بین‌الملل نیز از انتقاد دور نمانده است. مخالفان و منتقدان این نظریه به دلایل زیر توسل می‌جویند.

۱) اگر حقوق بین‌الملل کاملاً و به طور اساسی در زیست کشورها وارد شود، مسلماً حاکمیت و استقلال آن‌ها را در معرض نابودی قرار خواهد داد و این به معنای اضمحلال خود حقوق بین‌الملل است. امکان تحدید صلاحیت یک کشور از طریق معاهدهٔ بین‌المللی وجود دارد، اما ادعای الغای حاکمیت تمامی کشورها از طریق حقوق بین‌الملل قابل تصور نیست.

۲) حقوق بین‌الملل خود در متون و اسناد گوناگون بین‌المللی، قلمرو صلاحیت ملی یا انحصاری کشورها[2] را به دور از هرگونه مداخلهٔ حقوق بین‌الملل معین کرده است (از جمله بند ۷ مادهٔ ۲ منشور ملل متحد). از دیدگاه دیگر، قلمرو انحصاری فقط اموری نیستند که در زمان حال توسط حقوق بین‌الملل به قاعده در نیامده اند، بلکه اموری هستند که حقوق بین‌الملل اساساً نمی‌تواند آن‌ها را قاعده مند سازد. [3]

۳) با این حال، وجود یک قلمرو انحصاری برای کشورها، به هیچ وجه اصل تقدم حقوق بین‌الملل را تضعیف نمی‌کند، زیرا روشن است که کشورها در اِعمال صلاحیت خود نباید خلاف حقوق بین‌الملل عمل نمایند. در غیر این صورت، همان طور که قبلاً یادآور شدیم، مسؤولیت بین‌المللی آن‌ها پیش می‌آید. اما این مبالغه آمیز است که بگوییم حقوق بین‌الملل می‌تواند قلمرو صلاحیت کشورها را تعیین کند و یا آن را از میان ببرد.

۴) الغای قاعدهٔ داخلی مغایر حقوق بین‌الملل که از سوی ژرژسل به عنوان نتیجهٔ این برتری توصیه شده، مورد تأیید حقوق بین‌الملل موضوعه یا تحققی قرار نگرفته است.[4]

بند دوم : دیدگاه عملی

منظور از دیدگاه عملی، نگرش دادگاه‌های بین‌المللی و کشورها به موضوع مناسبات حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی در عمل است، یعنی پاسخ به این پرسش اساسی که آیا می‌توان در رویهٔ قضایی بین‌المللی و نظام حقوقی کشورها، تجلی نظریات دو گانگی یا یگانگی حقوقی را ملاحظه

---

1 - Ibid.
2 -Domaine Ressrve'.
3 - Delbez. I, op.cit.,p.34.
4 - Quoc Dinh,N,.op.cit.,p.109.

نمود؟ به بیان دیگر، مناسبات حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی چه جایگاهی در رویهٔ قضایی بین‌المللی و نظام حقوقی کشورها دارد؟

۱. رویهٔ قضایی بین‌المللی

در این‌جا مقصود از رویهٔ قضایی بین‌المللی، آرای دادگاه‌های بین‌المللی است. از جمله آرای قضایی بین‌المللی که رجحان حقوق بین‌الملل را بر حقوق داخلی مورد تأکید قرارداده اند، نظریهٔ مشورتی دیوان دایمی‌دادگستری در قضیهٔ مبادلهٔ اتباع یونانی و ترک مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۵ است. به موجب این نظریه، «از این که طرفین متعاهدین ملزم و متعهد شده‌اند که قوانین داخلی خودرا با معاهدهٔ لوزان مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۲۳ هماهنگ سازند، به هیچ وجه این نتیجه به دست نمی‌آید که معاهدهٔ مذکور به قوانین داخلی در آن حدودی که مغایرتی باعهد نامه ندارد، احاله داده باشد». همین مضمون در نظریهٔ مشورتی دیوان مذکور در رأی مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۳۰ در قضیهٔ جامعهٔ یونانی – بلغاری نیز ملاحظه می‌شود. دیوان دایمی‌دادگستری بین‌المللی نیز در رأی مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۲۷ درقضیهٔ لوتوس، موضوع تقدم حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی را بدین گونه بیان می‌دارد: «این ضروری نیست که هر کشوری در توجیه اعمال خود در صحنهٔ بین‌المللی به یکی از قواعدحقوق بین‌الملل استناد کند. بلکه همان قدر که آن اعمال، مخالف مقررات حقوق بین‌الملل نباشد کافی است.»

دیوان دادگستری اتحادیهٔ اروپا نیز به مسئله رجحان حقوق بین‌الملل(البته حقوق بین‌الملل اتحادیهٔ اروپا) بر حقوق داخلی کشورهای عضو پرداخته و چنین مقرر داشته است : قانون داخلی ولاحق کشورهای عضو نمی‌تواند در صورت مغایرت با قانون اتحادیهٔ (معاهده و مقررات ناشی از آن‌ها) حاکم باشد(۱۹۷۸). دیوان یاد شده تأکید دارد که قضات کشورهای عضو موظف هستند که به چنین قوانین داخلی ترتیب اثر ندهند. «دراین مورد دادگاه‌های ایتالیا بیهوده علیه دکترین برتری حقوق اتحادیهٔ اروپا مبارزه می‌کردند، چرا که دادگاه‌های پنج کشور مؤسس دیگر (بلژیک، فرانسه، آلمان، لوکزامبورگ و هلند) آن را قبلاً پذیرفته بودند.»[1]

۲. نظام حقوقی کشورها

موضوع مناسبات حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی را می‌توان از منظر نظام‌های حقوقی کشورها نیز مورد مطالعه قرارداد. با انجام این بررسی که به نوعی مطالعهٔ تطبیقی در قوانین و مقررات داخلی، به ویژه قوانین اساسی و آرای دادگاه‌های داخلی و به ویژه دادگاه‌های عالی کشورهاست، معلوم می‌گردد که هیچ کشوری رسماً نه نظریهٔ دو گانگی حقوقی و نه نظریهٔ یگانگی حقوقی را

---
1 - Joseph Modest Sweeney and ...op, cit ., pp.4-33.

پذیرفته است. هر چند هر یک به نوعی تحت تأثیر یاسیطرهٔ یکی از دو نظریهٔ مذکور قرار گرفته است. البته پیشرفت تدریجی و مترقبانهٔ نظام‌های حقوقی کشورها بیشتر به سمت و سوی پذیرش نظریهٔ یگانگی حقوقی بابرتری و تقدم حقوق بین‌الملل است. در این‌جا برای نمونه صرفاً به نظام حقوقی ایران پرداخته می‌شود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی‌ایران و حتی قانون اساسی مشروطیت، سخنی از جایگاه حقوق بین‌الملل در نظام حقوقی ایران به میان نیاورده است. در نتیجه، مسأله برتری یکی بر دیگری مسکوت مانده است. اما با توجه به اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی، به ویژه مادهٔ ۹ قانون مدنی که مقرر می‌دارد:«مقررات عهودی که بر طبق قانون اساسی بین کشور ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است»، لذا معاهدهٔ بین‌المللی در حکم قانون عادی است و قدرتی برابر با قانون عادی را دارد. از سوی دیگر، تشریفات مربوط به انعقاد یک معاهدهٔ بین‌المللی همچون تشریفات مربوط به وضع یک قانون عادی است(تصویب مجلس و امضای رئیس جمهور). بنابراین چنین به نظر می‌رسد که آن دو قاعده از حیث اعتبار حقوقی در یک سطح هستند و در صورت تعارض، قاعدهٔ مؤخر، قاعدهٔ مقدم را نسخ می‌کند. البته بعید است کشور ایران پس از تصویب معاهداتی، قانونی معارض با آن وضع نماید و عملاً آن معاهده را بدون اثر سازد، زیرا این امر صرف نظر از ایجاد مشکلات عدیده در روابط میان ایران و سایر کشورهای متعاهد، موجبات تحقق مسؤولیت بین‌المللی ایران را فراهم می‌سازد. در ضمن لازم به یادآوری است که مسأله برابری اعتبار حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل در نظام حقوقی ایران محدود به حقوق بین‌الملل معاهده‌ای است نه سایر مقررات حقوق بین‌الملل.

البته در سال‌های اخیر، رویه‌ای در نظام قانون‌گذاری ایران معمول گردیده که کاملاً حاکی از پذیرش نظریهٔ یگانگی حقوقی با برتری حقوق داخلی است، از جمله قانون الحاق ایران به کنوانسیون ملل متحد برای مبارزه با قاچاق مواد مخدر و داروهای روان گردان مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۸۸ که در تاریخ ۷۰/۹/۳ در مجلس شورای اسلامی‌تصویب شد، به این شرط که «مفاد کنوانسیون در مواردی که با قوانین داخلی و موازین اسلام معارض گردد، از طرف جمهوری اسلامی‌ایران لازم الرعایه نباشد.»

جمع بندی

پرسش اساسی که در نهایت مطرح می‌گردد، این است :آیا بحث و مجادلهٔ طرفداران دو نظریه، فایده‌ای در بر دارد یا امر بیهوده و باطل است؟

در پاسخ، چنین به نظر می‌رسد که موضوع مناسبات میان دو نظام حقوقی فقط یک بحث نظری است تا رویهٔ عملی

که مطلقاً هیچ یک از این دونظریه را نمی‌پذیرد.اما در مورد اولویت یکی از دو نظم هنجاری بر دیگری، اختلاف میان نظریات یگانگی حقوقی و دو گانگی حقوقی فقط در ضمانت اجرای اصل اولویت است، نه در واقعیت ذاتی این اصل. در ساختار نظریهٔ یگانگی، الغای خود به خود قواعد داخلی مغایر حقوق بین‌الملل یا بر عکس وجود دارد، در صورتی که در نظریهٔ دوگانگی، قواعد داخلی مخالف حقوق بین‌الملل به قوت واعتبار خود باقی اند؛ البته همراه با پذیرش اصل مسؤولیت بین‌المللی کشور، یعنی تا هنگامی‌که دستگاه صلاحیت‌دار داخلی آن را لغو یا ابطال کند. در هر حال ملاحظه می‌شود که طرفداران نظریهٔ دوگانگی هم قایل به نوعی اولویت حقوق بین‌الملل هستند، اما به این شرط که نخست باید موضوع مسؤولیت بین‌المللی کشور خاطی به موقع اجرا گذارده شود و سپس قاعدهٔ مخالف حقوق بین‌الملل توسط دستگاه‌های صلاحیت‌دار داخلی لغو و ابطال گردد. بنابراین، چنین بحثی ما را به اولویت و رجحان حقوق بین‌الملل رهنمون می‌سازد، زیرا این امر شرط لازم موجودیت حقوق بین‌الملل است و عملاً با طرح نظریهٔ مسؤولیت بین‌المللی، چنین قاعده‌ای، یعنی برتری حقوق بین‌الملل، دارای ضمانت اجرا می‌گردد.

مسؤولیت بین‌المللی نهادی است که با شرایط سازمان جامعهٔ مشترک بین الدول سازگار است و تنها چنین نهادی قادر است استقلال صلاحیت‌های ملی را با متابعت آن‌ها(صلاحیت‌های ملی) از یک حقوق برتر(حقوق بین‌الملل) هماهنگ و تضمین کند.[1]

1 - Rousseau. Ch., op.cit.p16-15 .

فصل پنجم
منابع حقوق بین‌الملل

در حقوق بین‌الملل مانند حقوق داخلی میان منابع ماهوی و منابع شکلی تفاوت است. منابع ماهوی عوامل واقعی شکل‌گیری قواعد حقوقی هستند که از نظام‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی یا اخلاقی ناشی می‌شوند،اما منابع شکلی، عناصر ظاهری ایجاد یا تأیید قواعد حقوقی لازم الاجرا هستند.

مطالعه پیرامون منابع ماهوی، عمدتاً در قلمرو فلسفهٔ حقوق و جامعه‌شناسی حقوقی قرار می‌گیرد و جایگاه بحث و بررسی در زمینهٔ منابع شکلی، حقوق موضوعه یا تحققی است.

بنابراین در حقوق بین‌الملل موضوعه یا تحققی(همچون حقوق داخلی موضوعه یا تحققی) آنچه مورد بررسی واقع می‌شود، منابع شکلی است که در این فصل بدان پرداخته می‌شود

۱. طبقه‌بندی منابع

امروزه بخش عمده و اصلی منابع حقوق بین‌الملل درمادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری متجلی است، بدون آن‌که دراین ماده ذکری از واژهٔ «منابع» شده باشد. تجلی مادهٔ ۳۸ به عنوان مقرره‌ای که در آن از منابع حقوق بین‌الملل نام برده شده، در واقع بیان یک قاعدهٔ عرفی بین‌المللی است، چرا که اساسنامهٔ دیوان به رغم آن‌که جزءلاینفک منشور ملل متحد و از اجزای اصلی نظم حقوقی موضوعهٔ بین‌المللی است، همان طور که از نامش بر می‌آید، صرفاً یک اساسنامه است و نه یک معاهدهٔ عام موجد منابع حقوق بین‌الملل. عبارت آغازین بند ۱ مادهٔ۳۸ نیز مؤید آن است که‌این ماده صرفاً راهنمای دیوان و مبین قواعدی است که دیوان بر اساس آنها اختلافات ارجاعی را فیصله می‌دهد (قانون قابل اِعمال).

طبق مادهٔ یاد شده:

«۱- دیوان که وظیفه دارد اختلافاتی را که به آن ارجاع می‌شود، طبق حقوق بین‌الملل حل و فصل

کند، [موازین زیر را] به مورد اجرا می‌گذارد:

«الف – عهدنامه‌های بین‌المللی، اعم از عام[1] یا خاص[2] که موجد قواعد [حقوقی] بوده و صریحاً و از سوی کشورهای طرف دعوا به رسمیت شناخته شده اند.

«ب– عرف بین‌المللی به منزلهٔ دلیل رویهٔ عام که همچون قاعدهٔ حقوقی پذیرفته شده است.

«ج – اصول کلی حقوق که از طرف ملل متمدن به رسمیت شناخته شده اند.

«د – باتوجه به مقررات مادهٔ ۵۹ (اساسنامه)[3]، تصمیمات قضایی و عقاید صالح‌ترین صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل از ملت‌های مختلف به منزلهٔ وسیلهٔ فرعی (کمکی) شناخت قواعد حقوقی.

«۲– مقررات حاضر، خدشه‌ای به اختیار دیوان در اتخاذ تصمیم مطابق «قاعدهٔ صلاح و صوابدید»[4] وارد نمی‌سازد.

مشروط به‌این که طرفین دعوا با آن موافق باشند.»

بنابراین طبق مقررات مذکور، منابع حقوق بین‌الملل عبارتند از: معاهدات، عرف و اصول کلی حقوق. تصمیمات قضایی بین‌المللی و دکترین منحصراً راه‌های فرعی شناخت قواعد حقوقی هستند و نه در زمرهٔ منابع حقوق بین‌الملل.

امروزه مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان، تصویر کاملی از منابع حقوق بین‌الملل را ترسیم نمی‌کند، بلکه اصل انصاف، اعمال حقوقی یک جانبه کشورها و سازمان‌های بین‌المللی(مخصوصاً قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد) و قاعدهٔ آمره نیز هر کدام در تنظیم حقوقی روابط بین‌الملل مؤثرند و می‌توانند به عنوان منبع تعهد در حقوق بین‌الملل ایفای نقش کنند.

۲. سلسله مراتب منابع

ذکر منابع به ترتیب مقرر در مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان، به هیچ وجه به‌این معنا نیست که بر اساس سلسلهٔ مراتب، هر قاعده اعتبار خودرا از قاعدهٔ بالاتر اخذ کرده باشد، بلکه معاهدات، عرف و اصول کلی حقوق از حیث اعتبار و آثار حقوقی در یک درجه از اهمیت قراردارند.

با وجود این، دیوان بین‌المللی دادگستری در استناد به موازین مذکور، ابتدا معاهدات –اعم از عام یا خاص– ناظر به فیصلهٔ اختلاف طرفین را مّد نظر قرار می‌دهد و درصورت فقدان آنها، به مقررات عرفی بین‌المللی – اعم از عام یا خاص – رجوع می‌کند و در نهایت، چنانچه نتواند حکم قضیه را با

۱– عام (General) یعنی موضوع معاهده عمومیت دارد و برای تمامی کشورها لازم‌الاجرا است .

۲– خاص (Special) یعنی موضوع معاهده درمورد خاصی است و منحصراً برای کشورهای متعاهد الزام‌آور است .

۳– مادهٔ ۵۹ :«آرای دیوان تنها نسبت به کشورهای طرف دعوا و در موردی که موضوع حکم بوده، الزام‌آور است .»

۴– «Ex aequo et bono»، این عبارت لاتین را «قاعدهٔ انصاف» یا«کدخدا منشانه» نیز ترجمه کرده‌اند که چندان صحیح به نظر نمی‌رسد.

استناد به معاهدات و عرف بیابد، به اصول کلی حقوق توسل می‌جوید. ضمناً دیوان درعین توجه به منابع یاد شده، در رجوع به تصمیمات قضایی گذشتهٔ خود از اختیار کامل برخورداراست.

در مجموع و منصرف از دیدگاه دیوان بین‌المللی دادگستری و با در نظر گرفتن تمامی منابع حقوق بین‌الملل - اعم از آنها که در مادهٔ ۳۸ آمده با نیامده- می‌توان در مورد سلسله مراتب منابع حقوق بین‌الملل به نتیجه زیر دست یافت.

بخش نخست : معاهدات بین‌المللی[۱]

معاهدات بین‌المللی به عنوان مهم‌ترین منبع حقوق بین‌الملل، اقدامات کشورها و سازمان‌های بین‌المللی را در صحنهٔ بین‌المللی شکل می‌دهند و تجلی بنیادین زیست بین‌المللی هستند.

امروزه اهمیت معاهدات بین‌المللی آن چنان است که شاخهٔ مستقل و تنومندی از حقوق بین‌الملل تحت عنوان «حقوق معاهدات بین‌المللی» یا حقوق بین‌الملل معاهدات» پا به عرصهٔ وجود نهاده و تمامی مباحثی که به نوعی مرتبط با معاهدات است را به نظم و قاعده در آورده است. این مباحث عمدتاً شامل مفهوم معاهده و طبقه بندی معاهدات، آئین انعقاد معاهده، ورود معاهده به نظام حقوقی بین‌المللی، آثار معاهده، و بالاخره، بطلان، اختتام، کناره گیری و تعلیق معاهدات.

بند نخست : مفهوم معاهده و طبقه بندی معاهدات

۱. مفهوم معاهده

معاهده، هرگونه توافق منعقدهٔ کتبی میان اشخاص یا تابعان حقوق بین‌الملل (کشورها و سازمان‌های بین‌المللی) است، به شرطی که طبق مقررات حقوق بین‌الملل تنظیم شده و این مقررات بر آن توافق حاکم باشد و در نتیجه، آثار حقوقی مشخصی را به بار آورد. عنوان چنین توافقی ممکن است به جز معاهده باشد(عهدنامه، قرارداد، موافقت نامه، کنوانسیون، منشور، میثاق، پیمان، اساسنامه، پروتکل، اعلامیه و مانند آن‌ها).

تعریف جامع مذکور عمدتاً برگرفته از دو عهدنامهٔ بین‌المللی است: یکی«عهدنامهٔ وین در زمینهٔ حقوق معاهدات» مورخ ۲۳ مه ۱۹۶۹ که در ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ لازم الاجرا شده است.[۲] و دیگری

۱- مطالب این بخش برگرفته از مطالب کتاب «حقوق معاهدات بین‌المللی» تألیف مؤلف است (گنج دانش، چاپ ششم، ۱۳۹۵).

۲- مهم‌ترین خصوصیات عهدنامه را می‌توان بدین شرح بر شمرد: موضوع عهدنامه در واقع و همان طور که از نامش بر می‌آید، حقوق معاهدات است. یعنی مجموعهٔ قواعد حاکم بر معاهدات بین‌المللی. هدف از عهدنامه، تعیین قواعد ماهوی و شکلی و روش قانون گذاری بین‌المللی است. امروزه عهد نامه در زمرهٔ مقررات حقوق بین‌الملل عام است. در مسائلی که مقررات عهدنامه سکوت کرده باشد قواعد حقوق بین‌الملل عرفی حاکم است و عهدنامه فقط میان کشورها(و نه سایر تابعان حقوق بین‌الملل)، آن←

«عهد نامهٔ وین در زمینهٔ حقوق معاهدات میان کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و یا سازمان‌های بین‌المللی بایکدیگر»مورخ۲۱ مارس ۱۹۸۶ که هنوز لازم الاجرا نشده است.

۲. توافق‌های بین‌المللی خارج از شمول حقوق بین‌الملل

هر معاهدهٔ بین‌المللی یک توافق بین‌المللی و تابع حقوق بین‌الملل است، اما هر توافق بین‌المللی را نمی‌توان معاهدهٔ بین‌المللی قلمداد نمود. بنابراین برخی از توافق‌های بین‌المللی-اعم از حقوقی یا سیاسی- معاهدهٔ بین‌المللی محسوب نمی‌شوند و در نتیجه، خارج از شمول حقوق بین‌الملل هستند. این دسته از توافق‌های بین‌المللی عبارتند از:

۱) توافق‌های بین‌المللی منعقده میان تابعان حقوق بین‌الملل که طبق مقررات حقوق بین‌الملل تنظیم نشده باشند و حقوق بین‌الملل بر آنها حاکم نباشد. برای مثال معاهداتی که تابع قواعد فراملی یا ملی باشند. قراردادهای تجاری بین‌المللی که میان تابعان حقوق بین‌الملل منعقد می‌شوند، معمولاً در زمرهٔ این دسته قرار می‌گیرند.

۲) توافق‌های میان تابعان حقوق بین‌الملل از یک سو و نهادهای غیر دولتی از سوی دیگر(از جمله سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی یا مجامع بین‌المللی حقوق خصوصی).

۳) توافق‌های میان تابعان حقوق بین‌الملل از یک سو و اشخاص خصوصی خارجی-اعم از حقیقی یا حقوقی- از سوی دیگر، مثلاً موافقت نامه‌های سرمایه‌گذاری خارجی منعقده میان کشورها وسرمایه‌گذاران خصوصی خارجی.

۴) توافق‌های میان کشورها از یک سو و کشورها یا ایالت‌های عضو یک کشور فدرال از سوی دیگر، مشروط بر این که چنین کشورها یا ایالت‌ها طبق قانون اساسی کشور فدرال مربوط، صلاحیت انعقاد آن توافق را داشته باشند.

۵) توافق‌های میان تابعان حقوق بین‌الملل از یک سو و نهضت‌های آزادی‌بخش از سوی دیگر.

۶) موافقت نامه‌های نزاکتی.[1]

برخلاف سایر توافق‌های بین‌المللی خارج از شمول حقوق بین‌الملل که ماهیت و خصوصیت حقوقی دارند، موافقت نامه‌های نزاکتی یا اخلاقی دارای ماهیت و خصوصیت صرفاً «سیاسی» هستند. این نوع توافق‌ها میان تابعان حقوق بین‌الملل به عمل می‌آید.طرف‌های این گونه توافق‌ها، معمولاً به منظور دوری جستن از ایجاد تعهدات حقوقی بین‌المللی به امضای آن روی می‌آورند.

موافقت نامه‌های نزاکتی در عین حال که تعهد سیاسی و اخلاقی ایجاد می‌کنند، فاقد آثار حقوقی لازم الاجرا هستند. این قسم موافقت نامه‌ها از رویهٔ انگلوساکسن اقتباس شده و هدف از امضای آنها، اتخاذ یا تعقیب خط مشی سیاسی معین است، مانند منشور اتلانتیک مورخ ۱۴ اوت ۱۹۴۱ امضا شده توسط چرچیل و روزولت در مورد اصول مشترک سیاست ملی دوکشور انگلستان و ایالات متحدهٔ امریکا.

←هم کشورهایی که آن را تصویب کرده یابدان ملحق شده‌اند مجراست، مگر مواردی که بیانگر مقررات عرفی است. عهدنامه عطف بما سبق نمی‌شود . مسایلی چون تأثیر جنگ بر معاهدات، جانشینی کشورها بر معاهدات، مسئوولیت معاهده‌ای و تعهدات معاهده‌ای علیه یک کشور متجاوز خارج از شمول عهدنامه می باشند .

1 - Gentlemen's Agreement.

امروزه عناوینی که معمولاً برای موافقت نامه‌های نزاکتی استفاده می‌شود عبارتند از: یادداشت تفاهم، اعلامیۀ مشترک، اعلامیۀ سران، تفاهم نامه، صورت مذاکرات، بیانیۀ مشترک، صورت جلسه، صورت مجلس، توصیه نامه و امثال‌آنها.

۳. طبقه‌بندی معاهدات

معاهدات بین‌المللی را می‌توان از حیث تشریفات انعقاد به معاهدات رسمی و موافقت نامه‌های ساده یا اجرایی و از جهت ماهوی یا محتوای آنها به معاهدات قانون ساز یا عام و معاهدات قراردادی یا خاص تقسیم نمود.

تعریف جامعی که پیش از این از معاهدۀ بین‌المللی صورت گرفت، هم با معاهدۀ رسمی و هم با موافقت نامۀ ساده یا اجرایی منطبق است. بنابراین در این‌جا صرفاً به تبیین مفاهیم معاهدات قانون‌ساز و عام و معاهدات قراردادی یا خاص پرداخته می‌شود.

۱) معاهدات قانون ساز یا عام

این گونه معاهدات، اراده‌های مشترک طرف‌های خود را به گونه‌ای همساز وحدت می‌بخشند و درنتیجه، موجد قواعد حقوقی عام بین‌المللی می‌شوند.

معاهدات قانون ساز یا عام متضمن قواعد اساسی می‌باشند و در حکم قوانین بین‌المللی به شمار می‌آیند و رعایت آنها برای تمامی کشورها و سازمان‌های بین‌المللی -اعم از متعاهد و غیر متعاهد- لازم‌الاجرا است.

این دسته از معاهدات معمولاً چند جانبه اند، اما استثنائاً ممکن است برخی از معاهدات دو جانبه نیز در شمار معاهدات قانون ساز یا عام به حساب آیند، مثلاً معاهدات مرزی، بی‌طرفی و انتقال اراضی. این معاهدات چون مربوط به نظم عمومی بین‌المللی هستند، لذا جزء معاهدات قانون ساز شناخته می‌شوند.

امروزه اکثر معاهدات قانون ساز در چارچوب فعالیت مجامع و کنفرانس‌های بین‌المللی، به ویژه مجمع عمومی سازمان ملل متحد تهیه و تنظیم می‌شوند. البته در این رابطه، نباید نقش کمیسیون حقوق بین‌الملل و نهادهای تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد را نادیده انگاشت. از جمله مهم‌ترین معاهدات قانون ساز یا عام عبارتند از: میثاق جامعۀ ملل، منشور ملل متحد، عهدنامه‌های چهارگانۀ ژنو ۱۹۴۹ در زمینۀ مقررات حقوق بشردوستانه، عهدنامه‌های ۱۹۵۸ ژنو در زمینۀ حقوق دریاها، عهدنامه‌های وین ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ در زمینۀ روابط دیپلماتیک و کنسولی، عهدنامۀ وین مورخ ۱۹۶۹ در زمینۀ حقوق معاهدات، عهدنامۀ وین مورخ ۱۹۸۲ در زمینۀ حقوق دریاها، اساسنامۀ سازمان‌های بین‌المللی جهانی.

۲) معاهدات قراردادی یا خاص

معاهدات قراردادی یا خاص - اعم از دو جانبه یا چند جانبه- در واقع به اعمال حقوقی مشخص و محدودی عینیت می‌بخشند. هدف از انعقاد آنها نیل به منافع خاص کشورهای متعاهد است. از جمله این گونه معاهدات می‌توان از موافقت نامه‌های تجاری وفرهنگی نام برد.

بند دوم: آئین انعقاد معاهدات

معاهدهٔ بین المللی، سند رسمی بین‌المللی است که آثار حقوقی بر آن مترتب و دارای ارزش و اعتبار بین المللی می‌باشد.

برای تهیه و تنظیم و ایجاد چنین سندی، مراحل و تشریفات خاص و مختلفی لازم است. این مراحل از یک سو به نوع معاهده و از سوی دیگر به تعداد طرف‌های معاهده بستگی دارد، اما در مجموع می‌توان مراحل مشترک انعقاد معاهدات را به ترتیب اولویت مذکور در زیر بر شمرد:

- ✓ مرحلهٔ اول: مذاکره در زمینهٔ انعقاد معاهدات(گفتار نخست)؛
- ✓ مرحلهٔ دوم: نگارش و امضای معاهدات (گفتار دوم) ؛
- ✓ مرحلهٔ سوم: تصویب معاهدات (گفتار سوم)؛
- ✓ مرحلهٔ چهارم: مبادله یا تودیع اسناد تصویب معاهدات (گفتار چهارم).

گفتار نخست: مذاکره در زمینهٔ انعقاد معاهدات

در حقوق معاهدات، مذاکره مرحلهٔ ابتدایی و مقدماتی انعقاد معاهدات بین‌المللی است. مذاکره مرحله‌ای است که طی آن، خواسته‌ها و موقعیت کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی که مایل به انعقاد یک معاهده هستند، در حضور نمایندگان آنها مطرح می‌شود و مورد بررسی قرار می‌گیرد و مسائل مورد توافق طرف‌ها مشخص می‌گردد.

امروزه مسئوولیت مذاکره عمدتاً برعهدهٔ وزیران، به ویژه وزیران امور خارجه و در مورد سازمان‌های بین‌المللی غالباً دبیرکل آنها این مسئوولیت را عهده دار است.

مقام مسئوول مذاکره هر که باشد، حداقل جهت انجام مذاکره «تام الاختیار» می‌باشد و در اکثر موارد سندی به نام «اختیار نامه» در اختیار دارد.

گفتار دوم: نگارش و امضای معاهدات

۱. نگارش معاهده

مذاکرات معمولاً به نگارش متن منجر می‌شود و آن معاهده است. نگارش متن، یک عمل

کارشناسی است که توسط کارشناسانی صورت می‌گیرد که مذاکره کنندگان را همراهی می‌کنند. این فرایند نگارش معمولاً خاص معاهدات قراردادی است، اما نگارش معاهدات قانون ساز یا عام تا حدود زیادی متفاوت از معاهدات قراردادی است، زیرا امروزه تابعان حقوق بین‌الملل در فرایند نگارش معاهده نقش مستقیم ندارند و این وظیفه بر عهدهٔ نهادهای دایمی، از جمله کمیسیون حقوق بین‌الملل یا نهادهای ویژه یا موقتی همچون کنفرانس‌های بین‌المللی است.

در فرایند نگارش معاهده، یکی از موضوعاتی که از اهمیت به سزایی برخوردار است، مسأله زبان معاهده است، یعنی این که معاهده را باید به چه زبانی نگاشت؟ این مسأله با اصول حاکمیت، استقلال و برابری کشورها مرتبط است و حتی گاهی ایجاد اعتبار و حیثیت نیز می‌کند. به علاوه، مسأله زبان معاهده نقش اساسی درتفسیر معاهده دارد.

موضوع زبان معاهده در گذشته همواره یکی از مشکلات بوده که تا به امروز نیز همچنان باقی است.خارج از فروضی که زبان کشورهای متعاهد یکی باشد که در این صورت مشکلی بروز نمی‌کند، مشکل زمانی کاملاً آشکار خواهد شد که زبان طرفین معاهده مختلف و متنوع باشد.در این‌صورت یکی از روش‌های زیر را برمی‌گزینند: انتخاب یک‌زبان(زبان‌واحد)، انتخاب چند زبان با رجحان یکی[۱] و بالاخره، انتخاب چند زبان با اعتبار برابر.

عهدنامه‌های حقوق معاهدات، اصولاً مسأله انتخاب زبان را به عهدهٔ طرفین معاهده گذارده‌اند تا به هر نحو که مقتضی بدانند عمل کنند؛ بدین گونه که اگر معاهداتی به دو یا چند زبان نوشته شده باشد، تمامی نسخه‌های آن درحکم واحد است و هیچ یک بر دیگری رجحان ندارد، مگر طرف‌ها توافق کرده باشند که در صورت بروز اختلاف، متن بخصوصی رجحان داشته باشد (بند ۱ مادهٔ ۳۳).

۲. بافت معاهده

از نظر شکلی، معاهده از یک مقدمه و یک متن و بعضاً ضمایم تشکیل شده است.

۱) **مقدمه:** در مقدمهٔ معاهده معمولاً به کلیات پرداخته می‌شود، از جمله اسامی کشورهای متعاهد و نیز بیان موجبات و هدف‌های کلی معاهده.

۲) مقدمهٔ معاهده، خود دارای قدرت الزام‌آور نیست، بلکه عنصر تفسیر معاهده است.[۲]

۳) **متن:** متن معاهده، بدنهٔ معاهده است، یعنی مجموعهٔ عناصری که خصیصهٔ الزام‌آور بودن حقوقی معاهده را تشکیل می‌دهد. متن معاهده مشتمل بر مواد اصلی و قیود نهایی است. تعداد مواد یک

۱- منشور ملل متحد و معاهداتی که در چارچوب سازمان ملل متحد منعقد می‌گردند، به پنج زبان انگلیسی، فرانسه، روسی، چینی و اسپانیایی نگاشته می‌شوند. در سال‌های اخیر، زبان عربی هم به زبان‌های رسمی‌بین‌المللی مذکور اضافه شده است.

2 - Quic Dinh, N. op.cit.,p.146.

معاهده گاهی بسیار زیاد است، مثلاً معاهدهٔ صلح ورسای ۴۴۰ ماده داشت و یـا عهدنامـهٔ ۱۹۸۲ در زمینهٔ حقوق دریاها مشتمل بر ۳۲۰ ماده است.

۴) **ضمایم:** متن معاهده ممکن است همراه با ضمایم باشد که به آنها«پروتکل» یا «پروتکـل‌هـای الحاقی» و یا «اسناد ضمیمه» می‌گویند.[۱] علت اساسی انفکاک ضمایم از مـتن اصـلی، احتـراز از سنگینی و حجیم شدن معاهده است. از نظر حقوقی، ضمایم جزء لاینفک معاهده و دارای همـان قدرت الزام‌آور معاهده هستند. تعداد اسناد ضمیمهٔ یک معاهده ممکن است بسیار زیاد باشد، مثلاً معاهدهٔ صلح ورسای دارای هجده ضمیمه بود.

۳. امضای معاهده

پس از تهیه و تنظیم متن معاهده، نوبت به امضای معاهده می‌رسد. این کار بر عهدهٔ نماینـدگان تام الاختیار طرف‌های متعاهد می‌باشد.

اثر حقوقی امضا در معاهدات گوناگون متفاوت است. هرگاه امضای معاهده‌ای به منزلهٔ تصویب آن باشد. (در مورد موافقت نامه‌های ساده یااجرایی، به شرط آن که نماینده‌دارای اختیـار چنـین امضـایی باشد). این امضا تجلی رضایت به ملتزم شدن بـه آن معاهـده و دارای اثرحقـوقی چـون تصـویب یـا تصدیق است، اما اگر معاهده‌ای به شرط تصویب یا تصدیق امضا شوند این امضا فاقد اثر حقوقی است و تعهدی برای تصویب یا تصدیق ایجاد نمی‌کند (در مـورد تمـامی معاهـدات رسـمی و آن دسـته از موافقت نامه‌های ساده یا اجرایی که نمایندهٔ فاقد اختیار امضای به منزلهٔ تصویب یا تصدیق است)، اما طبق مادهٔ ۱۸ عهدنامهٔ ۱۹۶۹ وین «کشوری که معاهده‌ای را امضا کرده اما هنوز تصویب یا تصـدیق ننموده باشد، نباید مرتکب اعمالی شود که مغایر اهداف و موضوع آن معاهده باشد، حداقل تا زمانی که تمایل خودرا مبنی بر عدم تصویب یا عدم الحاق به معاهده اعلام نکرده است.»

در برخی دیگر از معاهدات، طرفین توافق می‌کنند که معاهده به محض امضا اثـر حقـوقی پیـدا کند و وارد مرحلهٔ اجرا گردد. با وجود این، چنین معاهده‌ای کماکان تابع عمل تصویب یا تأئید رسمی است. (مادهٔ ۱۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۱- پروتکل معمولاً متضمن مقررات مربوط به توضیح برخی از کلمات و لغات متن و همچنین شیوهٔ اجـرای معاهـده و توضـیحات دیگر است و اسناد ضمیمه مربوط به امور فنی و فهرست اسامی‌و غیره است. گاهی پروتکل، معاهده به معنی واقعی است، مانند پروتکل همکاری فنی بین دولتهای ایران و ترکیه در مورد عکس برداری هوایی از مناطق مرزی مورخ ۳ آذر ماه ۱۳۶۵ برابر بـا ۲۳ نوامبر ۱۹۸۶.

گفتار سوم: تصویب معاهدات

به طور کلی، معاهدات تنها با عمل تصویب، قدرت حقوقی می‌یابند. شناخت کامل موضوع تصویب مستلزم بررسی نکات زیر است:

۱. مفهوم تصویب

تصویب عمل حقوقی یک جانبه‌ای است که مؤخر بر امضاست و به وسیلهٔ آن، مقامات عالی یک کشور که طبق حقوق عمومی داخلی آن کشور (معمولاً قانون اساسی) دارای صلاحیت انعقاد معاهدات بین‌المللی هستند، معاهدهٔ تهیه و امضا شده توسط نمایندگان تام الاختیارشان را تأیید و تصدیق می‌کنند و به‌این که معاهده قطعی و لازم الاجرا گردد، رضایت می‌دهند و رسماً به نام کشور متبوع خود، جهت اجرای آن در قبال سایر کشورها متعهد و ملتزم می‌شوند.[1]

۲. معاهدات بی‌نیاز از تصویب[2]

۳. خصیصهٔ بارز تصویب و پیامدهای آن

از آنجا که تصویب معاهده عملی است که با حاکمیت کشورها یا استقلال و شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی در ارتباط است، لذا امری ارادی و اختیاری می‌باشد و به هیچ وجه تجلی صلاحیت الزام‌آور کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی امضا کنندهٔ معاهده نیست. بنابراین، ارکان داخلی صلاحیت‌دار برای تصویب معاهدات به هیچ وجه الزام به انجام این کار ندارند.

از اصل ارادی یا اختیاری بودن عمل تصویب، سه نتیجهٔ مهم حاصل می‌شود:

- ✓ اول: نامعین بودن مهلت تصویب، مگر آن‌که در متن معاهده به صراحت مهلتی تعیین شده باشد.
- ✓ دوم: امکان تصویب مشروط، یعنی هر یک از کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی امضا کنندهٔ معاهده می‌تواند تصویب معاهده را به تحقق شرط یا شرایط خاصی منوط کند. این شرط متفاوت از حق شرط بر معاهدات می‌باشد.
- ✓ سوم: مشروعیت خودداری از تصویب، از این رو امروزه در اغلب معاهدات، قید «به شرط تصویب[3]» ذکر می‌شود.

خودداری از تصویب هر چند موجبات مسئوولیت بین‌المللی کشور یا سازمان‌های بین‌المللی خودداری کننده را فراهم نمی‌سازد، (به جز مسئوولیت ناشی از نقض مادهٔ ۱۸ عهدنامه‌های حقوق

---

1 - Quoc Dinh. N., op.cit.p.153.

۲- نک : امضای معاهده .

3 - Ad Referendum.

معاهدات در زمینهٔ آثار حقوقی امضا)، اما از نظر سیاسی، عملی نامناسب و غیر دوستانه تلقی می‌گردد، به ویژه اگر با حسن نیت همراه نباشد[۱]. نمونهٔ خودداری از تصویب، امتناع مجلس شورای ملی سابق ایران در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۷ از تصویب موافقت نامهٔ قوام – ساد چیکف دربارهٔ اعطای امتیاز نفت شمال ایران و آذربایجان به اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به رغم امضای آن توسط قوام السلطنه نخست وزیر وقت ایران در ۴ آوریل ۱۹۴۶.[۲]

۴. مقامات صلاحیت‌دار برای تصویب

تعیین مقام یا مقامات صلاحیت‌دار برای تصویب معاهدات بین‌المللی با حقوق عمومی داخلی کشورها، به ویژه قوانین اساسی آنهاست. بااین حال، حقوق داخلی نمی‌تواند کاملاً از داده‌های مورد عمل بین‌المللی اعراض کند، زیرا حقوق داخلی فقط یکی از مراحل انعقاد معاهدات را تعیین می‌کند.

از لحاظ حقوق اساسی تطبیقی، قوانین اساسی کشورها هر کدام مقامات صلاحیت‌دار خاصی را جهت تصویب معاهدات مقرر و انتخاب کرده‌اند: گاهی قوهٔ مجریه، گاهی قوهٔ مقننه وگاهی تقسیم صلاحیت میان قوهٔ مجریه و قوهٔمقننه.

مقامات صلاحیت‌دار برای تصویب یا تصدیق رسمی معاهدات منعقده توسط هر سازمان بین‌المللی در اساسنامه یا مقررات داخلی آن سازمان مشخص می‌شود. در این‌جا و برای نمونه، آئین تصویب معاهدات در نظام حقوقی ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵. مرجع تصویب معاهدات در حقوق ایران

۱) مجلس شورای اسلامی

به موجب اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تمامی عهدنامه ها، مقاوله نامه‌ها، قراردادها و موافقت نامه‌های بین‌المللی میان کشور ایران باسایر کشورها و همچنین پیمان‌های مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسند و سپس رئیس جمهور یا نمایندهٔ قانونی او آنها را امضا کند.

قاعدهٔ مذکور مبین آن است که تمامی معاهدات بین‌المللی – تحت هر عنوان که باشند– باید مورد تصویب مجلس قرار گیرند. اما بر اساس نظریات تفسیری شورای نگهبان از اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی، در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ و نیز طبق آئین نامهٔ «نحوهٔ تنظیم و انعقاد توافق‌های بین‌المللی» مصوب ۷۱/۲/۱۳ هیأت وزیران، معاهدات زیر تحت عنوان«توافق‌های

---

1 - Rousseau. Ch . , op . cit , p. 34.

۲- برای توضیحات بیشتر : نک، هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران،امیر کبیر، ۱۳۴۹، از ص ۲۴۳ تا ۳۴۸.

حقوقی ساده»، (در مقابل«توافق‌های حقوقی تشریفاتی» که مستلزم تصویب مجلس هستند)خارج از شمول تصویب مجلس می‌باشند و با امضای وزیر یا بالاترین مقام اجرایی دستگاه مستقل دولتی یا مقامات صلاحیت‌دار از سوی آنها قدرت و اعتبار حقوقی می‌یابند (مادهٔ ۲).

این گونه توافق‌های عبارتند از: (مادهٔ ۱)

۱) قرارداد جزیی. (در مقابل معاهدات اصلی)؛

۲) توافق حقوقی متضمن برنامهٔ همکاری؛

۳) توافق حقوقی که مجوز انعقاد آن قبلاً حسب مورد یا موضوع از سوی مجلس صادر شده باشد. (اجازهٔمقدم)؛

۴) معاملات قراردادی که موضوع آنها خرید و فروش کالا، حقوق و خدمات باشد.(در چارچوب بودجه سالیانهٔ دستگاه دولتی طرف معاهده و در حدود اختیارات محول، بارعایت ضوابط کلی قانونی).

نظریات تفسیری شورای نگهبان و مواد ۱و۲ آئین نامه یاد شده که تا حدودی زیادی ملهم از آن نظریات تفسیری است، مورد انتقاد جدی قرار گرفته است، زیرا اصول ۷۷ و ۱۲۵ قانون اساسی با صراحتی که در عباراتشان وجود دارد، به هیچ وجه تاب تفسیر ندارند، به ویژه اگر به صورت مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (مجلس مؤسسان قانون اساسی) مراجعه شود، انتقاد جدی‌تر جلوه می‌کند.

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که تصویب تمامی معاهدات به جز از طریق مجلس، خلاف قانون اساسی باشد.

۲) نقش شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام

در صورتی که مجلس شورای اسلامی معاهداتی را به تصویب برساند، باید آن را مانند سایر مصوبات خود جهت تأیید انطباق آن باقانون اساسی و موازین اسلامی به شورای نگهبان ارسال دارد. اگر شورا آن را مغایر تشخیص داد جهت تطبیق به مجلس عودت می‌دهد.(اصل ۹۴ قانون اساسی)

در این وضعیت، مجلس می‌تواند نظر شورای نگهبان را جهت رفع مغایرت به کشور ابلاغ کند یا اگر اصرار به مصوبهٔ پیشین خود داشته باشد، موضوع را به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع دهد. دراین صورت، مجمع با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر مجلس یانظر شورای نگهبان را تأئید می‌کند و مصوبه را جهت انجام اقدامات بعدی به مجلس بر می‌گرداند.

۳) امضای نهایی معاهدات

به موجب اصل ۱۲۵ قانون اساسی و مادهٔ ۱۱ آئین نامهٔ نحوهٔ تنظیم و انعقاد توافق‌های بین‌المللی،

امضای نهایی معاهدات پس از تصویب مجلس و تأئید شورای نگهبان بـر عهـدهٔ رئـیس جمهـور یـا نمایندهٔ قانونی اوست که از طرف وی بر حسب موضوعات و به طور موردی یا کلی تعیین می‌شود.

اکنون پرسشی که مطرح می‌شود این است که‌ایا رئیس جمهور می‌تواند از امضا خودداری کنـد؟ در پاسخ، اختلاف نظر وجود دارد.دیدگاه غالب که درست به نظر می‌رسد این است که امضای نهایی رئیس جمهور در اجرای اصل ۱۲۵ قانون اساسی متفاوت از امضای رئیس جمهـور در اجـرای اصـل ۱۲۳ آن قانون است[۱]، زیرا امضای مقرر در اصل ۱۲۵ بخش جدا ناشدنی انعقاد یـک معاهـده اسـت که بدون انجام آن، اساساً معاهداتی منعقد شده تلقی نمی‌شود تا احیاناً با خودداری رئـیس جمهـور از انجام آن، رئیس مجلس شورای اسلامی بتواند در اجرای مادهٔ ۱ قانون مدنی از اختیار خـود اسـتفاده کند. در واقع مقررهٔ مذکور، زمینهٔ اجرای اصل ۱۲۳ را فراهم می‌کند و ارتباطی با اصل ۱۲۵ ندارد.[۲]

گفتار چهارم: مبادله یاتودیع اسناد تصویب معاهدات

۱. مفهوم مبادله یا تودیع

از حیث ماهوی، تصویب بر تنظـیم سـندی بـه نـام «سـند تصـویب» ومبادلـهٔ اسـناد تصـویب طرف‌های معاهده استوار است.

طبق آئین عام مشترک درمورد تمامی معاهدات (اعم از دو یا چند جانبـه)، اسـناد تصـویب بایـد مبادله شوند؛ بدین نحو که هر یک از طرف‌های معاهده باید بـه تعـداد طـرف‌هـای معاهـده، سـند تصویب خودراتهیه و برای یکایک آنها ارسال نماید.

افزایش تعداد معاهدات چند جانبه– آن هم باطرف‌های بسیار و مشـکلات ناشـی از انجـام عمـل مبادله دراین گونه معاهدات، موجب گردید تا از آغاز قرن نوزدهم رویه‌ای معمول شود تا عمل پیچیدهٔ معاهدات چند جانبه تسهیل گردد و آن تودیع اسناد تصویب به جای مبادلهٔ اسناد تصویب است. به‌این منظور، طرف‌های معاهده طبق توافق مشترک مقرر در معاهده، مرجعـی را بـه نـام «امـین» معاهـده تعیین می‌کنند تا وظیفهٔ امانت داری اسناد تصویب و سایر امور مربوط را انجام دهد.

۱– اصل ۱۲۳ : «رئیس جمهور موظف است مصوبات مجلس یا نتیجهٔ همه پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضا کند و برای اجرا در اختیار مسئوولان بگذارد.»

۲– مادهٔ ۱ قانون مدنی : «مصوبات مجلس شورای اسلامی و نتیجهٔ همه پرسی پس از طی مراحل قانونی به رئـیس جمهـور ابلاغ می شود. رئیس جمهور باید ظرف مدت پنج روز آن را امضا و به مجریان ابلاغ نماید ودستور انتشارآن را صادر کند و روزنامهٔ رسمی موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت پس از ابلاغ منتشر نماید . «تبصره – در صورت استنکاف رئیس جمهور از امضا یاابلاغ در مدت مقرر در این ماده به دستور رئیس مجلس شورای اسلامی، روزنامهٔ رسمی موظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت مصوبه را چاپ و منتشر نماید .» (اصلاحی سال ۱۳۷۰)

۲. ماهیت حقوقی مبادله یاتودیع

مبادله یا تودیع اسناد، ضمن آن که یکی از مراحل انعقاد معاهدات است، یکی از اشکال اعلام رضایت کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی به التزام در قبال معاهده نیز می‌باشد و این عمل بر عکس عمل تصویب، نیاز به تصریح در معاهده و یا نوع دیگری از توافق طرف‌های معاهده ندارد. مواد ۱۳ و۱۴ و ۱۶ عهدنامه‌های حقوق معاهدات گویای نکات مذکور است.

از سوی دیگر، در حالی که عمل تصویب دارای ماهیت و هویتی داخلی است -هر چند یک اقدام بین‌المللی است -که عملاً به شکل اسناد تصویب نمایان می‌شود، مبادله یا تودیع اسناد تصویب دارای ماهیت و هویت بین‌المللی است (آن نیز یک اقدام بین‌المللی) که زمینهٔ ورود معاهده را به نظام بین‌المللی فراهم می‌سازد.

۳. امین معاهده

اسناد تصویب معاهدات چندجانبه نزد مقامی به نام «امین» تودیع می‌گردد. امین معاهده پس از وصول اسناد تصویب معاهده، نسخه‌ای از آن را جهت اطلاع سایر طرف‌هایی که حق عضویت در آن معاهده را دارند، به آنها ابلاغ می‌کند. (مادهٔ ۷۶ عهدنامهٔ ۱۹۶۹ و مادهٔ ۷۷ عهدنامهٔ ۱۹۸۶)

این معاهده می‌تواند یک کشور یا سازمان بین‌المللی و یا عالی‌ترین مقام اداری آن سازمان باشد. (بند ۱ مادهٔ ۷۶ عهدنامهٔ ۱۹۶۹). به طور مثال، امروزه امین معاهداتی که تحت نظر سازمان ملل متحد تهیه و تدوین می‌گردند، دبیر کل سازمان ملل متحد است.

بند سوم: ورود معاهده به نظام حقوقی بین‌المللی

هر معاهده‌ای به صورتی و در زمانی در زمرهٔ حقوق موضوعه قرار می‌گیرد و در نظام حقوقی بین‌المللی وارد می‌شود که در آن معاهده معین شده و یاطرف‌های مذاکره توافق کرده باشند. (بند ۱ مادهٔ ۲۴ عهدنامه‌های حقوق معاهدات) در غیر این صورت، به محض آن‌که تمامی طرف‌های مذاکره، رضایت خودرا به التزام در قبال معاهده اعلام کنند این معاهده لازم‌الاجرا می‌گردد.(بند۲ مادهٔ ۲۴ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

از سال ۱۹۱۹، دو آیین پیاپی و تجزیه ناپذیر، پیش یاپس از به اجرا در آمدن معاهدات، زمینهٔ ورود آنها را به نظام حقوقی بین‌المللی فراهم کرده‌اندوآن ثبت و انتشار معاهدات است.

به علاوه، به رغم آن‌که زمان اعلام «حق شرط» در یکی از مراحل اعلام رضایت به التزام در قبال معاهده می‌باشد. (امضا، تصویب، الحاق و امثال آنها)، اما چون زمان اثر بخشی واقعی آن، زمان لازم‌الاجرا شدن معاهده است، بدین جهت موضوع نیز دراین بند و درگفتار نخست بررسی می‌شود. (قسمت سوم)

البته شایان ذکر است که حق شرط ضمن آن‌که به لازم الاجرا شدن معاهده میان شرط کننده از یک سو و پذیرنده یا معترض حق شرط از سوی دیگر تأثیر می‌گذارد، پس از لازم الاجرا شدن و درمرحلۀاجرا نیز مسلماً آثاری به بار می‌آورد.

گفتار نخست: به اجرا در آمدن معاهدات

مبحث نخست : چگونگی و زمان لازم الاجرا شدن معاهدات

۱. معاهدات دو جانبه

معمولاً در معاهدات دو جانبه، مبدأ و آغاز به اجرا در آمدن آنها، یکی از زمان‌های زیر مورد توافق است:

از تاریخ مبادلۀ اسناد تصویب؛ از تاریخ تنظیم صورت مجلس در تأیید مبادلۀ اسناد تصویب ؛ از تاریخ ابلاغ دومین سند تصویب؛ از تاریخ انقضای مدتی پس از مبادلۀ اسناد تصویب.

در صورت سکوت معاهده، از تاریخ اعلام رضایت تمامی طرف‌های معاهده به التزام در قبال آن معاهده است، که معمولاً زمانی است که آخرین طرف معاهده، رضایت خودرا به التزام در قبال معاهده اعلام کرده باشد.

۲. معاهدات چندجانبه

در این مورد باید میان معاهدات قراردادی و معاهدات قانون ساز قایل به تفکیک شد. در معاهدات قراردادی چند جانبه، معمولاً تصویب تمامی طرف‌های متعاهد شرط ضروری به اجرا در آمدن معاهده است.

برای مثال در پروتکل اصلاحی عهدنامۀ ازمیر در مورد اصلاح ساختار سازمان همکاری عمران منطقه‌ای و تبدیل آن به «سازمان همکاری اقتصادی»، (اکو) مورخ ۱۸ ژوئن ۱۹۹۰، مقرر شده است که پروتکل حاضر از تاریخ تسلیم آخرین سند تصویب نزد کشور جمهوری اسلامی ایران لازم الاجرا خواهد گردید. (مادۀ ۱۳)

اما اگر چنین ضرورتی در مورد معاهدات چند جانبه قانون ساز- که معمولاً به روی تمامی کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی باز است، وجود داشته باشد، خطر انسداد کامل به اجرا در آمدن آن معاهدات را به همراه دارد، زیرا چه بسا ممکن است آن معاهدات هرگز از سوی تمامی آنها، حتی کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی امضا کنندۀ چنین پیمان‌هایی به تصویب نرسد. به همین دلیل، امروزه شیوۀ بسیار معمول در مورد چنین معاهداتی آن است که در یکی از مواد پایانی آن‌ها

پیش‌بینی می‌شود که اگر تعداد معینی از کشورها یاسازمان‌های بین‌المللی -نه همهٔ آنها- چنین معاهداتی را تصویب کنند، آن معاهدات به اجرا در خواهدآمد. این تعداد در مورد معاهداتی که در چارچوب فعالیت‌های سازمان ملل متحد منعقد می‌شوند، متغیرند. در اکثر موارد، رقم ۳۵ قید شده است. (از جمله در مادهٔ ۸۴ عهدنامهٔ ۶۹ وین)[1]

۳. به اجرا در آمدن تدریجی معاهدات چند جانبه

کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی که پس از تودیع اسناد تصویب یاالحاق در حد نصاب مذکور در یک معاهدهٔ چند جانبه، خواهان مجرا شدن آن معاهده نسبت به خود باشند، باید اولاً سند تصویب یا الحاق به آن را نزد امین معاهده تودیع کنندو ثانیاً مدت زمان معینی - طبق مقررات معاهده- از تودیع سپری گردد. مثلاً در عهدنامهٔ ۱۹۶۹ وین پیش بینی شده است، هر کشوری که پس از تودیع سی و پنجمین سند تصویب یا الحاق(حد نصاب لازم)، عهد نامهٔ حاضر را تصویب کند یا به آن ملحق شود، این عهدنامه در سی امین روز پس از زمان تودیع سند تصویب یا الحاق لازم‌الاجرا خواهد شد. (بند ۲ مادهٔ ۸۴)

در صورت سکوت معاهده در مدت زمان معین، آن معاهده به محض اعلام رضایت به التزام در قبال معاهده از سوی کشور یا سازمان بین‌المللی که سند تصویب یا تصدیق را تودیع نموده، نسبت به او لازم‌الاجرا می‌گردد. بند۳ مادهٔ ۲۴ عهدنامه‌های حقوق معاهدات، به اجرا در آمدن تدریجی معاهدات را تأیید می‌کند. با وجود این، بند ۴ مادهٔ مذکور مقرر داشته است که مواد پایانی معاهده، از جمله نحوهٔ لازم‌الاجرا شدن معاهده، از زمان پذیرش متن معاهده به اجرا در می‌آید. البته رعایت مادهٔ ۱۸ عهدنامه‌های حقوق معاهدات در مورد چنین کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی ضروری است.

مبحث دوم: اجرای موقت معاهدات

مقصود از اجرای موقت معاهدات، اجرای معاهده از زمان پذیرش اولیهٔ متن آن تا زمان لازم‌الاجرا شدن قطعی آن است. امکان اجرای موقت چه نسبت به کل معاهده و چه نسبت به بخشی از معاهده وجود دارد، به شرطی که موضوع در معاهده پیش بینی شده باشد و یا طرف‌های مذاکره کننده به گونه‌ای دیگر در این موردتوافق کرده باشند.

توقف اجرای موقت معاهده از سوی یکی از طرف‌های معاهده، در صورتی معتبر است که‌این طرف، سایر طرف‌ها را از قصد خود مبنی بر عدم طرفیت دایمی و قطعی درمعاهده آگاه نماید. البته در مورد نحوهٔ توقف اجرای موقت معاهده از سوی یکی از طرف‌ها، خود معاهده می‌تواند مقررات

---

1 - Quoc Dinh. N. , op.cit .,p. 178.

دیگری را وضع کند و یا در این مورد، طرف‌های مذاکره کننده به شیوهٔ دیگری توافق نمایند. مادهٔ ۲۵ عهدنامه‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۸۶ وین متضمن مقررات مذکور است.

گفتار دوم: ثبت و انتشار معاهدات

اصولاً انتشار برخی از قواعد حقوق داخلی، از جمله قوانین و آیین نامه‌های دولتی در روزنامه‌های کثیر الانتشار- به ویژه روزنامهٔ رسمی کشور- یکی از شرایط اساسی لازم‌الاجرا شدن آنهاست. اما این شرط درمورد معاهدات بین‌المللی وضعیتی خاص دارد که در بستر زمان تحول یافته و همواره دستخوش تغییر و دگرگونی شده است؛ به ویژه، مسأله ثبت معاهدات که یکی از نوآوری‌های حقوق معاهدات می‌باشد و سابقه‌ای در حقوق داخلی کشورها ندارد.

۱. انتشار معاهدات طبق حقوق داخلی کشورها

حقوق داخلی بسیاری از کشورها -چه قانون اساسی و چه قوانین عادی- ضرورت انتشار معاهدات را پیش بینی کرده‌اند ؛ از جمله قانون اساسی فرانسه(اصل ۵۵).

در ایران طبق اصل ۶۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی، تمامی مصوبات مجلس شورای اسلامی باید برای اطلاع عموم در روزنامهٔ رسمی کشور منتشر شوند.

بنابراین، از آنجا که اولاً معاهدات در زمرهٔ مصوبات مجلس هستند و ثانیاً طبق مادهٔ ۹ قانون مدنی، معاهدات درحکم قانون می‌باشند و ثالثاً به موجب مادهٔ ۳ قانون مدنی، تمامی قوانین باید در روزنامهٔ رسمی کشور منتشر شوند، ضرورت انتشار آن نیز الزام‌آور خواهد بود. البته در مورد ضرورت قانونی انتشار موافقت نامه‌های ساده یا اجرایی (توافق‌های حقوقی ساده) جای تأمل است، هر چند این گونه موافقت نامه‌ها نیز معمولاً منتشر می‌شوند.

۲. ثبت و انتشار معاهدات طبق منشور ملل متحد

«۱- هر معاهده یا موافقت نامهٔ بین‌المللی که پس از لازم‌الاجرا شدن این منشور (۲۴ اکتبر ۱۹۴۵) توسط یکی از اعضای سازمان ملل متحد منعقد شود، باید هر چه زودتر نزد دبیرخانه ثبت و به وسیلهٔ آن منتشر گردد.»

«۲- هیچ یک از طرف‌های یک معاهده یا موافقت نامهٔ بین‌المللی که طبق مقررات بند ۱ این ماده به ثبت نرسیده باشد، نمی‌تواند در برابر ارکان سازمان (ملل متحد) به آن معاهده یا موافقت نامه استناد جوید.» (مادهٔ ۱۰۲)

درخواست ثبت وانتشار هر معاهده توسط هر یک از طرف‌های معاهده به عمل می‌آید. البته در معاهدات چند جانبه، این وظیفه بر عهدهٔ «امین» معاهده گذارده می‌شود.

گفتار سوم: حق شرط[1] بر معاهدات

۱. تعریف حق شرط

از نظر حقوق معاهدات، حق شرط به اعلامیهٔ یک جانبه‌ای گفته می‌شود که هر کشور یا سازمان بین‌المللی تحت هر نام و به هر عبارت به هنگام امضاء، تصویب، قبولی، تصدیق معاهده، تأیید رسمی یا الحاق به معاهده و یا صدور اعلامیهٔ جانشینی کشورها بر معاهدات- معمولاً چند جانبه- صادر می‌کند و به وسیلهٔ آن منظور خود را در خصوص استثنا کردن یا تغییر اثر حقوقی برخی از مقررات آن معاهده در مورد اجرای همان معاهده نسبت به خود بیان می‌دارد. (جزء د بند ۱ مادهٔ ۲ عهدنامه‌های حقوق معاهدات و مادهٔ ۲۰ عهدنامهٔ وین در زمینهٔ جانشینی کشورها بر معاهدات)

حق شرط باید صریح، روشن، مشخص و منجز باشد و امکان حق شرط مشترک از سوی تعدادی از کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی نیز وجود دارد.

حق شرط را نباید با اعلامیهٔ تفسیری یکی دانست، زیرا اعلامیهٔ تفسیری تنها روشن کنندهٔ معنای مبهم مقررات یک معاهده از سوی صرفاً یک طرف معاهده است و اثر حقوقی دیگری ندارد. البته اگر اعلامیهٔ تفسیری متضمن مفهوم حق شرط باشد، همان حق شرط است.

۲. نکات اساسی نظام حق شرط

۱) حق شرط معمولاً بر معاهدات چند جانبه قابل اِعمال است.

۲) حق شرط در پذیرش یک معاهده مستلزم ذکر آن در خود معاهده نیست، اما چنانچه‌این امر صریحاً در معاهده پیش‌بینی شده باشد به تنفیذ و تأیید بعدی سایر طرف‌های معاهده نیازی نیست. بنابراین، در صورت سکوت معاهده، طرف‌های معاهده از آزادی کامل در اِعمال «حق شرط» برخوردارند. برای مثال، اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و سایر کشورهای سوسیالیستی نسبت به مواد ۹ و ۱۲ معاهدهٔ مربوط به منع و مجازات نسل زدایی مورخ ۹ دسامبر ۱۹۴۹، قایل به «حق شرط» شدند، بی آن‌که‌این موضوع در خود معاهده پیش‌بینی شده باشد.

۳) چنانچه حق شرط در پذیرش معاهداتی منع شده باشد، دیگر نمی‌توان در پذیرفتن آن معاهده، «حق شرط» قایل شد (مادهٔ ۱۹ عهدنامه‌های حقوق معاهدات). برای مثال، مادهٔ ۲۰ عهدنامهٔ ژنو در مورد «حق مؤلف» مورخ ۶ سپتامبر۱۹۵۲.

۴) در برخی از معاهدات، حق شرط در پذیرش مواد معینی مجاز نیست؛ از جمله در عهدنامه‌های ۱۹۵۸ ژنو در زمینهٔ ماهی‌گیری (مادهٔ ۱۹) و در مورد فلات قاره.(مادهٔ ۱۲)

۱- Reservation به زبان انگلیسی و Reserve به زبان فرانسه . معادل‌های دیگر در زبان فارسی عبارتند از : حق تحفظ، رزرو، تحفظ و تحدید تعهد.

۵) اعتبار «حق شرط» با هدف و موضوع معاهده بستگی تام دارد (مادهٔ ۱۹ عهد نامه‌های حقوق معاهدات). به عبارت دیگر، «حق شرط» اعلام شده نباید با هدف و موضوع معاهده مغایر و مخالف باشد، درغیر این صورت باطل است. (نظریهٔ مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری مورخ ۲۸ مهٔ ۱۹۵۱ در قضیهٔ اعتبار حقوقی «حق شرط» بر عهدنامهٔ منع و مجازات نسل زدایی) بنابراین چنین به نظر می‌رسد که «حق شرط» در پذیرش معاهدات قانون ساز و معاهداتی که بیان کنندهٔ قواعد آمرهٔ بین‌المللی هستند، آشکارا مغایر با هدف و موضوع این نوع معاهدات است، زیرا چنین شرطی انحراف از قاعده می‌باشد و حقوق موضوعه یا تحققی را بی‌اعتبار می‌کند.(رأی دیوان بین‌المللی دادگستری مورخ ۲۰ فوریهٔ ۱۹۶۹ درقضیهٔ فلات قارهٔ دریای شمال، مجموعهٔ آرای سال ۱۹۶۹، صص ۳۹و۴۰)[1]

۶) در مورد معاهدهٔ مؤسس یک سازمان بین‌المللی، قایل شدن «حق شرط» بر آن از سوی هر متقاضی عضویت منوط به تصویب رکن صلاحیت‌دار آن سازمان است. (مادهٔ ۲۰ عهد نامه‌های حقوق معاهدات)

۷) پذیرش حق شرط یک طرف از سوی طرف دیگر معاهده، هر دو طرف را از زمان لازم‌الاجرا شدن معاهده در مقابل یکدیگر ملتزم و متعهد می‌کند، بدون آن‌که مقررات مشمول حق شرط در زمرهٔ تعهدات طرف‌ها قرار گیرد. (مواد ۲۰ و ۲۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۸) اگر حق شرط یک طرف مورد اعتراض طرف دیگر واقع شود، حق شرط اثر خودرا از دست نمی‌دهد و اعتراض مانع لازم‌لاجرا شدن معاهده نمی‌گردد، مگر آن‌که طرف اعتراض کننده صریحاً مخالفت خودرا با لازم‌الاجرا شدن کل معاهده در روابط فی مابین اعلام نماید. (مواد ۲۰ و۲۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۹) مهلت اعتراض به حق شرط دوازده ماه از تاریخ اطلاع از حق شرط یا تا زمان اعلام رضایت به التزام درقبال معاهده است، هر کدام که مؤخر باشد. (مادهٔ۲۰ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۱۰) حق شرط و اعتراض به حق شرط را می‌توان در هر زمان و با رعایت تشریفات خاص مسترد داشت. (مواد ۲۲ و ۲۳ عهد نامه‌های حقوق معاهدات)

از سال ۱۹۹۶، کمیسیون حقوق بین‌الملل، اقدام به نگارش «راهنمای عملی» در خصوص حق شرط بر معاهدات کرده است. هدف از این اقدام، همان طور که از نامش بر می‌آید، تسهیل رویهٔ واحد در این قلمرو است. این امر با ارائه شانزده گزارش در سال ۲۰۱۱ به عنوان «رهنمود» یا «دستور عمل» مورد تصویب کمیسیون قرار گرفت و این راهنما سند الزام‌آور نمی‌باشد و قرار نیست که مبنای

۱– مادهٔ ۹ مربوط به صلاحیت اجباری دیوان بین المللی دادگستری در مورد رسیدگی به اختلافات ناشی از تفسیر و اجرای این معاهده است و مادهٔ ۱۲ مربوط به عدم اجرای مستقیم معاهده در سرزمین‌های غیر مستقل می‌باشد.

یک عهدنامه باشد، اما احتمال می‌رود نقش مهمی در تبیین حقوق و رویه در این حوزه ایفا نماید.[۱] طرح رهنمود یا دستور عمل عیناً تعریف حق شرط را از عهدنامهٔ وین گرفته است. (بند۱-۱)

بند چهارم: آثار معاهدات

هرمعاهده‌ای پس از لازم‌الاجرا شدن و ورود به نظام حقوقی بین‌المللی معتبر است و باید از سوی طرف‌های آن اجرا شود. از این روست که یکی از ویژگی‌های هر قاعدهٔ حقوقی، از جمله معاهدات، الزام‌آور بودن آنها برای طرف‌هاست.

به دنبال خصوصیت الزام‌آور بودن، معاهده به عنوان سند حقوقی، آثار حقوقی را به بار می‌آورد که نه تنها برای طرف‌های آن لازم‌الاجراست، بلکه استثناءً ممکن است دارای آثار حقوقی در قبال ثالث باشد. از سوی دیگر، دو موضوع تفسیر معاهدات و اصلاح و تجدید نظر در معاهدات نیز به مفهوم آثار حقوقی اجرای معاهدات وابسته‌اند که باید مورد بررسی قرار گیرند.

گفتار نخست : آثار معاهدات نسبت به طرف‌های متعاهد

الزام به اجرای معاهده، صرف نظر از این که در مناسبات متقابل کشورها یاسازمان‌های بین‌المللی متعاهد وجود دارد، در داخل قلمرو آنها نیز چنین الزام‌آور دیده می‌شود؛ از جمله الزام‌آوربودن هر معاهده برای حکومت هر کشور متعاهد و یا ارکان هر سازمان بین‌المللی متعاهد و حتی اشخاص عادی یا خصوصی- اعم از حقیقی یا حقوقی- مقیم درکشورهای متعاهد؛ به گونه‌ای که عدم اجرا یا اجرای خلاف آن معاهده ممکن است موجبات مسئوولیت بین‌المللی کشور یا سازمان بین‌المللی مربوط را فراهم آورد.

عهدنامه‌های حقوق معاهدات با بیان این که اصولاً هر معاهده، از یک سو هر یک از کشورهای طرف آن را در تمامی قلمروش ملتزم می‌کند (مادهٔ ۲۹)، از سوی دیگر، بر اصل نسبی بودن معاهده تأکید می‌ورزد(مادهٔ ۳۴)، آثار معاهده را نسبت به طرف‌های معاهده تبیین می‌کنند.

بنابر این، در این قسمت ابتدا به آثار معاهده نسبت به حکومت و سپس به آثار آن نسبت به اشخاص عادی پرداخته می‌شود، اما در مورد آثار معاهده نسبت به ارکان سازمان‌های بین‌المللی، چون موضوع متضمن مطلب خاصی نیست، از آن صرف نظر می‌شود.

۱- براونلی، یان : اصول حقوق بین‌الملل عمومی، ویرایش هشتم : جیمز کرافورد، ترجمهٔ محمد حبیبی مجنده، قم، دانشگاه مفید، چاپ اول، ۱۳۹۶، ، ص ۵۳۲ .

مبحث نخست : آثار معاهدات نسبت به حکومت

۱. آثار معاهدات نسبت به قوهٔ مجریه

طبق عقیدهٔ اغلب علمای حقوق، معاهدات بـه خـودی خـود از منـابع حقـوق داخلـی محسـوب نمی‌شوند، زیرا معاهده تعهدی است که کشوری در قبال کشور دیگر بر عهده می‌گیـرد و قاعـده‌ای است که کشورها باید رعایت کنند و آن را به شیوهٔ مناسب به مرحلهٔ اجرا گذارند. از این رو، کشورها به ملاحظات عملی بیش از دلایل منطقی حقوقی توجه می‌کنند و با وضع و صدور قاعده‌ای حقوقی و سندی داخلی (قانون، فرمان و غیره)، معاهدات بین‌المللی را به صورت مقررات داخلی در می‌آورند. این عمل در زمرهٔ وظایف قوهٔ مجریه هر کشـور اسـت و هـدف از آن، ایجـاد الـزام حقـوقی بـرای معاهدات بین‌المللی در داخل کشورهای طرف معاهده، همچون قواعد حقوقی داخلی است. آنچه‌این ضرورت را توجیه می‌کند، تنها تشریفات و آیینی است که قوهٔ مجریـه بـا انجـام آن، تمـامی ارکـان حکومتی و غیر حکومتی و افراد عادی مقیم در قلمرو کشور متعاهـد را از انعقـاد آن آگـاه سـاخته و دستور اجرای آن را می‌دهد.

دراین رابطه، کشورها روش‌های متفاوتی را برگزیده‌اند که عموماً مشابه روشی است که در مورد شیوهٔ اجرای قوانین عادی وجود دارد؛ از جمله در ایران، امضای نهایی معاهدات توسط رئیس جمهور یا نمایندهٔ قانونی وی و انتشار آنها در روزنامهٔ رسمی کشور و سپری شدن مواعید قانونی است.

۲. آثار معاهدات نسبت به قوهٔ مقننه

قوهٔ مقننه همچون سایر قوای حکومتی موظف است معاهدات را پس از لازم‌الاجـرا شـدن و در چارچوب صلاحیت قانونی خود به مرحلهٔ اجرا گذارد. دامنهٔ اجرای معاهدات توسط قوهٔ مقننه معمـولاً به اتخاذ تدابیر قانونی برای قابلیت اجرایی یافتن بهتر معاهدات در داخل کشورهای متعاهـد محـدود می‌شود.

مسلماً رعایت معاهدات از سوی کشورها، زمانی بهتر تضمین خواهد شد که آنها در سطح داخلی تدابیر مؤثری اتخاذ کنند و این امر عمدتاً بر عهدهٔ قوهٔ مقننه است. برخـی ازایـن تـدابیر عبارتنـد از: تصویب قوانین جدید، نسخ قوانین موجود، اصلاح و تجدیدنظر در قوانین موجود و گشایش اعتبارات لازم مالی برای اجرای بهتر معاهدات، مثلاً تصویب حق عضویت در سازمان‌های بین‌المللی.

متأسفانه مجالس قانون‌گذاری همیشه متوجه اهمیت این وظیفه نمی‌باشند و گـاهی از تصـویب قوانین لازم برای اجرای معاهدات سرباز زده اند.

۳. آثار معاهدات نسبت به قوهٔ قضائیه

مقامات قضایی داخلی هر کشور- اعم از دادگاه‌های عالی یاغیر آنها، دادسراها و امثال آن ها، موظف به اجرای معاهداتی هستند که کشور متبوعشان نسبت به آنها ملتزم شده است. اجرای معاهدات از سوی قوهٔ قضائیه هر کشور متعاهد معمولاًدر مأموریت کلی«گفتن حق» از ناحیهٔ آن قوه نهفته است، زیرا هنگامی که معاهداتی وارد نظام داخلی می‌گردد، مانند سایر قواعد حقوقی در نظم حقوقی جذب می‌شود.

بدیهی است مراجع قضایی داخلی تنها در دعاوی معدودی که مربوط به صلاحیت آنهاست، معاهدات را باید مدنظر قرار دهند و در صورت لزوم مستند احکام خود سازند؛ از جمله در دعاوی بیگانگان و نقض معاهدات موجد حق. درمقابل، قوهٔ قضائیه هیچ کشوری صلاحیت رسیدگی به دعاوی و اختلافات کشورها و سازمان‌های بین‌المللی رادر قبال یکدیگر ندارد، زیرا اصل مصونیت کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، او را از انجام این عمل باز می‌دارد.

مبحث دوم: آثار معاهدات نسبت به اشخاص عادی

اِعمال اصل اجرای حسن نیت در اجرای تعهدات معاهداتی موجب می‌شود که معاهداتی به نظم حقوقی داخلی تحمیل و وارد شود و متضمن حقوق و تکالیفی برای اشخاص عادی باشد. این که معاهده بتواند دارای چنین اثر اجرایی نسبت به اشخاص عادی باشد به قصد و نیت طرف‌های معاهده بستگی دارد. در این مورد، دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی در نظریهٔ مشورتی مورخ ۳ مارس ۱۹۲۸ درقضیهٔ صلاحیت دادگاه‌های دانتزیگ یادآور می‌شود: «موضوع هر موافقت نامهٔ بین‌المللی با توجه به قصد طرف‌های متعاهد، پذیرش قواعدی است که می‌تواند تعیین کننده، مشخص و ایجاد کنندهٔ حقوق و تکالیف برای اشخاص باشند و بدین لحاظ باید توسط دادگاه‌های داخلی اجرا شوند.»

شناسایی حقوق و تکالیف برای اشخاص عادی -اعم از حقیقی و حقوقی - مقیم کشورهای متعاهد معمولاً مستلزم فرایند خاصی است و آن، عبور این گونه تعهدات معاهداتی از طریق حقوق داخلی آن کشورهاست.

گفتار دوم: آثار معاهدات نسبت به ثالث

در حقوق بین‌الملل موضوعه یا تحققی، اصل بر این است که معاهده تنها طرف‌های خودرا نسبت به یکدیگر ملتزم می‌کند و باید توسط آنها اجرا شوند. (مادهٔ ۲۶ عهدنامه‌های حقوق معاهدات) به بیان دیگر، معاهده فقط در قبال طرف‌های متعاهد دارای آثار حقوقی هستند واین قاعده را اصل

نسبی بودن معاهده می‌نامند. مفهوم مخالف این اصل آن است که معاهده نمی‌تواند غیر متعاهدین یا ثالث را ملتزم کنند. مادهٔ ۳۴ عهدنامه‌های حقوق معاهدات با بیان این نکته که یک معاهده نمی‌تواند بدون رضایت ثالث برای او نه حقوق و نه تعهداتی به وجود آورد، اصل نسبی بودن معاهدات را تدوین نموده است.

تأئید اصل نسبی بودن معاهدات، نفی کنندهٔ استثناهای وارد بر آنها نیست. معاهدات می‌توانند دارای آثار مفیدی برای ثالث باشند، اما در مقابل امکان دارد تعهدات و الزاماتی نیز به کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی ثالث تحمیل نمایند.

اما مقصود از ثالث کیست؟ درمعاهدهٔ دو جانبه پاسخ بسیار آسان است، زیرا غیر از دو طرف متعاهد، سایرین ثالث محسوب می‌شوند، اما در معاهدهٔ چند جانبه، پاسخ اندکی پیچیده است، چون دراین گونه معاهدات ممکن است ثالث، دولتی یا سازمان بین‌المللی باشد که حق دارد طرف معاهده واقع شود، اما هنوز از این اختیار خود استفاده نکرده است.[1]

درمجموع، استثناهای اصل نسبی بودن معاهده را می‌توان با توجه به نوع معاهده تفکیک نمود: معاهدات موجد حق برای ثالث (تعهد به نفع ثالث)، معاهدهٔ موجد تکلیف برای ثالث (تعهد به ضرر ثالث) و بالاخره، آثار معاهده طبق سازوکارهای خاص.

مبحث نخست : معاهدات موجد حق یا تکلیف برای ثالث

۱. معاهدات موجد حق برای ثالث

طرف‌های یک معاهده می‌توانند ثالث- اعم از کشور یاسازمان بین‌المللی- را از مقررات آن معاهده بهره مند سازند، به شرطی که اولاً قصد آنها اعطای چنین حقی به ثالث باشد و ثانیاً ثالث بااین عمل آنهاموافق باشد. تا زمانی که ثالث مخالفت خودرا اعلام نکرده، رضایت او مفروض است (رضایت ضمنی). البته خود معاهده می‌تواند شرایط و ضوابط دیگری را برای برخورداری ثالث از مقررات معاهده مقرر دارد.

کشور یا سازمان بین‌المللی که حق به نفع خودرا اِعمال می‌کند باید در جهت اِعمال آن، شرایطی را که در معاهده پیش‌بینی شده یا بر اساس مقررات معاهده‌ایجاد شده، رعایت کند. (مادهٔ ۳۶ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۱- طرف معاهده، دولت یاسازمان بین‌المللی است که رضایت خود را به التزام در قبال معاهده اعلام کند و معاهده نسبت به او لازم‌الاجرا شده است، اما طرف متعاهد، دولت یاسازمان بین‌المللی است که هر چند رضایت خود به التزام در قبال معاهده اعلام کند، اما معاهده هنوز نسبت به او لازم‌الاجرا نشده است، چه خود معاهده لازم‌الاجرا شده یا نشده باشد . (بندهای«ز» و «و» مادهٔ ۲ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

الغای حق ثالث یا جرح و تعدیل در آن نیز بدون رضایت ثالث ممکن نیست، مگر آن‌که مسلم شود که قصد طرف‌های معاهده آن بوده که آن حق بدون موافقت ثالث قابل الغا یا جرح و تعدیل باشد. (بند ۲ مادهٔ ۳۷ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۲. معاهدات موجد تکلیف برای ثالث

مقررات هیچ معاهداتی نمی‌تواند متضمن ایجاد تعهد یا تکلیفی برای ثالث -اعم از کشور یا سازمان بین‌المللی- باشد، مگر آن‌که اولاً قصدطرف‌های آن معاهده چنین باشد و ثانیاً ثالث خود نیز کتباً وصریحاً انجام چنین تعهدی را بپذیرد. (مادهٔ ۳۵ عهد نامه‌های حقوق معاهدات)

الغای تکلیف ثالث یا جرح و تعدیل در آن نیز بدون موافقت طرف‌های معاهده و ثالث ممکن نخواهدبود، مگر آن‌که محرز شود که آنها به گونهٔدیگری توافق کرده اند. (بند ۱ مادهٔ ۳۷ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

مبحث دوم: آثار معاهدات طبق سازوکارهای خاص

در مقابل آثار معاهداتی که بی تردید برای ثالث موجد حق یا تکلیف اند، معاهداتی وجود دارند که ظاهراً وکمابیش بر اساس سازوکارهای خاص دارای چنین آثاری هستند. در واقع اکثر این موارد، استثنایی بر اصل نسبی بودن معاهدات وارد نمی‌کنند، بلکه آثار ایجاد شده، آثاری هستند که دارای وضعیت خاص هستند.

معاهداتی که طبق سازوکارهای خاص دارای آثاری هر چند تردیدآمیز نسبت به ثالث هستند، عبارتنداز: معاهداتی که متضمن قید الحاق هستند، معاهداتی که متضمن قید ملت‌های کامله الوداد هستند، معاهدات قانون ساز یا عام، معاهدات مؤسس تابعان جدید حقوق‌بین‌الملل، منشور ملل متحد و بالاخره، معاهداتی که توسط سازمان‌های بین‌المللی منعقد می‌گردند.

۱. معاهدات متضمن قید الحاق

الحاق عملی است حقوقی که به وسیلهٔ آن، کشور یاسازمان بین‌المللی ثالثی، با قبول شرایط و مفاد معاهده و اعلام رضایت به التزام در قبال آن، به جمع متعاهدین می‌پیوندد. در نتیجه، از حقوقی که در آن معاهده منظور شده، بهره مند می‌شود و در مقابل، تعهدات و الزامات مندرج در آن نیز به آن تحمیل می‌گردد. شرایط و چگونگی الحاق معمولاً در هر معاهده پیش‌بینی می‌شود.

الحاق ممکن است کاملاً باز و یا فقط به روی برخی از کشورها باز باشد. نمونهٔ مورد اول، منشور ملل متحد و نمونهٔ مورد دوم، پیمان اتحادیهٔ عرب که تنها به روی کشورهای عربی باز است.

۲. معاهدات متضمن قید ملت‌های کاملهٔ الوداد[1]

بعضی اوقات در معاهدات بازرگانی، کنسولی، کشتیرانی، گمرکی و معاهدات مربوط به اقامت و رفتار با اتباع بیگانه، تعارض قوانین و مالکیت صنعتی و امثال آنها، شرطی گنجانیده می‌شود که به موجب آن، طرف‌ها متعهد می‌گردند چنانچه هر یک از آنها در آینده برای کشور ثالث، امتیازات بیشتری در همان موضوع قایل شوند و یا قبلاً قایل شده باشند، طرف دیگر معاهده می‌تواند بدون انجام هیچ گونه تشریفاتی از آن امتیاز استفاده کند.

فرض شود دو کشور «الف» و «ب» در زمینهٔ تعرفه‌های گمرکی که نسبت به کالاهای وارداتی به قلمرو آنها قابل اجرا باشد، بین خود معاهداتی منعقد نمایند. آنها در این معاهده قیدی را می‌گنجانند که بنابر آن، مشروط یا غیر مشروط، با عمل متقابل به مثل یا بدون آن، چنانچه یکی از آن دو در آینده و طبق معاهداتی دیگر، برای کشور ثالث (کشور ج) تعرفهٔ مساعدتری درنظر بگیرد، طرف معاهدهٔ اول از آن امتیار بهره مند می‌گردد. بنابراین، اگر کشور«الف» بعداً با کشور «ج» معاهداتی منعقد کند و امتیازات بیشتری نسبت به امتیازاتی که قبلاً برای کشور «ب» شناخته، برای کشور «ج» بشناسد، کشور «ب» خود به خود ازاین امتیازات جدید برخوردار خواهد شد و معاهدهٔ «الف» با «ج» به «ب» نیز تسری خواهد یافت، هر چندکه کشور«ب» در معاهدهٔ «الف» با «ج» به عنوان کشور ثالث بوده است.[2] این شرط راقید ملت‌های کاملهٔ الودار می‌نامند.

نمونهٔ قید ملت‌های کاملهٔ الودار درمعاهدات دو جانبه در موافقت نامهٔ همکاری اقتصادی و فنی ایران و آلمان فدرال مورخ ۴ نوامبر ۱۹۵۴(۳۳/۸/۱۳) ملاحظه می‌شود که به موجب آن، «هر یک از طرفین معظمین متعاهدین نسبت به اتباع و شرکت‌های طرف دیگر در مورد به کار انداختن و انتقال سرمایه‌ها معاملهٔ کاملهٔ الودار را معمول خواهند داشت.»(مادهٔ ۴)

قید ملت‌های کاملهٔ الودار هر چند بیشتر جنبهٔ دو جانبه و محدود دارد، اما امروز از این چارچوب فرارفته و در مواردی به صورت چند جانبه، منطقه‌ای و حتی جهانی متجلی شده است. نمونهٔ بارز جلوهٔ جهانی این قید رامی‌توان در مادهٔ یک مقررات گات (سازمان تجارت جهانی) یافت که بنابر آن، «در رابطه با هر نوع حقوق گمرکی و عوارض وضع شده بر واردات یا صادرات یا وضع شده بر نقل و انتقال پرداخت‌های بین‌المللی جهت واردات یا صادرات یا در رابطه با روش وضع چنین حقوق و عوارضی و در رابطه با تمامی قواعد و تشریفات واردات و صادرات و در رابطه با تمامی موضوعات مورد اشاره در بندهای ۲ و ۴ مادهٔ ۳، هرگونه مزیت، مساعدت، امتیاز یا معافیت اعطا شده توسط هر یک از طرف‌های متعاهد به هر محصولی از مبدأ یا مقصد هر کشور دیگر باید بلافاصله و بدون قید و شرط به محصول مشابه از مبدأ تا به مقصد سایر کشورهای متعاهد تسری یابد.» مقررات مذکور تقریباً درمادهٔ ۹ موافقت نامهٔ نظام ترجیحات بازرگانی بین کشورهای درحال توسعه معروف به GSTP مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۸۸ و نیز در مادهٔ ۶ موافقت نامهٔ نظام ترجیحات بازرگانی بین کشورهای عضو سازمان همکاری اسلامی‌آمده است.

عهدنامه‌های حقوق معاهدات در مورد نظام حقوقی حاکم بر قید ملت‌های کاملهٔ الودار سکوت

1- Most Favored nation Clause (MFN).
2- Quoc Dinh, N.op.cit .,pp.267-269.

کرده‌اند، در نتیجه، این موضوع عملاً تابع عرف بین‌المللی است. از این رو، کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۷۸ طرح موادی را در مورد شرایط ملت‌های کامله الوداد تهیه و تصویب کرد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد دراجلاس سال ۱۹۹۱ خود چنین تصمیم گرفت که کشورهای عضو، سازمان‌های ذی‌نفع رامطلع سازند تادر صورتی که‌این طرح (طرح مصوب کمیسیون) را ضروری و منطقی تشخیص می‌دهند، به مرحلهٔ اجرا گذارند(قطعنامهٔ ۶۱۶).

استفاده از امتیازات چنین قیدی برای کشور استفاده کننده تا زمانی است که معاهدهٔ امتیاز دهنده پابرجا باشد. بنابراین چنانچه‌این معاهده خاتمه یابد، بدیهی است که استفادهٔ کشور ثالث نیز خاتمه خواهد یافت. دیوان بین‌المللی دادگستری، اصل فوق را صریحاً در رأی مورخ ۲۷ اوت ۱۹۵۲ (دعوای میان ایالات متحدهٔ امریکا و مراکش) در قضیهٔ حقوق اتباع امریکایی در مراکش به رسمیت شناخته است.

حال آیا اختتام معاهدهٔ پایه- به هر دلیل که باشد- موجب پایان یافتن رفتار مساعدتر طرف دیگر آن معاهده که ناشی از معاهدهٔ امتیاز دهنده است می‌گردد یا خیر؟

در این مورد چنین به نظر می‌رسد که پاسخ مثبت باشد، زیرا این معاهدهٔ پایه است که موجد حق برای هر طرف است و هنگامی که معاهدهٔ پایه خاتمه پذیرد، دیگر دلیلی بر تداوم و اثر بخشی معاهدهٔ امتیاز دهنده وجود ندارد.

۳. معاهدات قانون ساز یا عام

در مقابل مقررات عهدنامه‌های حقوق معاهدات (مواد ۳۵و۳۶) که تعهد به نفع یابه ضرر ثالث را تنها بارضایت صریح یا ضمنی او مؤثر می‌دانند، قواعد عرفی بین‌المللی وجود دارند که به موجب آنها برخی از معاهدات بدون رضایت ثالث نسبت به او مؤثرند؛ از جملهٔ این معاهدات می‌توان از معاهدات قانون ساز یا عام نام برد، زیرا آنها تابع فنون قراردادی نیستند.

معاهدات قانون ساز را می‌توان به دودسته تقسیم نمود:

۱) **معاهدات تدوین کنندهٔ قواعد عرفی:** از آنجا که معاهدات قانون ساز معمولاً تدوین قواعد عرفی هستند، لذا بدون رضایت ثالث برای او ایجاد حق یاتکلیف می‌کند. عهدنامه‌های حقوق معاهدات نیز بر این مطلب تأکید دارد (مادهٔ ۳۸).

۲) **معاهدات موجد وضعیت‌های عینی:** دسته‌ای از معاهدات قانون ساز، توصیف وضعیت‌های مشخص و عینی هستند و آثاری با دوام را در مدت زمان طولانی به بار می‌آورند.[1]

---

1 - Reuter , P. Introduction au droit des Traite's . Puf . 1985, p.103.

وضعیت‌های استقرار یافته، نه تنها به منافع متعاهدین، بلکه به منافع سایر کشورها نیز مربوط می‌شوند و از این رو عملاً تداوم دارند و در نتیجه، موجد حق یا تکلیف برای ثالث اند. ازجملهٔ این معاهدات می‌توان ازمعاهدات مربوط به آبراه‌های بین‌المللی یا معاهدات حقوق بشری نام برد.

۴. معاهدات مؤسس تابعان جدید حقوق بین‌الملل

در طول تاریخ، معاهدات بسیاری بوده‌اند که موضوع آنها تأسیس کشور جدید بوده است؛ از جمله عهدنامه‌های صلح پاریس مورخ ۱۹۱۹ در مورد تأسیس کشورهای لهستان، چکسلواکی (سابق)، فنلاند، یوگسلاوی (سابق)، لیتوانی، لتونی و استونی. حال باتوجه به‌این که کشور جدید به هنگام انعقاد معاهدهٔ مؤسس موجودیت نداشته، آیا در قبال آن معاهده، ثالث محسوب می‌شود یا خیر؟ در پاسخ باید متذکر شد که اولاً آثار معاهده هر چه باشد، این معاهده نیست که به کشور جدید موجودیت می‌بخشد، بلکه اجتماع عناصر تشکیل دهندهٔ یک کشور(جمعیت. سرزمین و قدرت سیاسی) آن کشور را به وجود می‌آورد. بنابر این، موجودیت یک کشور واقعه‌ای عینی است نه یک عمل حقوقی که بتواند مبنای قراردادی داشته باشد. در هر حال، کشور جدید در قبال معاهدهٔ مؤسس خود، ثالث محسوب می‌شود و حقوق و تکالیف ناشی از آن معاهده، بر کشور جدید بار می‌شود. مبنای نیروی الزام چنین معاهده‌ای در قبال کشور جدید، به موضوع معاهده و رضایت‌هایی مربوط است که در آغاز اعلام شده‌اند.

اما در مورد معاهدات مؤسس سازمان‌های بین‌المللی، این سازمان‌ها بر خلاف کشورهای جدید، تنها طبق معاهدات مؤسس موجودیت پیدا می‌کنند. در نتیجه سازمان موجودیتش را از حیث حقوقی از سند مؤسس می‌گیرد، اما خود سازمان طرف سند مؤسس نیست.[1] با وجود این، تمامی ارکان سازمان باید مقررات معاهدهٔ مؤسس رارعایت کنند و دلیل این امر را نیز باید در موضوع این معاهده یافت. [2] به علاوه، سازمان‌های بین‌المللی، وضعیت‌های عینی ایجاد و قواعدرفتاری وضع می‌کنند که ممکن است درقبال ثالث قابلیت استناد داشته باشد.

۵. منشور ملل متحد

از آنجا که منشور ملل متحد، میثاق عام و عالی در سلسله مراتب قواعد حقوقی بین‌المللی و هدفش جهانی شدن است، خود به خود موجد آثاری در قبال کشورهای غیر عضو (ثالث) سازمان ملل متحد می‌گردد.

---

1 - Ibid . p.96.
2 - Dupuy , P.M.,Le Droit International Public, Dalloz , 4eed , 1998 , p.270.

مقررات منشور ملل متحد در رابطه باثالث به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱) برخی از مقررات منشور مبین قواعد عرفی است یا در قالب عرف قراردارند. در نتیجه اگر متضمن حق یا تکلیفی برای اعضا هستند برای کشورهای غیر عضو یابه طور کلی ثالث نیز چنین هستند؛ بااین تفاوت که منشأ ایجاد حق یا تکلیف برای اعضا متن منشور، اما برای غیر اعضا، عرف است؛ از جمله اصل برابری حاکمیت کشورها (بند ۱ مادهٔ ۲) یا اصل فیصلهٔ مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی (بند ۳ مادهٔ ۲)

۲) برخی دیگر از مقررات منشور، به صراحت متضمن آثاری در قبال ثالث - اعم از کشورهای غیر عضو یا سایر سازمان‌های بین‌المللی - هستند، بدون آن‌که جنبهٔ عرفی داشته باشند؛ از جمله آنجا که اعلام می‌دارد:»سازمان مراقبت خواهد کرد کشورهایی که عضو ملل متحد نیستند، تا آنجا که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است، طبق این اصول عمل نمایند.» (بند ۶ مادهٔ ۲) به عقیدهٔ کلسن، «مفاد بند مذکور برای کشورهای غیر عضو سازمان ملل متحد وظایفی تعیین می‌کند و آنها را مشمول مجازات‌هایی می‌شناسد که به عنوان ضمانت اجرای منشور پیش‌بینی شده‌اند...»[1]

۶. معاهدات منعقده توسط سازمان‌های بین‌المللی

هر سازمان بین‌المللی می‌تواند بر اساس اهلیت و صلاحیت ناشی از سند مؤسس خود، باسایر تابعان حقوق بین‌الملل- اعم از سازمان‌های بین‌المللی یاکشورها- معاهداتی منعقد کند. عهدنامهٔ ۱۹۸۶ وین ناظر به چنین معاهداتی است.

بنابر این، از آنجا که سازمان‌های بین‌المللی دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی مستقل و جدا از اعضای خود هستند، معاهدات منعقده توسط آنها را نمی‌توان به منزلهٔ معاهدات منعقده توسط آن اعضای سازمان‌ها محسوب نمود. با وجود این، در این رابطه باید چند نکته را یادآور شد:

۱) کشور یا سازمان بین‌المللی که طرف معاهده نیست- اعم از این که عضو آن سازمان باشد یا نباشد- ثالث به حساب می‌آید.

۲) کشور عضو یک سازمان بین‌المللی که طرف معاهده نیست، ملزم به رعایت معاهداتی است که توسط آن سازمان منعقد شده است. منشأ اثر چنین معاهداتی، سند مؤسس سازمان است.

۳) کشوری که نه عضو سازمان است و نه طرف معاهدهٔ منعقده توسط سازمان است، همواره «ثالث» محسوب می‌شود و جلب رضایت او طبق سازوکار خاص مقرر در عهدنامهٔ وین ۱۹۸۶ (مواد ۳۵، ۳۶و۳۷) ضروری است.

1- Kelsen , H.The Law of The United Nations , 1951 ,pp.106-110.

گفتار سوم: تفسیر معاهدات

اصولاً هدف هر قاعدهٔ حقوقی، اجرا در مناسبات اجتماعی است. این قاعده باید به هنگام وضع، روشن و صریح باشد تا مشکلاتی در اجرا پیش نیاید. اما از آنجا که واضعان قاعده نمی‌توانند از قبل تمامی وضعیت‌های عینی و غیر قابل پیش‌بینی را پیش‌بینی کنند، به همین جهت ممکن است به رغم تلاش در روشن بودن قاعده، عاملان قاعده در حین اجرا با مشکلاتی مواجه شوند و یا احیاناً ابهام در قاعده را بهانه‌ای برای عدم اجرای قاعده قراردهند.

موضوع تفسیر، به ویژه در مناسبات معاهده‌ای بین‌المللی که عاملان و واضعان قاعدهٔ حقوقی یکی هستند، از اهمیت بیشتری برخوردار است و به‌این دلیل، مهم‌ترین اختلاف بین‌المللی، اختلاف در تفسیر است.

در تفسیر معاهدات موضوعات زیر باید مورد بررسی قرار گیرند:

۱. مفهوم تفسیر

تفسیر عمل ذهنی یا عقلانی است که بر تعیین معنای عمل حقوقی مبتنی است. نتیجهٔ عمل تفسیر این است که دامنهٔ شمول عمل حقوقی مشخص می‌شود و نکات مبهم یا تاریک آن روشن می‌شود.[1]. به بیان دیگر، تفسیر مبتنی است بر آزاد سازی معنای دقیق و محتوای قاعدهٔ حقوقی قابل اجرا در وضعیتی مفروض[2]. تفسیر همسازی اراده‌ها راکامل می‌کند. تفسیر ماهیت اعلامی دارد و نه تأسیسی، زیرا با انجام عمل تفسیر، معنای دقیق و کامل قاعدهٔ حقوقی از قبل موجود، اعلام می‌شود و چنین نیست که تفسیر موجب تأسیس قاعدهٔ حقوقی جدیدی شود.

در مجموع، تفسیر اجرای قاعده را تسهیل و تسریع می‌کند و غالباً شرط اجرای آن است. در مقابل، اجرای قاعده در صورت ضرورت عمل تفسیر، بدون تفسیر ممکن نخواهد بود.

تفسیر اصولاً عطف بماسبق می‌شود، مگر در مواردی که طبق معاهدهٔ اصلی (قبل از تفسیر) عملی انجام شده و پایان یافته باشد که در این صورت، اصل «اعتبار امر مختومه» حاکم بر موضوع است.

۲. صلاحیت تفسیر

از آنجا که تفسیر عمل حقوقی است، بنابراین صلاحیت انجام آن نیز باید توسط عامل یا عواملی انجام گیرد که از حیث حقوقی، صلاحیت این کار را داشته باشند.

به طورکلی، صلاحیت تفسیر هر قاعدهٔ حقوقی با مرجعی است که آن قاعده را وضع کرده است.

---

1 - Rousseau . Ch., op.cit . p. 61.
2 - Quoc Dinh. N., op.cit.p . 276.

این نوع تفسیر را «تفسیر قانونی» یا «تفسیر رسمی»[1] می‌نامند. اما چنانچه درانجام عمل تفسیر، ثالث (قاضی، داور و امثال آنها) مداخله کند، چنین تفسیری را «تفسیر اثباتی»[2] میگویند.

شق دیگری از اِعمال صلاحیت تفسیر، تفسیری است که توسط حقوق‌دانان بر جسته به عمل می‌آید. این نوع تفسیر هر چند فاقد اعتبار و آثار حقوقی است، اما به ویژه در نظام بین‌المللی از اهمیت به سزایی برخوردار است. این نوع تفسیر را، تفسیر علمی می‌نامند.

مقامات صلاحیت‌دار برای تفسیر معاهدات عبارتند از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی متعاهد و یا ملتزم به معاهدات مستلزم تفسیر. به دو صورت معاهدات را تفسیر می‌کنند. یکی به صورت یک جانبه و دیگری به صورت چندجانبه یا جمعی.

هر یک از طرف‌های معاهده حق تفسیر یک جانبهٔ معاهده را دارد. چنین تفسیری صرفاً قابلیت استناد علیه سایر متعاهدین را ندارد و حتی ممکن است چنانچه با سوء نیت همراه باشد، موجبات مسئوولیت بین‌المللی عامل تفسیر را فراهم سازد.

واقعی‌ترین تفسیر رسمی، تفسیری است که طبق توافق تمامی طرف‌های معاهده انجام می‌شود. این نوع تفسیر را تفسیر چند جانبه یا جمعی می‌گویند.

سازمان‌های بین‌المللی که دارای رکن قضایی هستند (مانند سازمان ملل متحد) مسلماً صلاحیت تفسیر معاهدات، از جمله اساسنامه‌های خود را دارند. اما در خصوص این که صلاحیت تفسیر معاهدات مذکور به ارکان غیر حقوقی چنین سازمان‌هایی محول شده باشد، جای بحث است، هر چند امروزه چنین تفسیری پذیرفته شده است.

۳. اصول و قواعد تفسیر

در تفسیر معاهدات– از سوی هر مرجعی که باشد– اصول زیر باید همواره مورد توجه قرار گیرد:

۱) اصل حسن نیت: قاعدهٔ اساسی تفسیر، حسن نیت است که به صراحت در مادهٔ ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات آمده است:«یک معاهده باید با حسن نیت... تفسیر شود.» (بند۱)

۲) اصل انصاف[3]

۳) اصل آثار مفید: به طور کلی در تفسیر عبارات و کلمات یک معاهده باید آن دسته از معانی را پذیرفت که آنها اثر مفید و مطلوبی مترتب باشد و از تفسیرهایی که به نتایجی آشکارا بی‌معنا و نامعقول منجر می‌شوند، باید جداً پرهیز شود. (مادهٔ ۳۲ عهدنامهٔ حقوق معاهدات)

---

1 -Interpre’tation Faisant Foi (فرانسه).

2 - Interpre’tation anthantique (فرانسه).

۳ - نک مبحث انصاف.

۴) **آنچه نیاز به تفسیر ندارد نباید تفسیر شود:** هنگامی که معنای مقرره‌ای روشن باشد، تفسیر آن لازم نیست. مقرره‌ای روشن است که به کلمات غیر مبهم نوشته شده باشد. (مادهٔ ۳۲ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۵) **تفسیر طبق مفاهیم عادی و متداول:** تفسیر معاهدات باید مطابق با مفاهیم عادی و متداولی که به اصطلاحات آنها داده شود، صورت گیرد(بند ۱ مادهٔ ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)، مگر آن که محرز شود قصد طرف‌ها این بوده که معنای خاصی از یک اصطلاح مستفاد شود. در این صورت، آن اصطلاح همان معنای خاص را خواهد داشت. (بند ۴ مادهٔ ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۶) **رعایت موضوع و هدف معاهده:** تفسیر معاهدات باید در چارچوب هدف و موضوع آنها انجام شود. (بند ۱ مادهٔ ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۷) **توجه به سیاق عبارات معاهده[1]:** یکی از اصول بسیار مهم و اساسی در تفسیر هر معاهده، توجه به سیاق عبارات آن معاهده است. سیاق عبارات، علاوه بر متن که شامل مقدمه و ضمایم نیز می‌شود، مشتمل است بر هر گونه توافق یا سند مرتبط به انعقاد معاهده. به علاوه، همراه با سیاق عبارات، این موارد نیز باید مورد ملاحظه قرار گیرد: هر توافق مؤخر میان طرف‌ها در زمینهٔ تفسیر یا اجرای معاهده، هر رویهٔ مؤخر بر اجرای معاهده که مؤید توافق طرف‌ها در خصوص تفسیر آن است و بالاخره، هر قاعدهٔ مرتبط با حقوق بین‌الملل که در روابط میان طرف‌ها قابل اجرا باشد (بندهای ۱، ۲، ۳، و ۴ مادهٔ ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات).

۴. روش‌های تفسیر

روش‌های تفسیر معاهدات عبارتند از:

۱) **روش ذهنی:** از آنجا که معاهده ناشی از توافق صریح دو یا چند اراده است، در تفسیر آن باید به قصد و نیت طرفین پی برد عنصری که این قصد و نیت را مشخص می‌کند، سیاق عبارات آن معاهده است. (مادهٔ ۳۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات) البته می‌توان با بررسی کارهای مقدماتی معاهده، از قصد و نیت طرفین آگاهی یافت، به شرطی که در تأیید معنای حاصل از سیاق عبارات معاهده باشد. (مادهٔ ۳۲ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۲) **روش عینی:** از سوی دیگر، معاهده قاعدهٔ حقوقی است که هدفش حکومت بر مناسبات اجتماعی است. بنابراین، چنین قاعده‌ای نمی‌تواند جدا از اوضاع و احوال مرتبط به ایجادش باشد و از نظر دیگر، این اوضاع به طور گسترده‌ای به زیست جامعهٔ بین‌المللی وابسته است. هیچ

1 - context.

گونه تفسیری از یک معاهده نمی‌تواند جدا از این اوضاع و احوال زمان باشد. این اوضاع و احوال، عناصر عینی هستند که مستقل از ارادهٔ طرفین می‌باشند. عهدنامه‌های حقوق معاهدات، توسل به اوضاع و احوال انعقاد معاهده را به عنوان عامل مکمل تفسیر مجاز دانسته است، به شرطی که به منظور تأیید معنای حاصل از سیاق عبارات معاهده باشد. (مادهٔ ۳۲)

گفتار چهارم: اصلاح و تجدید نظر در معاهدات

در مبحث اصلاح و تجدید نظر در معاهدات، معمولاً از سه اصطلاح استفاده می‌شود: «اصلاح[۱]»، «جرح و تعدیل[۲]» و «تجدید نظر[۳]». این سه اصطلاح، اصولاً از حیث حقوقی برابر و دارای مفاهیم مترادف هستند و همه حکایت از یک واقعیت دارند و آن انطباق معاهدات با واقعیت‌ها و نیازهای متغیر جامعهٔ بین‌المللی است.

عهد نامه‌های حقوق معاهدات از دو اصطلاح «اصلاح» و «جرح و تعدیل» با مفاهیم جداگانه استفاده کرده است. (مواد ۳۹، ۴۰ و ۴۱) طبق مقررات یاد شده، اصلاح دلالت بر تغییر مفاد معاهده نسبت به تمامی طرف‌های معاهده دارد. (مواد ۳۹ و ۴۰) اما اصطلاح جرح و تعدیل برای تعیین شیوهٔ خاص تغییرات وارده بر معاهدات چند جانبه به کار رفته است. به بیان دیگر، این اصطلاح به فروضی اختصاص یافته که تجدید نظر قابل تصور است، آن هم تجدید نظر خاصی که ناظر بر مناسبات معاهده‌ای برخی از طرف‌های معاهده است.

قیود اصلاح و تجدید نظر در معاهدات می‌تواند تضمینی برای ثبات معاهدات اولیهٔ و پیش از اصلاح و تجدید نظر باشد. برای مثال، ارائه پیشنهاد تجدید نظر را تنها در صورتی می‌توان اجازه داد که مدتی از اولین دورهٔ اجرای معاهده سپری شده باشد. (از جمله ده سال برای عهدنامهٔ حقوق دریاها مورخ ۱۹۸۲ مقرر در مادهٔ ۳۱۲ آن)

اصلاح و تجدید نظر در معاهداتی که موجب اصلاح و تجدید نظر در حقوق یا تکالیف ثالث شود، منوط به موافقت ثالث است.

به علاوه، هر معاهداتی ممکن است از طریق عرف مؤخر و یا رویهٔ بعدی طرف‌های آن، مورد اصلاح و تجدید نظر قرار گیرد. سکوت عهدنامه‌های حقوق معاهدات منعی در این مورد ایجاد نمی‌کند، حتی ممکن است معاهدهٔ بنیادینی چون منشور ملل متحد موضوع اصلاح و تجدید نظر واقع شود. در این خصوص می‌توان از قطعنامهٔ ۳۷۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد (معروف به قطعنامهٔ اتحاد برای صلح) نام برد.

---

1 - Amendment .
2 - Modification.
3 - Revision.

بند پنجم: بطلان، اختتام، کناره گیری و تعلیق معاهدات

گفتار نخست: بطلان یابی اعتباری معاهدات

معاهدات زیست حقوقی خود را بافرایند انعقاد، لازم‌الاجرا شدن، ورود به نظام حقوقی بین‌المللی و اثر بخشی حقوقی آغاز می‌کنند، اما برخی از آنها ممکن است در حین اجرا با ادعای غیر قانونی بودن شکلی یا ماهوی التزام قطعی مواجه گردند. به بیان دیگر، در مقابل این ادعا قرار گیرند که تولد حقوقی آنها از مشروعیت قانونی برخوردار نبوده و در نتیجه، از حیث حقوقی و در اساس موجودیت نیافته‌اند تا از حق زیست حقوقی برخوردار شوند. هرگاه چنین ادعایی محرز و ثابت گردد، مسلماً چنین معاهداتی بی‌اعتبار تلقی خواهند شد.

بطلان یا بی اعتباری معاهدات، از یک سو پیامد عدم رعایت شرایط اعتبار آنها و از سوی دیگر، تابع نظام خاصی به نام «نظام بطلان معاهدات» است. به علاوه معاهدات باطل دارای آثار حقوقی است و موجبات بطلان معاهدات است.

۱. شرایط اعتبار معاهدات

طبق یک اصل کاملاً شناخته شدهٔ حقوقی، برای اعتبار هر عمل حقوقی سه شرط لازم است: تابع یا عامل برای انجام عمل، صالح (دارای اهلیت قانونی) باشد؛ موضوع و هدف عمل، مشروع باشد؛ و بالاخره، عامل دارای ارادهٔ آزاد باشد. اعتبار معاهدات نیز تابع همین شرایط است.

۲. نظام بطلان معاهدات

بطلان معاهدات تابع نظام حقوقی خاصی است که بخش پنجم عهدنامه‌های حقوق معاهدات (مواد ۴۲ تا ۴۵ و ۶۵ تا ۷۰ و ۷۱) به آن اختصاص دارد و بخش دیگر آن، تابع حقوق بین‌الملل عرفی است.

طبق این نظام خاص، بطلان معاهدات به دو شکل مطلق و نسبی تقسیم می‌شود. بطلان مطلق، موجباتی است که تحقق آنها منجر به بطلان خود به خود معاهدات می‌گردد، اعم از این که در این باره ادعایی مطرح شده یا نشده باشد. معاهدهٔ مطلقاً باطل، قابل تنفیذ و تأیید مجدد نیست و اصولاً نمی‌تواند هیچ گونه اثر حقوقی داشته باشد. اجبار و عدم رعایت قاعدهٔ آمره از موجبات مطلق معاهدات است. در مقابل، بسیاری از موجبات بطلان به بطلان نسبی معاهدات منتهی می‌شوند، یعنی نسبت به طرف معاهده‌ای که مدعی بطلان است و در واقع تنها طرف زیان دیده، قابلیت استناد و اجرا دارد، اما او می‌تواند با اعلام رضایت بعدی که به صورت صریح یا ضمنی (سکوت حاکی از رضایت) انجام می‌پذیرد، بطلان را بی‌اثر سازد.[1] (مادهٔ ۴۵ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۱- تی یری، هربرت ؛ کمباکو، ژان؛ سور،سرژ ؛حقوق بین‌الملل عمومی، بخش اعتبار قراردادهای بین‌المللی،ترجمهٔ دکتر سید علی هنجنی،(دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، دورهٔ دوم، شمارهٔ ۱، فروردین ۶۴)، ص ۱۲۵.

۳. موجبات بطلان معاهدات

موجبات بطلان معاهدات به جز عدم رعایت قاعدهٔ آمره، «عیوب رضا» هستند؛ یعنی موجباتی می‌باشند که رضایت طرف‌ها را معلول ساخته و در نتیجه بی اعتباری معاهدات را به همراه دارند.

به طورکلی، موجبات بطلان -اعم از مطلق یا نسبی- عبارتند از: نقض مقررات داخلی، تجاوز نماینده از حدود اختیارات، اشتباه، تقلب یا تدلیس، تطمیع نماینده، اجبار نماینده یا کشور یا سازمان بین‌المللی، نقض قواعد آمرهٔ بین‌المللی، نابرابری در معاهدات و بالاخره، نمایندگی غیر مجاز.

۱) نقض مقررات داخلی

هیچ کشوری یاسازمان بین‌المللی نمی‌تواند با تکیه بر این واقعیت که رضایتش به التزام در قبال معاهداتی در نتیجهٔ نقض مقررات داخلی اش در خصوص صلاحیت انعقاد معاهدات بوده و رضایتش رامعلول ساخته، استناد نماید، مگر آن‌که نقض مذکور آشکار بوده و به یک قاعدهٔمهم بنیادین حقوق داخلی (مانند قانون اساسی) مربوط باشد. نقض مقررات شکلی حقوق داخلی راهنگامی می‌توان آشکار دانست که برای هر کشوری یا سازمان بین‌المللی که طبق رویهٔ معمول و با حسن نیت در آن مورد رفتار می‌کند، به طور عینی روشن باشد(مادهٔ ۴۶ عهدنامه‌های حقوق معاهدات). مقررات این ماده تقریباً تدوین قاعدهٔ عرفی بین‌المللی است، بااین تفاوت که درعهد نامه‌های مذکور، حق استناد به مادهٔ۴۶ تا زمانی است که کشوری یا سازمان بین‌المللی استناد کننده رسماً یا عملاً اعتبار معاهده یا حفظ تداوم یااجرای آن را قبول نکرده باشد. به بیان دیگر، اگر استناد کننده، پس از آگاهی از نقض مقررات داخلی خود (طبق مادهٔ ۴۶)، به طور صریح یا ضمنی معاهده را به هر شکلی تأیید (تنفیذ) کند، دیگر حق استناد به مادهٔ ۴۶ از وی سلب می‌گردد(مادهٔ ۴۵ عهدنامه‌های حقوق معاهدات).

۲) تجاوز نماینده از حدود اختیارات

هرگاه نمایندهٔ کشوری یا سازمان بین‌المللی از حدود اختیارات خود برای اعلام رضایت کشوری یا سازمان بین‌المللی متبوعش به التزام در قبال معاهدهٔ خاصی تجاوز کند و طرف مقابل به رغم اطلاع ازاین موضوع، حاضر به انعقاد معاهده گردد، کشوری یا سازمان بین‌المللی متبوع نماینده می‌تواند به‌این موجب به عنوان بطلان رضایت ابراز شده استناد کند (مادهٔ ۴۷ عهدنامه‌های حقوق معاهدات). البته‌این مورد نیز در چارچوب مادهٔ۴۵ عهدنامه‌های حقوق معاهدات قابل تنفیذ است.

۳) اشتباه

طبق مقررات عهدنامه‌های حقوق معاهدات، هر کشوری یا سازمان بین‌المللی می‌تواند به اشتباه

موجود در یک معاهده به منزلهٔ بطلان رضایتش به التزام درقبال آن معاهده استناد نماید، به شرط این که:

الف) اشتباه رضایتش را در التزام نسبت به آن معاهده معلول ساخته باشد. برای مثال، اشتباه در معاهدات مرزی در مورد نقشه‌های مرزی.

ب) آن اشتباه به واقعیت یا وضعیتی مربوط باشد که آن کشور یا سازمان بین‌المللی، وجود آن را به هنگام انعقاد معاهده مسلم می‌دانسته و مبنای اساسی رضایت او به التزام نسبت به معاهده بوده است.

ج) کشور یا سازمان بین‌المللی اعلان کنندهٔ اشتباه، خود در ایجاد اشتباه دخیل نباشد.

د) اوضاع و احوال حاکی از آن باشد که کشور یا سازمان بین‌المللی اعلان کنندهٔ اشتباه، از احتمال یاامکان بروز این اشتباه آگاه نبوده باشد.

هـ) اشتباه اعلام شده به نگارش معاهده مربوط نباشد. اشتباهی که صرفاً به نگارش متن معاهده مرتبط باشد به اعتبار آن معاهده لطمه‌ای وارد نمی‌سازد، بلکه طبق مادهٔ ۷۹ عهدنامهٔ مورخ ۱۹۶۹ و مادهٔ ۸۰ عهدنامهٔ مورخ ۱۹۸۶ باتوافق طرف‌ها قابل تصحیح و اصلاح است. (بندهای مختلف مادهٔ ۴۸ همان عهدنامه ها)

اشتباه موجود در معاهده نیز از جمله موجباتی است که در چارچوب مادهٔ ۴۵ عهدنامه‌های حقوق معاهدات قابل تنفیذ است.

استناد به اشتباه قبل از عهدنامه‌های حقوق معاهدات نیز در رفتار عمومی کشورها و رویهٔ قضایی بین‌المللی پذیرفته شده بود، امابیشتر موجب اصلاح معاهده می‌شد تا بطلان آن.

۴) تقلب یا تدلیس

هرگاه کشور یا سازمان بین‌المللی، براثر رفتار متقلبانه طرف مذاکره، به انعقاد معاهداتی سوق داده شده باشد، کشور یا سازمان مذکور می‌تواند به تقلب طرف مقابل به مثابهٔ معلول کنندهٔ رضایت خود به التزام در قبال آن معاهده استناد کند. (مادهٔ ۴۹ عهدنامه‌های حقوق معاهدات) در این مورد، رویهٔ قضایی بین‌المللی چندانی موجود نمی‌باشد.

مادهٔ ۴۵ عهدنامه‌های حقوق معاهدات در مورد استناد به تقلب نیز قابل إعمال است. در نتیجه امکان تنفیذ این مورد نیز وجود دارد.

کمیسیون حقوق بین‌الملل، حضور شخصی را به جای نمایندهٔ واقعی کشور، نوعی رفتار متقلبانه قلمداد کرده است. صحنه سازی، دروغ معلول کنندهٔ رضایت، سکوت عمدی یا پنهان کاری مؤثر از مصادیق تقلب است.

۵) تطمیع نماینده

تطمیع که آن را بیشتر با فساد و ارتشا منطبق می‌دانند، سابقهٔ تاریخی دیرینه‌ای دارد. تطمیع را نباید با الطاف مخصوص و نزاکت بین‌المللی نسبت به نمایندهٔ کشور یا سازمان بین‌المللی درهم آمیخت. تطمیع عملی است که باید انجام آن از سوی کشور یا یک سازمان بین‌المللی که نماینده اش تطمیع شده است، ثابت گردد و دیگر این که محرز شود که تطمیع منتسب به عمل مستقیم یا غیر مستقیم طرف مذاکره کننده بوده و این عمل (تطمیع) نقش اساسی و تعیین کننده در ایجاد تعهدات داشته است.[۱]

به موجب عهدنامه‌های حقوق معاهدات، هرگاه اعلام رضایت کشوری یا سازمان بین‌المللی به التزام در قبال معاهداتی از طریق ارتشای نمایندهٔ آن، از سوی طرف مذاکره - خواه به طور مستقیم و غیر مستقیم- به دست آمده باشد، طرف مذکور، یعنی طرفی که نماینده اش رشوه گرفته، می‌تواند به ارتشا به مثابه معلول کنندهٔ رضایتش استناد کند و به طور یک جانبه بی‌اعتباری و بطلان آن معاهده را اعلام نماید (مادهٔ ۵۰). این مورد نیز باعنایت به مادهٔ ۴۵ عهدنامه‌های حقوق معاهدات قابل تنفیذ است.

۶) اجبارنماینده

هرگاه تجلی رضایت کشوری یا سازمان بین‌المللی در قبال معاهداتی که از طریق اجبار نمایندهٔ آن کشور یا سازمان بین‌المللی و همراه با اقدامات و تهدیداتی علیه او به دست آمده باشد، فاقد هرگونه اثر حقوقی است(مادهٔ ۵۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات) و مسئوولیت بین‌المللی کشور یا سازمان بین‌المللی متخلف را به همراه دارد.

۷) اجبار کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی از طریق تهدید یا اِعمال زور

هرگاه کشوری یا سازمان بین‌المللی براثر تهدید یا اِعمال زور، مجبور به انعقاد معاهداتی شود آن معاهده باطل است، مشروط بر این که آن تهدید یا اِعمال زور، ناقض اصول حقوق بین‌الملل مندرج در منشور ملل متحد باشد. (مادهٔ ۵۲ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)؛ از جمله انعقاد معاهده براثر تهدید یا تهاجم مسلحانه یا اشغال نظامی از ناحیهٔ هر کشور.

۸) عدم رعایت قواعدآمرهٔ بین‌المللی

طبق مادهٔ ۵۳ عهدنامه‌های حقوق معاهدات، هر معاهده‌ای که در زمان انعقاد بایک قاعدهٔ آمرهٔ حقوق بین‌الملل عام در تعارض باشد، باطل است. (نک. قواعد آمره)

۱- همان، ص ۱۳۱.

۹) نابرابری در معاهدات

یکی از اصول کلی حقوق بین‌الملل، اصل برابری تابعان فعال حقوق بین‌الملل است. امروز، پذیرش اصل برابری نتیجهٔ اصولی مانند احترام به اصل حاکمیت و استقلال سیاسی کشورها و به طور کلی احترام به شخصیت حقوقی مستقل تمامی تابعان فعال حقوق بین‌الملل است. نابرابری درمعاهدات یا معاهدات نابرابر، نتیجهٔ خدشه به اصل برابری حقوقی تابعان فعال حقوق بین‌الملل در انعقاد معاهدات و قبولی تعهدات بین‌المللی است که‌این خود نتیجهٔ اِعمال نفوذی است که یک تابع قدرتمند حقوق بین‌الملل بر تابع دیگر وارد می‌کند و به نوعی وی را به انعقاد معاهداتی وا می‌دارد، بدون آن‌که رضایت آن معیوب گردد.

عهدنامه‌های حقوق معاهدات درمورد نابرابری درمعاهدات به عنوان موجب بطلان سکوت کرده است، اما شاید بتوان از سایر موجبات بطلان معاهدات، بطلان معاهدات نابرابر را احراز نمود.

۱۰) فقد نمایندگی مجاز کشور یا سازمان بین‌المللی

هرگاه اقدام به انعقاد معاهداتی توسط شخصی صورت گیرد که دراساس نمایندگی مجاز کشور یا سازمان بین‌المللی طرف معاهده را نداشته باشد، چنین معاهداتی فاقد اثر حقوقی است، مگر آن کشور یاسازمان بین‌المللی، عمل نمایندهٔ غیر مجاز مربوط را بعداً تأئید کند. (مادهٔ ۸ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

عهدنامه‌های حقوق معاهدات، مورد یاد شده را در بخش مربوط به بطلان معاهدات قرار نداده است، اما چنین به نظر می‌رسد که با توسل به قاعدهٔ «وحدت ملاک»، فقد نمایندگی مجاز کشور یاسازمان بین‌المللی برای انعقاد معاهده را از موجبات بطلان معاهدات دانست، چرا که علت حکم که همان «عیب رضا» باشد، مشترک است.

۴. آثار بطلان معاهدات

معاهداتی که طبق عهدنامه‌های حقوق معاهدات، بطلانش محرز شود، بی اعتبار و فاقد هر گونه اثر حقوقی است. با وجود این، اگر اقداماتی بر اساس چنین معاهدهٔ باطلی صورت گرفته باشد، هر یک از طرف‌های آن می‌تواند از هر طرف دیگر بخواهد تا آن‌جا که ممکن است وضعیت خودرا در روابط متقابل به صورتی در آورد که اگر این اقدامات باطل صورت نمی‌گرفت، آن چنان بود. البته اقداماتی که پیش از استناد به موجبات بطلان با حسن نیت انجام پذیرفته، صرفاً به دلیل بطلان معاهده نمی‌توان غیر قانونی یا نا مشروع قلمداد کرد.

در موارد مشمول تقلب، تطمیع و اجبار، طرفی که آن اعمال به وی قابل انتساب است نمی‌تواند از طرف یا طرف‌های دیگر معاهده درخواست اعادهٔ وضع به حالت اولیه (به شرح مذکور) را بنماید.

در صورت بطلان رضایت یک کشور یاسازمان بین‌المللی خاص بـه التـزام در قبـال معاهـداتی چندجانبه، قواعد فوق‌الذکر بر روابط میان آن کشور یاسازمان بین‌المللی و سایر طـرف‌هـای معاهـده مجرا می‌باشد. مادهٔ ۶۹ عهد نامه‌های حقوق معاهدات متضمن نکات مذکور است.

طرف‌های معاهداتی که به دلیل تعارض با قاعدهٔ آمرهٔ باطل گردیده است باید اولاً تـا آنجـا کـه ممکن است آثار هر اقدامی را که طبق مقررهٔ معارض صـورت گرفتـه، از بـین ببرنـد و ثانیـاً روابـط متقابل خودرا باقاعدهٔ آمرهٔ منطبق سازند. (بند ۱ مادهٔ ۷۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

گفتار دوم: اختتام، فسخ، کناره‌گیری و تعلیق معاهدات

در مواردی ممکن است موجبی در معاهدات پدیدار شود که در زیست حقوقی آن وقفـه‌ای ایجـاد کند و پایان حیاتش فرا رسد و در نتیجه، تداوم اجرای آن برای همیشه خاتمه پذیرد(اختتـام یـا فسـخ معاهدات) یا ممکن است اجرای معاهداتی با خروج یک طـرف از دایـرهٔ طـرف‌هـای معاهـده (تحـت شرایطی) فقط در قبال آن طرف متوقف گردد و خاتمه یابد. (کناره‌گیری از معاهدات) اختتـام، فسـخ و کناره‌گیری از معاهدات متضمن آثاری نیز می‌باشد. بالاخره، چه بسا احتمال آن می‌رود که درمعاهداتی موجبی به وقفه‌ای کوتاه یا دراز مدت دراجرای آن معاهده منجر شود. (تعلیق اجرای معاهدات)

مبحث نخست: موجبات اختتام، فسخ یا کناره گیری از معاهدات

۱. انقضای مدت معاهده

امروزه اکثر معاهدات قراردادی و حتی بعضاً قانون ساز برای مدت معینی منعقد می‌شوند. بنابر این، انقضای مدت معاهده به موجب مقررات صریح آن به اختتام یافسخ آن معاهده منجر خواهد شد.

عهدنامه‌های حقوق معاهدات، به صراحت ذکری از قید انقضای مدت معاهده به عنـوان موجـب اختتام یا فسخ نکرده است، اما این موجب مسلماً در زمرهٔ موجباتی است که در بند «الف» مـادهٔ ۵۴ آن عهدنامه‌ها به عنوان «اختتام معاهده طبق مقررات آن» آمده است.

۲. شرط فاسخ معاهده

گاهی در معاهدات شرطی گنجانیده می‌شود که بنابر آن، اگـر در حـین اجـرای آن معاهـده، آن شرط تحقق پذیرد، معاهده منفسخ می‌شود و به خودی خود خاتمه می‌یابد. این شرط ممکـن اسـت جنبه‌های مختلف حقوقی، سیاسی، اقتصادی و غیره داشته باشد. مثلاً در پیمان ورشو مقرر شده بود: «چنانچه یک سیستم عمومی امنیت دسته جمعی در اروپا به نتیجه برسـد، آثـار ایـن پیمـان پایـان خواهد یافت.» عهدنامه‌های حقوق معاهدات فقط به قید احتمال کاهش طرف‌های معاهـدات چنـد

جانبه به کمتر از تعداد لازم برای لازم‌الاجرا شدن آن پرداخته است ؛ بدین شرح:«معاهدهٔ چند جانبه تنها به‌این دلیل که تعداد طرف‌های آن به کمتر از تعداد لازم برای لازم‌الاجرا شدن آن کاهش یافته، فسخ نمی‌شود، مگر آن‌که معاهده به نحو دیگری مقرر کرده باشد.»(مادهٔ ۵۵) برای نمونه، طبق مادهٔ ۸ عهدنامهٔ حقوق سیاسی زن، «اجرای این عهدنامه هنگامی خاتمه می‌پذیرد که حداقل شش کشور از متعاهدین، انصراف خودرا از این معاهده اعلام و کناره‌گیری کنند.»

۳. شرط فسخ یا کناره گیری از معاهده

فسخ یا کناره گیری از معاهده، عمل حقوقی یک جانبه‌ای است که به صورت صریح درمعاهده پیش‌بینی می‌شود. طبق چنین شرطی، هر یک از طرف‌های معاهدهٔ دو جانبه می‌تواند طبق ضوابط مقرر در خود معاهده و در هر زمان که بخواهد، فسخ آن معاهده رابه طرف دیگر معاهده اعلام کند و یادر مورد معاهدهٔ چند جانبه، از آن کناره‌گیری نماید.

عهدنامه‌های حقوق معاهدات، خود متضمن ماده‌ای در مورد اعلام کناره گیری از آنها نیست و از قصد و نیت طرف‌ها و ماهیت عهدنامه‌ها نیز نمی‌توان خلاف آن را برداشت نمود.

عهدنامه‌های حقوق معاهدات صریحاً لازمهٔ فسخ یا کناره‌گیری از معاهده را آن می‌دانند که چنین شرطی در خود معاهده پیش‌بینی شده باشد و یا به طور ضمنی آن را استنباط نمود. (بند ۱ مادهٔ ۵۶)

۴. اختتام معاهده براثر اجرای آن

امکان دارد معاهداتی به دلیل اجرای تعهدات مقرر در آن، به خودی خود خاتمه پذیرد، زیرا با انجام آن تعهدات، دیگر موردی برای اجرای آن باقی نمی‌ماند. این گونه معاهدات که معمولاً در زمرهٔ معاهدات قراردادی هستند، تعهدات معینی را ایجاد می‌کنند. برای نمونه می‌توان از معاهدات واگذاری سرزمین، معاهدات متضمن تعهدات مالی یا معاهدات خرید و فروش کالا و خدمات نام برد.

در این مورد، عهدنامه‌های حقوق معاهدات سکوت کرده اند، اما با الهام از مجموع مقررات آنها می‌توان چنین موجبی را به عنوان قید ضمنی اختتام پذیرفت.

۵. اتفاق اراده‌ها بر اختتام یا کناره گیری از معاهده

از آنجا که معاهده ناشی از توافق و تراضی طرف‌های آن است، بنابر این هرگاه ارادهٔ آنها صریحاً به اختتام معاهده تعلق پذیرد، اعلام رضایت جدید تمامی طرف‌های معاهده برای اختتام آن کافی است. این عمل را «تفاسخ» نیز می‌نامند. از سوی دیگر، اتفاق اراده‌ها یا تفاسخ، عمل دسته جمعی است که طبق آن طرف‌های معاهده تمایل خود را به خاتمه بخشیدن به قوت و اعتبار

حقوقی معاهده اعلام می‌کنند همچنین هر یک از طرف‌های معاهده می‌تواند در هر زمان با جلب رضایت سایر طرف‌ها و پس از مشورت باسایر طرف‌های متعاهد، کناره گیری خودرا از معاهده اعلام کند.(بند ب مادۀ ۵۴ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۶. اختتام معاهده براثر انعقاد معاهدۀ مؤخر

هر معاهداتی ممکن است با توافق تمامی طرف‌ها و به موجب معاهدۀ مؤخر منفسخ گردد یا اجرای آن به حالت تعلیق در آید. فسخ معاهده یا به صورت صریح است یا ضمنی.

عهدنامه‌های حقوق معاهدات هر چند به صراحت میان فسخ صریح یا ضمنی تفکیکی قائل نشده اند، اما بند ۱ مادۀ۵۹ به گونه‌ای دلالت بر تفکیک آن دو دارد:

۱) فسخ صریح: هرگاه طرف‌های معاهده بعداً معاهدۀ دیگری در همان موضوع منعقد نمایند، معاهدۀ مقدم خاتمه یافته تلقی خواهد شد.

۲) فسخ ضمنی: فسخ ضمنی در دو صورت محرز می‌شود و معاهدۀ سابق خاتمه یافته تلقی خواهد شد:

الف) هرگاه از معاهدۀ مؤخر چنین برآید یا به گونۀ دیگری مسلّم شود که طرف‌های آن معاهده، قصد آن داشته‌اند که موضوع تابع معاهدۀ مؤخر باشد.

ب) هرگاه مقررات معاهدۀ مؤخر با مقررات معاهدۀ مقدم مبانیت داشته باشد، به گونه‌ای که هر دو معاهده همزمان قابل اجرا نباشند.

۷. نقض ماهوی معاهده

در حقوق داخلی، نقض یا لغو قرارداد از سوی یکی از متعاهدین، به طرف دیگر امکان می‌دهد تا با توسل به دادگاه الزام متخلف را به‌ایفای تعهدات قراردادی یا فسخ قرارداد خواستار شود و دادگاه می‌تواند حکم به الزام طرف متخلف به‌ایفای تعهد یا فسخ قرارداد را صادر نماید.

اما در حقوق بین‌الملل، به دلیل عدم شناسایی چنین صلاحیتی برای نهاد قضایی بین‌المللی، کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی که در مقابل نقض معاهده از سوی طرف دیگر متعاهد قرار می‌گیرند، امکان رجوع به آن دستگاه و درخواست الزام متخلف را به‌ایفای تعهد و یا فسخ معاهده ندارد. نتیجه‌این که عهدنامه‌های حقوق معاهدات در این مورد نظام خاصی را طراحی نموده است. (مادۀ۶۰)

۱) نقض ماهوی معاهدۀ دو جانبه از سوی یکی از طرفین، طرف دیگر را مجاز می‌دارد تا به فسخ معاهده استناد کند.

۲) نقض ماهوی معاهدهٔ دوجانبه از سوی یکی از طرفین، سایر طرفین را مجاز می‌دارد تا با توافق جمعی، معاهده را خاتمه دهند، خواه در روابط میان خود و طرف متخلف و یا در روابط میان تمامی طرفین.

۳) منظور از نقض اساسی معاهده، رد معاهده[1] است که طبق عهدنامه‌های حقوق معاهدات مقرر نشده باشد و یا تخلف از مقررهٔ اساسی برای تحقق موضوع یا هدف معاهده.

۴) حق استناد به فسخ یا اختتام معاهدات به شرح مذکور در مورد مقررات مربوط به حمایت از فرد بشری که در معاهداتی با ویژگی بشردوستانه گنجانیده شده، به ویژه مقرراتی که هر شکل از اقدامات مقابله به مثل را علیه افراد مورد حمایت در این معاهدات منع می‌کند، قابل اِعمال نخواهد بود. حق استناد به فسخ یا اختتام معاهدات(به شرح مادهٔ ۶۰ مذکور) قابل استناد نخواهد بود، اگر طرفی که در مقابل نقض ماهوی معاهده قرار گرفته، پس از آگاهی از واقعیت امر، به طور صریح یا ضمنی، اعتبار یا تداوم اجرای معاهده را پذیرفته باشد. (مادهٔ ۴۵ عهدنامه‌های حقوق معاهدات) به بیان دیگر، این پذیرش، تنفیذ معاهده تلقی می‌شود و استناد به فسخ معاهده پس از تنفیذ بی معناست.

۸. قوهٔ قاهره یا فورس ماژور

قوه قاهره یا فورس ماژور به عنوان یک اصل کلی حقوقی مشترک در حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است.

عهدنامه‌های حقوق معاهدات بدون کار برد واژهٔ قوهٔ قاهره یا فورس ماژور، به مفهوم آن اشاره دارد، اما تنها به یکی از موارد آن که همان«عدم امکان اجرای معاهده» است می‌پردازد. بدین مضمون: هر یک از طرفین یک معاهده می‌تواند با استناد به عدم امکان اجرای معاهده، آن را خاتمه یافته تلقی و یا از آن کناره‌گیری نماید، به شرط آن که این عدم امکان ناشی از امحای قطعی یا دایمی موضوعی باشد که برای اجرای این معاهده لازم بوده است. اگر این عدم امکان اجرا موقتی باشد، تنها می‌توان جهت تعلیق اجرای معاهده به آن استناد کرد.

در ضمن، عدم امکان اجرای معاهده نباید ناشی از نقض یک معاهده یا تعهد بین‌المللی دیگری از طرف استناد کننده در برابر طرف دیگر معاهده باشد. (مادهٔ ۶۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات).

۹. تغییر بنیادین اوضاع و احوال

در حقوق بین‌الملل، نظریه‌ای وجود دارد موسوم به «نظریهٔ بقای اوضاع و احوال زمان انعقاد

---

1 -Repudiation.

معاهده»[1] که به موجب آن، تغییر بنیادین در اوضاع و احوالی که به منظور یا به ملاحظهٔ آن، معاهداتی منعقد شده، ممکن است باعث فسخ چنین معاهداتی شود یا حداقل از قدرت الزامی آن بکاهد. به عبارت دیگر، معاهدات با این فرض منعقد می‌شوند که اوضاع و احوال به حالت خود باقی می‌مانند. بنابراین امکان دارد معاهداتی به این علت که شرایط موجود در زمان انعقاد نسبت به زمان اجرا به طور کامل دچار تغییر و تبدیل گردیده است، قدرت الزامی خود را از دست بدهد، و این امر در روابط بین متعاهدین اهمیتی بنیادین دارد.

امروزه عهدنامه‌های حقوق معاهدات (مادهٔ۶۲)، اراده و خواست طرف‌های معاهده را در استناد به تغییر بنیادین اوضاع و احوال جهت فسخ یا کناره گیری از معاهده محدود ساخته است:

الف) استناد به فسخ معاهده یا کناره گیری از آن، به دلیل این که اوضاع و احوال موجود در زمان انعقاد معاهده به طور بنیادین دچار تغییری شده که از سوی طرف‌های معاهده قابل پیش‌بینی نبوده است، مجاز نمی‌باشد، مگر آن که:

۱) وجود آن اوضاع و احوال، مبنای اساسی رضایت طرف‌های معاهده به التزام نسبت به معاهده بوده باشد.

۲) آن تغییر، نتیجه‌اش تغییر کامل شمول تعهداتی باشد که به موجب معاهده، اجرای آنها کماکان باید ادامه می‌یافت.

ب) با این همه، در چارچوب تجویز استناد به تغییر بنیادین اوضاع واحوال، درموارد زیر نمی‌توان به‌این موجب اختتام یا کناره گیری استناد نمود:

۱) اگر معاهداتی مربوط به تعیین سرحدات (مرزها) باشد.

۲) اگر طرف استناد کننده خود با نقض تعهدات ناشی از معاهده یا از راه نقض سایر تعهدات بین‌المللی که در قبال هر یک از طرف‌های دیگر معاهده بر عهده دارد، باعث این تغییر شده‌باشد.

ج) اگر طرف استناد کننده، پس از آگاهی از تغییر، معاهده را کماکان معتبر و مجرا بداند.

رویهٔ عمومی بین‌المللی، برخی از مصادیق استناد به تغییر بنیادین اوضاع و احوال را پذیرفته است؛ از جمله معاهدات قبل از استقلال، معاهدات متضمن شرط کاپیتولاسیون (قضاوت کنسولی) و معاهدات اتحاد نظامی– سیاسی که در بردارندهٔ تبادل اطلاعات نظامی و جاسوسی است.

البته هرگاه طرف معاهده‌ای که تغییر اوضاع و احوال برایش پیش آمده یاپس از آگاهی از تغییر، صریحاً یا تلویحاً به نغییر استناد نکند، این امر به منزلهٔ انصراف آن‌طرف از حق استناد به آن قاعده است. (مادهٔ ۴۵ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

---

1 - Rebus sic stantibus.

۱۰. قطع روابط دیپلماتیک و یا کنسولی

اصولاً فقدان یاقطع روابط دیپلماتیک و یا کنسولی میان کشورها در مقابل یکدیگر از یک سو و میان کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی در مقابل هم از سوی دیگر، مانع از انعقاد معاهده میان آنها نمی‌گردد و انعقاد معاهده به خودی خود تأثیری بر وضعیت روابط دیپلماتیک یا کنسولی نمی‌گذارد. (مادهٔ۷۴ عهدنامه ۶۹ ومادهٔ ۷۵ عهدنامهٔ ۸۶ حقوق معاهدات) حتی چنانچه پس از انعقاد معاهده، روابط دیپلماتیک یا کنسولی قطع شود این رویداد خدشه‌ای به روابط حقوقی که از طریق معاهده میان طرفین روابط دیپلماتیک یا کنسولی برقرار شده وارد نخواهد ساخت، مگر آن‌که وجود این روابط برای اجرای معاهده ضروری باشد. دراین صورت معاهده فسخ می‌گردد یا اجرای آن به حالت تعلیق در می‌آید. (مادهٔ ۶۳ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

۱۱. پیدایش قاعدهٔ آمرهٔ جدید

یکی دیگر از موجبات اختتام معاهدات، ظهور قاعدهٔ آمره جدید معارض با معاهدهٔ موجود است. طبق مادهٔ ۶۴ عهدنامه‌های حقوق معاهدات، «اگر قاعدهٔ آمرهٔ جدیدی در حقوق بین‌الملل ظاهر گردد، هر معاهدهٔ موجودی که با این قاعده در تعارض باشد، باطل می‌گردد و خاتمه می‌پذیرد.»

به نظر کمیسیون حقوق بین‌الملل، معاهداتی که با قاعدهٔ آمرهٔ جدید معارض باشد، باطل نمی‌گردد، بلکه قاعدهٔ آمره فقط مانع ادامهٔ حیات آن معاهده می‌شود.[1]

۱۲. مخاصمهٔ مسلحانهٔ بین‌المللی

از جمله مواردی که عهدنامه‌های حقوق معاهدات خارج از شمول خود قلمداد کرده اند، موضوع تأثیر مخاصمات مسلحانه بر معاهدات است. (مادهٔ ۷۳ عهدنامهٔ ۱۹۶۹ و مادهٔ ۷۴ عهدنامهٔ ۱۹۸۶) بنابراین، موضوع آثار جنگ بر معاهدات تابع قواعد عرفی است. به موجب این قواعد، جنگ به خودی خود موجب فسخ معاهدات نمی‌شود، بلکه آنچه تعیین کننده است، قصد و نیت طرفین از یک سو و هدف و موضوع معاهدات از سوی دیگر می‌باشد.

بنابراین، با توجه به معیار و ملاک مذکور، اصل بر این است که جنگ بر معاهدات زیر خدشه‌ای وارد نمی‌کند:

۱) معاهداتی که متضمن مقررات حقوق جنگ و یا حقوق بشردوستانه هستند، مانند عهدنامه‌های چهارگانهٔ ژنو ۱۹۴۹؛

۱- فلسفی، هدایت الله، حقوق بین‌الملل معاهدات، نشر نو، ویراست سوم با تجدید نظر و اضافات، ۱۳۹۱، ص ۷۹۹.

۲) معاهداتی که متضمن قاعدهٔ آمره هستند؛
۳) معاهدات عام یا قانون ساز؛
۴) معاهدات مؤسس نهادهای بین‌المللی، مانند تأسیس کشور یا اساسنامهٔ سازمان‌های بین‌المللی؛
۵) معاهدات سرزمینی، از جمله معاهدات مرزی، بی‌طرفی و انتقال سرزمین.

در مقابل، معاهدات خاص یا قراردادی دو جانبه که معمولاً به قصد اجرادر زمان صلح منعقد می‌گردند، مانند معاهدات مودّت و همکاری، وقوع جنگ باعث فسخ واختتام آنها می‌شود. اما در مورد معاهدات خاص یاقراردادی چند جانبه مانند معاهدات همکاری‌های منطقه‌ای، جنگ نسبت به کشورهایی که در آن شرکت دارند، اثر تعلیقی دارد و درمورد کشورهایی که حالت بی‌طرفی خودرا حفظ نمایند و در آن جنگ شرکت نکنند، این گونه معاهدات کماکان مجراست، حتی در مناسبات میان آنها و هر یک از کشورهای متخاصم.

۱۳. جانشینی کشورها بر معاهدات

اختتام معاهدات ممکن است براثر جانشینی کشورها روی دهد (نک. مبحث جانشینی کشورها). این موضوع تابع نظام حقوقی خاصی است که عمدتاً بر عهدنامهٔ وین مورخ ۲۲ اوت ۱۹۷۸ در زمینهٔ جانشینی کشورها بر معاهدات مبتنی است.[1] البته سایر مقررات حقوق بین‌الملل، به ویژه قواعد عرفی، جایگاه اساسی دراین نظام دارند.[2]

بر اساس نظام حقوقی یاد شده در بالا، تأثیر جانشینی کشورها بر معاهدات را می‌توان با توجه به نوع معاهدات و شکل جانشینی به شرح زیر مورد بررسی قرارداد:

۱) معاهدات شخصی

معاهدات شخصی که در واقع همان معاهدات قراردادی هستند، معاهداتی می‌باشند که صرفاً برای طرف‌هایشان حقوق وتکالیف ایجاد می‌کنند؛ از جمله معاهدات مودّت، همکاری‌های اقتصادی و بازرگانی و امثال آنها.

این گونه معاهدات تا زمان دوام کشور طرف معاهده معتبر می‌باشند و با اضمحلال آن از درجه اعتبار ساقط می‌گردند.

آثار جانشینی بر چنین معاهداتی در تمامی اشکال جانشینی کشورها، به جز کشور تازه استقلال

۱- این عهدنامه با توديع پانزدهمین سند تصویب یا الحاق از سال ۱۹۹۶ لازم‌الاجرا گردیده است.
۲- جانشینی کشورها بر معاهدات از جمله مواردی است که عهدنامه‌های حقوق معاهدات آن را خارج از شمول مقررات خود قرارداده است. (بند ۱ مادهٔ ۷۳)

یافته به‌این ترتیب است که کشور یاکشورهای جانشین، کماکان ملتزم درقبال آن معاهدات باقی خواهند ماند (مواد ۳۱ و ۳۴)، مگر آن‌که میان آنها و سایر طرف‌های معاهده به نحو دیگری توافق گردد.

در مقابل، کشور تازه استقلال یافته که از بند استعمار رهایی پیدا نموده، بر اساس دکترین «لوح مطهر»[1] یا «لوح سپید»[2] به معاهدات شخصی کشور پیشین (کشور متروپل) متعهد و ملتزم نخواهد بود (مادهٔ ۱۶)، مگر آن‌که‌این کشور با صدور «اعلامیهٔ جانشینی»[3]، استمرار و تداوم معاهدات کشور پیشین را بپذیرد و یا با کشور پیشین در خصوص تداوم اجرای آن معاهدات، موافقت نامهٔ خاصی منعقد کنند. (مادهٔ ۸)

۲) معاهدات عینی

به موازات معاهدات شخصی، شماری از معاهدات وجود دارند که پدید آورندهٔ وضعیت‌های عینی هستند؛ از جمله معاهدات سرزمینی و معاهدات متضمن منافع عمومی جامعهٔ بین‌المللی و معاهدات حقوق بشری و یا به طور کلی معاهدات قانون ساز.

معاهدات عینی در صورت وقوع جانشینی کشورها – به هر شکل که باشند – از کشور پییشن به کشور جانشین به صورت«خودکار» انتقال می‌یابد و در نتیجه، عمل جانشینی هیچ گونه وقفه‌ای در اجرای آن‌ها ایجاد نمی‌کند و اجرایشان کماکان استمرار دارد.

اعلامیهٔ پایانی کنفرانس لندن در فردای تأسیس کشور بلژیک در ۱۸۳۰ (پس از جدایی از هلند) اعلام کرد: «وقایعی که در اروپا موجب تأسیس یک کشور جدید اروپایی شده به آن کشور اجازه نمی‌دهد تا نظام عمومی را که در آن وارد شده است به خطر اندازد.»[4]

اما استثنائاً سه دسته از معاهدات عینی هستند که به محض وقوع جانشینی، منفسخ می‌گردند:

۱) معاهدات مربوط به استقرار پایگاه‌های نظامی خارجی در کشور جانشین ؛

۲) معاهدات اجارهٔ بخشی از سرزمین کشور جانشین به سایر کشورها؛

۳) معاهدات واگذاری منابع طبیعی کشور جانشین به سایر کشورها .

۳) وضعیت سایر تعهدات معاهده‌ای

تعهدات معاهده‌ای زیر نیز در زمرهٔ تعهداتی هستند که در صورت جانشینی از کشور پیشین به

1- Clean Slate.
2- Table Rasa.
3- Notification of Succession.
4- Quoc Dinh, N.,op.cit . p. 614.

کشور جانشین منتقل می‌شوند:

۱) تعهدات معاهده‌ای که اعلام کنندهٔ قواعد عرفی موجودند. (مادهٔ ۵)

۲) تعهدات معاهداتی که مؤید قاعدهٔ آمره هستند. البته چنین به نظر می‌رسد که شأن و منزلت این گونه تعهدات از سطح معاهداتی فراتر است.

۳) تعهدات معاهداتی الزام‌آوری که به قواعد عرفی تبدیل شده اند. در این مورد نیز باید اذعان نمود که شأن این گونه تعهدات دیگر معاهداتی نیست، بلکه شأن «عرفی» یافته اند.

۴) سرنوشت معاهدات در صورت واگذاری یا انضمام بخشی از سرزمین یک کشور به کشور دیگر. در چنین وضعیتی، تمامی معاهدات کشور پیشین (کشور واگذار کننده) که به نوعی در آن بخش از سرزمین قابلیت اجرایی داشته به کشور جانشین (کشور انضمام کننده) منتقل می‌شوند. (مادهٔ۱۵)

مبحث دوم: آثار اختتام، فسخ یا کناره‌گیری ازمعاهدات

اختتام، فسخ یا کناره‌گیری از معاهدات به موجب مقررات آن معاهدات یا طبق مقررات عهدنامه‌های حقوق معاهدات، دارای آثار حقوقی به شرح زیر است. (مادهٔ ۷۰ عهدنامه‌های حقوق معاهدات):

۱) اختتام هر معاهده پس از احراز، طرف‌های آن را از تعهد به ادامهٔ اجرای معاهده معاف می‌کند.

۲) فسخ هر معاهدهٔ چند جانبه از سوی یک طرف معاهده یا کناره گیری از آن پس از احراز، آنها را از تعهد به ادامهٔ اجرای معاهده معاف می‌کند.

۳) به هیچ یک از حقوق، تکالیف یا وضعیت‌های حقوقی که در نتیجهٔ اجرای معاهده و پیش از اختتام، فسخ یا کناره گیری ایجاد شده، خدشه‌ای وارد نمی‌شود.

۴) به رغم مقررات مذکور، هر معاهده‌ای می‌تواند متضمن آثار حقوقی خاصی باشد که در خود معاهده پیش‌بینی شده است و یا طرف‌های معاهده در آن مورد به ترتیب دیگری توافق کرده باشند.

۵) اثر اختتام معاهده معارض با قاعدهٔ آمره(طبق مادهٔ ۶۴ عهدنامه‌های حقوق معاهدات) متضمن مقررات مذکور است؛

با این تفاوت که حقوق، تعهدات یا وضعیت‌های حقوقی ایجاد شده پیش از اختتام، تنها در صورتی پابرجا باقی می‌مانند که به خودی خود باقاعدهٔ آمرهٔ جدید در تعارض نباشند. (مادهٔ ۷۱ عهدنامه‌های حقوق معاهدات)

مبحث سوم: تعلیق اجرای معاهدات

به جز در مواردی که تعلیق معاهدات مشمول مقررات مربوط به اختتام معاهدات می‌باشد (انعقاد معاهدهٔ جدید، نقض اساسی معاهده، فورس ماژور، تغییر بنیادین اوضاع و احوال و جنگ) عهدنامه‌های

حقوق معاهدات، سه ماده را به تعلیق اجرای معاهدات اختصاص داده اند. (مواد ۵۷، ۵۸، بند ۲ مادۀ ۵۹ و مادۀ ۷۲) طبق مقررات مذکور، درموارد زیر اجرای معاهده می‌تواند نسبت به تمامی طرف‌ها یا یک طرف معین به حالت تعلیق در آید:

۱) طبق مقررات معاهده؛

۲) طبق تراضی طرف‌ها در هر زمان ؛

۳) طبق توافق میان برخی از طرف‌های یک معاهدۀ چند جانبه، به شرطی که امکان چنین تعلیقی برای معاهده و در معاهده پیش‌بینی شده باشد یا تعلیق مورد نظر منع نشده باشد. در صورت عدم ممنوعیت تعلیق، این تعلیق اولاً نباید به استیفای حقوق سایر طرف‌ها بر اساس معاهده و یا به اجرای تعهدات آنها خدشه‌ای وارد سازد؛ ثانیاً با هدف و موضوع معاهده مباینت نداشته باشد و ثالثاً مراتب قبل از اجرا به اطلاع سایر طرف‌های معاهده برسد.

۴) اگر از معاهدۀ مؤخر چنین بر آید یا به گونۀ دیگری محرز شودکه قصد طرف‌ها، تعلیق اجرای معاهدۀ مقدم بوده است. در این صورت، معاهدۀ مقدم به حالت تعلیق درمی آید. (تعلیق ضمنی)

۵) تعلیق اجرای معاهده، طرف‌های معاهده را از تعهد به اجرای معاهده در روابط متقابل در دورۀ تعلیق معاف می‌نماید.

۶) تعلیق بر روابط حقوقی که طبق معاهده میان طرف‌ها ایجاد شده، خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

۷) طرف‌ها نباید در دورۀ تعلیق اقدامی نمایند که مانع از سرگیری اجرا معاهده گردد.

بخش دوم : عرف بین‌المللی

یکی دیگر از منابع اصلی حقوق بین‌الملل، عرف بین‌المللی است. عرف درحقوق بین‌الملل جایگاهی متمایز از عرف در حقوق داخلی دارد، زیرا اولاً واضعان حقوق بین‌الملل با رفتار یک شکل خود در ایجاد قواعد عرفی مشارکت مستقیم دارند. ثانیاً حقوق بین‌الملل (برخلاف حقوق داخلی) هنوز هم عمدتاً حقوقی عرفی است و می‌تواند کمبود قواعد معاهده‌ای را پاسخگو باشد. ثالثاً همان قواعد معاهداتی نیز اکثراً ریشه در عرف دارند، یعنی تدوین قواعد عرفی هستند و رابعاً به رغم این که چنین به نظر می‌رسد که با تدوین عرف و تبدیل و برگرداندن آن قواعد به معاهده، به تدریج از اهمیت آن کاسته می‌شود، اما به این معنا نیست که در مقطعی از زمان متروک شود و موقعیت خود را به طول کامل از دست دهد، زیرا عرف حاکی و ناشی از رفتار عمومی کشورها در روابط بین‌المللی است و مسلماً این رفتار همچنان تداوم خواهد داشت، حتی پس از تبدیل قواعد عرفی به معاهده‌ای (تدوین) از استقلال کامل برخوردارند و در نتیجه عرف اعتبار و ارزش برابر با قاعدۀ حقوقی مدون دارد. عرف پایه و اساس تصمیمات متعدد قضایی بوده است؛ از جمله رأی شمارۀ ۹ دیوان دایمی

دادگستری بین‌المللی در قضیهٔ «لوتوس»[۱]: «در صورت فقدان یک قاعدهٔ معاهده‌ای، صحت سیستم دفاعی فرانسه، بستگی به وجود یک قاعدهٔ عرفی دارد که از قدرت حقوقی برخوردار بوده و کشور فرانسه آن را صحه گذارده باشد.»

شناخت کامل و دقیق عرف بین‌المللی مستلزم پی بردن به این موضوعات است: فرایند ایجاد عرف، چگونگی شکل‌گیری قاعدهٔ عرفی، تقسیم بندی عرف به عرف‌های عام و خاص یا منطقه ای، اعمال موجد سابقهٔ عرفی، مناسبات میان عرف و معاهده، وضعیت کنونی عرف در نظام بین‌المللی.

بند نخست : فرایند ایجاد عرف

عرف بین‌المللی عبارت است از رویه، عملکرد یا رفتاری (پراتیک) که هر کشور یا سازمان بین‌المللی در مناسبات خود با کشور یا سازمان بین‌المللی دیگر دارد. رفتار مذکور مبین اعتقاد حقوقی آن کشور یا سازمان بین‌المللی است. البته کشوری یا سازمان بین‌المللی که در مقابل این رفتار قرار می‌گیرد باید آن را پذیرا بوده و به آن اعتقاد حقوقی داشته باشد و عدم اعتراض یا سکوت به معنای پذیرش است.

بنابراین، فرایند عرف بین‌المللی را که موجودیت عرف نیز وابسته به آن است، می‌توان به دو عنصر اساسی محدود کرد: عنصر مادی و عنصر معنوی یا روانی.

۱. عنصر مادی

عرف در مرحلهٔ نخست، یک رفتار مشترک یا معمول میان کشورها و در مواردی میان سازمان‌های بین‌المللی با یکدیگر و مسبوق به سابقه است، یعنی از تکرار یک عمل مستند، نافذ، قاطع، ثابت و بدون اعتراض و تردید آنها و به تدریج در یک مدت زمان طولانی حاصل می‌شود. این خصیصه را عنصر مادی عرف می‌نامند.

سؤالی که پاسخ به آن ضروری است این است که برای ایجاد عرف، رفتار یا عمل مورد نظر باید چند بار و در چه مدت تکرار شود؟ در پاسخ فقط این را می‌دانیم که یک سابقه به تنهایی

۱– لوتوس نام کشتی مسافربری فرانسوی بود که در دوم اوت سال ۱۹۲۶ در دریای آزاد متصل به دریای اژه با کشتی ذغال کش ترک به نام «بُزکورت» تصادم کرد و در نتیجه، چند تن از کارکنان کشتی ترک کشته شدند و کشتی مذکور نیز غرق گردید. چندی بعد همان کشتی مسافربری فرانسوی وارد بندر قسطنطنیه شد و مقامات ترک، افسری را که هنگام حادثه نگهبان کشتی بود و همچنین چهار فرانسوی دیگر را پس از دستگیری، محاکمه و زندانی نمودند. این امر موجب اعتراض شدید دولت فرانسه شد و طرفین تمایل خود را به حل اختلاف از طریق مذاکره ابراز نمودند، اما موضوع طبق قرار سازش مورخ ۱۲ اکتبر ۱۹۲۶ به دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی ارجاع شد و دیوان، اعتراض دولت فرانسه را نپذیرفت و دولت ترکیه را برای رسیدگی کیفری صالح دانست.

قابلیت به وجود آوردن عرف را ندارد و از سوی دیگر، تکرار بیش از حد نیز لازم نیست. دیوان بین‌المللی دادگستری در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۶۹ در رأی مربوط به قضایای «فلات قارهٔ دریای شمال» این سؤال را به خوبی پاسخ داده است:«هر چند عملی که برای مدت زمان کوتاهی جریان داشته، لزوماً و به خودی خود مانعی برای شکل‌گیری یک قاعدهٔ جدید حقوق بین‌الملل عرفی نیست...، اما لازم است که در این مدت زمان کوتاه- هر قدر هم کوتاه باشد- طرز عمل عمومی کشورها- به ویژه دولت‌های ذینفع، متواتر و عملاً یک شکل باشد.» [۱]

سؤال دیگر آن است که آیا ترک فعل یا خودداری از انجام عمل نیز ایجاد سابقه می‌نماید یا خیر؟

اصولاً خودداری ساده تشکیل قاعدهٔ عرفی را نمی‌دهد، بلکه باید ارادهٔ کشورها به طریق مطمئنی آن را ابراز نماید و ثابت شود که خودداری با آگاهی به وظیفهٔ خودداری نمودن بوده است، زیرا توافق غیرقابل بحث و ضمنی کشورها بسیار نادر است.

۲. عصر معنوی یا روانی [۲]

عرف در مرحلهٔ دوم به منزلهٔ رویهٔ الزام‌آور حقوقی تجلی می‌کند. عرف به عنوان قاعدهٔ حقوقی باید پذیرفته شود، زیرا با ضرورت حقوقی منطبق است. این خصیصه را عنصر معنوی یا روانی می‌نامند، [۳] یعنی اعتقاد به الزامی بودن یا برحق بودن و ضروری یودن. [۴] دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۵۰ در قضیهٔ حق پناهندگی هایادولاتوره، دعوای میان کلمبیا و پرو چنین حکم داده است:«طرفی که به عرف استناد می‌کند، باید مدلّل دارد که عرف مذکور (عرف استنادی) به ترتیبی ایجاد شده که رعایتش برای طرف دیگر نیز لازم و اجباری است.»

در نتیجه: «هر عضوی از جامعهٔ جهانی می‌تواند در زمان ایجاد یک قاعدهٔ عرفی، مخالفت خود را نسبت به آن ابراز دارد و از این طریق، زیر بار اجرای قاعده‌ای نرود که با منافعش منطبق نیست...» [۵].

---

1 - C.I.J.Recueil,1969 . p.43.

2 - Opinio Juris.

۳- هنگامی که عرف بین‌المللی فاقد عنصر معنوی باشد یک رسم ساده و بدون ضمانت اجرا بیش نیست که آن را عادت بین‌المللی گویند، مثل برافراشتن پرچم کشتی ها به هنگام رسیدن به یکدیگر به عنوان ادای احترام. در صورتی که این رسم ساده از رفتار متقابل دولتها به یکدیگر ناشی شود و به صورت یک شکل و مستمر تکرار نگردد، نزاکت بین‌المللی نامیده می‌شود. مثل معافیت از مقررات گمرکی برای مشروبات و سیگار و غیره متعلق به مأمورین دولتهای خارجی. (گنجی، منوچهر، پیشین، ص ۶۳)

4 -Opinion necessitatis.

۵- کاسسه، آنتونیو، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، ترجمهٔ دکترمرتضی کلانتریان، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۰، ص۲۰۴.

بند دوم: عرف‌های جهانی و منطقه‌ای

۱. عرف‌های عام

بند یک (ب) مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری تنها به قواعد عرفی عام اشاره دارد و به صراحت اعلام می‌کند که قواعد عرفی عام ناشی از طرز عمل عمومی است نه طرز عمل متفق (تمامی کشورها) که یک فرض غیرقابل تحقق است. به عنوان مثال، برای ایجاد یک قاعدهٔ عرفی عام و جهانی در زمینهٔ حقوق دریاها، مشارکت قدرت‌های بزرگ دریایی کافی و ضروری است، زیرا فقط این کشورها در وضعیتی هستند که می‌توانند با عمل خود، اجرای چنین قاعدهٔ جدیدی را تضمین نمایند.[1] بنابراین، قاعدهٔ اتفاق آرا برای شکل‌گیری قواعد عرفی عام لازم نیست، ولی اجرای آنهاحتی برای کشورهایی که در هنگام ایجاد چنین قواعدی وجود نداشته‌اند و یا در شکل‌گیری آن مشارکت ننموده‌اند، الزامی است.

۲. عرف‌های خاص یا منطقه‌ای

عرف‌های خاص یا منطقه ای، آن دسته از قواعد عرفی هستند که تمام یا تعدادی از کشورهای یک منطقه آنها را پذیرفته و یا مستمراً به آن عمل کرده و هیچ گونه اعتراض یا مخالفتی با آن نکرده باشند، مانند عرف کشورهای امریکای لاتین در مورد چگونگی شناسایی نظام‌های سیاسی که براثر انقلاب یا کودتا تغییر می‌یابند.

قاعدهٔ عرفی می‌تواند حتی مورد پذیرش دو کشور قرار گرفته و یا در روابط متقابل آنها ایجاد و مجرا گردد. دیوان بین‌المللی دادگستری به رغم سکوت مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ در مورد اعلام وجود عرف‌های خاص یا منطقه ای، آنها را به رسمیت شناخته است. از جمله در قضیهٔ «حق عبور» مورخ ۱۲ آوریل ۱۹۶۰ اعلام می‌کند:«دیوان دلیلی نمی‌بیند که عمل مستمر و مداوم میان دو کشور، عملی که توسط آنها پذیرفته شده و حاکم بر روابط آنهاست، پایه و اساس حقوق و تعهدات متقابلی میان آن دو کشور نباشد.» در مجموع، کشوری که به قاعدهٔ عرفی منطقه‌ای یا محلی، حتی دو جانبه استناد می‌کند. بار اثبات برعهده او است. (دیوان بین‌المللی دادگستری، قضیهٔ پناهندگی هایادولاتوره)

بند سوم: اعمال موجد سابقهٔ عرفی

۱. اعمال دولتی (سهم نظام داخلی)

مجموع مظاهر خارجی که مبین زیست بین‌المللی یک کشور است، سوابقی را تشکیل می‌دهند که

---

1 - Quoc Dinh. N., po.cit.,p. 360..

موجد عرف بین‌المللی است. این سوابق، اعمال حقوقی هستند که از ارکان مختلف یک کشور، اعم از نهادهای تقنینی، قضایی یا اجرایی در رابطه با مسائل خارجی و بین‌المللی سر می‌زند.

۲. اعمال بین‌المللی (سهم نظام بین‌المللی)

۱) سهم معاهدات بین‌المللی

اصولاً معاهدات بین‌المللی فقط طرف‌های خودرا متعهد و ملتزم می‌سازند و اثری نسبت به ثالث ندارند. با این حال، اگر مقررات موجود در معاهداتی در معاهدات دیگر به طور مشابه و یکنواخت تکرار گردند، امکان ایجاد یک قاعدهٔ عرفی عام خواهد بود. چنین قاعده‌ای مسلماً نسبت به ثالث نیز اثر خواهد داشت. بنابراین، هرگونه توافق حقوقی بین‌المللی می‌تواند خود سابقه‌ای برای ایجاد یک قاعدهٔ عرفی بین‌المللی باشد.

۲) سهم آرای داوری و قضایی بین‌المللی

داوران و قضات بین‌المللی نیز با آرایی که صادر می‌کنند، مشارکت فعالی در تکوین قواعد عرفی بین‌المللی دارند. امروزه بخش عمده‌ای از آیین داوری بین‌المللی نتیجهٔ عملکردهای مشابه و یکنواخت مراجع داوری بین‌المللی است. به علاوه، بسیاری از موضوعات حقوق بین‌الملل از طریق رویهٔ قضایی بین‌المللی به صورت قواعد عرفی در آمده اند. برای مثال می‌توان از حقوق مسؤولیت بین‌المللی نام برد.

جالب توجه‌این که حتی ضرورت وجودی عناصر سازندهٔ عرف (عنصر مادی و معنوی) که خود از قواعد عرفی عام هستند و یا شناسایی قواعد عرفی خاص یا منطقه‌ای نتیجهٔ مشارکت رویهٔ قضایی بین‌المللی در ایجاد آنهاست.

۳) سهم تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی

اصولاً تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی دولتی را «قطعنامه» می‌نامند. این قطعنامه‌ها جنبهٔ اعلامی یا الزام‌آور دارند. صرف نظر از این که قطعنامه‌های الزام‌آور از اعتبار و ارزش حقوقی ویژه و مستقلی برخوردارند (مانند قطعنامه‌هایی که شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد صادر می‌کند)، آنها می‌توانند همراه و همگام با قطعنامه‌های توصیه‌ای و یا اعلامی، موجد سابقهٔ عرفی گردند. به علاوه چنین قطعنامه‌هایی در زمرهٔ «حقوق نرم»[1] در مقابل «حقوق سخت»[2] قرار دارند.

1 - Soft Law.
2 - Hard Law.

قطعنامه‌های توصیه‌ای عمدتاً جنبهٔ راهنمایی و ارشادی دارند وبه رغم آن‌که دارای اعتبار حقوقی خاص هستند، اما از خصوصیت لازم‌الاجرا بودن کامل و چندان مؤثری(مانند قطعنامه‌های الزام‌آور) برخوردار نیستند. البته در این رابطه نباید اثر حقوقی برخی از قطعنامه‌های اعلامی را که بعضاً با گذشت زمان و تکرار جلوهٔ خاصی می‌یابند، فراموش کرد. برای مثال قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد– که عمدتاً جنبهٔ اعلامی یا توصیه‌ای دارند– به ویژه در مسائلی که طی سال‌های متمادی به شکل یکنواخت تکرار شده اند، از لحاظ بین‌المللی دارای ارزش حقوقی ویژه‌ای هستند.

تکرار و ذکر متن محتوای قطعنامه‌های پیشین در قطعنامه‌های پسین مجمع عمومی سازمان ملل متحد یکی از جنبه‌های مهم ارزش و اثر حقوقی قطعنامه هاست.

پدیدهٔ تکرار یک قطعنامه، مؤید آن است که قطعنامه حاوی دیدگاه‌هایی است که اولاً تداوم دارد و برای جامعهٔ جهانی، اساسی محسوب می‌شود و جنبهٔ موردی و موقتی ندارد. ثانیاً اعضا با تکرار آن دیدگاه ها، نظر خود را ابراز می‌دارند. به علاوه پدیدهٔ تکرار، قطعنامه‌های مهم را از قطعنامه‌های غیرمهم مصوب مجمع عمومی متمایز می‌کند. خاصیت الزام‌آور بودن چنین قطعنامه‌هایی به این دلیل است که آنها بازگو کنندهٔ تکرار قواعدی هستند که ریشه در اسناد ذیربط دیگر و در حقوق بین‌الملل عرفی دارند. از جمله قطعنامه‌های مذکور می‌توان از قطعنامه‌هایی که بیشتر عنوان«اعلامیه» را دارند نام برد، مانند اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸، اعلامیهٔ ختم استعمار ۱۹۶۰، اعلامیهٔ اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری میان کشورها بر اساس منشور ملل متحد ۱۹۷۰، قطعنامهٔ تعریف تجاوز ۱۹۷۴، اعلامیهٔ ایجاد نظام نوین اقتصادی بین‌المللی و برنامهٔ کار ۱۹۷۴ و منشور حقوق و تکالیف اقتصادی کشورها ۱۹۷۴.

بند چهارم: مناسبات میان عرف و معاهده

۱. اعتبار نسبی عرف و معاهده

هر چند عرف و معاهده دارای اعتبار حقوقی برابر هستند، اما ممکن است میان آنها تعارضی پیش آید. برای مثال اگر معاهداتی متضمن مقرراتی مغایر با قاعده‌ای عرفی باشد، در این صورت منبع حقوقی که بتوان آن را مرجح دانست کدام است؟ در پاسخ باید خاطرنشان ساخت که اگر عرف و معاهده دارای اعتبار حقوقی برابر هستند، دیگر دلیلی ندارد که یکی بر دیگری رجحان داشته باشد. با این حال و به رغم این که نمی‌توان در این مورد راه حل کلی یافت، اما لازم است محتوای عرف و معاهده مورد بررسی قرار گیرد. از این بررسی، تقدم قاعدهٔ معاهده‌ای یا عرفی مؤخر حاصل می‌شود.

اما دیوان بین‌المللی دادگستری بارها در آرای خود عملاً برتری معاهدات را نسبت به عرف اعلام کرده است. بدین نحو که دیوان ابتدا تحقیق می‌کند که آیا معاهدهٔ قابل اجرایی میان دوکشور طرف اختلاف وجود دارد یا خیر؟ اگر وجود نداشت، به عرف متوسل می‌شود. با این همه، دیوان در مواردی به صراحت برابری اعتبار آنها را به رسمیت شناخته است؛ از جمله این‌که چنین مقرر می‌دارد:

«قواعد این دو منبع حقوق(معاهده و عرف) الزاماً یکدیگر را نمی‌پوشانند و دقیقاً نمی‌توان گفت مشابه اند، حتی اگر یک قاعدهٔ معاهده‌ای و یک قاعدهٔ عرفی که به موضوع مورد اختلاف فعلی مربوط باشند و دقیقاً دارای محتوای واحدی نیز باشند، باز هم دیوان بر این عقیده نیست که قاعدهٔ عرفی الزاماً در مقابل قاعدهٔ معاهده‌ای، وجه اِعمال خود را از دست می‌دهد. (رأی مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۶ در قضیهٔ اختلاف میان ایالات متحدهٔ امریکا و نیکاراگوئه)

۲. آثار نسبی عرف و معاهده

قدرت حقوقی عرف و معاهده در یک سطح است، اما در مواردی ممکن است یکدیگر را باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط کنند و یا موجب تغییر یااصلاح یکدیگر شوند. برای مثال، اعلامیهٔ مورخ ۸ فوریهٔ ۱۸۱۵ و معاهدهٔ بروکسل مورخ ۲ ژوئیه ۱۸۹۰ موجب گردید تا عرف مربوط به خرید و فروش سیاه پوستان و مسألهٔ بردگی لغو گردد.در مقابل، اتحاد مقدس مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۸۱۵ هرگز رسماً لغو نگردید، بلکه در نتیجهٔ ایجاد یک عرف مغایر، متروک و از درجهٔ اعتبار ساقط شد.

بند پنجم: تعارض میان قواعد عرفی

در صورت تعارض میان هنجارهای عرفی متعددی که عیناً کشورهای واحدی را به یکدیگر پیوند می‌دهند، قاعدهٔ حل تعارض ایجاب می‌کند که قاعدهٔ لاحق قاعدهٔ سابق متعارض را نسخ کند و از سوی دیگر در صورت عام و خاص بودن آنها، قاعدهٔ عام مخصص قاعدهٔ خاص گردد.

اما چگونگی شکل‌گیری قاعدهٔ عرفی لاحق (شکل‌گیری اعمال موجد سابقهٔ عرفی) با وجود اعتبار قاعدهٔ عرفی سابق معارض محل بحث است.

بند ششم: وضعیت کنونی عرف در نظام حقوقی بین‌المللی

۱. بحران فعلی عرف

سوء ظن عمومی کشورها در مورد قواعد عرفی که ناشی از عدم تمایل گسترده برای جلوگیری از هرگونه محدودیت برای آزادی عمل آنها بود، به ویژه در میان کشورهای نوخاسته یا تازه استقلال

یافته بیشتر بوده است. این گروه از کشورها استدلال می‌کنند که وقتی حقوق عرفی بین‌المللی شکل می‌گرفته، آنها یا اصلاً وجود نداشته‌اند یا دارای موجودیت حقوقی و سیاسی مستقل نبوده اند، بلکه جزیی از نظام گسترده‌ای بوده‌اند که مبنای آن استعمار توسعه یافته است. لذا کشورهای نوخاسته در پذیرش قواعد حقوق عرفی بین‌المللی بسیار محتاط هستند. بنابراین می‌توان دریافت که عرف بین‌المللی برای کشورهای نوخاسته اعتبار حقوقی ندارد و این کشورها ترجیح می‌دهند در روابط خود با کشورهای دیگر بر حقوق معاهده‌ای متکی باشند.[۱]

دیوان بین‌المللی دادگستری بارها به حقوق عرفی- گرچه معمولاً به روشی بسیار محتاطانه- اشاره کرده و در تأسیس قواعد خاص بسیار دقیق بوده است.[۲]

۲. منزلت کنونی عرف

امروزه گرایش به سوی تدوین قواعد عرفی به صورت معاهدات بین‌المللی مورد حمایت اکثر کشورهای جهان قرار گرفته و عرف بین‌المللی مقام و منزلت گذشتهٔ خود را از دست داده است. تحولات سریع روابط بین‌الملل در دنیای معاصر به گونه‌ای است که عرف بین‌المللی به دلیل ساختار شکل‌گیری اش قادر به انطباق با آن تحولات نیست، بلکه این حقوق معاهده‌ای است که می‌تواند به فوریت میان رفتار کشورها و تحولات جامعهٔ بین‌المللی سازش و هماهنگی ایجاد کند. با وجود این، نباید مقام و منزلت کنونی عرف را در تدوین حقوق بین‌الملل نادیده انگاشت.

بخش سوم : اصول کلی حقوق

۱. مفهوم اصول کلی حقوق

اصول کلی حقوق یا اصول عمومی حقوق، در ایجاد قواعد حقوقی بین‌المللی نقش ارزنده‌ای بر عهده داشته‌اند. مراجع داوری و قضایی بین‌المللی در موارد متعددی به‌این اصول استناد کرده و از آنها بهره جسته‌اند.

تدوین‌کنندگان مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی و دیوان بین‌المللی دادگستری به منظور این که منابع بیشتری جهت حل اختلافات در اختیار قضات بین‌المللی بگذارند، اصول کلی حقوق را مانند معاهدات و عرف در زمرهٔ منابع مستقل و مستقیم حقوق بین‌الملل قرار داده‌اند.

۱- عالم، عبدالرحمن، «حقوق بین‌الملل جدید»، مجلهٔ سیاست خارجی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران، سال سوم، مهر-آذر ۱۳۶۸، ش۳ ص ۵۱۲.

۲- همان.

«عام بودن این اصول، به قضات امکان می‌دهد تا در شرایط متفاوتی این اصول را به کار گیرند. در صورت ضرورت، ندرتاً ممکن است نتوان اصلی را برای توجیه راه حل مورد نظر پیدا کرد. به علاوه، این اصول به علت عدم صراحت دارای قابلیت انعطاف می‌باشند و می‌توانند درموارد مختلف به کار گرفته شوند. به‌این ترتیب، اصول مذکور به قاضی یا داور، آزادی عمل می‌دهد که از آثار نامطلوب اجرای خشک مقررات حقوقی نامتناسبی بکاهد که اِجبار به اِعمال آنها دارد و حتی خلاء مقررات حقوقی را پر نماید. اصول کلی حقوق با شالودهٔ محکم حقوقی، در حاشیهٔ قوانین و گاه بر خلاف متن‌های خشک، راه حل‌هایی برای اجرای عدالت فراهم می‌سازند...»[1] البته، مادهٔ ۳۸ منبع جدیدی را ابداع ننموده است، بلکه جنبهٔ اعلامی دارد و اعمال انجام شده قبلی را تأیید می‌کند.

۲. کاربرد اصول کلی حقوق در نظام بین‌المللی

در نظام بین‌المللی، تنها اصول کلی حقوق را می‌توان به کاربرد که میان نظام‌های مختلف حقوق داخلی مشترک باشند. در این مورد آن قسمت از شق «ج» بند ۱ مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان که سخن از پذیرش اصول کلی حقوق از سوی ملل متمدن به میان آورده جایی ندارد، زیرا در غیر این صورت، اصول مذکور باید از سوی تمامی کشورهای جهان به عنوان اصول کلی حقوق پذیرفته شوند، در حالی که چنین نیست. در این باره باید گفت، همان قدر که اصولی به اندازهٔ کافی عمومیت پیدا کند کافی است.

از سوی دیگر، تمامی اصول کلی حقوق در نظام بین‌المللی کاربرد ندارند، بلکه اصولی می‌توانند به نظام بین‌المللی انتقال یابند که با خصوصیات بنیادین این نظام هماهنگ باشند. بهترین روش کاربرد اصول کلی حقوق در نظام بین‌المللی با توجه به تفاوت‌های ساختاری میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل است.

تهیه و ارائه فهرستی از اصول کلی حقوق به رسمیت شناخته شده در حقوق بین‌الملل کاری بس مشکل است، زیرا دیوان بین‌المللی دادگستری معمولاً هنگامی که‌این اصول را اِعمال می‌کند، به صراحت به شق «ج» بند ۱ مادهٔ ۳۸ استناد نمی‌نماید. با این حال، بر مبنای دیدگاه نظری، اصول کلی حقوق به رسمیت شناخته شده در حقوق بین‌الملل، اصول مشترک در نظام‌های حقوق داخلی و بین‌المللی هستند. از جمله اصل وفای به عهد، اصل حسن نیت، اصل جبران خسارات ناروا، اصل احترام به حقوق مکتسبه، اصل اعتبار قضیهٔ محکوم بها یا امر مختومه.

اصول کلی حقوق قابلیت آن را دارند تا سهمی در شکل‌گیری عرف بین‌المللی داشته باشند. از این رو، اصول تمثیلی مذکور به قواعد عرفی بین‌المللی تبدیل شده‌اند.

۱– ویرالی، میشل، تفکری بر تئوری حقوق فراملی، ترجمهٔ دکتر ناصر صبح خیز، مجلهٔ حقوقی، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، ش ۳ پائیز ۶۴، ص ۱۰۲.

۳. جایگاه اصول کلی حقوق در سلسله مراتب حقوق بین‌الملل

هر چند اصول کلی حقوق یکی از منابع مستقل و مستقیم حقوق بین‌الملل محسوب می‌گردد، اما حدود تأثیر و قابلیت اجرایی آن به مراتب کمتر از معاهده و عرف است، بر همین اساس، این اصول در صورتی نقش سازنده‌ای ایفا می‌نمایند که با یک قاعدهٔ معاهداتی یا عرفی بنیادین حقوق بین‌الملل مواجه نگردند و مغایرتی با آنها نداشته باشند، در غیر این صورت، برتری آن قاعدهٔ معاهداتی یا عرفی نسبت به اصل کلی حقوقی واضح و آشکار است.

در مجموع نباید در مورد نقش اصول کلی حقوق چندان اغراق و مبالغه نمود، زیرا قلمرو اجرایی آن نسبت به سایر منابع اصلی حقوق بین‌الملل(معاهده و عرف) بی اندازه محدود است.

۴. اصول کلی حقوق بین‌الملل

اصول کلی حقوق بین‌الملل یا اصول حقوق بین‌الملل می‌توانند جایگزین قواعد حقوق بین‌الملل عرفی یا اصول کلی حقوق و حتی قواعد مستخرج از معاهدات بین‌المللی و مبنای استدلال حقوقی احکام بین‌المللی گردند. این نکته نشان می‌دهد که طبقه‌بندی سر سخت و انعطاف ناپذیر منابع، کار مناسبی نیست. نمونه‌های این نوع اصول عبارتند از: اصول رضایت، متقابل بودن، برابری کشورها، قطعی بودن آرا و مصالحه‌ها، اعتبار حقوقی موافقت‌نامه‌ها، حسن‌نیت، صلاحیت داخلی و آزادی دریاها. برخی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل از درجهٔ هنجاری بالایی به عنوان قاعدهٔ آمره برخوردارند.[۱]

بخش چهارم : سایر منابع حقوق بین‌الملل

در مورد سایر منابع حقوق بین‌الملل باید میان منابع تبعی یا کمکی مقرر در مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری از یک سو و جایگاه اصل انصاف، اعمال حقوقی یک جانبه و قاعدهٔ آمره از سوی دیگر قائل به تفکیک شد.

بند نخست : منابع تبعی یا کمکی حقوق بین‌الملل

آخرین قسمت از بند ۱ مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری، به تصمیمات قضایی (دیوان) و آموزه‌های برجسته‌ترین صاحب نظران حقوق بین‌الملل ملت‌های مختلف (دکترین) به منزلهٔ عوامل فرعی یا کمکی شناخت قواعد حقوقی می‌پردازد. این قواعد نقش عوامل مذکور را به نحو مقتضی روشن می‌کند، اما نمی‌تواند قاعدهٔ حقوقی ایجاد کند.

۱- براونلی، یان، پیشین، ۱۳۹۶، ص۹۲.

از سوی دیگر، طبق بند ۲ مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان، این اختیار به دیوان داده شده است که به دعاوی مطروحه نزد خود بر اساس«اصل صلاح و صوابدید»[1] رسیدگی و حکم صادر کند، مشروط به‌این که اصحاب دعوا با این امر موافق باشند.

بنابراین همان طور که ملاحظه می‌شود، تصمیمات قضایی دیوان، دکترین و اصل صلاح و صوابدید در زمرهٔ منابع اصلی و حتی فرعی حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شوند، بلکه تنها عواملی هستند که در خدمت شناخت و تعیین قواعد حقوق بین‌الملل می‌باشند.

۱. تصمیمات قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری

مقدمتاً لازم به یاداوری است که در بند ۱ مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری صرفاً عبارت «تصمیمات قضایی»[2] به کار رفته، اما کاملاً مشخص است که منظور تدوین کنندگان اساسنامه، تصمیمات قضایی گذشتهٔ خود دیوان بوده است و نه تصمیمات قضایی هر دادگاه بین‌المللی، اعم از قضایی یا داوری. به علاوه، نظریات مشورتی دیوان تحت شمول مقررهٔ مذکور قرار نمی‌گیرند.

تصمیمات قضایی یا در مفهوم جامع تر، رویهٔ قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری راهنمای طرفین دعوا و قضات دیوان به شمار می‌آیند، آن هم در صورت فقدان قاعدهٔ صریح حقوقی است.

بدیهی است آرا و یا رویهٔ قضایی و داوری بین‌المللی (و حتی آرای دادگاه‌های ملی) در مفهوم موسع آن می‌توانند نقش و تأثیر بسزایی در تبیین و شناخت مفهوم و حدود قلمرو و حقوق بین‌الملل داشته باشند.

در مورد دیوان بین‌المللی دادگستری، اصولاً قضات دیوان به آرای گذشتهٔ خود متکی نیستند، اما طبیعی است که در موارد متعدد تحت تأثیر آرای پیشین خود قرار می‌گیرند. از این جهت آرای پیشین دیوان به طور غیرمستقیم در اخذ تصمیمات دیوان مؤثرند.

حال چرا رویهٔ قضایی دیوان(مانند رویهٔ قضایی داخلی بسیاری از کشورها، به ویژه کشورهای تابع نظام حقوقی کامن لاو) در زمرهٔ منابع حقوق بین‌الملل، مخصوصاً منابع اصلی محسوب نمی‌شود؟

در پاسخ از آنجا که حقوق بین‌الملل هنوز به مرحلهٔ کمال مطلوب نرسیده است، اولاً قاضی دیوان فقط بر اساس توافق طرفین (توافق پیشین یا پسین) به اختلاف رسیدگی می‌کند؛ ثانیاً در مرحلهٔ صدور حکم، دیوان نمی‌تواند جز منابع اصلی حقوق بین‌الملل، قواع دیگری را مستند احکام خود قرار دهد (به استثنای حل اختلاف براساس صلاح و صوابدید). ثالثاً با توجه به مادهٔ ۵۹ اساسنامه، احکام دیوان تنها

1 - Ex equo et bono.
2 - Judicial decisions.

برای طرفین دعوا و در همان دعوایی که منجر به صدور حکم شده الزام‌آور است. با وجود این، چه بسیارند تصمیمات قضایی دیوان که توانسته‌اند به عنوان اعمال موجد سابقهٔ عرفی، عامل مؤثری در شکل‌گیری قواعد عرفی بین‌المللی باشند. به گفتهٔ لوترپاخت: «موضوع مراجعه به احکام قبلی، یکی از منابع عمده و الهام بخش قضات و اظهار نظر دیوان شده است.»[1]

۲. دکترین

در بند ۱ مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری به آموزه‌ها یا نظریات برجسته‌ترین صاحب نظران حقوق بین‌الملل ملت‌های مختلف اشاره دارد که همان دکترین در مفهوم عام کلمه است.

دکترین را نمی‌توان منبع واقعی و مستقل حقوق بین‌الملل قلمداد کرد، اما نقش بسیار ارزنده‌ای در تحول و تکامل حقوق بین‌الملل ایفا می‌کند. بدون تردید عقاید حقوقدانان بین‌المللی برجسته در جلب توجه زمامداران کشورهای مختلف به منظور تأمین احترام و اجرای قواعد حقوق بین‌الملل تأثیر زیادی دارد.

کار حقوق‌دان بین‌المللی این است که حقوق موجود را تشخیص دهد و آن را تفسیر (تفسیر علمی) و مورد بررسی و نقد قرار دهد. حقوق‌دانان بین‌المللی صلاحیت وضع قاعدهٔ حقوقی را ندارند، زیرا از هیچ رکن یا مقام دولتی یا بین‌المللی چنین صلاحیتی را کسب نکرده‌اند. باتمام این احوال، عقاید علمی در تمهید مقدمات ایجاد حقوق موضوعه دخالت تام دارند (نک مبحث توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل).

بند دوم: انصاف[2]

۱. انصاف و نظم حقوقی بین‌المللی

آنچه مادهٔ ۳۸ (بند ۲) اساسنامهٔ دیوان از آن یاد می‌کند، «اصل صلاح و صوابدید» است و نه به طور دقیق «اصل انصاف». در مورد دامنهٔ شمول اصطلاحات به کار رفته در حقوق معاهدات، از جمله‌این که در معاهدات مقرر می‌شود که رسیدگی و صدور حکم طبق اصل صلاح و صوابدید و یا رسیدگی و صدور حکم بر اساس اصل انصاف، اختلاف نظر وجود دارد. اما موضوع این است که باید تشخیص داد آیا قصد متعاهدین از تنوع در کاربرد اصطلاحات مذکور، تنوع شکلی است ؛ یعنی آنها

۱- گنجی، منوچهر، پیشین، ص ۶۲ به نقل از :
Brierly , The Law of Nations , 6 ed ., Oxford University Press , 1967 . p .64.

۲ - بخش عمده‌ای از مبحث انصاف با استفاده از اثر زیر تهیه و تنظیم شده است :
Quon Dinh. N .Cit, pp. 386-391.

خواسته‌اند یک مفهوم را به دو صورت بیان کنند یا تنوع ذاتی یا اصلی است ؛ یعنی بین رجوع به قاضی و داور ماهیتاً تفاوت قایلند. در رجوع به قاضی باید اصل صلاح و صوابدید و در رجوع به داور، اصل انصاف را مدّ نظر قرارداد. در مجموع چنین به نظر می‌رسدکه اصل انصاف دارای معنا و مفهوم گسترده تر از اصل صلاح و صوابدید است. به همین جهت، موضوع با عنوان «اصل انصاف» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

طرح موضوع در مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان باعث گردید تا در خصوص نقش و ماهیت و نیز قدرت و اعتبار حقوقی اصلی انصاف مباحثات زیادی درگیرد. در این مورد باید میان رجوع به انصاف بدون توافق طرفین اختلاف و رجوع به انصاف با توافق طرفین اختلاف فرق گذارد. در نتیجه، این پرسش مطرح می‌شود: آیا انصاف می‌تواند منبع حقوق تلقی شود؟

۲. احالهٔ حقوق به انصاف

گاهی یک قاعدهٔ حقوقی مستقیماً رجوع به انصاف را مقرر می‌دارد. این احالهٔ به انصاف ممکن است ناشی از یک معاهدهٔ بین‌المللی باشد. مانند مادهٔ ۱۲ عهدنامهٔ ۱۹۷۱ در زمینهٔ مسئوولیت بین‌المللی برای خسارات ناشی از اجرام سماوی، که به موجب آن، تعیین خسارت بر اساس حقوق بین‌الملل و اصول «عدالت و انصاف» صورت می‌گیرد. همچنین طبق مادهٔ ۵۹ عهدنامهٔ ۱۹۸۲حقوق دریاها: «در صورتی که معاهده حقوق یا صلاحیت قضایی را در داخل منطقهٔ انحصاری اقتصادی نه به کشور ساحلی و نه به سایر کشورها داده باشد و دراین زمینه تعارض منافع میان کشور ساحلی و سایر کشورها پیش آید، این تعارض باید بر اساس «انصاف» حل شود.»

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای فلات قارهٔ دریای شمال مورخ ۲۰ فوریهٔ ۱۹۶۹ چنین حکم کرده است: «طبق یک قاعدهٔ عرفی مسجّل، تحدید فلات قاره میان کشورها باید با توافق آنها و طبق اصول «منصفانه» صورت گیرد.در این شرایط رجوع یا توسل به انصاف موجد یک تعهد حقوقی است.

۳. انصاف مکمل حقوق

اصل‌انصاف در دو مورد مکمل حقوق بین‌الملل است. یکی‌درصورت عدم کفایت حقوق موضوعه یا تحققی و دیگری در صورت سکوت حقوق‌موضوعه.

اکنون سئوالی که مطرح می‌شود این است که ماهیت این انصاف تکمیلی چیست؟ در این مورد عقاید مختلف است. برخی انصاف را جزو اصول عدالت می‌دانند که آن را نباید با حقوق در هم آمیخت. از نظر عده‌ای دیگر، اصل انصاف قابل اجرا همان اصول یا قواعد حقوقی مستقل است که

باید منبع چهارم و پس از اصول کلی حقوق محسوب شود. برخی دیگر انصاف را با اصول کلی حقوق یکی می‌دانند (ازجمله لاترپاخت). در مجموع می‌توان گفت که حقوق و انصاف باید یکدیگر را کامل کنند.

۴. انصاف صفت یا سرشت حقوق

به طور کلی، هر قاعدهٔ حقوقی باید مشحون از اصل انصاف باشد. به بیان دیگر، قاعدهٔ حقوقی بایداز اصل انصاف سرشته شده باشد. در غیر این صورت آن قاعده را نمی‌توان قاعدهٔ حقوقی - به معنی دقیق کلمه- دانست. بنابراین، یکی‌دیگر از نقش‌هایی که اصل انصاف در حقوق بین‌الملل بر عهده دارد، تبیین صفت یا سرشت قاعدهٔ حقوقی است.

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای فلات قارهٔ دریای شمال(۱۹۶۹) بابیان این مطلب که قضات دیوان هر چند در شیوهٔ استدلال حقوقی خود آزادند، اما تصمیماتشان باید صحیح و در نتیجه در این مفهوم منصفانه باشد، بهترین موضع را در موضوع اتخاذ کرده است.

۵. شرط انصاف در برخی از معاهدات بین‌المللی

در برخی از معاهدات بین‌المللی، به ویژه معاهدات رجوع به داوری بین‌المللی یا دیوان بین‌المللی دادگستری، شرط یا قید خاصی گنجانیده می‌شود که به آن «شرط قضاوت بر اساس انصاف» می‌گویند. طبق مفاد این شرط، طرفین توافق می‌کنند در صورت بروز اختلاف، به ویژه اختلافات سرزمینی از قاضی یا داور بخواهند تا براساس اصل انصاف به موضوع رسیدگی کرده و حکم لازم‌الاجرا صادر نماید.

بیانیهٔ حل و فصل ادعاها (معروف به بیانیهٔ الجزایر) منعقده میان ایران و امریکا، طرفین را مجاز می‌دارد تا با توافق و بنا به مورد به دیوان داوری دعاوی ایران و امریکا صلاحیت دهند تا بر اساس اصل انصاف به دعوای آن هارسیدگی‌کند. (مادهٔ۵)

۶. انصاف وسیلهٔ انحراف از قاعدهٔ حقوقی

این موضوع که‌ایا داور یاقاضی بین‌المللی می‌تواند جهت فیصلهٔ یک اختلاف بین‌المللی، حقوق بین‌الملل موضوعه یا تحققی را نادیده انگاشته و صرفاً بر اساس اصل انصاف حکم کند، یکی از مسائل بسیار بحث انگیز است. اکثر دانشمندان حقوق بین‌الملل و نیز رویهٔ عمومی کشورها با دادن پاسخ منفی قاطع به پرسش مذکور، شناخت چنین حقی را برای مرجع حقوقی رسیدگی کنندهٔ به اختلاف -حتی با وجود توافق طرفین- موجب بی ماهیت کردن کامل کارکرد قضایی می‌دانند.

با وجود این، امکان نظری فیصلهٔ اختلاف بر اساس اصل انصاف و بر خلاف قاعدهٔ حقوقی در برخی از تصمیمات قضایی بین‌المللی پذیرفته شده است. ازجمله در رأی مورخ ۶ دسامبر ۱۹۳۰ دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی در قضیهٔ مناطق آزاد و نیز رأی مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۶۶ دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیهٔ وضعیت حقوقی افریقای جنوب غربی. البته در هیچ تصمیمی هم دیده نشده است که اختلاف میان دو کشور عمداً و به قصد تخلف صریح از حقوق موجود و صرفاً طبق اصل انصاف حل و فصل شده باشد.

بنابراین اصل انصاف در این مقام نمی‌تواند بخشی از حقوق بین‌الملل موضوعه یا تحققی محسوب گردد، زیرا حکمی که بر اساس اصل انصاف و معارض حقوق بین‌الملل صادر می‌شود، نقض صریح قواعد حقوق بین‌الملل است.

در مجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت، هنگامی که انصاف جانشین حقوق می‌شود، به هیچ وجه منطقی به نظر نمی‌رسد که همانند یک منبع حقوق بین‌الملل در نظر گرفته شود، بلکه در این وضعیت، اصل انصاف به یک نظام فراحقوقی حل اختلافات بین‌المللی تبدیل می‌شود و این نمی‌تواند چندان پذیرفتنی باشد.

بند سوم: اعمال حقوقی یک جانبه

در حقوق بین‌الملل، بر خلاف حقوق داخلی، اعمال یک جانبه‌ای که به طور معمول صورت امری داشته باشند (مانند ایقاع، وقف یا وصیت) وجود ندارد. با این حال، رویهٔ عمومی بین‌المللی، موجودیت و اعتبار دسته‌ای از اعمال حقوقی را به آن جهت که تجلی ارادهٔ یک تابع حقوق بین‌الملل است به رسمیت شناخته است. این طبقه‌بندی نسبتاً محدود به اعمال یک جانبهٔ کشورهاست، اما از زمان تأسیس سازمان‌های بین‌المللی، این گونه اعمال به شکل جدیدی افزایش یافته و اعمال یک جانبهٔ سازمان‌های بین‌المللی را نیز شامل می‌شود.

۱. اعمال یک جانبهٔ کشورها

در میان اعمال یک جانبهٔ کشورها که دارای قابلیت ایجاد تعهدات حقوقی بین‌المللی هستند، می‌توان به اعمال زیر اشاره کرد:

۱) شناسایی یک کشور یا حکومت جدید؛

۲) اعتراض و سکوت: مانند اعتراض یونان به بمباران تنگهٔ کورفو در اوت ۱۹۲۳. سکوت مانند موردی که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیهٔ «مناطق ماهی‌گیری» (۱۹۷۰) اعلام داشت: «عدم اعتراض انگلستان به تعیین خط مبدأ دریای ساحلی نروژ عاملی است که می‌تواند بعداً علیه انگلستان قابلیت استناد داشته باشد.»؛

۳) اطلاعیه‌ها: مثل الزامی که در حقوق جنگ درمورد اطلاع رسانی کشورهای متخاصم به کشورهای بی‌طرف در مورد حالت جنگ و همچنین محاصرهٔ دریایی وجود دارد ؛

۴) اعلامیه‌ها: در حقوق جنگ، مثل اعلان جنگ یااعلامیهٔ بی‌طرفی در جنگ و در زمان صلح، الحاق به یک معاهده، اعلامیهٔ پذیرش شرط قضاوت اجباری دیوان، اعلامیهٔ قطع روابط دیپلماتیک با سایر کشورها؛

برخی از علمای حقوق بین‌الملل، اعمال زیر را نیز در زمرهٔ اعمال حقوقی یک جانبه در حقوق بین‌الملل دانسته‌اند:

۱) قول و عهد؛

۲) فسخ یا کناره‌گیری ازمعاهده؛

۳) حق شرط بر معاهده؛

۴) تعلیق اجرای معاهده؛

۵) اعمالی که حقوق بین‌الملل آنها را در صلاحیت کشورها دانسته است، مثل تعیین عرض دریای سرزمینی و منطقهٔ مجاور؛

۶) اعمالی که‌ایجاد کنندهٔ سابقهٔ عرفی هستند، مانند برخی از قوانین و مقررات داخلی کشورها؛

دراین که اعمال ناشی از معاهدات بین‌المللی را بتوان در زمرهٔ اعمال حقوقی یک جانبهٔ کشورها تلقی نمود(مثال الحاق، حق شرط، اعلامیهٔ پذیرش شرط قضاوت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری، فسخ یا کناره گیری از معاهده، تعلیق اجرای معاهده) جای تأمل است، زیرا بدون آن معاهدات، آن اعمال نمی‌توانستند هیچ‌گاه موجودیت یابند.

کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۲۰۰۶ «اصول راهنمای قابل اجرا در مورد اعلامیه‌های یک جانبهٔ کشورها که قابلیت ایجاد تعهدات حقوقی» را دارند، تصویب کرده است.

۲. اعمال یک جانبهٔ سازمان‌های بین‌المللی

معمولاً اعمال یک جانبهٔ سازمان‌های بین‌المللی تحت این عناوین هستند: قطعنامه، توصیه، تصمیم، اعلامیه، بیانیه و امثال آنها.

واژهٔ «قطعنامه»، اصطلاحی عام و کلی است که هر گونه عمل ناشی از یک رکن جمعی، اعم از سازمان بین‌المللی، کنفرانس یا کنگرهٔ بین‌المللی و مانند آنها را در بر می‌گیرد.

واژهٔ «تصمیم» شامل اعمال الزام‌آور است، درحالی‌که «توصیه» از قدرت الزام‌آور چندانی برخوردار نیست و «اعلامیه» و «بیانیه» فاقد هر گونه الزام حقوقی است. با وجود این، تمامی اعمال یک جانبهٔ سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند در فرایندشکل گیری و تکوین عرف بین‌المللی ایفای نقش کنند.

اعمال یک جانبهٔ سازمان‌های بین‌المللی شامل اعمال قاعده ساز درون سازمانی و اعمال قاعده ساز برون سازمانی است. تصمیمات یک سازمان بین‌المللی درامورى که خاص مسائل داخلی آن سازمان است، اعمال یک جانبه قاعده ساز درون سازمانی و تصمیمات یک سازمان بین‌المللی در اموری که به زیست خارجی آن سازمان مربوط است و شامل دستوراتی خطاب به کشورهای عضو خود آن سازمان است، در زمرهٔ اعمال یک جانبهٔ قاعده ساز برون سازمانی است.

در پایان این قسمت، همان طور که پیش از متذکر افتاد، اعمال یک جانبهٔ سازمان‌های بین‌المللی در زمرهٔ «حقوق نرم» نیز محسوب می‌شوند.

بند چهارم: جایگاه قواعد آمرهٔ بین‌المللی

امروزه در جامعهٔ بین‌المللی، قواعد حقوقی ویژه‌ای وجود دارند که به عنوان قواعد بنیادین، عام یا آمرانه و برتر حقوق بین‌الملل و تحت عنوان«قواعد آمره»[1] شناخته شده اند. این قواعد مشتمل بر هنجارها و اصولی هستند که در رأس سلسله مراتب قواعد حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرند و هر قاعدهٔ دیگری که مغایر با آن‌ها باشد و حتی رویه و عملکردی که با آن‌ها در تعارض باشد، بی اعتبار محسوب می‌شود.

برخی را نظر بر آن است که قاعدهٔ آمره در زمرهٔ منابع حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شوند، بلکه در جایگاهی فراتر از منابع حقوق بین‌الملل قرار دارند. استدلال چنین نظری آن است که قواعد آمره، برخلاف سایر قواعد حقوق بین‌الملل، جنبهٔ وضعی یا تحققی ندارند، بلکه منشأ یا خاستگاه معاهده‌ای یا غیر معاهده‌ای دارند که به تدریج و براثر مرور زمان، توسعه و تحول یافته و به عنوان قواعد مورد قبول جامعهٔ بین‌المللی در کل، «مورد پذیرش و به رسمیت شناخته شده»[2] و در رأس سایر قواعد جای می‌گیرند.

در مقابل، نظر غالب بر آن است که به رغم پذیرش نکات مذکور، از آنجا که قاعدهٔ آمره بخش مهم و جدا ناشدنی حقوق بین‌الملل موضوعه یا تحققی هستند، لذا نمی‌توان آن قواعد را جدا از سایر قواعد تشکیل دهندهٔ حقوق بین‌الملل در نظر گرفت.

اما قاعدهٔ آمره چه مفهومی دارند؟ چگونه به وجود می‌آیند و تکامل پیدا می‌کنند؟ مرجع یا مراجع اعلام وجود آنهاکدامند؟ آیا امکان اصلاح و تغییر در آنها وجود دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آیین آن چگونه است؟ مصادیق آنها کدامند؟ و بالاخره، اختلافات ناشی از آنها چگونه فیصله می‌یابد؟ موضوعاتی هستند که در این بند مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

---

1 - Jus Cogens.
2 - Accepted and Recognized.

۱. تعریف کلی قاعدهٔ آمره

اولین سند حقوقی بین‌الملل که در آن از قاعدهٔ آمره تعریف شده، عهدنامهٔ ۱۹۶۹ وین در زمینهٔ حقوق معاهدات است که بخشی از مادهٔ ۵۳ را به خود اختصاص داده است:

«.. از نظر عهدنامهٔ حاضر، قاعدهٔ آمره حقوق بین‌الملل عام، قاعده‌ای است که از سوی جامعهٔ بین‌المللی کشورها در کل به عنوان قاعده‌ای که تخلف از آن مجاز شمرده نشده است (تخلف ناپذیر) و تنها از طریق یک قاعدهٔ بعدی حقوق بین‌الملل عام با همان ویژگی قابل تغییر باشد، پذیرفته و به رسمیت شناخته شده است.» البته در عهدنامهٔ ۱۹۸۶، سازمان‌های بین‌المللی نیز به کشورها اضافه شده است.

تعریف مذکور، هر چند طبق مفاد خود عهدنامه، خاص همان سند است، اما در مجموع می‌توان آن را — به رغم برخی ابهامات، ایرادات و کاستی‌ها– به عنوان یک تعریف کلی و عام از قاعدهٔ آمره پذیرفت.

قواعد آمرهٔ در زمرهٔ تعهدات عام الشمول‌اند، [1] اما هر تعهد عام الشمولی را نمی‌توان قاعدهٔ آمره دانست. دیوان بین‌المللی دادگستری برای اولین بار در قضیهٔ بارسلونا تراکشن (۱۹۷۰)میان تعهدات عام الشمول به معنای تعهدات کشورها در قبال جامعهٔ بین‌المللی در کل و تعهدات آنها در برابر یکدیگر [2] قائل به تفکیک شد.

تعریف مندرج در عهدنامهٔ وین، نیازمند توضیحاتی است که در زیر بدان‌ها پرداخته می‌شود.

۲. عناصر اساسی تعریف قاعدهٔ آمره

۱) قاعدهٔ آمره باید در زمرهٔ قواعد حقوق بین‌الملل عام باشد. در نتیجه، قاعدهٔ آمره نمی‌تواند از میان قواعد حقوق بین‌الملل خاص به وجود آید.

۲) واژهٔ «درکل» [3] دارای ابهام است، زیرا مشخص نیست که چه تعداد از کشورها را در بر می‌گیرد. آنچه مسلم است، «در کل» به معنای تمامی کشورها نیست، زیرا تحقق پذیرش قاعده‌ای به عنوان قاعدهٔ آمره از سوی تمامی کشورها امری تقریباً غیرمتحمل است. بنابراین«درکل» را می‌توان به معنای اکثریت اعضای جامعهٔ بین‌المللی که در آن گروه‌هایی از کشورهای مختلف با وضعیت‌های جغرافیایی سیاسی گوناگون وجود داشته باشند، تلقی نمود.

۳) عبارت، قاعدهٔ آمره «به عنوان قاعده‌ای که تخلف از آن مجاز شمرده نشده است» بسیار بحث برانگیز است، زیرا اصولاً در حقوق موضوعه یا تحققی تخلف ناپذیر بودن را نمی‌توان به عنوان

---

1 - Erga Omnes.
2 - Si Omnes.

۳- در متن انگلیسی as a whole و در متن فرانسوی Dans son ensemble آمده است.

یکی از عناصر تعریف قاعدهٔ حقوقی بر شمرد. به علاوه، مگر در عالم حقوق قاعده‌ای وجـود دارد که تخلف از آن مجاز شمرده شده باشد که تخلف از قاعدهٔ آمره مجاز شمرده نشود. بنابراین عدم تجویز تخلف از قاعدهٔ آمره صرفاً می‌تواند مبین قاعده‌ای باشد که به موجـب آن، تابعـان حقـوق بین‌الملل مجاز نیستند در اِعمال صلاحیت قاعده سازی، قاعدهٔ آمره را نادیده انگارند.

۴) تغییر یا فسخ هر قاعدهٔ آمره فقط با پیدایش قاعدهٔ آمره جدید ممکن است (نک. مباحث آتی).

۵) با عنایت به صدر مواد ۵۳ و ۶۴ عهدنامهٔ ۱۹۶۹(عینـاً در عهدنامـهٔ ۱۹۸۶)، اثـر قاعـدهٔ آمـره بـر معاهدات، بنا به مورد، اثر بطلان مطلق یا اختتام است.

۶) واژهٔ «پذیرش» و «به رسمیت شناختن»یا «شناسایی» در تعریف قاعدهٔ آمره از مادهٔ ۳۸ اساسـنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری اقتباس شده است. پذیرش در مـورد قواعـد عرفـی عـام و شناسـایی مربوط به معاهدات عام و اصول کلی حقوق است.

۷) مسئوولیت بین‌المللی ناشی از نقض قاعدهٔ آمره تابع قواعد خاصی در حقوق مسئوولیت بین‌المللی است.

۳. منشأ یا خاستگاه قاعدهٔ آمره

در این مورد که منشاء یا خاستگاه قاعدهٔ آمره چیست و چگونه یک قاعدهٔ آمره به وجود می‌آیـد و تکامل پیدا می‌کند، نظریات مختلفی ابراز شده است. برخی منشاء قاعـدهٔ آمـره را حقـوق طبیعـی، برخی دیگر معاهدات و یا عـرف و بـالاخره، دسته‌ای عـلاوه بـر آنهـا، رویـهٔ قضـایی بـین‌المللـی، قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و اصول کلی حقوق می‌دانند. نظریهٔ اخیر به دلیل آن که با سـاختار جامعهٔ بین‌المللی سازگارتر است، طرفداران بیشتری دارد.

۴. مرجع اعلام وجود قاعدهٔ آمره

عهدنامهٔ وین صریحاً مرجع اعلام وجود قاعدهٔ آمره را مشخص نکرده اسـت، هـر چنـد تلویحـاً عبارت جامعهٔ بین‌المللی کشورها در کل، گویای مرجع اعلام وجود آن قواعد است. امـا از آنجـا کـه هنوز جامعهٔ بین‌المللی دارای شخصیت حقوقی کامل و مسـتقل نیسـت، بنـابراین موضـوع هماننـد گذشته در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است. با وجود این، از آنجا که امروزه تا حدود زیـادی سـازمان ملل متحد، به ویژه مجمع عمومی، تجلی بارز جامعهٔ بین‌المللی است، بر همین اساس، شـاید بتـوان بهترین مرجع اعلام وجود و ظهور قاعدهٔ آمره را چنین نهادی دانست. مجمع عمومی سـازمان ملـل متحد طی قطعنامه‌های گوناگون، وجود قاعدهٔ آمره را بنا به مورد اعلام کرده است. البته در رابطه بـا موضوع، نقش دیوان بین‌المللی دادگستری را نمی‌توان نادیده انگاشت.

۵. اصلاح و تغییر قاعدۀ آمره

اصولاً هرقاعدۀ حقوقی، همگام با توسعه و تحول حقوق بین‌الملل، نیازمند اصلاح یا تغییر است و این اصلاح یا تغییر با وضع یا پیدایش قاعدۀ حقوقی جدید صورت می‌گیرد. حال با توجه به ویژگی‌های خاص قواعد آمره(به عنوان قواعد حقوقی برتر) آیا روند اصلاح یا تغییر آن می‌تواند همانند سایر قواعد حقوقی باشد؟ اگر چنین است، آیا این بدان معنا نیست که قاعدۀ آمرۀ در حال اصلاح یا تغییر در هر مرحله‌ای از ایجاد یا پیدایش، ناقض قاعدۀ آمرۀ قبل از اصلاح یا تغییر است و اگر پاسخ منفی است، دیگر چگونه می‌توان قاعدۀ آمره را در زمرۀ قواعد حقوقی دانست؟ پاسخ دقیق به پرسش‌های مطروحه خود مستلزم پاسخ به دو پرسش زیر است:

۱) آیا امکان اصلاح یا تغییر قاعدۀ آمره وجود دارد؟

در پاسخ باید اذعان نمود که عهدنامه‌های وین، به طور کلی مجوز تغییر قاعدۀ آمره را با پیدایش قاعدۀ آمره جدید داده است، زیرا پویایی نظام حقوقی که امری انکارناپذیر است، چنین ضرورتی را توجیه می‌کند. درست است که قاعدۀ آمره از ثبات و دوام بالایی برخوردار است، اما این منافاتی با پویایی و تحول آن نخواهد داشت. از سوی دیگر، با پذیرش امکان تغییر قاعدۀ آمره، راه برای توسعه و تحول این گونه قواعد گشوده می‌شود.

۲) چگونه قاعدۀ آمره تغییر می‌کند؟

در پاسخ، عهدنامه‌های وین ساکت‌اند و تنها به‌این نکته اکتفا می‌کنند که اصلاح یا تغییر از رهگذر قاعدۀ جدید با همان ویژگی محقق می‌شود.

از لحاظ علمی با فقدان قوۀ مقننۀ بین‌المللی تحقق این امر چندان آسان نمی‌نماید. مشکل عمده و اساسی در رابطه با موضوع این است که هر رفتار یا عملکرد کشورها که در جهت و به قصد اصلاح یا تغییر یک قاعدۀ آمره صورت گیرد، خود ناقض قاعدۀ آمره موجود است و در نتیجه، مانع بزرگی برای پیدایش قاعدۀ آمره جدید خواهد بود.

در مجموع، اصلاح یا تغییر قاعدۀ آمره از طریق عرف(به شرط عدم اعتراض در روند شکل‌گیری) و یا معاهدات عام ممکن است، زیرا ارادۀ «جامعۀ بین‌المللی کشورها در کل» می‌تواند به صورت ضمنی یا صریح در قواعد عرفی یا معاهدات عام تجلی یابد.

۶. مصادیق قاعدهٔ آمره

امروزه اصول زیر از جمله اصولی هستند که توسط جامعهٔ بین‌المللی به عنوان قاعدهٔ آمره پذیرفته به رسمیت شناخته شده است:

اصل وفای به عهد؛ اصل حسن نیت(محل اختلاف است) ؛ اصل منع توسل به زور،[1] اصل تحریم جنگ(محل اختلاف است) ؛ اصل منع تجاوز؛ اصل حق ملت‌های در تعیین سرنوشت خود؛ اصل احترام به حاکمیت، استقلال و تمامیت سرزمینی کشورها ؛ اصل دفاع مشروع ؛ اصل منع دزدی دریایی ؛ اصل منع هواپیما ربایی؛ اصل منع نسل کشی؛ اصل منع شکنجه ؛ اصل منع جنایت علیه بشریت ؛ اصل منع جنایت جنگی؛ اصل منع بردگی؛ اصل عدم تبعیض نژادی؛ اصل احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی بشر؛ اصل حاکمیت کشورها بر منابع طبیعی خود.

۷. چگونگی فیصلهٔ اختلافات ناشی از قاعدهٔ آمره

تنها موردی که در عهدنامهٔ ۱۹۶۹ وین، قید صلاحیت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری پیش‌بینی شده، رسیدگی به اختلافات ناشی از قاعدهٔ آمره (مواد ۵۳و ۶۴) است، به شرطی که دوازده ماه از تاریخ اعتراض به نقض قاعدهٔ آمره گذشته باشد و امکان نیل به توافق در فیصلهٔ اختلاف طبق مادهٔ ۳۳ منشور ملل متحد (روش‌های فیصلهٔ مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی) وجود نداشته باشد. در این صورت، هر یک از طرفین اختلاف ناشی از تفسیر یا اجرای مواد ۵۳ یا ۶۴ می‌تواند طی دادخواست کتبی از دیوان درخواست رسیدگی نماید. البته طرفین می‌توانند توافق نمایند که اختلاف میان آن‌ها به داوری ارجاع گردد. (مادهٔ ۶۶)

جمع بندی

منابع حقوق بین‌الملل مجموعه قواعدی هستند که موجب شکل‌گیری حقوق بین‌الملل می‌شوند و آن قواعد را می‌توان در طبقات مختلف و متعدد قرار داد:

معاهدات، قواعد عرفی، اصول کلی حقوق به عنوان منابع اصلی حقوق بین‌الملل، بدون هرگونه سلسله مراتب و رویهٔ قضایی بین‌المللی، دکترین به عنوان منابع فرعی و تبعی حقوق بین‌الملل.

البته نباید جایگاه اصل انصاف، اعمال حقوقی یک جانبه و قواعد آمرهٔ بین‌المللی را در حقوق بین‌الملل نادیده انگاشت.

معاهدات مهم‌ترین منبع حقوق بین‌الملل که ناشی از ارادهٔ آزاد اشخاص یا تابعان فعال حقوق بین‌الملل است و معمولاً به صورت مکتوب می‌باشند و ضمن آن که طبق موازین حقوق بین‌الملل تنظیم و منعقد می‌شوند. آن موازین در مرحلهٔ اجرا بر روابط طرفین معاهدات حاکم است.

۱- کمیسیون حقوق بین‌الملل در تفسیر مادهٔ ۵۳ عهدنامهٔ حقوق معاهدات، تنها به این اصل به عنوان قاعدهٔ آمره اشاره کرده است. البته این به این معنا نیست که مصادیق دیگری نداشته باشد.

طبقه‌بندی معاهدات، اعم از «رسمی»، «ساده یا اجرایی»، «قانون ساز یا عام»، «قراردادی یا خاص»، «دوجانبه» و «چند جانبه» تأثیری بر «معاهده بودن» آن‌ها ندارد.

یکی دیگر از منابع اصلی حقوق بین‌الملل، عرف و قواعد عرفی است. عرف عبارت است از رویه، عملکرد یا رفتار کشورها و یا سازمان بین‌المللی در مناسبات خود که مبین اعتقاد حقوقی آن‌ها به آن رفتار باشد. این کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی باید آن رفتار را پذیرا بوده و به آن اعتقاد حقوقی داشته باشند تا قاعدهٔ عرفی شکل گیرد. به بیان دیگر، شکل‌گیری عرف نتیجهٔ تکرار اعمال یا رفتار مشابه تابعان حقوق بین‌الملل در مدت زمان نسبتاً طولانی است، هر چند در رابطه با تداوم زمانی آن جای بحث است.

سومین منبع اصلی حقوق بین‌الملل، اصول کلی حقوق است. این اصول، اصول مشترک در نظام‌های حقوقی داخلی کشورهاست که به حقوق بین‌الملل قابل انتقال بوده و انتقال یافته است.

در ادبیات حقوق بین‌الملل، به موازات سخن از اصول کلی حقوق، سخن از اصول کلی حقوق بین‌الملل یا اصول حقوق بین‌الملل به میان می‌آید. این اصول می‌توانند جایگزین قواعد حقوق بین‌الملل عرفی یا اصول کلی حقوق گردند.

در مورد سایر منابع حقوق بین‌الملل باید میان منابع تبعی یا کمکی حقوق بین‌الملل یعنی رویهٔ قضایی بین‌المللی و دکترین به عنوان عوامل فرعی شناخت قواعد حقوق بین‌الملل قائل به تفکیک شد.

در مبحث منابع حقوق بین‌الملل، این پرسش همواره مطرح است:

جایگاه اصل انصاف، اعمال حقوقی یک جانبه و قواعد آمره حقوق بین‌الملل عام کجاست؟ آیا آن‌ها منابع اصلی در کنار معاهدات، عرف و اصول کلی حقوق هستند یا منابع فرعی می‌باشند؟

در پاسخ باید در یک کلمه و به طور کلی اذعان نمود که «خیر».

آن‌ها نه منبع اصلی و نه فرعی به معنای مقرر در مادهٔ ۳۸ اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری (که بیانگر منابع حقوق بین‌الملل می‌باشد) نمی‌باشند. اما این پاسخ منفی به این معنا نیست که آن‌ها اصولاً جایگاهی در حقوق بین‌الملل و در این جا منابع حقوق بین‌الملل ندارند.

۱. در مورد اصل انصاف

۱) اصل انصاف را می‌توان از جهتی یک اصل کلی حقوق دانست؛

۲) این اصل می‌تواند در مواردی موجد یک تعهد حقوقی گردد؛

۳) این اصل می‌تواند در صورت عدم کفایت حقوق تحققی یا سکوت آن، مکمل حقوق بین‌الملل باشد؛

۴) هر قاعدهٔ حقوقی باید مشحون از اصل انصاف باشد.

این ویژگی هر چند ارتباط مستقیمی با منابع حقوق بین‌الملل ندارد، اما به نظر می‌رسد فراتر از منابع باشد؛

۵) «شرط قضاوت بر اساس انصاف» قیدی است که در برخی از معاهدات گنجانیده شده است. انصاف در این جا یک تعهد معاهده‌ای است و جدا از معاهدهٔ موضوع تعهد نیست؛

این که انصاف بتواند مستقلاً به عنوان قاعدهٔ فیصله اختلافات بین‌المللی مورد استناد قرار گیرد و حقوق بین‌الملل تحققی نادیده انگاشته شود، دیدگاهی است که چندان مورد پذیرش نمی‌باشد، چرا که این کاربرد موجب بی ماهیت کردن کامل کارکرد قضایی مرجع حقوقی فیصلهٔ اختلاف می‌گردد.

۲. در مورد اعمال حقوقی یک جانبه

اعمال حقوقی یک جانبه، اعم از اعمال یک جانبهٔ کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی و اعم از این که به نوعی وابسته به منابع اصلی حقوق بین‌الملل باشند یا نباشند، در حد نهایت موجد تعهد حقوقی و یا در مورد برخی اعمال سازمان‌های بین‌المللی، در زمرهٔ «حقوق نرم» محسوب می‌شوند.

۳. در مورد قواعد آمره

برخی معتقدند که قواعد آمره جایگاهی فراتر از منابع حقوق بین‌الملل دارند و برخی دیگر را اعتقاد بر آن است که این دسته از قواعد به دلیل برتری و اعتبار حقوقی والا، در رأس سایر منابع حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرند و به نوعی در زمرهٔ منابع حقوق بین‌الملل می‌باشند. عقیدهٔ اخیر نسبت به عقیدهٔ اول طرفداران بیشتری دارد.

در مجموع هر قاعده‌ای از قواعد حقوق بین‌الملل به نحوی از انحا در دسته‌بندی یکی از منابع حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد و نمی‌توان قاعدهٔ حقوقی بین‌المللی را تصور کرد که در چارچوب حقوقی منابع نباشد.

فصل ششم
کشورها اعضای اصلی جامعهٔ بین‌المللی

از دید حقوق بین‌الملل، اعضای جامعهٔ‌بین‌المللی با توجه‌به تعریفی که‌پیش از این از جامعهٔ‌بین‌المللی به عمل آمد، موجودیت‌هایی هستند که هدف قواعد و اصول این حقوق قرار می‌گیرند. بنابراین، اعضای چنین جامعه‌ای در عین حال تابعان یا اشخاص حقوق بین‌الملل نیز هستند.

دیوان بین‌المللی دادگستری (نظریهٔ مشورتی در قضیهٔ جبران خسارت وارده به کارکنان سازمان ملل متحد، ۱۹۴۹)، تابع یا شخص حقوق بین‌الملل بودن را به معنای برخوردار بودن از شخصیت بین‌المللی دانسته و آن مشروط به داشتن دو صلاحیت است: یکی صلاحیت دارا بودن حقوق و وظایف بین‌المللی و دیگری صلاحیت استیفای این حقوق و ایفای آن وظایف از طریق صدور اعلامیهٔ بین‌المللی. بنابراین، هر سازمان بین‌المللی از جمله اهلیت اقامهٔ دعوا را دارد.

یکی از ویژگی‌های ممتاز حقوق بین‌الملل معاصر، کثرت بازیگران بین‌المللی است، لذا این موضوع که کدام یک دارای شخصیت حقوقی می‌باشند به عوامل متعدد واوضاع و احوال تأسیس و کارکرد آنها بستگی دارد.

بنابراین در یک نظام حقوقی ضروری نیست که تابعان یا اشخاص حقوقی از نظر ماهیت یا از حیث وسعت، شبیه به یکدیگر باشند.

امروزه پیکرهٔ اصلی جامعهٔ بین‌المللی را کشورها و سازمان‌های بین‌المللی دولتی تشکیل می‌دهند. البته افراد، شرکت‌های فراملی یا چند ملیتی، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی، نهضت‌های آزادی‌بخش ملی و واتیکان یا سریر مقدس نیز به طور استثنایی و تحت شرایط خاصی در زمرهٔ اعضای جامعهٔ بین‌المللی یا تابعان حقوق بین‌الملل (البته تابعان منفعل)محسوب می‌شوند.

در این فصل صرفاً به موضوع کشورها به عنوان اعضای اصلی جامعهٔ بین‌المللی پرداخته خوهد شد و در فصول آتی جایگاه سازمان‌های بین‌المللی (بین الدول) و وضعیت اشخاص خصوصی در حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کشور یا دولت در آن واحد تابع یا شخص حقوق عمومی داخلی و حقوق بین‌الملل است. حقوق عمومی داخلی، کشور یا دولت را تا مرزهای سرزمینی دنبال می‌کند و از آن پس کشور تابع حقوق بین‌الملل می‌گردد.

در واقع این حقوق بین‌الملل نیست که کشور یا دولت را ایجاد می‌کند، بلکه تنها تعیین ضوابط و صلاحیت‌های آن بر عهدهٔ حقوق بین‌الملل است. همچنین حقوق بین‌الملل که با تغییر اشکال تاریخی جامعهٔ بین‌المللی مواجه شده است، باید نظام حقوقی پدیداری و ناپدیداری (ظهور و زوال) کشورها را تعیین کند. بنابر این همان طور که کمیسیون داوری یوگسلاوی در نظریهٔ شمارهٔ ۱ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۹۱ بیان نموده است،[۱] این اصول حقوق بین‌الملل است که مشخص می‌کند تحت چه شرایطی یک موجودیت، شکل کشور یا دولت را به خود می‌گیرد.[۲]

نظام حقوقی کشور یا دولت– که گاه کشور را به عنوان نهاد حقوقی و گاه به عنوان یک واقعیت تاریخی مرجح می‌داند– آمیخته‌ای است از قواعد متحدالشکل مبتنی بر اصل «برابری حاکمیت» کشورها از یک سو و قواعد گوناگون و کمابیش منطبق با تفاوت‌های ناشی از ثروت، قدرت و نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میان کشورها از سوی دیگر.[۳] بنابراین، شناخت کشور یا دولت از دیدگاه حقوق بین‌الملل، مستلزم بررسی این موضوعات است.کشور و عناصر تشکیل دهندهٔ آن، شناسایی کشور و حکومت و بالاخره، جانشینی کشورها

بخش نخست : مفهوم کشور[۴] و عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن

کشور یا دولت کامل‌ترین سازمان متشکل سیاسی، مهم‌ترین عضو جامعهٔ بین‌المللی و به منزلهٔ یک نهاد حقوقی، عضو اصلی و اولیه و منظم ومقتدر جامعهٔ بین‌المللی است و عامل برقراری روابط بین‌المللی و در نتیجه، شخص اصلی و تابع اساسی حقوق بین‌الملل است.

در حقوق داخلی، کشورها به خودی خود یا به مناسبت روابطی که با افراد دارند، بررسی می‌شوند، در صورتی که در حقوق بین‌الملل هرکشور فقط از نظر روابط و مناسباتی که با سایر کشورها و شخصیت‌های بین‌المللی دارد مورد توجه است.

۱– این کمیسیون پس از جنگ داخلی در یوگسلاوی سابق و به منظور حل و فصل مسائل جانشینی در آن سرزمین تشکیل گردید.

2 -Quoc Dinh, N.op.cit.P.447.

3 - Ibid.

۴– در زبان فارسی گاهی به جای واژهٔ«کشور» از واژهٔ «دولت» استفاده می شود . در صورتی که کلمهٔ «دولت» دارای معانی گوناگون است است که از آن جمله :هیأت وزیران، حکومت و به ویژه قوهٔ مجریه می باشد. دولت در این معنا برابر واژهٔ Gouvernement درزبان فرانسه و Government در زبان انگلیسی است . اما دولت (یا بهتر گفته شود کشور) در حقوق بین الملل معنای خاصی دارد. هنگامی می گوییم دولت ایران با دولت فرانسه معاهدهٔ همکاری اقتصادی یافرهنگی منعقد کرد، هدف این است که دو جامعهٔ بشری به شکلی خاص و ملیت هایی حاکم با یکدیگر هم پیمان گشته‌اند . دولت دراین معنا منطبق با معنای کشور در حقوق بین الملل است. معادل واژهٔ کشور یا دولت درزبان فرانسه L'Etat و در زبان انگلیسی State می‌باشد. از همین رو، در این فصل و سایر فصول کتاب از واژهٔ «دولت» و در مواردی استثنائاً از واژهٔ دولت (آن هم به معنای دولت) استفاده شده است.

از دیدگاه حقوق بین‌الملل، کشور یا دولت از اجتماع دایمی و منظم گروهی از افراد بشر که در سرزمین معین و مشخصی به طور ثابت سکونت گزیده‌اند و مطیع یک قدرت سیاسی مستقل هستند، تشکیل شده است. چنین کشور یا دولتی دارای استقلال و حاکمیت کامل می‌باشد و تنها از مقررات حقوق بین‌الملل پیروی می‌کند. عناصر تشکیل دهندهٔ کشور را می‌توان تنها در یک سند یافت و آن «عهدنامهٔ حقوق و تکالیف کشورها» معروف به «عهدنامهٔ مونته ویدئو» مورخ ۱۹۳۳ است. طبق مادهٔ ۱ این عهدنامه، عناصر تشکیل دهندهٔ کشور شامل سرزمین معین، جمعیت دایمی، حکومت و بالاخره، توانایی برقراری ارتباط با سایر کشورها می‌باشد.

به رغم منطقه‌ای بودن این عهدنامه و گذشت سال‌ها از زمان انعقاد و اجرای آن، امروزه این عهدنامه کماکان مورد توجه جامعهٔ بین‌المللی است. البته در تبدیل آن به عرف عام بین‌المللی محل تأمل بسیار است، به ویژه در مورد عامل حکومت.

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که کشور یا دولت از عواملی با ماهیت‌های متفاوت تشکیل یافته است، زیرا از سویی جمعیت یک عنصر جامعه شناختی، سرزمین یک عنصر جغرافیایی سیاسی، قدرت عمومی یا قدرت سیاسی یک عنصر حقوقی سیاسی و در نهایت، اهلیت یا صلاحیت برقراری روابط بین‌المللی، یک عنصر حقوقی بین‌المللی است.

بنابراین لازم است هر یک از آن‌ها جداگانه و به ترتیب زیر تشریح شود:

بند نخست : جمعیت یا عنصر انسانی

جمعیت گروهی از افراد انسانی را گویند که با رابطه و پیوندی حقوقی - سیاسی به نام «تابعیت» با یکدیگر متحد شده باشند و به یک کشور مربوط گردند، بدون آن که لازم باشد دارای نژاد، زبان، ملیت، قومیت و مذهب واحدی باشند. یک کشور بیش از هر چیز یک مجتمع انسانی است و در نتیجه نمی‌تواند بدون جمعیت وجود داشته باشد.[1]

معیار کمّی یا تعداد افرادی که جمعیت یک کشور را تشکیل می‌دهند در اساس چندان مهم نیست و این مفهوم عددی کاملاً نسبی است. از این رو، امروزه با ورود «کشورهای ذره‌ای»[2] به صحنهٔ بین‌المللی و حتی پذیرش عضویت بسیاری از آنها در سازمان ملل متحد، این نسبی گرایی نیز نادیده انگاشته شده است.

---

1 - Quoc Dinh. N, p.447.

۲ - Micro States : دررابطه با این که چه دولتی را می توان دولت ذره‌ای قلمداد کرد، اختلاف نظر بسیار است و هیچ گونه معیار قطعی حقوق وجود ندارد. اما آنچه مسلم است دولتهای ذره‌ای عمدتاً دولتهایی هستند که دارای جمعیت اندک، سرزمینی کوچک و فاقد قدرت سیاسی منسجم و یک پارچه و عموماً وابسته به قدرت سیاسی دولت غیر ذره‌ای هستند. امروزه اکثر دولتهای ذره‌ای عضو سازمان ملل متحد و نهادهای تخصصی وابسته به آن می باشند .

جمعیت هر کشور باید دارای تابعیت واحد باشند که معمولاً در کشور متبوع خود به سر می‌برند (استثنائاً در خارج از کشور). البته امروزه چه بسیارند کسانی‌که دارای تابعیت مضاعف و یا در مواردی چند تابعیتی هستند که ازاین بابت ممنوعیتی در حقوق بین‌الملل وجود ندارد، چرا که صلاحیت اعطای تابعیت و تعیین شرایط آن و نیز سلب یا اخراج از تابعیت از تجلیات حاکمیتی هر کشور و تابع ضوابط حقوق داخلی است. البته سلب یا اخراج از تابعیت اشخاص هرگاه موجب بی تابعیتی گردد، مغایرت آن با موازین حقوق بین‌الملل بشر آشکار است.

در مجموع، ورای این واقعیت سادهٔ آماری و حقوقی که جمعیت نامیده می‌شود، معمولاً مناسب است که برای یک واقعیت جامعه شناختی و سیاسی برتری قائل شد و آن «ملت» یا «مردم» نماد آن است و تجلی نوعی همگونی یا تجانس جمعیت است که تحقق آن عمدتاً بر عوامل حقیقی استوار است : جامعهٔ مشترک تاریخی، نژاد، مذهب، زبان، فرهنگ، آداب و رسوم و امثال آنها. به بیان بهتر، ملت گروهی از افرادند که در سرزمین مشخصی سکونت دارند و پیوندهای تاریخی و فرهنگی، آنان را به یکدیگر متصل می‌سازد.شرایط تحقق ملیت یا عضویت در جامعهٔ ملی، لزوماً ارتباطی با تابعیت ندارد.[۱]

بند دوم : سرزمین یا عنصر ارضی

۱. مفهوم و ویژگی‌های سرزمین

سرزمین یا فضای زیست یک کشور، محدودهٔ جغرافیایی است که با مرزهای کمابیش ثابت، معین‌و مشخص شده است. سرزمین مشتمل برمناطق خاکی، آبی (آب‌های داخلی‌ودریای سرزمینی) و هوایی یک کشور می‌باشد.

سرزمین محدودهٔ قدرت سیاسی کشور را مشخص می‌کند و در این محدوده است که کشور می‌تواند قدرت‌های خود را جهت اجرای وظایفش اِعمال کند. بنابراین، اصولاً کشور خارج از سرزمین خود، قادر به اِعمال قدرت نیست.[۲] حدی که اِعمال قدرت سیاسی را متوقف می‌کند، «مرز» نام دارد. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که خود سرزمین موضوع قدرت کشور نیست، اما عاملی است که حدود این اِعمال قدرت را تعیین می‌کند.

۱– حقوق بین‌الملل هیچ دولت یا دولتی را منع نمی‌کند که ملت های گوناگون را در خود جای دهد. چنین دولتی را چند نژادی یا چند ملیتی می‌گویند. نمونهٔ مورد اول، دولت افریقای جنوبی است و نمونهٔ مورد دوم دولت اتحاد جماهیر شوروی پیش از فروپاشی یا تجزیه است .(Quoc Dinh, N. op.cit.o.452)

۲– البته استثنایی بر این امر وارد است، از آن جمله خصوصیت الزام آور بودن قوانین برون مرزی در اِعمال صلاحیت فراسرزمینی یا جهانی است.

۲. مرز و انواع آن

حدود جغرافیایی هر کشوری را مرزهای آن کشور مشخص می‌کند و مرز حدفاصل حاکمیت یک کشور از حاکمیت کشور همجوار یا همسایه است از این روست که عامل جغرافیای سیاسی ازاهمیت خاصی برخوردار است. مشخص کردن مرزها در روابط بین‌المللی حایز کمال اهمیت است، زیرا مرزها حدود و ثغور جغرافیایی- حقوقی اِعمال حاکمیت و صلاحیت هر کشور را معین می‌کند. اِعمال اصل احترام به حاکمیت و تمامیت سرزمینی کشورها منوط به مشخص بودن مرز کشورهاست. از این رو، امروزه بیشترین اختلاف میان کشورها، اختلافات مرزی یا اختلاف بر سر حاکمیت سرزمینی است.

مسألهٔ تحدید حدود و مشخص کردن مرزها —اگر مشخص نشده باشد- ممکن است به سه صورت جداگانه انجام شود: با عمل یک جانبهٔ کشورها؛ با انعقاد معاهدهٔ مرزی میان کشورهای همجوار؛ با مداخلهٔ رکن داوری یا دادگستری بین‌المللی بر اساس موافقت‌نامهٔ بین‌المللی و در نتیجه، حکم داوری یا دادگستری بین‌المللی.

مرزها را می‌توان به دو نوع طبیعی و مصنوعی تقسیم کرد.

۱) مرزهای طبیعی

مرزهای‌طبیعی موانعی هستندکه در طبیعت وجود دارند و عامل جدایی یک کشور از کشور دیگرند، مانند کوهستان، دریا و دریاچه و رودخانه.

الف) کوهستان: در صورتی که میان دو کشور همجوار کوهستان وجود داشته باشد، نقاط مرزی به سه شکل گوناگون ترسیم می‌گردند:

(۱) خط الرأس، یعنی خط فرضی که مرتفع‌ترین قلل یک رشته کوه را به یکدیگر متصل می‌کند، مانند سلسلهٔ جبال هیمالیا که مرز میان هند و پاکستان و یا هند و چین را مشخص می‌کند.

(۲) خط مقسم آب سلسله جبال که میان دو حوضهٔ آب خیزی واقع شده است و مرز هر کشوری در سمتی که آب جاری می‌شود، قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، خط مقسم آب، خطی است که آب‌های کوه را به طور منصفانه میان دو کشور تقسیم می‌کند، مانند مرز میان فرانسه وایتالیا در سلسلهٔ جبال آلپ.

(۳) خط کوهپایه که در آن، مرز از انتهای شیب کوهستان تعیین می‌شود.

ب) دریاها : هرگاه میان دو کشور همجوار، دریا حایل باشد، هر یک از آنها می‌تواند با عمل حقوقی یک جانبه، عرض دریای سرزمینی خود را معین کند. خط انتهای دریای سرزمینی هر کشور، مرز آن کشور محسوب می‌شود، زیرا دریای سرزمینی در قلمرو حاکمیت کشورهای ساحلی است.

ج) دریاچه : چنانچه دریاچه‌ای توسط دو یا چند کشور محاط شده باشد، برای تعیین مرز معمولاً از روش «خط میانی» استفاده می‌کنند. این روش از جمله در مورد دریاچهٔ لِمان یا ژنو میان سوئیس و فرانسه و دریاچهٔ لوگانو میان ایتالیا و سوئیس و یا دریاچه‌های بزرگ میان ایالات متحدهٔ امریکا و کانادا اِعمال شده است.

دریاچهٔ خزر در شمال ایران وضعیت خاصی دارد که مختصراً در زیر بدان پرداخته می‌شود.

۲) تعیین حدود مرزی دریاچهٔ خزر

از آنجا که دریای خزر در واقع یک دریاچه و در زمرهٔ دریاهای بسته محسوب می‌شود، لذا رژیم حقوقی آن تابع توافق مشترک کشورهای ساحلی است. تا پیش از تجزیهٔ یا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی(سابق) در سال ۱۹۹۱ و جانشینی کشورهای آذربایجان، ترکمنستان، روسیه و قزاقستان در حاشیهٔ دریای خزر، تنها دو کشور ایران و اتحاد جماهیر شوروی (سابق)کشورهای ساحلی آن دریا بودند و دو معاهدهٔ ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ منعقده میان آن دو، نظام حقوقی خزر را تعیین می‌کرد، هر چند رژیم حقوقی کاملی نبود.

پس از تجزیهٔ اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، اکثر کشورهای جانشین، معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ را به دلیل تغییر اوضاع و احوال ناشی از فروپاشی، بی اعتبار اعلام کردند (هر چند استدلال آنها از دید حقوقی صحیح به نظر نمی‌رسید). از همان ابتدای تأسیس کشورهای جانشین، ادعاهای ۵۰٪، ۲۰٪ و حتی کمتر از آن به عنوان سهم ایران از خزر مورد مخالفت صریح سایر کشورهای ساحلی قرار گرفت. البته اتحاد جماهیر شوروی (سابق) طی سال‌های متمادی عملاً و برخلاف معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰، خط فرضی آستارا و بندر حسینقلی را مرز میان دو کشور تلقی نموده بود که سهمی حدود ۱۱٪ از خزر است.

موضوع تهیه و تنظیم یک رژیم حقوقی خاص خزر از همان زمان مورد بحث و مذکره بود، اما نیل به توافق مشترک و همه جانبه مشکل می‌نمود. این امر موجب گردید تا کشورهای حاشیهٔ خزر(بدون نظر موافق ایران) با انعقاد موافقت نامه‌های دو یا چند جانبه، خزر را میان خود تقسیم نمایند و حتی وقعی به اعتراضات قانونی کشور ایران نگذارند.

با وجود این، مسائل و مشکلات سیاسی و بین‌المللی، به ویژه تمایل کشور روسیه به تعیین یک رژیم خاص، موجب گردید تا با ارائه طرح از سوی هر یک از کشورهای ساحلی، زمینه برای نیل به تفاهم مشترک آماده گردد.

مهم‌ترین طرح‌های پیشنهادی عبارت بودند از :

- تسری نظام حقوق دریاها به دریای خزر؛

- مشاع بودن کل دریای خزر و بهره برداری مشترک تمامی کشورهای ساحلی از خزر؛
- تقسیم دریای خزر میان کشورهای ساحلی با ترسیم خطوط مبدأ مستقیم و استفادهٔ بین‌المللی و منصفانه، از جمله خط منصف و تکنیک نقطهٔ تلاقی مرزهای جانبی.
- تعیین دریای سرزمینی برای هر کشور ساحلی با توجه به میزانی از ساحل که از آن‌ها در اختیار دارند و باقیمانده همانند منطقهٔ انحصاری اقتصادی و دریای آزاد قابل استفادهٔ مشترک برای کشتیرانی و بهره برداری از بستر و زیر بستر آن.

در مجموع، پس از بیش از ۲۰ ماه مذاکره چند جانبه، طرفین در ۲۱ مرداد ماه ۱۳۹۷ به امضای یک عهدنامه (کنوانسیون) چارچوبی دست یافتند که موارد مهمی از نکات مورد اختلاف به توافق‌های بعدی موکول شد، از جمله مهم‌ترین آن ها، روش ترسیم خطوط مبدأ دریای سرزمینی و در نتیجه عدم تعیین خط مرزی و چگونگی تقسیم و استفاده از بستر و زیر بستر خزر است. این کنوانسیون مورد انتقادهای شدیدی قرار گرفته است.

۳) مرزهای مصنوعی

در صورت عدم وجود موانع طبیعی میان دوکشور و یا عدم توافق آنها در پذیرش این‌گونه موانع به عنوان نقاط‌مابین، کشورهای همجوار می‌توانند از موانع یا مرزهای مصنوعی استفاده نمایند. در تحدید حدود مصنوعی، دو روش معمول است:

الف) تحدید حدود هندسی: «روشی است که طبق آن، خطوطی مستقیماً میان دو نقطهٔ مشخص یا دو نقطه‌ای که باید مشخص شوند، بر اساس یک روش خاص ترسیم می‌شوند.»[۱] در اِعمال این روش، معمولاً از تیرک، سیم خاردار و یا دیوار استفاده می‌گردد. تحدید حدود هندسی، روش تعیین سرحدات زمینی ایران با کشورهای افغانستان، پاکستان، ترکیه و عراق است.

ب) تحدید حدود نجومی: «عبارت از روشی است که طبق آن، خطوط تحدیدکننده با استفاده از طول و عرض جغرافیایی ترسیم می‌شوند.»[۲] مثلاً مرز میان کرهٔ شمالی و کرهٔ جنوبی در مدار ۳۸ درجهٔ طول و عرض جغرافیایی قرار دارد و یا در تعیین سرحدات کشورهای ساحلی دریاچهٔ ویکتوریا (کنیا، اوگاندا و تانزانیا) از این روش استفاده شده است.

۱- هاریتینی دیپلا، «مرز در دریاچه‌های بین‌المللی»، ترجمهٔ دکتر ابراهیم بیگ‌زاده، مجلهٔ حقوقی، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، ش ۲۲، بهار- تابستان ۷۷، صص ۵۶-۵۷.

۲- همان،ص ۵۶ .

۳. واگذاری بخشی از سرزمین

هر کشوری می‌تواند بخشی از سرزمین خود را به کشور دیگر واگذار کند. واگذاری ممکن است دایم یا موقت، معوض یا بلاعوض باشد. واگذاری معوض می‌تواند به اشکال فروش، معاوضه، اجاره و امثال آن‌ها باشد. واگذاری موقت موجب انتقال حاکمیت به سرزمین واگذار شده نمی‌باشد. واگذاری دایم موجب انضمام سرزمین واگذار شده به کشور دیگر می‌شود. بدیهی است واگذاری زورمدارانه فاقد اعتبار و آثار حقوقی است.

نمونه‌های واگذاری به شرح زیر است :

۱) نمونهٔ بارز واگذاری تاریخی، واگذاری بلاعوض و دایم بخش‌هایی از سرزمین ارمنستان، جمهوری آذربایجان و ترکیه امروز به مساحت حدود ۲۵۰ هزار کیلومتر مربع توسط دولت ایران به روسیه طبق عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳) و ترکمن چای (۱۸۲۸) است.

۲) نمونه‌های واگذاری به شکل اجاره : اجارهٔ جزیرهٔ هنگ کنگ در جنوب چین توسط دولت چین به دولت انگلستان طبق معاهدهٔ مورخ ۱۸۴۲ برای مدت ۹۹ سال. با انقضای مدت اجاره در ۱۹۹۷، انگلستان جزیرهٔ هنگ کنگ را به دولت چین بازگرداند و در آنجا فرمول «یک کشور– دو نظام» پیاده شد؛ اجارهٔ بخشی از سواحل خلیج گوانتانامو به مساحت حدود ۱۲۰ کیلومتر مربع از طرف دولت کوبا به نیروی دریایی امریکا براساس معاهدهٔ مورخ ۱۹۰۳ (تمدید در ۱۹۳۴) جهت تأسیس پایگاه نیروی دریایی آن کشور. این پایگاه تا به امروز و به رغم اعتراض‌های مکرر دولت کوبا مبنی بر اجباری بودن این واگذاری مورد استفادهٔ دولت امریکا می‌باشد[1] ؛ اجارهٔ پایگاه هوایی ماناس به امریکا توسط قرقیزستان طبق توافق مورخ دسامبر ۲۰۰۱.

۳) نمونهٔ واگذاری به شکل فروش : فروش آلاسکا توسط دولت روسیه به امریکا در آوریل ۱۸۶۷.

بند سوم : قدرت سیاسی یا قدرت عمومی

جمعیت و سرزمین ازجمله عواملی هستند که نه تنها برای ایجاد یک کشور بلکه برای تأسیس هیچ گروه اجتماعی دیگر (جامعهٔ روستایی، جامعهٔ شهری و غیره آنها) کافی نیست. آنها به عامل سومی نیاز دارند که بتواند افراد وابسته به گروه را که در سرزمین معینی سکونت گزیده اند، رهبری و اداره نماید. اداره و رهبری چنین گروهی، نیاز به اِعمال قدرت دارد. ریشه و اساس قدرت تمامی گروه‌های اجتماعی داخلی ناشی از قدرت واحدی است که بدان«قدرت سیاسی» یا قدرت عمومی می‌گویند. بنابراین، قدرت سیاسی هرکشور جزء تجزیه ناپذیر آن کشور است و کلیهٔ قدرت‌های داخلی از آن منشعب می‌شوند.

۱- زندان معروف و مخوف گوانتانامو در این پایگاه قرار دارد .

امروزه دراکثر کشورهای دموکراتیک، اِعمال قدرت سیاسی یا قدرت حکومت با نهادی به نام «حکومت» یا سازمان اقتدارات عالی می‌باشد. این سازمان معمولاً از سه قوه یا قدرت اساسی تشکیل می‌شود: قوهٔ مجریه، قوهٔ مقننه و قوهٔ قضائیه. هر یک از قوای یاد شده دارای سازمان و تشکیلات منظمی جهت اِعمال قدرت سیاسی است. در نظام حقوقی بین‌المللی، نوع و شکل حکومت و به عبارت دیگر رژیم سیاسی کشورها به هیچ وجه مورد نظر نیست و ازاین رو، انتخاب آن به وسیلهٔ مردم هر کشوری آزادانه و بر اساس اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت صورت می‌گیرد (رژیم مشروطه، رژیم جمهوری و غیره)[1]. طبق «اصل دوام کشورها» تغییر آنها تأثیری در وجود و ثبات کشور ندارد. تنها اثری که ممکن است حاصل شود، رفتار سیاسی کشورهای دیگر است و این امر به سیاست بین‌الملل مربوط است و نه به حقوق بین‌الملل.

قدرت سیاسی یا قدرت عمومی دارای اساس و ویژگی‌های واقعی به شرح زیراست.

۱. اساس قدرت سیاسی : حاکمیت[2] و استقلال

در حقوق عمومی، حاکمیت به معنا قدرت برتر، قدرت مافوق و قدرت مطلق و انحصاری هر کشور است. اصل حاکمیت برای نخستین بار در قرن شانزدهم توسط ژان بُدَن[3] فرانسوی ابراز گردید و عده‌ای از فلاسفه و حقوق‌دانان دیگر از او پیروی نمودند. این عده از دانشمندان، قدرت سیاسی یا قدرت عمومی را در نظام داخلی با حاکمیت در هم آمیخته‌اند و معتقدند که چنین قدرتی مافوق تمام قدرت‌هاست و جنبهٔ غیر مشروط و مطلق دارد. طبق نظر آنان، در نظام بین‌المللی نیز حاکمیت به معنای عدم وابستگی به قدرت دیگر است.

با نضج مقررات بین‌المللی و توسعهٔ روابط بین‌الملل و همبستگی بیشتر ملت‌ها، مفهوم قدیمی و کلاسیک حاکمیت به تدریج در تضاد آشکار با حقوق بین‌الملل جدید قرار گرفت و عنوان مطلق و انحصاری خود را از دست داد و به نفع حقوق بین‌الملل محدود گردید وکشورها آمادگی خود را جهت چنین محدودیتی اعلام داشتند.

حقوق‌دانان و دانشمندان علوم سیاسی قرن بیستم در مورد مفهوم حاکمیت اختلاف نظر زیادی دارند. برخی حاکمیت را به معنای استقلال داخلی و خارجی دانسته اند؛ عده‌ای دیگر حاکمیت را با صلاحیت در هم آمیخته اند؛ دسته‌ای برای حاکمیت دو جنبه قایل شده اند: حاکمیت داخلی یا آزادی و حاکمیت خارجی یا استقلال و بالاخره، تعدادی نیز عقیده دارند که در عصر حاضر، حاکمیت

---

۱ - برای توضیح بیشتر نک : حمایت جهانی از حقوق بشر.

۲ - برخی «حاکمیت» را به عنوان عنصر چهارم تشکیل دهندهٔ کشور قلمداد کرده‌اند.

3 -Bodin.

با نظریات جدید حقوق عمومی مغایر است. بر اساس این نظریات، قدرت سیاسی تنها مجموعهٔ صلاحیت‌های محدود یک کشور است که آنها را مقامات صلاحیت‌دار تعیین شده در قانون اساسی اِعمال می‌کنند.

هیچ یک از نظریات ابرازی با واقعیات زمان به طور کامل منطبق نیست. بنابراین در مرحلهٔ اول آنچه مسلم است حقوق بین‌الملل جدید، حاکمیت کشورها را به رسمیت شناخته و بند اول مادهٔ ۲ منشور ملل متحد در این مورد مصرح است:«سازمان بر اصل برابری حاکمیت تمامی اعضا پایه گذاری شده است.» تصمیمات قضایی و داوری بین‌المللی نیز چنین اصلی را به منزلهٔ خصیصهٔ بنیادین یک کشور دانسته اند. در مرحلهٔ دوم، حاکمیت فقط در زمینهٔ داخلی قابل پذیرش است (حاکمیت ملی)، آن هم نه به صورت مطلق و غیر مشروط، بلکه تابع حقوق بین‌الملل. به بیان بهتر، حاکمیت در مفهوم جدید یعنی حق تصمیم گیری و آزادی عمل کشورها درتمامی امور در چارچوب مرزهای خود و عدم وابستگی به هر قدرت داخلی یا خارجی (استقلال). تنها محدودیت وارد بر چنین قدرتی از ناحیهٔ مقررات حقوق بین‌الملل است. اما در زمینهٔ بین‌المللی، حاکمیت مفهومی تازه می‌یابد و آن «صلاحیت» است. کشورها در روابط بین‌المللی از اختیارات و قدرت حقوقی برخوردارند که حقوق بین‌الملل برای آن‌ها به رسمیت شناخته است و به آن «صلاحیت» می‌گویند.

مهم‌ترین صلاحیت‌های کشوری از یک سو عبارتند از : صلاحیت سرزمینی (و استثنائاً صلاحیت فراسرزمینی)، صلاحیت موضوعی، صلاحیت شخصی و از سوی دیگر، صلاحیت‌هایی از جمله صلاحیت اِعمال قدرت سیاسی یا صلاحیت دستوری (قانون‌گذاری، قضایی و اجرایی)، صلاحیت انعقاد معاهدات بین‌المللی، صلاحیت برقراری روابط دیپلماتیک و کنسولی، صلاحیت رسیدگی به جرایم بین‌المللی، صلاحیت جهانی، صلاحیت شبه جهانی و صلاحیت توسل به زور در مقام دفاع مشروع و امثال آن ها.

صلاحیت هر کشوری از یک طرف ارتباط نزدیکی با مسئوولیت بین‌المللی آن کشور و از طرف دیگر با مصونیت آن و حتی مصونیت مقامات دولتی دارد. مسئوولیت، ضمانت اجرای صلاحیت است، یعنی خروج از صلاحیت موجب ایجاد مسئوولیت می‌شود. اما مصونیت به رغم آن که کشورها را نزد دادگاه‌های ملی معاف از مسئوولیت می‌کند، اما نزد دادگاه‌های بین‌المللی، معاف از مسئوولیت نمی‌باشند. البته به شرط آن که اعمال ارتکابی کشورها در مقام اِعمال حاکمیتی و نه تصدی باشد (مصونیت مشروط و محدود به جای مصونیت مطلق). از این روست که گفته می‌شود «مصونیت به معنای عدم مسئوولیت نیست.»

پس از تجمیع عناصر سه گانهٔ مذکور، کشور یا دولت بودن یک موجودیت منوط به توانایی برقراری ارتباط با سایر کشورها یا به طور کلی با جامعهٔ بین‌المللی است. عهدنامهٔ مونته ویدئو، شرط

«اهلیت» که در واقع معنای توانایی بالقوه را می‌دهد متذکر شده است، اما تعریفی از آن ارائه نمی‌دهد. البته اهلیت گاهی مترادف با شخصیت حقوقی و گاهی به منزلهٔ یکی از عناصر دارا شدن شخصیت حقوقی قلمداد می‌شود.

۲. ویژگی‌های واقعی قدرت سیاسی

برای این که بدانیم قدرت سیاسی یا قدرت عمومی دارای چه ویژگی‌های واقعی است، باید اولاً عقیدهٔ «قدرت تسلط» را کنار گذارد و نظریهٔ «قدرت تصمیم گیری» را جایگزین آن کرد، زیرا در این صورت مفهومی بسیار قابل انعطاف تر و هماهنگ با مقتضیات داخلی و بین‌المللی خواهیم داشت. علت این امر آن است که اگر یک کشور بتواند در امر حکومت خود تصمیم بگیرد (این مورد اغلب مربوط به جوامع داخلی است)، به همان منوال خواهد توانست در ایجاد تعهد یا انعقاد معاهده نیز تصمیم گیری نماید. مسلماً این عامل به تنهایی برای توصیف قدرت سیاسی یا قدرت عمومی نارسا و مبهم است، زیرا تمامی شخصیت‌های حقوقی می‌توانند مانند اشخاص حقیقی تصمیم گیرند.

همچنین شایسته است خصوصیات دیگری را برای قدرت سیاسی بر شمرد؛ از جمله:«قاطعیت قدرت یا مؤثر بودن تصمیم گیری» و «اصالت قدرت تصمیم گیری»، زیرا مبنای واقعی قدرت سیاسی بر حقوق بین‌الملل موضوعه یا تحقیقی استوار است که خود پاسخ‌گوی ضرورت‌های اجتماعی است.

از سوی دیگر، قدرت سیاسی اصیل است، زیرا مشتق از هیچ قدرت دیگری نیست. در صورتی که قدرت گروه‌های دیگر ناشی از منشاء دیگری است(مثلاً قدرت تصمیم گیری شهر و شهرستان ناشی از قدرت مرکزی حکومت است).

بخش دوم : شناسایی کشور و حکومت

بند نخست : شناسایی کشور

در نظام بین‌المللی معاصر که بر برتری و تفوق حاکمیت‌های کشوری پایه گذاری شده و محروم از ارکان عالی اجرایی است، شناسایی خصوصیت یک تأسیس(نهاد) اساسی را داراست. شناسایی روش و تشریفاتی است که به طور سنتی از قرن هجدهم به بعد در روابط بین‌المللی معمول گردیده و آن به رسمیت شناختن کشور نوبنیاد توسط کشورهای دیگر است.

اشکال ایجاد کشور جدید عبارتند از : اِعمال سیاست استعمارزدایی از طرف کشور متروپل، مانند تأسیس اکثر کشورهای قارهٔ افریقا از جمله مراکش، الجزایر و غیره؛ ادغام و اتحاد دو کشور مانند اتحاد مصر وسوریه از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱

و تشکیل کشور متحدهٔ عرب؛ تجزیهٔ قسمتی از سرزمین یک کشور مانند ایجاد کشور بنگلادش؛ تجزیهٔ یک کشور و ایجاد دو یا چند کشور مستقل مانند کره یا جمهوری‌های مستقل شوروی سابق ؛ تأسیس یک کشور توسط یک مقام یا مرجع بین‌المللی مانند استقلال سرزمین‌های تحت قیمومت و یا وضعیت دیگر از طرف یک سازمان بین‌المللی مانند تأسیس کشور «پائولا» در ۱۹۹۴؛ با الحاق دو یا چند کشور کوچک به یکدیگر برای تأسیس یک کشور بزرگ مانند تشکیل کشور ویتنام (مرکب از ویتنام شمالی و جنوبی) طبق یک معاهدهٔ بین‌المللی مانند تأسیس لهستان در ۱۹۱۹ یا قبرس در۱۹۵۹.

به عبارت دیگر، هنگامی که کشور جدیدی در صحنهٔ بین‌المللی ظاهر می‌گردد، یعنی عوامل تشکیل دهندهٔ آن جمع می‌شود، سایر کشورها به منظور برقراری ارتباط با آن کشور باید آن را به رسمیت بشناسند و موجودیتش را تأیید کنند.

مؤسسهٔ حقوق بین‌الملل در اجلاس بروکسل ۱۹۳۶، موضوع شناسایی را مورد بررسی قرار داد و آن را چنین تعریف کرد: «شناسایی عملی است که به موجب آن، کشورها وجود یک جامعهٔ سیاسی جدید و مستقل را که قادر به رعایت حقوق بین‌الملل است در سرزمین معینی تصدیق و تأیید می‌کنند و در نتیجه، ارادهٔ خود را دایر به شناسایی آن به عنوان عضو جامعهٔ بین‌المللی اعلام می‌دارند.»

شناسایی کشورهای جدید مستلزم پی بردن به این موضوعات است: ماهیت و آثار حقوقی شناسایی، زمان و چگونگی شناسایی، الزام به شناسایی، نظریهٔ استیمسون و تعهد به عدم شناسایی.

گفتار نخست : ماهیت و آثار حقوقی شناسایی

پرسشی که در رابطه با موضوع مطرح می‌شود این است : آیا شناسایی به کشور جدید شخصیت بین‌المللی می‌بخشد یا فقط مؤید آن است که کشور جدید چنین شخصیتی را قبلاً دارا بوده است؟ در این مورد دو نظریهٔ مغایر وجود دارد: یکی نظریهٔ تأسیسی یاایجادی و دیگر نظریهٔ اعلامی.

۱. نظریهٔ تأسیسی یا ایجادی

تعدادی از حقوق‌دانان طرفدار این نظریه، ازجمله پیروان مکتب ارادهٔ گرایی مانند آنزیلوتی، اپن هایم، تری پل[1] و یلی نک[2] معتقدند همان طور که مبنای قواعد حقوقی- اعم از داخلی یا بین‌المللی- ارادهٔ موافق کشور یا کشورهاست، همان طور هم ارادهٔ موافق و خاص کشورها که به صورت شناسایی تجلی می‌یابد، به جامعهٔ سیاسی جدید موجودیت و شخصیت بین‌المللی می‌بخشد.

---

1 - Tripel.
2 - Jellinek.

طرفداران این نظریه معتقدند از آنجایی که جامعهٔ کشورها جامعه‌ای سیاسی است، لذا عضویت در آن نیازمند پذیرش (شناسایی) کشورهای موجود است. طبق این نظریه، شناسایی نقش اصلی و اساسی دارد. حتی اگر همه شرایط فراهم باشد باز تا زمانی که کشور جدید التأسیس مورد شناسایی قرار نگیرد، از لحاظ موجود بودن با مشکل روبه رو می‌شود. به عنوان مثال در سال ۱۹۷۶ قلمرو بیافرا (Biafra) پس از جنگ‌های خونین با نیجریه، از آن کشور جدا شد و اعلام استقلال کرد و از همهٔ شرایطی که یک کشور باید برای ایجاد داشته باشد، برخوردار بود، اما به دلیل آن که به جز تعداد اندکی از کشورها، شناسایی چندان عمومیت نداشت، در مدت کمتر از سه سال دوباره بخشی از کشور نیجریه قلمداد شد. با وجود این، به نظریهٔ تأسیسی انتقادهای زیادی شده است، از جمله:

۱) درمورد نقش اراده، مبالغه شده است.

۲) آنچه تاریخ و جامعه شناسی در خصوص به وجود آمدن کشورها به ما می‌آموزند، مغایر با این نظریه است.

۲. نظریهٔ اعلامی

طبق این نظریه، چون کشور یک پدیدهٔ اجتماعی و تاریخی است و مولود قواعد حقوقی نمی‌باشد، بنابراین به محض اجتماع چهار عنصر تشکیل دهندهٔ آن یعنی جمعیت، قلمرو، قدرت سیاسی و توانایی برقراری ارتباط با جامعهٔ بین‌المللی ایجاد خواهد شد و شناسایی که قاعده‌ای حقوقی است، عامل تشکیل دهنده‌ای برای کشور محسوب نمی‌شود، بلکه صرفاً به منزلهٔ اعلام ورود کشور جدید به صحنهٔ بین‌المللی از سوی سایر کشورهاست و می‌تواند سرآغاز برقراری روابط دیپلماتیک و انعقاد معاهدات بین‌المللی با کشور یاد شده باشد.

امروزه، شیوهٔ عمل کشورها و مقررات بین‌المللی کاملاً منطبق با نظریهٔ مذکور است.

گفتار دوم : زمان و چگونگی شناسایی

۱. زمان شناسایی

شناسایی عملی است که باید پس از تأسیس و ایجاد کشور (کشور نوبنیاد) صورت گیرد، زیرا این عمل در واقع تأیید نهادی است که قبلاً به وجود آمده است، اما امروزه ممکن است عمل شناسایی از سوی کشورها به تأخیر افتد(برای مثال، یا کشور پاکستان تا ۲۲ فوریهٔ ۱۹۷۴ از شناسایی کشور بنگلادش خودداری نمود) و یا زود رس باشد(برای نمونه، شناسایی الجزایر از طرف برخی از کشورها قبل از استقلال).

۲. چگونگی شناسایی

معمولاً چگونگی شناسایی ساده و بی آلایش است. این امر ناشی از خصوصیت اعلامی آن است و چنین به نظر می‌رسد که نمی‌توان تحقق چنین عملی را تابع شرایطی خاص دانست. با وجود این، شناسایی ممکن است به یکی از دو صورت انجام پذیرد: صریح یا ضمنی و هر کدام به شکل فردی یا جمعی.

۱) شناسایی صریح فردی: شناسایی کشور جدید به طور صریح و علنی از سوی هر یک کشورها، ضمن تنظیم یک سند رسمی (معاهدهٔ خاص، اعلامیه، یادداشت دیپلماتیک) یا تلگرام صورت می‌گیرد؛ از جمله شناسایی کشورهای جدید افریقایی از سال ۱۹۶۰ اصولاً به این شکل بوده است.

۲) شناسایی صریح جمعی : شناسایی کشور نوبنیاد به گونهٔ علنی از جانب تعدادی از کشورها به طور دسته جمعی یا چند جانبه، ضمن تنظیم یک سند رسمی (معاهدهٔ چند جانبه، اعلامیهٔ چند جانبه، یادداشت دیپلماتیک چند جانبه، تصمیم یک کنفرانس یا کنگرهٔ بین‌المللی[۱]) انجام می‌پذیرد.

۳) شناسایی ضمنی فردی : شناسایی کشور جدید به صورت ضمنی از سوی هر یک از کشورها ضمن برقراری روابط دیپلماتیک و کنسولی و یا مکاتبات دیپلماتیک و یا انعقاد معاهدات بین‌المللی.

۴) شناسایی ضمنی جمعی : شناسایی ضمنی کشور نوبنیاد توسط عده‌ای از کشورها به اشکال گوناگون: الحاق به یک معاهدهٔ بین‌المللی، پذیرش عضویت در یک اتحادیه یا یک سازمان بین‌المللی[۲]، شرکت در یک کنفرانس یا یک کنگرهٔ بین‌المللی.[۳]

۱- معاهدهٔ چند جانبه مانند معاهدهٔ قسطنطنیه مورخ ۱۸۳۲ که به موجب آن انگلستان، فرانسه، روسیه و ترکیه به طور جمعی کشور جدید یونان را به رسمیت شناختند. اعلامیه یا یادداشت دیپلماتیک چند جانبه مانند یادداشت مورخ ۲۰ فوریهٔ ۱۸۸۰ که توسط مأموران دیپلماتیک فرانسه، انگلستان و آلمان به وزارت امور خارجه رومانی مبنی‌بر شناسایی آن کشور تسلیم شد. تصمیم یک کنفرانس بین‌المللی مانند تصمیم کنگرهٔ برلین مورخ ۱۸۷۸ که به موجب آن، کشورهای رومانی، صربستان و مونته نگرو به رسمیت شناخته شدند.

۲- امروزه این نوع شناسایی یعنی شناسایی کشور جدید از طریق قبولی عضویت آن کشور در سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد چندان مورد قبول نیست . برای مثال، اسرائیل هر چند از سال ۱۹۴۹ به عضویت سازمان ملل متحد در آمده است، اما تا به امروز تمامی کشور های عضو سازمان، اقدام به شناسایی آن نکرده‌اند. از سوی دیگر، تریگولی دبیر کل وقت سازمان ملل متحد به سال ۱۹۵۰، در موضوع شناسایی چین اظهار نمود: قبول عضویت کشوری در سازمان ملل متحد به منزلهٔ شناسایی آن از طرف کشورهای عضو سازمان نیست.

۳- در موارد استثنایی، ممکن است کشور یا کشورهای شرکت کننده در یک مجمع بین‌المللی قبلاً اعلام دارند که شرکت آنها در آن مجمع به مثابه شناسایی کشور دیگر شرکت کننده در آن مجمع نمی‌باشد. برای نمونه، ایالات متحدهٔ امریکا پیش از شرکت در کنفرانس ژنو مورخ ۱۹۵۴ در باب حل مسألهٔ هند و چین رسماً اعلام کرد که شرکت وی در کنفرانس به منزلهٔ شناسایی چین کمونیست- که نمایندهٔ آن نیز در آن کنفرانس شرکت کرده بود- نیست.

گفتار سوم : الزام به شناسایی

هنگامی که کشور جدیدی ایجاد می‌شود، شناسایی باید از سوی کشورها عملی الزامی به شمار آید، زیرا عدم شناسایی در این مرحله، عملی غیر منطقی و غیر عادلانه است.[۱] اما بین منطق و عمل فرق زیادی است و مؤسسهٔ حقوق بین‌الملل خود نیز به صراحت در قطعنامهٔ مورخ ۱۹۳۶ شناسایی را عملی آزادنه اعلام می‌دارد. این آزادی بدان معناست که به طور کلی، نه تکلیف و تعهد حقوقی نسبت به شناسایی و نه وظیفه‌ای در مورد عدم شناسایی وجود دارد. بنابراین در حالی که شناسایی باید عملی حقوقی باشد، عملی سیاسی بیش نیست که در بند ارادهٔ بی قید وشرط کشورهاست.

امروزه کشورها شناسایی را بیشتر تابع ملاحظات سیاسی، اجتماعی و امثال آن‌ها می‌دانند وبرای ملاحظات حقوقی ارج و منزلتی قایل نیستند. مثلاً ایالات متحدهٔ امریکا عمل شناسایی را در زمره مسایل ملی و داخلی می‌داند و یا بسیاری از کشورهای عربی، سال‌هاست که از شناسایی اسرائیل خودداری کرده‌اند.

شاید کشورهایی که از شناسایی یک کشور جدید خودداری می‌کنند، عمل شناسایی را با برقراری روابط در هم آمیخته اند، در صورتی که آنها دو مسأله جدا از یکدیگرند.

شناسایی باید عملی حقوقی در سطح بین‌المللی باشد و کشورها ملزم به انجام چنین عملی باشند، تا بدین وسیله وجود یک جامعهٔ نوبنیاد در صحنهٔ بین‌المللی نادیده گرفته نشود، اما برقراری روابط موضوع دیگری است و از جمله مسائل ملی و داخلی هر کشور است و کشورها می‌توانند با توجه به اراده و تمایل خود و با در نظر گرفتن برخی ملاحظات، اقدام به برقراری چنین روابطی نمایند.

گفتار چهارم : نظریهٔ استیمسون[۲] و تعهد به عدم شناسایی

در هفتم ژانویهٔ ۱۹۳۲ و به هنگام اشغال منچوری توسط ژاپن، هانری اِل استیمسون وزیر امور خارجه ایالات متحدهٔ امریکا ضمن یادداشتی که برای چین و ژاپن ارسال داشت، اعلام نمود که ایالات متحدهٔ امریکا، هیچ معاهده یا وضعیت مغایر با تعهدات میثاق پاریس (بریان- کلوگ مورخ ۲۷ اوت ۱۹۲۸) را که به استناد آن توسل به هرگونه جنگ تجاوزکارانه منع شده باشد، به رسمیت نمی‌شناسد. به علاوه، ایالات متحدهٔ امریکا، کشور نوخاستهٔ«منچوکوئو»[۳] را که به ضرر چین تشکیل گردیده و ایجاد آن نتیجهٔ تجاوز و کشورگشایی و در نهایت، مغایر با حقوق معاهداتی لازم‌الاجرای بین‌المللی است، مورد شناسایی قرار نمی‌دهد.

۱- لاترپاخت نظریه پرداز اولیهٔ الزامی بودن شناسایی است.

2 -Stimson.

3 -Manchoukouo.

نظریهٔ عدم شناسایی استیمسون در۱۱ مارس ۱۹۳۲ مورد قبول جامعهٔ ملل قرار گرفت و بین دو جنگ جهانی توسط تعدادی از کشورها رعایت گردید، از قبیل: عدم شناسایی منچوکوئو، عدم شناسایی اتیوپی، عدم شناسایی چکسلواکی.

نظریهٔ استیمسون هر چند مورد قبول جامعهٔ ملل واقع شد، اما منشور ملل متحد در این مورد ساکت است. با این حال، امروزه تردیدی در مورد ضرورت عدم شناسایی کشور جدید و یا هر وضعیت دیگری که ناشی از اِعمال غیر قانونی زور باشد، وجود ندارد. برای نمونه: مادهٔ ۲۰ منشور بوگوتا ۱۹۴۸، مادهٔ ۲۰ منشور بوئنوس آیرس ۱۹۶۷، اعلامیهٔ مربوط به اصول حقوق بین‌الملل در زمینهٔ روابط دوستانه و همکاری میان کشورها مصوب مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰.

نظریهٔ استیمسون به تدریج زمینه را برای پی‌ریزی یک اصل کلی حقوق بین‌الملل فراهم ساخت و آن «اصل ممنوعیت شناسایی وضعیت‌های غیرقانونی»است که البته مفهومی فراتر از منع شناسایی کشورهای جدید التأسیس غیرقانونی دارد.

دیوان بین االمللی دادگستری در نظریهٔ مشورتی مورخ ۲۰۰۴ در قضیهٔ پیامدهای حقوقی ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین، صریحاً از تمامی کشورها خواست تا از شناسایی اقدامات خلاف حقوق بین‌الملل اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین (از جمله ساخت دیوار) خودداری کنند.

اصول راهبری جامعهٔ اروپا در مورد شناسایی کشورهای جدید اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق در ۱۶ دسامبر ۱۹۹۱ در رابطه با اصل حق تعیین سرنوشت نیز کاربرد دارد. این اصول تأکید بر حکومت قانون، احترام به مرزهای موجود، پذیرش تعهدات خلع سلاح، دموکراسی و حقوق بشر و شرایط لازم برای تضمین حقوق اقلیت‌ها را به عنوان شرایط لازم برای شناسایی آن کشورها قلمداد می‌کند. درغیر این صورت، شناسایی آنها را غیر قانونی دانسته و منع می‌کند.

با وجود این، هنوز زود است تا در عمل و به طور عام سخن از عدم شناسایی کشور نوبنیاد به دلیل غیرقانونی بودن تشکیل آن — آن هم بر اساس برداشت‌های انفرادی کشورها- به میان آورد.

در خصوص تأسیس غیرقانونی کشور رودزیای جنوبی که مغایر با «اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود» است (قاعده‌ای که به گونه‌ای عام پذیرفته شده و اعتبار حقوق موضوعه در زمینهٔ استعمار زدایی را دارد)، شورای امنیت سازمان ملل متحد تنها اقدامی که نمود، این بود که از تمامی کشورها خواست تا از به رسمیت شناختن آن خودداری ورزند(قطعنامهٔ ۲۱۷ مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۶۵).

اما دیوان بین‌المللی دادگستری، عدم شناسایی را به نحو دیگری می‌پذیرد: «هرگاه منشاء غیر قانونی تشکیل یک کشور نوبنیاد ناشی از عدم شناسایی قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد مربوط به «نظام نمایندگی»[1] باشد، تعهد کشورها به عدم شناسایی آن

---

1 -Mandate system.

کشور جدید امکان پذیر است» (نظریهٔ مشورتی دیوان در خصوص حضور مستمر افریقای جنوبی در نامی بیا«افریقای جنوبی غربی» بدون رعایت قطعنامهٔ شمارهٔ ۲۷۶ مورخ ۱۹۷۰ شورای امنیت).

بند دوم :شناسایی حکومت

۱. مفهوم و ماهیت حقوقی شناسایی حکومت

هنگامی که کشور جدیدی تشکیل می‌شود، شناسایی آن کشور متضمن شناسایی حکومت آن نیز هست. در غیر این صورت، یعنی چنانچه کشورها مدت زمان طولانی وجود داشته باشند، ولی شکل حکومت آنها براثر انقلاب یا کودتا و یا هر موجب دیگر تغییر یابد، موضوع شناسایی حکومت جدید مورد بحث قرار می‌گیرد. بنابر «اصل دوام کشورها» که یکی از اصول کلی حقوق بین‌الملل است، تغییر حکومت تأثیری در ثبات کشور ندارد، زیرا شناسایی حکومت دارای هدف محدودتری از شناسایی کشور است. با این حال، از حیث ماهیت حقوقی، فرقی میان شناسایی کشور و شناسایی حکومت نمی‌باشد و نظریهٔ اعلامی در هر دو نوع شناسایی مجراست.

۲. زمان شناسایی حکومت

خصوصیت اعلامی شناسایی موجب می‌شود تا این عمل به محض تشکیل حکومت جدید صورت گیرد. البته این حکومت باید شرط لازم را که معروف به شرط «استقرار سلطه» یا واقعی بودن قدرت است، دارا باشد. این اصل بدین معناست که حکومت باید در سراسر قلمرو داخلی کشور از قدرت و حاکمیت واقعی و ثبات سیاسی برخوردار باشد و از سوی دیگر، قادر به ایفای تعهدات بین‌المللی باشد. بنابراین، حکومت‌هایی که براثر انقلاب تشکیل می‌شوند. نباید مورد شناسایی قرار گیرند، مگر زمانی که رهبران آنها بتوانند ادارهٔ امور کشور را به طور کامل و مؤثر در دست گیرند و قدرت‌های دیگر را سرکوب نمایند.

در روابط بین‌المللی، نمونه‌های زیادی وجود دارد که این اصل رعایت نشده است. برای مثال، آلمان و ایتالیا در سال ۱۹۳۶ حکومت ژنرال فرانکو را قبل از فتح مادرید و تسلط کامل بر اوضاع به رسمیت شناختند.

۳. عدم شناسایی حکومت

الزام به شناسایی کشور نوبنیاد در حدی فراتر از الزام کشورها به شناسایی حکومت جدید است. با وجود این نمی‌توان از نظر دور داشت که عدم شناسایی حکومت جدید نیز ممکن است منجر به محرومیت یک کشور از برخورداری از روابط دیپلماتیک عادی گردد.

کشورهای امریکایی به دلیل تغییرات حکومتی بسیار سریع و معمولی قرون نوزده و بیست در امریکای مرکزی و جنوبی، به مسألۀ شناسایی حکومت پرداخته، آن را منوط به برخی تضمینات در حکومت‌های جدید کردند. در این زمینه، نظریات و عقایدی چند ابراز گردیده است؛ از جمله: نظریۀ توبار[۱] و نظریۀ استرادا[۲].

۱) نظریۀ توبار یا دکترین مشروعیت

توبار وزیر امور خارجه اکوادور در مورد شناسایی حکومت‌های جدید، نظری را ابراز نمود که به دکترین مشروعیت معروف است. این دکترین زمینه ساز اصلی انعقاد معاهداتی میان پنج کشور امریکای مرکزی (کاستاریکا، گواتمالا، هندوراس، نیکاراگوئه و السالوادور) در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ شد. براساس این معاهده، کشورهای مذکور متعهد شدند تا چنانچه در آینده براثر انقلاب یا کودتا، حکومت جدیدی در این کشورها روی کار آید از شناسایی آن خودداری ورزند. این عدم شناسایی حداقل تا زمانی است که حکومت جدید شکل قانونی بیابد، یعنی دارای قانون اساسی شده و جلوه‌ای از نمایندگی ملی شود.

ویلسن رئیس جمهور اسبق ایالات متحدۀ امریکا تقریباً نظریۀ توبار را ابراز نمود و آن کشور تا مدت‌ها از آن نظریه پیروی می‌کرد.[۳]

امروزه نظریۀ بتانکور[۴] جای نظریۀ توبار را گرفته است که بنابرآن، کشورها باید از شناسایی حکومت‌هایی که از راه اِعمال زور تشکیل می‌شوند، خودداری کنند.

۲) نظریۀ استرادا

استرادا وزیر امور خارجه مکزیک در ۲۷ سپتامبر از جانب کشور متبوع خود دربارۀ شناسایی حکومت‌های انقلابی سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ آرژانتین، برزیل، پرو، شیلی، بولیوی و پاناما طی بیانیۀ رسمی چنین اظهار داشت:

«مکزیک معتقد به اعطای شناسایی نیست و این را عملی توهین آمیز می‌داند که به حاکمیت ملل دیگر لطمه وارد می‌آورد؛ عملی که در واقع ارزیابی امور داخلی کشورها از سوی حکومت‌های دیگر است.» این بیانیه به صورت دکترین یا «نظریۀ استرادا» در آمد.

---

1 -Tobor.
2 -Estrada.
۳- لازم به ذکر است که این نظریه، قاعده ای در حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شود و حتی از طرف خود کشورهای امضا کنندۀ چنین معاهده‌ای کاملاً رعایت نشده است. برای مثال، ایالات متحدۀ امریکا در زمان ریاست جمهوری کِندی، حکومت السالوادور را به محض تشکیل به رسمیت شناخت، در حالی که با استناد به همین نظریه و بنا به ملاحظات سیاسی و استراتژیکی از شناسایی کوبا و پرو خودداری نمود. البته امروزه می‌توان گفت که ایالات متحدۀ امریکا تقریباً این نظریه را اِعمال نمی‌کند.
4 -Betancourt.

بند سوم : شناسایی دو ژوره[1] و دو فاکتو[2]

پس از تشکیل یک کشور جدید یا استقرار اقتدار کامل و کنترل مؤثر یک حکومت جدید، عمل شناسایی از سوی کشورها معمولاً به صورت «دو ژوره» انجام می‌پذیرد.

اصولاً اگر در بیانیهٔ رسمی شناسایی، ذکری از دو ژوره یا دو فاکتو بودن شناسایی نشود، شناسایی دو ژوره محسوب می‌شود. شناسایی دو ژورهٔ یک کشور جدید، متضمن شناسایی دو ژورهٔ حکومت آن کشور نیز می‌باشد. شناسایی دو ژوره، قطعی، غیرقابل لغو، کامل و تمام است و تمامی آثار شناسایی را به بار می‌آورد. تنها راه عملی بی اثر کردن شناسایی دو ژوره، قطع روابط دیپلماتیک و کنسولی با کشور یا حکومت شناسایی شده از سوی کشور شناسایی کننده است.

در مقابل شناسایی دو ژوره، شناسایی دو فاکتو وجود دارد. کشورها هنگامی مبادرت به شناسایی دو فاکتو می‌کنند که در خصوص ثبات قدرت سیاسی کشور یا حکومت جدید تردید داشته باشند.

شناسایی دو فاکتو، شناسایی موقت و قابل لغو است که آثار بسیار محدودی را به بار می‌آورد، از جمله: انعقاد موافقت نامه‌های موقتی و اعزام نمایندگان دیپلماتیک فوق العاده. این نوع شناسایی ممکن است پس از چندی براثر تغییر اوضاع و احوال یا شرایط دیگر از سوی کشور شناسایی کننده لغو گردد. برای مثال، کشور فرانسه هر چند در گذشته حکومت فنلاند را به صورت دو فاکتو به رسمیت شناخته بود، اما بعداً در اکتبر ۱۹۱۸، لغو آن را اعلام کرد. از سوی دیگر، چه بسا ممکن است شناسایی دو فاکتو به دو ژوره تبدیل گردد. مثلاً امریکا و انگلستان در سال ۱۹۴۸، اسرائیل را به طور دو فاکتو به رسمیت شناختند. اما بعداً آن را به شناسایی دو ژوره تبدیل نمودند. در مجموع، شناسایی دو فاکتو تدبیری است لازم و مطابق حقوق بین‌الملل که احتراز از شناسایی زود هنگام یا شتاب زده را ممکن می‌سازد.[3]

شناسایی کوزوو توسط بیش از ۱۱۰ کشور در واقع نوعی شناسایی دو فاکتو یا شتاب زده است.

بخش سوم :جانشینی کشورها

بند نخست : ملاحظات کلی

گفتار نخست : زمینهٔ توسعه و تحول حقوق جانشینی کشورها

موضوع«جانشینی کشورها» از موضوعاتی است که در حقوق بین‌الملل کلاسیک جایگاه ویژه‌ای دارد. حقوق‌دانان کلاسیک همچون گروسیوس و پوفندرف به این موضوع توجه خاصی داشته اند. در

---

1 -De jure.
2 -De facto.
3 -Quoc Dinh, N.op.cit.,p.629.

رویهٔ قضایی بین‌المللی شاید بتوان اولین رأیی را که در زمینهٔ پذیرش مسألهٔ جانشینی کشورها صادر شده است، رأی دیوان دایمی دادگستری مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۳ در قضیهٔ«دانشگاه پیتر پازمانی»[1] بوداپست، دعوای میان مجارستان و چکسلواکی دانست. بر اساس رأی مذکور، «اصل جانشینی کشوری به جای کشور دیگر، یک اصل حقوقی عرفی است.»

پس از استقلال اکثر سرزمین‌های مستعمره و تشکیل کشورهای جدید، گمان می‌رفت که مسألهٔ جانشینی کشورها به فراموشی سپرده شود؛ به ویژه با شناسایی اصولی چون اصل عدم توسل به زور و تحریم جنگ، اصل عدم تجاوز، اصل احترام به استقلال و حاکمیت وتمامیت سرزمینی کشورها به مثابه قواعد آمرهٔ بین‌المللی که در واقع تقبیح کننده و نفی کنندهٔ اصول کلاسیکی از جمله : حق توسل به زور یا حق جنگیدن و حق کشورگشایی بود و به صورت نمادی آشکار از بیهودگی پرداختن به موضوع «جانشینی کشورها» جلوه گر بود.

انعقاد عهدنامه‌های سه گانهٔ وین در زمینهٔ جانشینی کشورها در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ و رویدادهای تاریخی سال‌های اخیر که منجر به تغییر حکومت‌ها در کشورهای مختلف گردید، نشان داد که مسألهٔ جانشینی کشورها، همچون گذشته از چنان اهمیتی برخوردار است که باید بدان توجه خاصی کرد.

تا به امروز به همت کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد، حقوق جانشینی کشورها موضوع سه عهدنامهٔ بین‌المللی بوده است :

۱) عهدنامهٔ وین در زمینهٔ جانشینی کشورها بر معاهدات مورخ ۲۲ اوت ۱۹۷۸؛

۲) عهدنامهٔ وین در زمینهٔ جانشینی کشورها بر موضوعاتی به جز معاهدات مورخ ۲۲ اوت ۱۹۷۸؛

۳) عهدنامهٔ وین در زمینهٔ جانشینی کشورها بر اموال، اسناد و دیون مورخ ۸ آوریل ۱۹۸۳.

به جز عهدنامهٔ وین در زمینهٔ جانشینی کشورها بر معاهدات، سایر معاهدات یاد شده تا کنون به مرحلهٔ اجرا در نیامده‌اند.

گفتار دوم : تعریف و انواع جانشینی کشورها

«جانشینی کشورها» به این معناست که کشوری به جای کشور دیگر، مسؤولیت روابط بین‌المللی را در یک سرزمین بر عهده می‌گیرد (شق ب بند ۱ مادهٔ ۲ عهدنامهٔ ۱۹۷۸ در زمینهٔ جانشینی کشورها بر معاهدات و عهدنامهٔ ۱۹۷۸ در زمینهٔ جانشینی کشورها بر موضوعاتی به غیر از معاهدات و عهد نامهٔ ۱۹۸۳ در زمینهٔ جانشینی کشورها بر اموال، اسناد و دیون) این تغییر یا انتقال حاکمیت به آشکال زیر صورت می‌گیرد:

۱) کشوری کل سرزمین خودرا از دست بدهد و کشورهای جدیدی به جای آن تأسیس شوند. این

1- Peter Pazmany.

وضعیت را «تجزیه یا فروپاشی[1]» می‌نامند. مانند تجزیهٔ اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۹۹۱ و تشکیل ۱۵ کشور مستقل.

۲) کشوری بخشی از سرزمین خود را از دست بدهد و کشور جدیدی در آن قسمت تأسیس شود. این وضعیت را «جدایی[2]» می‌نامند. مانند جدایی سودان جنوبی از سودان در سا ل۲۰۱۱.

۳) کشوری بر اثر رهایی از استعمار، در سرزمین مستعمره تأسیس شود. این وضعیت را «استقلال[3]» می‌نامند. تأسیس اکثر کشورهای افریقایی، نتیجهٔ این فرایند است.

۴) ادغام و اتحاد[4] دو کشور و تشکیل یک کشور مانند اتحاد دو آلمان و تشکیل جمهوری فدرال آلمان در سال ۱۹۹۰ یا اتحاد دو یمن و تشکیل جمهوری عربی یمن در سال ۱۹۹۰.

۵) یک کشور بخشی از سرزمین خودرا به نفع کشور دیگر از دست بدهد. این وضعیت را «انضمام[5]» می‌نامند. مانند جدایی جمهوری خودمختار شبه جزیرهٔ کریمه اوکراین و انضمام آن به فدراسیون روسیه در سال ۲۰۱۴.

کشوری که حاکمیت خودرا در تمام یا بخشی از سرزمینش از دست می‌دهد، «کشور پیشین[6]» و کشوری که به جای او در آن سرزمین اِعمال حاکمیت می‌کند، «کشور جانشین[7]» نامیده می‌شود.

بند دوم : آثار حقوقی جانشینی کشورها

پرسشی که دراین‌جا قابل طرح است این است : آیا حقوق و تعهدات کشور پیشین به کشور جانشین منتقل می‌شود؟

این عمل تا چه حدودی انجام می‌پذیرد؟ به بیان دیگر، جانشینی کشورها چه آثار حقوقی به بار می‌آورد؟ پاسخ به پرسش‌های فوق را می‌توان در شاخهٔ مستقلی از حقوق بین‌الملل تحت عنوان «حقوق جانشینی کشورها» یافت.

آثار حقوقی جانشینی کشورها بر موضوعات مختلف، متفاوت است. این موضوعات عبارتند از : معاهدات، اموال، اسناد، دیون و مطالبات خارجی، حقوق عمومی، وضعیت خاص تابعیت اشخاص حقیقی، نظام‌های حقوقی، حقوق مکتسبهٔ اشخاص، امتیازات، مسئوولیت بین‌المللی و سرانجام عضویت در سازمان‌های بین‌المللی.

---

1 - Dissolution.
2 - Separation.
3 - Independence.
4 - Unification.
5 - Annexation.
6 - State Predecessor.
7 - Succession State.

به جز موضوع آثار جانشینی کشورها بر معاهدات که قبلاً بدان‌ها پرداخته شد، سایر موضوعات ذیلاً مورد بررسی قرار می‌گیرند.

گفتار نخست : جانشینی بر اموال

۱. اموال دولتی و عمومی

اموال دولتی و عمومی کشور پیشین – اعم از اموال منقول و غیر منقول–اسناد و مدارک، حقوق و منافعی است که در زمان جانشینی کشورها و مطابق حقوق داخلی کشور پیشین متعلق به آن کشور بوده است. انتقال یا واگذاری این اموال، بلاعوض و بدون پرداخت غرامت صورت می‌گیرد، مگر آن که به نحو دیگری توافق و یا از سوی یک رکن بین‌المللی ویژه در مورد آنها تصمیم گیری شده باشد. (مواد ۸، ۱۰، ۱۱ و ۲۳ عهدنامهٔ ۱۹۸۳)

در صورتی است که تمامی سرزمین کشور پیشین به کشور جانشین منتقل شده باشد، تمامی اموال دولتی کشور پیشین به کشور جانشین منتقل می‌شوند. اما اگر فقط بخشی از سرزمین انتقال یافته باشد، جانشینی اموال فقط شامل اموال دولتی و عمومی می‌شود که در همان بخش انتقال یافتهٔ سرزمین قرار گرفته است.

موضوع انتقال اموال دولتی و عمومی کشور پیشین به کشور جانشین، به صراحت در حقوق عرفی و رویهٔ قضایی بین‌المللی مقرر شده است(رأی دیوان دایمی دادگستری در قضیهٔ دانشگاه پیتر پازمانی، ۱۵ دسامبر ۱۹۳۳). رویهٔ عمومی بین‌المللی، مسألهٔ جانشینی کشورها را درمورد متعلقات و منضمات اموال دولتی و عمومی نیز به رسمیت شناخته است.

۲. اسناد و مدارک دولتی

«مجموعهٔ اسناد و مدارک دولتی کشور پیشین شامل مدارکی است که کشور پیشین در اجرای وظایفش صادر یا دریافت کرده است و در زمان جانشینی کشور، طبق حقوق داخلی کشور پیشین به آن کشور تعلق داشته است و به طور مستقیم یا با نظارت آن و به هر منظور نگهداری می‌شده است.» (مادهٔ ۲۰ عهدنامهٔ ۱۹۸۳) به موجب دکترین و رویهٔ بین‌المللی، مجموعهٔ اسناد و مدارک دولتی که در اختیار کشور پیشین بوده و به خارج از سرزمین انتقال یافته و نگهداری می‌شوند باید به کشور جانشین منتقل گردند، زیرا آنها از متعلقات سرزمین به حساب می‌آیند.[۱]

۱– کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۲۰۰۱، قطعنامه‌ای در مورد جبران منصفانهٔ خسارات ناشی از اسناد و مدارک دولتی تصویب کرده است.

۳. اموال خصوصی

جانشینی کشورها به خودی خود موجب اسقاط حقوق ساکنان کشور پیشین بر اموال خصوصی شان نمی‌شود. به عبارت دیکر، اموال خصوصی مشمول مقررات مربوط بـه انتقـال امـوال دولتـی و عمومی نیستند. با این حال، «چنانچه کشور جانشین بخواهد اموال خصوصی موجود در کشور پیشـین را مصادره و ضبط کند، محدودهٔ اقتدار او به تابعیت مالک آن اموال بستگی دارد. هرگاه مالک، تابعیت کشور جانشین را داشته و یا کسب کرده باشد، طبق حقوق بین‌الملل عرفی، حق کشور جانشـین بـه مصادرهٔ اموال او نامحدود است، گر چه ممکن است این حـق بـر اسـاس معاهـدات حقـوق بشـری محدود شده باشد. از سوی دیگر، اگر مالک از اتباع کشور پیشین یا کشور ثالث باشد، کشور جانشین باید حداقل معیارهای بین‌المللی مربوط به رفتـار بـا بیگانگـان را در مـورد وی اِعمـال کنـد؛ یعنـی مصادره باید برای یک هدف عمومی و توأم بـا پرداخـت غرامـت باشـد(دیـوان دایمـی دادگسـتری بین‌المللی، قضیهٔ برخی از منافع آلمان در سیلزی علیـای لهسـتان مـورخ ۱۹۲۶ و همچنـین همـان دیوان، قضیهٔ کارخانهٔ کورزف مورخ ۱۹۲۸). «چنین قواعدی از هر درجه کـه باشـند، قواعـد سـنتی محسوب می‌شوند که کشورهای غربی آنهارا پذیرفته اند، اما اغلب کشورهای افریقایی-آسیایی آنهـا را مردود می‌شمارند».[1]

گفتار دوم : جانشینی بر دیون و مطالبات خارجی دولتی

۱.تفکیک دیون کشور از دیون رژیم

در مورد دیون یا بدهی‌های خارجی باید میان دیون دولتی و دیون رژیـم یـا حکومـت تفکیـک قایل شد.دیون رژیم یا حکومت، بدهی‌های خارجی است که کشور پیشین بـه نفـع نـوعی سیاسـت خاص به بار آورده و مبالغ آن را در زمان صـلح، صـرف انقیـاد مـردم و یـا در زمـان جنـگ صـرف هزینه‌های جنگی (نه در مقام دفاع مشروع) کرده است. این گونه بـدهی‌هـا مشـمول اصـل انتقـال دیون نیست.

در مقابل دیون دولتی، بدهی‌هایی وجود دارد که با سرزمین کشور پیشین ارتباط مستقیم دارند و این کشور مبالغ آن‌ها را صرفاً جهت حفظ منافع عمومی و ملی هزینه کرده اسـت. بـه بیـان دیگـر، دیون دولتی عبارت است از :«هرگونه تعهد مـالی کشـور پیشـین در قبـال هـر کشـور یـا سـازمان بین‌المللی و یا هر تابع دیگر حقوق بین‌الملل که طبق حقوق بین‌الملل ایجاد شده است.» (مـادهٔ ۳۳ عهدنامهٔ ۱۹۸۳)

---

1 -Akehurst. M., op,cit.,p.164.

۲. فرایند انتقال دیون کشور

قاعدهٔ اصلی این است که بدهی کشور پیشین «به یک نسبت منصفانه و به ویژه با در نظر گرفتن اموال، حقوق و منافعی که در رابطه با این بدهی ایجاد شده، به کشور جانشین منتقل می‌شود.» (مواد ۳۷، ۴۰ و ۴۱ عهدنامهٔ ۱۹۸۳)قاعدهٔ مذکور در صورتی قابل اِعمال است که کشور پیشین سرزمین خود را به طور کامل از دست بدهد. مثلاً طبق معاهدهٔ وحدت دو آلمان مورخ ۱۹۹۰، بدهی‌های خارجی جمهوری دموکراتیک آلمان (سابق) که معادل ۱۳۰ میلیارد دلار بود به آلمان متحد منتقل گردید و بازپرداخت آن را آلمان متحد بر عهده گرفت. (مادهٔ ۲۳) اما اگر کشوری بخشی از سرزمین خود را از دست دهد، کشور یا کشورهای جانشین تنها قسمتی از بدهی‌های کشور پیشین را بر عهده خواهند گرفت، زیرا اگر جز این باشد ممکن است کشور پیشین با سرزمین کوچک شده و منافع اقتصادی کاهش یافته، قادر به تأدیه بدهی‌های خود نباشد. به همین ترتیب، اگر کشوری تجزیه و به چند کشور تبدیل شود، عادلانه آن است که مسئوولیت باز پرداخت بدهی آن کشور میان کشورهای جانشین تقسیم شود. در دو مورد اخیر، مشکل تصمیم‌گیری در این خصوص است که هر یک از کشورهای جانشین می‌بایست چه نسبتی از بدهی‌ها را پرداخت کنند؟ این مشکل عملاً با انعقاد یک معاهده فیصله می‌یابد.[۱] مثلاً جمهوری‌های مستقل اتحاد جماهیر شوروی سابق در مورد بدهی‌های خارجی کشور اتحاد جماهیر شوروی که در پایان سال ۱۹۹۱ بالغ بر ۷۰ میلیارد دلار می‌شد، موافقت‌نامهٔ خاصی منعقد کردند. به موجب این موافقت‌نامه، آنها توافق نمودند بدهی‌های مذکور به تناسب سهم هر جمهوری در صادرات و واردات و در آمد ملی و نیز با توجه به درصد جمعیت میان آنها تقسیم شود.[۲] مقررات عهدنامهٔ ۱۹۸۳ وین در زمینهٔ جانشینی کشورها بر اموال، اسناد و دیون، در واقع تدوین قواعد عرفی بین‌المللی مذکور است. (به ویژه مواد ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۹) اما با این حال، متضمن برخی از نوآوری‌ها نیز می‌باشد، از جمله مادهٔ ۲۲ آن که مقرر می‌دارد: «در صورتی که کشور جدیدی بر اثر استعمار زدایی تأسیس شود، بدهی‌های (کشور پیشین) به کشور جدیدالتأسیس منتقل نمی‌شود، مگر آن که این بدهی‌ها مستقیماً به سرزمین انتقال یافته مربوط باشد.»

۳. فرایند انتقال مطالبات کشوری

مقصود از مطالبات کشوری، وام‌ها یاقروض و یا به طور کلی تعهدات مالی خارجی است که کشوری در قبال کشور پیشین بر عهده دارد.

1- Ibid ., p.166.

۲- فلسفی، هدایت الله و بیگ زاده، ابراهیم، گاه شمار حقوق و روابط بین‌الملل در دههٔ نود،مجلهٔ تحقیقات حقوقی، نشریهٔ دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شمارهٔ ۱۲-۱۱، پائیز– زمستان و بهار – تابستان ۱۳۷۲، صص ۴۵۷ و ۴۵۹.

دربارهٔ فرایند انتقال مطالبات، هیچ گونه مقررات معاهداتی وجودندارد، اما طبق یک قاعدهٔ عرفی عام، مطالبات دولتی کشور پیشین به کشور یاکشورهای جانشین منتقل می‌شود، مگر در موردی که کشور پیشین کماکان وجود داشته باشد (جدایی و انضمام). دراین صورت تعیین موارد قابل انتقال مطالبات بر اساس وابستگی آن مطالبات به سرزمین انتقال یافته صورت می‌گیرد.

گفتار سوم : جانشینی بر حقوق عمومی

مقصود از حقوق عمومی، حق بر تابعیت، حق شرکت در انتخابات، حق اشتغال به امور عمومی و بالاخره، صلاحیت و اقتدار قضایی تصمیمات مراجع قضایی است. حقوق عمومی تابع نظام‌های حقوقی گوناگونی است و کاملاً به نظام سیاسی و حاکمیت شخصی هر کشور ارتباط دارد؛ به گونه‌ای که نمی‌توان راه حل‌هایی را که یک کشور پیشین در پیش می‌گیرد برای کشور دیگر لازم الاتباع دانست.[1]

استمرار حقوق عمومی یا انتقال آن حقوق از کشور پیشین به کشور جانشین، به رغم آن که از آن به عنوان «اصل» یاد می‌شود، اما در واقع نمی‌توان آن را اصل دانست، چرا که طبق حقوق بین‌الملل عرفی، حقوق عمومی تنها در صورتی می‌تواند استمرار یابد و نسبت به کشور جانشین قابل اِعمال باشد که در این باره توافق صریحی میان کشور پیشین و کشور جانشین صورت گرفته باشد. این انحراف‌ها از اصل، کمتر از آنچه بتوان تصور کرد جنبهٔ استثنایی دارند.[2]

گفتار چهارم : جانشینی بر تابعیت

از جمله حقوق عمومی که موضوع قواعد خاصی است، حق بر تابعیت اشخاص حقیقی است.

نظام حقوقی حاکم بر موضوع، علاوه بر عرف، نظریهٔ کمیسیون داوری برای یوگسلاوی (سابق) مورخ ۱۱ نوامبر ۱۹۹۲ و نیز طرح مواد مصوب ۱۹۹۷ کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد جانشینی بر تابعیت اشخاص حقیقی است.

اصولاً تغییر حاکمیت، موجب تغییر تابعیت اشخاص خصوصی - اعم از حقیقی یا حقوقی - می‌شود، زیرا نظام حقوقی حاکم بر تابعیت، وابستگی تام و تمامی با اصل حاکمیت هر کشور دارد. این اصل به معنای آن است که باانتقال سرزمین کشوری به کشور دیگر، اتباع کشور پیشین، تابعیت گذشتهٔ خود را از دست می‌دهند و تابعیت کشور جانشین را به دست می‌آورند. با وجود این، کشور جانشین باید همزمان منافع مشروع خود و منافع مشروع افرادرا در نظر گیرد. برهمین اساس، امروزه

---

1 - Quoc Dinh. N .,op,cit,p.608.
2 - Ibid.pp.605-606

به منظور احترام به ارادهٔ فردی، چندین قاعده مقرر شده است :

۱) هر شخص حقیقی که در زمان جانشینی دارای تابعیت کشور پیشین باشد، منصرف از چگونگی کسب این تابعیت، حق انتخاب یکی از دو تابعیت کشور پیشین یا کشور جانشین را دارد. (مادهٔ ۱ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل)

۲) هرگاه براثر جانشینی، کشور پیشین موجودیت خود را کاملاً ازدست بدهد (تجزیه یا وحدت) تابعیت کشور جانشین الزاماً به اتباع کشور پیشین تحمیل و اعطا می‌شود. (مواد ۳، ۸ و ۱۱ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل) دلیل این تحمیل، جلوگیری از وضعیت بی تابعیتی است.

۳) اشخاص حقیقی مجاز به حفظ تابعیت کشور پیشین و انتخاب کشور جانشین نیستند؛ یعنی آنان باید از میان دو تابعیت، یکی را انتخاب کنند. (مواد ۹ و ۱۰ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل) این امر به منظور جلوگیری از وضعیت تابعیت مضاعف است. این انتخاب، گاهی به صورت جمعی و از طریق مراجعه به آرای عمومی در سرزمین انتقال یافته انجام می‌شود و گاهی به طور انفرادی و از طریق اعطای حق انتخاب به هر یک از اتباع کشور پیشین.

گفتار پنجم : جانشینی برنظام حقوقی داخلی

جانشینی کشورها موجب از میان رفتن نظام حقوقی کشور پیشین و جایگزینی نظام حقوقی کشور جانشین می‌شود. در این وضعیت، بسیارعادی و معمولی است که کلیهٔ قوانین، مقررات اداری، صلاحیت مراجع قضایی مدنی، کیفری و اداری، موضوع انتقال قرار گیرند. این انتقال، پیامد مستقیم و لازم اصل حاکمیت سرزمینی است.[1]

بدیهی است کشور جانشین می‌تواند بر مبنای حاکمیت خود، تصمیم به حفظ بخشی از قوانین قبلی (کشور پیشین) گیرد؛ به گونه‌ای که از گسیختگی حقوقی خسارت بار به اشخاص عادی و سازمان اداری سرزمین انتقال یافته پرهیز شود.

گفتار ششم :جانشینی برحقوق مکتسبه

«اصل جهانی پذیرفته شده این است که تغییرات سرزمینی نمی‌توانند به حقوق مکتسبه لطمه‌ای وارد سازند. این اصل عام نه تنها جزء تفکیک ناپذیر حقوق بین‌الملل است، بلکه همواره از اجزای اصلی حقوق است؛ چنان که دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی در قرار شمارهٔ ۷ مورخ ۲۵ مهٔ ۱۹۳۶خود در قضیهٔ کارخانه کورزف همین نظر را پذیرفته است : «اصل احترام به حقوق مکتسبه جزء تفکیک ناپذیر و از اجزای حقوق بین‌الملل عرفی است.»[2]

---

1 - Ibid . ,p.608.
2 -Rousseau. Ch., op.cit.,pp.177,178.

با این حال، لازم است که قلمرو اِعمال و اجرای اصل مذکور با در نظر گرفتن ماهیت حقوق استنادی معین و مشخص شود: اولاً حقوق (مکتسبه) عمومی(جمع حق)؛ یعنی مجموع حقوقی که بر مبنای حقوق داخلی کشور پیشین ایجاد شده و به دست آمده است، مشمول قاعدهٔ احترام به حقوق مکتسبه نمی‌شوند و در قبال کشور جانشین قابلیت استناد ندارند. ثانیاً حقوق مالی از حمایت خاصی برخوردارند. این حقوق، در زمرهٔ حقوق خصوصی هستند که تغییر حاکمیت در آنها تأثیری نمی‌گذارد. ثالثاً راجع به حقوق مختلط یعنی حقوق ناشی از قرارداد منعقده با کشور پیشین (وضعیت قراردادهای اداری)، اجرای اصل عام احترام به حقوق مکتسبه، به طور کلی توسط رویهٔ بین‌المللی پذیرفته شده است.[1]

امروزه نظریهٔ حقوق مکتسبه مشکل بتواند با اصل حاکمیت بر منابع طبیعی و فعالیت‌های اقتصادی سازگاز باشد؛ به ویژه این‌که در عهدنامهٔ ۱۹۷۸ در زمینهٔ جانشینی کشورها بر معاهدات پیش‌بینی شده است که «هیچ چیز در عهدنامهٔ حاضر، به اصول حقوق بین‌الملل که مؤید حاکمیت دایمی هر ملت و هر کشور بر ثروت‌ها و منابع طبیعی اوست، خدشه‌ای وارد نمی‌کند.»(مادهٔ ۱۳) به بیان دیگر، در این‌جا اصل حمایت ازوضعیت‌های مکتسبه وجود ندارد.[2]

گفتار هفتم: جانشینی بر امتیازات

«امتیاز» از جمله حقوق قراردادی است؛ یعنی حق‌هایی که طبق قرارداد منعقده میان یک کشور (امتیاز دهنده) و یک شخص بیگانه(امتیاز گیرنده) شناخته شده است. در چنین قراردادهایی، امتیاز دهنده تضمین می‌کند که امتیاز گیرنده فعالیت خود را با شرایط خاص مقرر در قرارداد انجام دهد. در مقابل، صاحب امتیاز (امتیاز گیرنده) متعهد به پرداخت مبلغی به صورت حق امتیاز به کشور امتیاز دهنده است. این قبیل قراردادها، معمولاً در زمینه‌های سرمایه‌گذاری خارجی، تدارک منابع و خدمات عمومی و یا بهره برداری از اموال عمومی منعقد می‌شوند. (مثلاً استخراج نفت یا سایر مواد معدنی، تأمین گاز، آب، برق، به کاراندازی یک کانال یا راه آهن و غیره)

امتیارات درعین حال که در قبال امتیاز دهنده دارای خصیصهٔ عمومی هستند، در قبال امتیاز گیرنده ویژگی حقوق خصوصی را داراست. حال چنانچه کشور امتیاز دهنده تمام یا بخشی از سرزمین خود را از دست دهد و کشور یا دولت‌های دیگر جانشین آن گردند، تکلیف امتیازات داده شده از سوی کشور پیشین به اشخاص خارجی چه می‌شود؟ در پاسخ باید اصل‌را بر این پایه گذارد که امتیازات با تغییر حاکمیت ساقط نمی‌شوند و عمل جانشینی موجب برقراری ارتباط میان کشور

---

1 - Ibid .p.178.
2 - Quoc Dinh. N., op. cit., p.608.

جانشین و شخص امتیاز گیرنده خواهد شد. کشور جانشین باید به امتیاز گیرنده اجازه دهد که منافع حاصل از قرارداد را به دست آورد و اگر او را از برخی یا تمام منافع محروم کند، بایستی غرامت بپردازد. (دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی، قضیهٔ ماوروماتیس، ۱۹۲۴)[1]

امروزه با توجه به شناسایی اصل احترام به حاکمیت دایم بر منابع طبیعی، امتیازات اعطا شدهٔ ناشی از این اصل به کشور جانشین منتقل نمی‌شود. (مادهٔ ۱۳ عهدنامهٔ ۱۹۷۸ در زمینهٔ جانشینی کشورها بر معاهدات)

گفتار هشتم : جانشینی بر مسؤولیت بین‌المللی

اصل بر آن است که جانشینی کشورها موجب تداوم و انتقال مسؤولیت بین‌المللی نمی‌باشد. بنابراین، هر گونه ادعایی برای جبران خسارات ناشی از اِعمال خلاف حقوق بین‌الملل کشور پیشین کاملاً جنبهٔ شخصی و فردی داشته و مسموع نخواهد بود و تنها کشور پیشین مسؤول اِعمال خود باقی خواهد ماند. (دادگاه داوری انگلیس و فرانسه، قضیهٔ براون، ۲۵– ۱۹۲۳)، و نیز دادگاه داوری فرانسه و سوئیس، قضیهٔ فانوس دریایی، رأی مورخ ۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۵۶)

به علاوه، چنانچه کشور پیشین قبل از انحلال، ادعایی علیه کشور دیگر داشته باشد با اضمحلال، ادعای مذکور نیز ساقط می‌شود. به بیان دیگر، «کشورهای جدید موجودیت خودرا به مثابه «لوح مطهر» آغاز می‌کنند و اضمحلال یک کشور (کشور پیشین)، چه مدعی و چه مدعی علیه باشد، موجب از بین رفتن ادعا می‌شود.[2]» اما رویهٔ کشوری معاصر، به ویژه با پیش آمدن موارد متعدد جانشینی در سال‌های ۱۹۹۰، موضوع در این جهت رهنمون شد که کشورهای جانشین به طور کلی و بنا به میل وارده خود، مسئوولیت اعمال ارتکابی کشور پیشین منحله را بر عهده گیرند. (از جمله اسلواکی در قضیهٔ گابچیکوو ناگی ماروس مطروحه در دیوان بین‌المللی دادگستری، رأی مورخ ۲۰۰۷، مسئوولیت چکسلواکی منحله را بر عهده گرفت) [3]

در مجموع، از آنجا که اعمال متخلفانهٔ بین‌المللی کشور پیشین که در قبال کشور ثالث ارتکاب یافته، قابل انتقال به کشور جانشین نمی‌باشد، لذا مسئوولیت بین‌المللی ناشی از آن اعمال و ادعاهای مربوط، متوجه کشور جانشین نبوده و همواره بر عهدهٔ کشور پیشین باقی می‌ماند، البته به شرطی که کشور پیشین موجودیت خودراحفظ کرده باشد. بنابراین، چنانچه کشور پیشین به طور کامل مضمحل گردد (تجزیه یا فروپاشی)، مسئوولیت بین‌المللی آن کشور به خودی خود منتفی می‌شود.

---

1 -M. Akehurst,.A. op.cit.,p.165.
2 - Akehurst , A. op.cit.,p.165.
3 -Quoc Dinh, N. op. cit., p.618.

به علاوه، اتباع کشور پیشین که از اعمال خلاف حقوق بین‌الملل کشور ثالث زیان دیده‌اند، عملاً از حق برخورداری از حمایت دیپلماتیک کشور جانشین محروم می‌گردند، زیرا اِعمال چنین صلاحیتی نه در حیطهٔ کشور پیشین و نه کشور جانشین است.

گفتار نهم : جانشینی بر عضویت در سازمان‌های بین‌المللی

مسأله جانشینی کشورها بر سازمان‌های بین‌المللی، یکی از مسایل مهم سازمان‌های بین‌المللی و در عین حال مرتبط با مسألهٔ عضویت کشورها در آن سازمان است.

در رابطه با موضوع، سؤالی که مطرح می‌شود این است که اگر کشور جانشین، کشوری جدید التأسیس باشد، آیا این کشور با حقوق کامل در سازمان‌های بین‌المللی که کشور پیشین در آنها عضویت داشته، پذیرفته می‌شود؟ طبق قاعدهٔ کلی قابل اجرا که ناشی از سیاست استعمارزدایی است، چنین کشورهایی باید به طور جداگانه عضویت سازمان‌های بین‌المللی را درخواست نمایند و رویهٔ سازمان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی وابسته به آن نیز چنین است. با این حال، پس از جدایی پاکستان از هند و تبدیل هند و پاکستان به دو کشور مستقل در ۱۵ اوت ۱۹۴۷، سازمان ملل متحد تشریفات مربوط به درخواست را فقط در مورد پاکستان لازم دانست.[۱]

در مورد سایر اشکال تأسیس کشور جدید و آثار آن برجانشینی بر عضویت در سازمان ملل متحد نیز قاعدهٔ کلی و عام همان است که قبلاً ذکر شد. با این حال، رویهٔ سازمان در موارد زیر گوناگون و خاص بوده است.

۱. عضویت آلمان متحد

در هیچ یک از اسناد سازمان‌ملل متحد، از مسأله عضویت آلمان متحد به جانشینی کشورهای جمهوری فدرال آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان ذکری نشده، بلکه از الحاق یا ادغام یک کشور در کشور دیگر نام برده شده است.

کشور آلمان پس از وحدت، به سازمان‌های بین‌المللی اطلاع داد که جمهوری فدرال آلمان بخشی از گسترهٔ قلمرو اجرای سرزمینی سند تأسیس است و از این به بعد، تعهدات مالی و تجمیعی دو کشور موجود در گذشته را بر عهده می‌گیرد.

در مقابل، هر چند امکان جانشینی در بند ۳ مادهٔ ۱۲ معاهدهٔ وحدت مورخ ۳۱ اوت ۱۹۹۰ پیش‌بینی شده بود، اما آلمان متحد، جانشین جمهوری دموکراتیک آلمان در سازمان‌های بین‌المللی نگردید که تنها این کشور عضو آنها بود و آلمان فدرال در آنها عضویت نداشت.[۲]

---

1 -Ibid.p.617.
2 -Ibid.p.618.

۲. عضویت جمهوری‌های مستقل شوروی (سابق)

کشورهای عضو «جامعهٔ کشورهای مستقل شوروی» (سابق)در موافقت نامهٔ آلماتا[1] مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۹۱ پذیرفتند که روسیه جانشین اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در سازمان ملل متحد و ارکان وابسته به آن با تمامی حقوق و امتیازات، به ویژه حق وتویی باشد که برای اتحاد جماهیر شوروی (سابق) شناخته شده است. روسیه این تصمیم را به دبیر کل سازمان ملل متحد ابلاغ نمود.[2] در نتیجه، جمهوری فدرال روسیه– که یکی از کشورهای جانشین اتحاد شوروی (سابق) است– به جانشینی آن کشور به عضویت سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن ادامه داد و این عملکرد با هیچ اعتراضی مواجه نگردید؛ هر چند موضوع از نظر حقوقی جای بحث است. البته سازمان ملل متحد از سایر کشورهای استقلال یافته خواست تا درخواست عضویت نمایند و آنها نیز به تدریج این کار را انجام دادند.

۳. عضویت جمهوری‌های یوگسلاوی (سابق)

در این مورد، برخورد سازمان ملل متحد با سایر موارد مذکور متفاوت است ؛ به این گونه که به رغم آن که «صربستان و مونته نگرو» پس از تجزیهٔ یوگسلاوی خود را کشور جمهوری فدرال یوگسلاوی و جانشین بلامنازع جمهوری فدرال سوسیالیستی اعلام نمودند، اما شورای امنیت و مجمع عمومی، این جانشینی بر عضویت را نپذیرفتند و اعلام داشتند که عضویت جمهوری‌های صربستان و مونته نگرو در سازمان ملل متحد مانند سایر جمهوری‌های یوگسلاوی سابق (کروواسی، مقدونیه، اسلونی، بوسنی و هرزگوین) منوط به درخواست هر یک از آنها به طور جداگانه است. (قطعنامهٔ شمارهٔ ۷۷۷ مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۲شورای امنیت)

بخش چهارم : مصونیت کشورها و مقامات عالی رتبهٔ حکومتی

بند نخست: ملاحظات کلی

کشورها به منزلهٔاصلی‌ترین و مهم‌ترین تابعان یا اشخاص حقوق بین‌الملل باید بر مبنای استقلال، حاکمیت و برابری، از دادرسی و اقدامات اجرایی یکدیگر ممتنع باشند.این گونه بهره مندی که به نوعی می‌توان آن را امتیاز تلقی نمود، تا حدود زیادی با مفهوم مصونیت قضایی و اجرایی کشورها انطباق دارد. البته با توسعه و تحول تدریجی حقوق بین‌الملل، چارچوب این مصونیت به دو

---

1 -Alma-Ata.
2 -Ibid.

شکل محدود شده است. یکی اجباراً و به نفع جامعهٔ بین‌المللی (استثنائات وارده بر مصونیت) و دیگری به شکل اِعراض از مصونیت بر اساس رضایت اعلام شدهٔ کشورها.

امروزه حضور کشورها در دادرسی‌های بین‌المللی و توافق در اجرای احکام داوری‌های بین‌المللی در داخل کشورها علیه یکدیگر، نمونه‌ای از روی گرداندن ارادی آن‌ها از مصونیت‌های قضایی و اجرایی است.

از سوی دیگر، مقامات عالی رتبهٔ هر کشور، از جمله پادشاهان، رهبران، رؤسای جمهور، نخست وزیران و وزیران که هر یک به نوعی نقش نمایندگی کشور متبوع خود را در جامعهٔ بین‌المللی بر عهده دارند، از همان مصونیت‌ها برخوردارند. به دیگر سخن، مصونیت این مقامات پیامد مصونیت کشورهاست، زیرا آنان تبلور نمایندگی کشورها هستند. این دیدگاه عمدتاً متأثر از «نظریهٔ نمایندگی» در مبحث مصونیت دیپلماتیک ست.

مصونیت کشورها و مقامات عالی رتبهٔ حکومتی در خارج از کشور متبوعشان، یکی از نهادهای کهن حقوق بین‌الملل است که به تدریج و در فرایند زمان، مسیر تحول و تکامل خود را طی کرده و امروزه به عنوان یک اصل کلی حقوق بین‌الملل که در اساس ریشه در عرف دارد، حاکم بر روابط بین‌المللی است. اما هر از چندگاهی، وقایعی در صحنهٔ بین‌المللی رخ می‌دهد که ضرورت بازنگری و تبیین جدیدی از موضوع را ایجاب می‌کند و این خود زمینه ساز و انگیزهٔ اساسی اقدامات جامعهٔ بین‌المللی در راستای توسعهٔ تدریجی حقوق بین‌الملل است.

این توسعهٔ تدریجی و مترقیانه از یک سو مدیون معاهدات عام و خاص (از جمله عهدنامهٔ مورخ ۲ دسامبر ۲۰۰۴ در مورد مصونیت‌های قضایی کشورها و اموال آن ها) و قواعد عرفی بین‌المللی و رویهٔ قضایی بین‌المللی (از جمله آرای دیوان بین‌المللی دادگستری مورخ ۲۰۰۲ در مورد حکم بازداشت، مورخ ۲۰۰۸ در مورد برخی مسائل مربوط به استرداد قضایی در امور کیفری، مورخ ۲۰۱۲ در دعوای آلمان علیه ایتالیا) و از سوی دیگر قوانین داخلی برخی از کشورها (از جمله قانون مصوب ۷۸/۸/۱۸ در زمینهٔ صلاحیت محاکم دادگستری جمهوری اسلامی ایران برای رسیدگی به برخی دعاوی مدنی کشورهای خارجی) است.

بند دوم: مفهوم مصونیت

هرکشور و یا مقامات عالی رتبهٔ حکومتی آن کشور در کشور دیگر، از یک سلسله امتیازاتی طبق حقوق بین‌الملل برخوردارند که به آن «مصونیت» می‌گویند.

دارندگان چنین امتیازاتی، به دلیل کشور بودن و یا دارا بودن مقام عالی رتبهٔ حکومتی، مصون از تعرض، مصون از تعقیب و محاکمه و مصون از هرگونه اقدام اداری و اجرایی و به طور کلی مصون

از صلاحیت سرزمینی کشور دیگرند. پس مصونیت در واقع مصونیت از صلاحیت است که نتیجه آن، معافیت از مسئوولیت می‌باشد.

هدف از مصونیت در حقوق بین‌الملل، احترام به حاکمیت کشورهاست و از این رو، میان مصونیت و برابری حاکمیت، پیوندی مستقیم و گسترده وجود دارد.[1]

امروزه گرایش مصونیت بر تفکیک دوگانه‌ای مبتنی است. از یک سو تفکیک میان مصونیت از تعرض، مصونیت قضایی و مصونیت اجرایی و از سوی دیگر میان آعمال حاکمیتی و آعمال تصدی.

بند سوم : مصونیت از تعرض

تمامی اموال، اماکن، متعلقات و منضمات مادی و غیرمادی دولتی، از قبیل ساختمان‌ها، اثاثیه، شعائر ملی و میهنی و پرچم یک کشور در کشور دیگر باید محترم شمرده شوند و مصون از هرگونه تعرض باشند.

به علاوه، جان، مال، محل کار و محل اقامت مقامات عالی رتبهٔ حکومتی یک کشور و خانواده و همراهان آنان در کشور دیگر باید مورد احترام و از هرگونه تعرضی مصون باشند.

مصونیت از تعرض کشورها بسیار فراتر از مصونیت از تعرض اشخاص در یک کشور است. از این رو، در بسیاری از قوانین داخلی کشورها، مقررات تضمین کنندهٔ خاصی در این مورد پیش‌بینی شده است.[2] مصونیت از تعرض، حفظ و حراست خاص از سوی مأموران کشور خارجی را ایجاب می‌کند.

نقض مصونیت از تعرض و عدم پیش‌بینی و پیشگیری در وقوع آن و یا عدم مجازات خاطی از موجبات مسئوولیت بین‌المللی کشور خارجی است.

عهدنامهٔ راجع به جلوگیری و مجازات جرایم علیه اشخاص مورد حمایت بین‌المللی از جمله مأموران دیپلماتیک مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۳، همان گونه که از عنوانش بر می‌آید متضمن مقرراتی درباره موارد نقض مصونیت از تعرض مأموران مورد حمایت بین‌المللی و نحوهٔ جلوگیری و مجازات جرایم علیه آنان است.

بند چهارم : مصونیت قضایی

«مصونیت قضایی مبتنی است برمعافیت دارندهٔ آن از اجرای قوانینی که در یک کشور در مورد

---

1 -Quoc Dinh ,N. et..... :op.cit.p.497.

۲- از جمله، طبق قانون مجازات اسلامی(تعزیرات) هر کس به جان رئیس کشور خارجی یا نمایندهٔ سیاسی آن در قلمرو ایران سوء قصد نماید به سه تا ده سال حبس و هرکس به آنان توهین نماید به یک تا سه سال حبس محکوم می‌شود . اجرای مقررات مذکور مبتنی بر معاملهٔ متقابل است.(مواد ۵۱۶ و ۵۱۷)

صلاحیت دادگاه‌ها اِعمال می‌شود.»[1] در این‌جا مقصود از استفاده کننده، کشورها و مقامات حکومتی هستند.

به بیان دیگر، هیچ کشور یا مقامات حکومتی را نمی‌توان برخلاف ارادهٔ واقعی اش تابع قضاوت کشور دیگر قرار داد و تنها می‌توان آنها را در مراجع قضایی بین‌المللی محاکمه کرد.

در زمینهٔ مصونیت قضایی، معمولاً قاعده‌ای را ملاک قرار می‌دهند که طبق آن، « Par in Parem non habet Juridictionem»، یعنی «صلاحیت قضایی بین کسانی که با یکدیگر برابرند، وجود ندارد.»

طبق عهدنامهٔ مورخ ۲۰۰۴، «هر کشوری، خود و اموالش در برابر دادگاه‌های کشور دیگر از مصونیت قضایی برخوردار است.» (مادهٔ ۵) بهره مندی از این مصونیت، به موجودیت‌های دیگر، سوای مقامات حکومتی یا اداری نیز تعمیم می‌یابد.[2] از این روست که در عهدنامهٔ مذکور، مفهوم گسترده‌ای از «کشور» ارائه شده است و به موجب آن، «نه تنها ارکان حکومتی و نمایندگان کشورها، بلکه عناصر تشکیل دهندهٔ یک کشور فدرال، حتی زیر مجموعه‌های سیاسی کشور و سایر موجودیت‌هایی که صلاحیت استیفای امتیازات مربوط به اقتدار حاکمیتی‌کشور را دارا باشند، در زمرهٔ کشور محسوب می‌شوند.»(مادهٔ ۲)

بند پنجم : مصونیت اجرایی

«مصونیت اجرایی عبارت است از معافیت دارندهٔ آن از عملیات اجرایی، یعنی اجرای هر نوع عمل حقوقی، اعم از احکام اداری یا قضایی. در نتیجهٔ این مصونیت، کشورها نمی‌توانند به قدرت عمومی متوسل شوند.»[3]

هر چند مصونیت اجرایی، مستقل و جدا از مصونیت قضایی است، اما این بدان معنا نیست که مصونیت قضایی، مصونیت اجرایی را به دنبال نداشته باشد، زیرا مصونیت قضایی بدون مصونیت اجرایی بی فایده است. البته مصونیت اجرایی ممکن است خود مستقلاً محلی برای اِعمال بیابد، از جمله مصونیت اجرایی احکام داوری خارجی در یک کشور که پیامد مصونیت قضایی نمی‌باشد.

مصونیت اجرایی به طور گسترده از تمامی اموالی که در خدمت اقتدار کشوری می‌باشند و نیز اموال ضروری برای فعالیت نمایندگان کشور و خدمات عمومی‌در خارج حمایت می‌کند. اموال مورد حمایت، اعم از منقول و غیرمنقول، از قبیل سفارتخانه‌ها و کشتی‌های دولتی و جنگی است. این مصونیت حتی شامل اموالی که در زمان ادعای مصونیت در اختیار کشور نمی‌باشند نیز می‌شود،

---

1 - Combacau , I. et s. Sur , Droit International Public, Montchrsien, 2ed, 1995,p.246.
2 - Quoc Dinh, N. op.cit.p.498.
3 - Combacau , J.et s. Sur : op.cit.p.246.

مثلاً موجودی‌های بانکی، چه دربانک‌های دولتی و چه در بانک‌های خصوصی و به علاوه اموالی که در آن زمان متعلق به کشور نمی‌باشد، اما توسط او مورد استفاده قرار گرفته و یا در اختیار اوست. آنچه در این‌جا مورد نظر است، آزادی است که کشور در استفاده از یک مال دارد.[۱]

توصیفی که فوقاً ذکر شد، دکترین مصونیت اجرایی مطلق را به ذهن متبادر می‌کند، اما عهدنامهٔ مورخ ۲۰۰۴ در مواد ۱۸ و ۱۹ خود که به اصل مصونیت اجرایی اختصاص داده، همواره سعی برآن دارد تا دامنهٔ شمول مصونیت اجرایی را محدود کند، حتی اگر کشور خواهان، به اجرای صلاحیت قضایی کشور خارجی رضایت داشته باشد.[۲] به موجب این مقرره، «مصونیت اجرایی محدود به اموالی است که اختصاصاً در جهت خدمت عمومی‌غیرتجاری استفاده می‌شود و یا هدفش این نوع استفاده است. البته به محض این که [آن اموال] در قلمرو کشور محل قضاوت واقع شود و با دعوا پیوند داشته باشد.» مصونیت اجرایی شامل مصونیت اجرایی مقامات عالی رتبه حکومتی نیز می‌شود، البته منحصراً در مورد اعمال رسمی‌کشور متبوعشان.

بند ششم : دامنهٔ شمول مصونیت

«رویهٔ بین‌المللی تامدت‌ها در مورد دامنهٔ شمول مصونیت از صلاحیت ذاتی کشورها هماهنگ نبوده است. در حالی که کشورهای تابع نظام حقوقی عرفی(کامن لا) چنین مصونیتی را برای سایر کشورها می‌پذیرفتند، بدون توجه به نوع فعالیتی که منجر به اقدامات قضایی و اجرایی کشور محل اِعمال مصونیت می‌گردید، (دکترین مصونیت مطلق)، سایر کشورها معتقد بودند که چنین مصونیتی را باید تنها به برخی از اشکال فعالیت‌ها اختصاص داد(دکترین مصونیت محدود).»[۳]

طرفداران دکترین مصونیت محدود، مصونیت را صرفاً به فعالیت‌های عمومی‌اختصاص می‌دهند. مفهومی‌که تقریباً به اِعمال قدرت عمومی‌یا اَعمال مورد قبول در چارچوب مأموریت خدمات عمومی‌ارتباط دارد.[۴]

دکترین مصونیت محدود، مراجع قضایی داخلی رابه برقراری تفکیک میان فعالیت‌های کشورهای خارجی درسرزمین ملی، یعنی تفکیک میان اَعمال حاکمیتی و اَعمال تصدی رهنمون ساخته و تنها فعالیت‌های دستهٔ اول را از مصونیت برخوردار دانسته است. در مقابل، هنگامی‌که کشوری عمل تصدی انجام می‌دهد، یعنی مانند یک صنعتگر یا تاجر عمل می‌کند و فعالیتش مانند شخص خصوصی است، نمی‌تواند از مصونیت برخوردار شود.[۵]

---

1 - Ibid:p.250.
2 - Quoc Dinh,N.op.cit.p. 503.
3 - Combacau ,J.et s. Sur : op.cit.p.248.
4 - Quoc Dinh,N.op.cit.p.504.
5 - Dupuy, P. M, Droit International Public, 4edition, 1996 , p.112.

امروزه نظریهٔ مصونیت محدود، چه در حقوق داخلی و چه در حقوق بین‌الملل، عمومیت یافته است. با وجود این، دامنهٔ شمول مصونیت از یک سو به ضابطهٔ شناخت فعالیت های«غیرحکومتی» که مستثنا از مصونیت هستند، بستگی دارد و از سوی دیگر به محدودهٔ امتناع از مصونیت وابسته است.

۱. شناخت فعالیت‌های غیرحکومتی

طبق مادهٔ ۱۰ عهدنامهٔ مورخ ۲۰۰۴، کشوری که در یک معاملهٔ تجاری وارد می‌شود، نمی‌تواند در دعاوی ناشی از این معامله، به مصونیت خود استناد کند. این در واقع یکی از استثنائاتی است که در مقابل مصونیت قرار دارد. استثنائات دیگر مقرر در عهدنامه عبارتند از : مالکیت صنعتی(مادهٔ ۱۴)، مشارکت در شرکت‌ها یا سایر اشخاص حقوقی (مادهٔ ۱۵)، کشتی‌هایی که در مالکیت کشورها هستند و یا توسط آنها اداره می‌شوند (مادهٔ ۲۲) و عهدنامه‌های داوری. (مادهٔ ۱۷)
بنابراین، هر چند عهدنامه تا حدودی فعالیت‌های غیر حکومتی را به شرح مذکور مشخص کرده است، اما با این همه شناخت دقیق تر و کامل تر از این گونه فعالیت‌ها، به ماهیت و هدف فعالیت بستگی دارد.

۲. استثناهای وارد بر مصونیت

صرف نظر از فعالیت‌های غیرحکومتی و آعمال غیررسمی‌مقامات حکومتی که در چارچوب مصونیت قرار نمی‌گیرند، هر کشوری خود نیز می‌تواند به طور صریح یا ضمنی از مصونیت اعراض کند و از آن منصرف شود.

۱) انصراف صریح

مقصود از انصراف صریح، انصراف طبق یک سند بین‌المللی (چه معاهده و چه اعلامیهٔ یک جانبه) می‌باشد.به طور مثال، طبق بیانیهٔ حل و فصل ادعاها(معروف به بیانیهٔ الجزایر)، طرفین (ایران و امریکا) توافق نموده‌اندکه هر حکمی‌که دیوان داوری ایران و امریکا علیه هر یک از آن دو صادر می‌کند، علیه همان کشور در دادگاه‌های هر کشوری طبق قوانین آن کشور قابل اجرا باشد.(بند ۳ مادهٔ ۴) بدین ترتیب، طرفین با توافق از مصونیت اجرایی در هر کشوری در رابطه با اجرای احکام دیوان داوری دعاوی ایران و امریکا چشم پوشیده اند.

۲) انصراف ضمنی

انصراف ضمنی به اشکال زیر است :

- پذیرش عملی صلاحیت دادگاه‌های داخلی

- خواهان یا شاکی بودن
- حضور در دادگاه به عنوان خوانده و عدم ایراد به صلاحیت دادگاه داخلی

بند هفتم : رابطهٔ مصونیت با مسئوولیت

طبق یک اصل کلی حقوقی، مصونیت به معنا عدم مسئوولیت — البته مسئوولیت بین‌المللی- نیست و یا مصونیت موجب معافیت از مسئوولیت بین‌المللی نمی‌گردد. پس هرگاه کشوری مرتکب عملی گردد که مسئوولیت او را فراهم کند، نمی‌تواند از مصونیت در کشور دیگر برخوردار شود، زیرا او نزد جامعهٔ بین‌المللی مسئوول شناخته می‌شود.

بند هشتم : رابطهٔ مصونیت با صلاحیت

مصونیت، استثنایی برصلاحیت هنجاری و عملیاتی کشوری در کشور دیگر است. اما این امر، کشورها را از صلاحیت حقوق بین‌الملل مستثنا نمی‌کند، بلکه آنها در رابطه با اقدامات موضوع مصونیت، تابع مقررات حقوق بین‌الملل می‌باشند. مثلاً اگر یک کشور یا مؤسسات دولتی در یک کشور خارجی مرتکب اَعمال موجد مسئوولیت طبق حقوق داخلی گردند، هیچ یک از مقامات قضایی و اجرایی محل وقوع عمل خلاف نمی‌تواند به دلیل مصونیتی که آن کشور یا مؤسسات دولتی دارند، آنها را محاکمه کنند و یا اقدامات اجرایی علیه آنها معمول دارند، اما این بدان معنا نیست که رسیدگی به آن عمل خلاف، در صلاحیت مراجع بین‌المللی طبق حقوق بین‌الملل نباشد. چه بسا مراجع بین‌المللی، همچون سازمان‌های بین‌المللی و دادگاه‌های دادگستری(مانند دیوان بین‌المللی دادگستری) و داوری بین‌المللی صالح برای رسیدگی به عمل خلاف باشند.

بدیهی است عمل خلاف زمانی قابل رسیدگی نزد مراجع بین‌المللی است که اولاً آن عمل طبق حقوق بین‌الملل خلاف باشد و ثانیاً آن مراجع، طبق حقوق بین‌الملل دارای صلاحیت رسیدگی باشند.

در مورد اعمال خلاف مقامات حکومتی در کشور خارجی، مقامات قضایی و اجرایی کشور خارجی محل وقوع عمل خلاف، به دلیل مصونیت مقامات حکومتی مورد حمایت بین‌المللی فاقد صلاحیت قضایی و اجرایی لازم در قبال آنان می‌باشند. اما این عدم صلاحیت، مطلق نیست، زیرا امروزه حقوق بین‌الملل کیفری با شناسایی مسئوولیت کیفری برای افراد (صرف نظر از مقام و موقعیت شغلی که دارند) به دلیل ارتکاب جرایم بین‌المللی، اولاً مصونیت را در مورد آنان مجرا ندانسته و ثانیاً با اِعمال اصل محاکمه و مجازات ملی، رسیدگی به آنها را تحت شرایطی در صلاحیت قضایی و اجرایی هر کشوری قرار داده است. البته با لازم‌الاجرا شدن عهدنامهٔ رم مورخ ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸ که در واقع اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی است و تشکیل و راه اندازی آن دیوان، رسیدگی به برخی از جرایم بین‌المللی در صلاحیت دیوان مذکور قرار گرفته است.

ضمناًلازم به یادآوری است که طبق اساسنامهٔ یاد شده، «مصونیت‌هایی که بـه موجـب حقـوق داخلی یاحقوق بین‌الملل در مورد مقامات رسمی‌اجرا می‌شوند، موجب نمـی‌گـردد کـه دیـوان نتوانـد صلاحیتش را نسبت به آن اشخاص اِعمال نماید.» (بند ۲ مادهٔ ۲۷)

با توسعه و تحول حقوق بـین‌الملـل، اسـتثنائات وارده بـر اصـل مصـونیت کشـورها و مقامـات حکومتی روز به روز به نفع جامعهٔ بین‌المللی گسترده تر شده است، تا بدانجاکه حتی«برخی معتقدنـد که اگر کشوری ابتدایی‌ترین قواعد رفتار با ملت‌های متمدن را زیر پا گذارد، دیگر نمی‌توانـد از چتـر حمایتی دکترین اَعمال حاکمیتی استفاده کند.»[۱]

جمع‌بندی

امروزه پیکرهٔ اصلی جامعهٔ بین‌المللی را کشورها تشکیل می‌دهند.

کشور یا دولت – به رغم اختلاف نظر در کاربرد آن‌هـا در ادبیـات حقـوقی فارسـی- ترجمـهٔ واژهٔ State در زبـان انگلیسی و L'Etat در زبان فرانسوی است. این جامعهٔ انسانی، کامل‌ترین سـازمان متشـکل سیاسـی، عنصـر اصـلی و اولیه و منظم و مقتدر جامعهٔ بین‌المللی و عامل برقراری روابط بین‌المللی است.

کشور یا دولت از اجتماع دایمی و منظم گروهی از افراد بشر کـه در سـرزمین معـین و مشخصـی بـه طـور ثابـت سکونت گزیده‌اند و مطیع یک قدرت سیاسی مستقل هستند، تشکیل شده است.

برقراری ارتباط میان کشورها منوط به شناسایی متقابل آن‌ها و حکومت‌های آن هاست.

کشورها ممکن است در نتیجهٔ استقلال موجودیت یابند یا موجودیتشان (تمام یا بخشی) را از دست بدهند و کشور یا کشورهای دیگری جایگزین آن یا آن‌ها شوند. در این رابطه، شق سومی نیز متصور است و آن ادغام یا اتحـاد دو یـا چند کشور و تشکیل یک کشور واحد است. این مقوله را «جانشینی کشورها» می‌نامند که متضمن یک سلسـله قواعـد بین‌المللی است که آثار و پیامدهای حقوقی ناشی از این موضوع را مشخص می‌کند.

موضوع دیگر مرتبط با کشور یا دولت، مصونیت کشورها و مقامات عالی رتبه حکومتی است. هر کشور یا مقامـات عالی رتبهٔ حکومتی آن کشور در کشور دیگر، از یک سلسله امتیازاتی طبق حقـوق بـین‌الملـل برخوردارنـد کـه بـه آن «مصونیت» می‌گویند.

هدف از مصونیت، احترام به حاکمیت کشورها است و از این رو، میان مصونیت و برابری حاکمیت، پیوندی مستقیم و گسترده وجود دارد. امروزه دامنهٔ شمول مصونیت، محدود به اعمال حاکمیتی(مصونیت محدود به جای مصـونیت مطلـق) است.

۱- کاسسه، آنتونیو : نقش زور در روابط بین‌الملل، ترجمهٔ مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۵، ص ۲۲۸.

فصل هفتم
جایگاه سازمان‌های بین‌المللی در حقوق بین‌الملل

از دیگر تابعان حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی هستند. سازمان‌های بـین‌المللـی بـر دو دسته تقسیم می‌شوند: سازمان‌های بین الدول[1] و سازمان‌های غیر دولتی[2].

امروزه سازمان‌های بین‌الدول دارای نقـش و ویژگـی‌هـایی هسـتند کـه آنهـا را از سـازمان‌هـای غیردولتی متمایز می‌کنند. سازمان‌های بین‌الدول تابع نظام حقوقی خاصی به نام «حقوق سازمان‌های بین‌المللی» هستند.[3]

نقش سازمان‌های بین‌المللی– اعم از بین الدول یا غیردولتی– در کنار کشورها غیر قابـل انکـار است. در جهان معاصر، سازمان‌های بـین‌المللـی در زمینـه‌هـای تسـهیل و توسعهٔ همکـاری‌هـای بین‌المللی در اِعمال و اجرای دیپلماسی چند جانبه یا سازمانی، محیط زیست، حقوق بشـر، اقتصـاد و بازرگانی، علوم و فنون و به طـور کلـی در تمـامی زمینـه‌هـای فعالیـت جهـانی و منطقـه‌ای دارای کارکردهای بسیار مهم و قابل توجهی هستند.

در این بخش، مقصود از اصطلاح «سازمان‌های بین‌المللی»، سازمان‌های بین الدول هستند.

مهم‌ترین نقش و کارکرد سازمان‌های بین‌المللی را می‌توان بـه طـور خلاصـه بـدین شـرح بـر شمرد: تهیه و تنظیم و تصویب اولیهٔ بسیاری از معاهدات بـین‌المللـی؛ صـدور و اتخـاذ تصـمیمات و رهنمودها در ایجاد سابقهٔ عرفی؛ شناسایی و تأیید قواعد عرفی جدیـد؛ وضـع قواعـد نـرم از طریـق

---

1 -Intergouvernmeral organizations.

2 -Non gouvernmeral organizations.

۳ - از آنجا که در برنامه های دوره‌های کارشناسی حقوق و علوم سیاسی، دروس مستقل و جداگانه‌ای از حقوق بین‌الملل عمـومی به ترتیب تحت عناوین، حقوق سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی پیش‌بینی شده است، لذا در اینجا بـه کلیـاتی در مورد هر دو زمینه پرداخته می‌شود .

صدور قطعنامه ها؛ و بالاخره، تلاش در جهت حل تمامی مشکلات، بحران ها، اختلافات و مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای.

در مجموع، سازمان‌های بین‌المللی را می‌توان از جهات مختلف طبقه‌بندی کرد، از جمله مهم‌ترین طبقه‌بندی از حیث جغرافیایی به سازمان‌های جهانی، سازمان‌های قاره‌ای یا منطقه‌ای و سازمان‌های میان قاره‌ای است که در زیر به آنها پرداخته خواهد شد. اما پیش از آن‌ها، مطالبی تحت عنوان «ملاحظات کلی»، خصوصیات کلی، تبیین کلی حقوق سازمان‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند.

بخش نخست : ملاحظات کلی

بند نخست : مفهوم سازمان بین‌المللی

سازمان بین‌المللی عبارت است از اجتماع نهادینهٔ گروهی از کشورها که به منظور تحقق هدف‌های معین و مشترک در زمینه‌های مختلف (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیر آن‌ها) با یکدیگر همکاری می‌کنند. البته سازمان‌های بین‌المللی خود نیز می‌توانند در زمرهٔ مؤسسان یا اعضای یک سازمان بین‌المللی و یا رأساً و بدون مداخله کشورها، مؤسسان سازمان باشند.[۱]

مبنای تأسیس هر سازمان بین‌المللی معمولاً «معاهدهٔ مؤسس» است که به منزلهٔ اساسنامهٔ آن سازمان می‌باشد. تابعان فعال حقوق بین‌الملل با انعقاد چنین معاهداتی که یک سند چند جانبهٔ بین‌المللی است، تمایل خودرا به همکاری منظم در محدودهٔ مشخص ابراز می‌دارند. معاهدات مؤسس سازمان‌های بین‌المللی همچون سایر معاهدات بین‌المللی، تابع حقوق معاهدات بین‌المللی است (مادهٔ ۵عهدنامهٔ ۱۹۶۹ وین در زمینهٔ حقوق معاهدات)، اما به لحاظ عینی، ماهیت تأسیسی دارند.

اولین سازمان بین‌المللی – آن هم نه به صورت کامل– کمیسیون مرکزی رود راین است که در سند نهایی کنگرهٔ وین ۱۸۱۵ پیش‌بینی شده بود.

از آن زمان، به رغم فردگرایی کشورها، احساس مشارکت در گسترش سازمان‌های بین‌المللی و لزوم همکاری هر چه بیشتر میان کشورها به تدریج شدت یافته و در نتیجه، زیست بین‌المللی را آسان‌تر کرده است.

در پایان این قسمت لازم به ذکر است که عنوان چنین نهادهایی ممکن است «سازمان» نباشند، بلکه از عناوین مشابه دیگری از جمله «اتحادیه»، «مؤسسه»، «مجمع» و امثال آنها استفاده شود.

۱– نمونهٔ آن، مؤسسه مشترک وین است که در سال ۱۹۹۴ توسط صندوق بین‌المللی پول، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و بانک اروپایی برای بازسازی و توسعه (BERD) و به منظور تربیت کارکنان کشورهای اروپای مرکزی و شرقی تأسیس گردیده است.

بند دوم: خصوصیات کلی سازمان‌های بین‌المللی

۱. آزادی مشارکت و همکاری کشورها

اصل استقلال و حاکمیت کشورها، خصوصیت ارادی مشارکت و همکاری در سازمان‌های بین‌المللی را به دنبال دارد، زیرا اگر جز این باشد سازمان‌های بین‌المللی به صورت قدرتی «فرادولتی» در خواهند آمد که این امر مغایر بااستقلال و حاکمیت کشورهاست.آزادی مشارکت وهمکاری به اشکال مختلف زیر تجلی می‌نماید:

۱) **امتناع از عضویت در سازمان :** کشورها الزام‌آور به عضویت در سازمان‌های بین‌المللی ندارند و می‌توانند از عضویت در آنها خودداری ورزند، مانند خودداری ایالات متحدۀ امریکا از عضویت در جامعۀ ملل.

۲) **امتناع از مشارکت در امور سازمان :** هر چند اقتضای عضویت، مشارکت کشورهای عضو در تمامی امور سازمان در چارچوب اساسنامه و مصوبات آن است، اما در مواردی عملاً و بنا به ملاحظاتی، آن‌ها از شرکت در فعالیت‌ها و مذاکرات و جلسات سازمان خوداری می‌کنند، مانند خودداری اتحاد جماهیر شوروی (سابق) از شرکت در امور شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۰.

۳) **آزادی کناره‌گیری یا خروج از سازمان :** کناره‌گیری یا خروج کشورهای عضو از سازمان منوط به پیش‌بینی موضوع در اساسنامه و رعایت شرایط مقرر در آن است، مانند خروج انگلستان از اتحادیۀ اروپا (برگزیت) که اینک مطرح رسیدگی است. اما اگر مقررات مربوط به تجویز خروج در اساسنامه پیش‌بینی نشده باشد، هیچ کشور عضوی را نمی‌توان به رغم تمایل به خروج، ملزم به باقی ماندن در عضویت در سازمان نمود. در نتیجه، برخی از کشورها عملاً و به رغم سکوت اساسنامه، در مواردی از عضویت در سازمان کناره‌گیری و خارج شده‌اند، مانند خروج امریکا از یونسکو (سکوت ضوابط خروج در اساسنامه) در دو مقطع زمانی در سال‌های ۱۹۸۴ و ۲۰۱۷.

۲. آزادی پذیرش یاعدم پذیرش ثالث به سازمان

در مقابل کشورها که از حق الحاق به معاهدات مؤسس سازمان‌های بین‌المللی و عضویت در آن سازمان‌ها مطابق با اساسنامۀ آن سازمان‌ها برخوردارند، هر سازمان بین‌المللی می‌تواند برابر آئین پذیرش مقرردر اساسنامه اش، هر کشور غیرعضو یا سازمان بین‌المللی ثالث را به عضویت بپذیرد و یا از پذیرش آن خودداری ورزد. مثال مورد اول، پذیرش عضویت کشورهای تازه استقلال یافته در سال‌های ۱۹۶۰ تابه امروز در سازمان ملل متحد طبق مادۀ ۴ منشور ملل متحد و مورد دوم، خودداری اتحادیۀ اروپا از پذیرش عضویت ترکیه در آن سازمان از سال ۱۹۹۹.

۳. آزادی تعلیق حق رأی یا اخراج اعضا از سازمان

آزادی دیگری که هر سازمان بین‌المللی از آن برخوردار است، آزادی تعلیق حق رأی یا اخراج کشورهای عضو از آن سازمان بر اساس اساسنامهٔ آن سازمان است، مانند اخراج چین ملی (تایوان) از سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۱ و پذیرش عضویت چین کمونیست به جای آن یا اخراج کوبا از سازمان کشورهای امریکایی در سال ۱۹۶۱ است.

مادهٔ ۵ منشور ملل متحد در مورد آزادی تعلیق حقوق و مزایای عضویت (از جمله حق رأی) و مادهٔ ۶ آن، به آزادی اخراج اعضا از سازمان ملل متحد مربوط است.

از جمله تحول جدیدی که در مقررات مربوط به آزادی تعلیق عضویت در سازمان‌های بین‌المللی صورت گرفته، در سازمان کشورهای امریکایی است که طبق پروتکل سوم اصلاحی منشور آن مورخ ۱۹۹۲، چنانچه حکومت کشور عضوی که به طور دموکراتیک تشکیل شده به زور سرنگون شود، ممکن است حق مشارکت حکومت جدید در ارکان آن سازمان به حالت تعلیق در آید.

بند سوم : تبیین کلی حقوق سازمان‌های بین‌المللی

امروزه بخشی از مقررات حقوق بین‌الملل را «حقوق سازمان‌های بین‌المللی» تشکیل می‌دهد. حقوق سازمان‌های بین‌المللی به عنوان یکی از شاخه‌های حقوق بین‌الملل، مجموعهٔ قواعدی است که بر سازمان‌های بین‌المللی حاکم است، مانند اساسنامهٔ سازمان‌ها، عهدنامهٔ وین ۱۹۸۶ در زمینهٔ حقوق معاهدات میان کشورها و سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی با یکدیگر، قطعنامه‌های درون سازمانی و برون سازمانی سازمان‌های بین‌المللی و بالاخره، معاهدات بین‌المللی منعقده میان آنها با یکدیگر و یا با کشورها.

سازمان‌های بین‌المللی در مجموع تابع حقوق‌بین‌الملل عام هستند، اما اختصاصاً تابع«حقوق سازمان‌های بین‌المللی» نیز می‌باشند. علاوه بر آن، هر سازمان بین‌المللی دارای حقوق خاص نیز می‌باشد، مانند حقوق سازمان ملل متحد یاحقوق اتحادیهٔ اروپا.

مهم‌ترین موضوع در حقوق سازمان‌های بین‌المللی، شناسایی شخصیت حقوقی سازمان‌هاست. هر سازمان بین‌المللی از زمان تأسیس دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی است. این شخصیت معمولاً به طور صریح در معاهدهٔ مؤسس یااسناد جانبی به رسمیت شناخته می‌شود، اما چه بسا ممکن است سند مؤسس در این مورد سکوت کرده باشد. به طور نمونه، معاهدهٔ ماستریخت به عنوان سند مؤسس اتحادیهٔ اروپا، شخصیت حقوقی اتحادیه را مطرح نمی‌کند و در نتیجه، ماهیت حقوقی اتحادیه در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است. البته آن معاهده برای اتحادیه اهلیت بخشی (در مقابل اهلیت تام) قائل شده است، از جمله اهلیت انعقاد معاهدات بین‌المللی. این اهلیت را عهدنامهٔ وین ۱۹۸۶ به تمامی سازمان‌های بین‌المللی اعطا کرده است. (مادهٔ ۶)

در مجموع، سکوت سند مؤسس را نمی‌توان به هیچ وجه به عنوان عدم شناسایی شخصیت حقوقی سازمان بین‌المللی تلقی کرد. خصوصیت کارکردی سازمان‌ها که ناشی از ارادهٔ کشورهاست، ضرورت دارا بودن شخصیت مستقل را برای سازمان‌های بین‌المللی توجیه می‌کند.

موضوع برای اولین بار در مورد شناسایی شخصیت حقوقی سازمان ملل متحد(با وجود سکوت منشور ملل متحد) توسط دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریهٔ مشورتی مورخ ۱۹۴۹ دربارهٔ جبران خسارات وارده به کارکنان سازمان ملل متحد مورد توجه قرار گرفت و از آن پس به تدریج براساس قاعدهٔ تنقیح مناط و وحدت ملاک (استدلال از طریق قیاس) به سازمان‌های بین‌المللی دیگر به ویژه سازمان‌های جهانی تسری یافت.

امروزه می‌توان طبق قاعدهٔ عرفی عام، تمامی سازمان‌های بین‌المللی را دارای شخصیت حقوقی مستقل ازکشورهای عضو دانست. البته سند مؤسس هر سازمان می‌تواند قلمرو دقیق حقوق و تکالیف ناشی از این شخصیت را مشخص کند.

اهم سایر موضوعات مرتبط با حقوق سازمان‌های بین‌المللی عبارتنداز :

۱) انواع صلاحیت ها، اعم از صلاحیت صریح یاضمنی، صلاحیت اجرایی و عملیاتی، صلاحیت شبهٔ قانون‌گذاری و در مواردی قانون‌گذاری، صلاحیت قضایی و امثال آنها؛

۲) امتیازات و مصونیت‌های قضایی واجرایی سازمان‌ها، نمایندگان کشورهای عضو نزد سازمان‌ها و کارکنان سازمان‌ها.

۳) اهلیت اقامه دعوا و حضور در دادگاه‌ها (اعم از داخلی یا بین‌المللی).

۴) استقلال مالی و بودجه‌ای و اداری سازمان‌ها؛

۵) صلاحیت مربوط به تعیین مقر سازمان‌ها؛

۶) انحلال و جانشینی سازمان‌ها و جانشینی کشورهای عضو بر سازمان‌ها؛

۷) مسئوولیت بین‌المللی سازمان‌ها و کشورهای عضو در قبال عملکرد سازمان‌ها؛

۸) شرایط عضویت، مشارکت و حضور در سازمان‌ها؛

۹) ضمانت اجرای تصمیمات سازمان‌ها در قبال اعضا و ثالث؛

۱۰) حقوق معاهدات حاکم بر سازمان‌ها؛

۱۱) نظام تصمیم گیری در سازمان‌ها؛

۱۲) روش‌های فیصلهٔ اختلافات در سازمان‌ها.

بند چهارم : طبقه‌بندی سازمان‌های بین‌المللی

۱. طبقه‌بندی بر اساس موضوع

سازمان‌های بین‌المللی را از نظر موضوع فعالیت می‌توان به سازمان‌های‌عام وتخصصی تقسیم نمود. سازمان‌های عام مانند سازمان ملل متحد و سازمان‌های تخصصی مثل سازمان بین‌المللی هوانوردی کشوری (ایکائو) و یا سازمان کشورهای صادر کنندهٔ نفت (اوپک).

۲.طبقه‌بندی بر اساس اختیارات

برخی از سازمان‌های بین‌المللی در مقابل اعضا دارای اختیارات گسترده هستند و برخی دیگر اختیاراتشان محدود است. مثال مورد اول اتحادیهٔ اروپا و مثال مورد دوم سازمان همکاری اسلامی.

۳. طبقه‌بندی بر اساس قلمرو جغرافیایی

سازمان‌های بین‌المللی را از حیث قلمرو جغرافیایی می‌توان به سازمان‌های جهانی، سازمان‌های منطقه‌ای و سازمان‌های میان قاره‌ای تقسیم نمود. مثال بارز سازمان‌های جهانی، سازمان ملل متحد و نهادهای تخصصی وابسته به آن است. سازمان همکاری اقتصادی (اکو) نمونهٔ یک سازمان منطقه‌ای و سازمان همکاری اسلامی نمونهٔ یک سازمان میان قاره‌ای است.

بخش دوم : سازمان‌های جهانی

بند نخست: جامعهٔ ملل

۱. زمینهٔ تأسیس و فعالیت

کشتارهای وحشیانه و ویرانه‌هایی که جنگ جهانی اول برجای گذاشت، محق بودن کسانی را که پیش از ۱۹۱۴ خواستار ایجاد یک سازمان بین‌المللی جهانی بودند، آشکار ساخت. آتش جنگ هنوز به پایان نرسیده بود که جهانیان معطوف این خلاء عظیم گردیدند و افکار عمومی بین‌المللی، به ویژه در اروپا از هر نظر آمادهٔ تشکیل چنین سازمانی شد.

پیشنهاد کنندهٔ اصلی در این مورد، ویلسون رئیس جمهور وقت ایالات متحدهٔ امریکا بود که در ۸ ژانویهٔ ۱۹۱۸ طی بیاناتی که در کنگرهٔ آن کشور ایراد کرد، برنامهٔ صلحی حاوی چهارده ماده ارائه نمود که آخرین مادهٔ آن مربوط به ایجاد جامعهٔ ملل بود.

نظریهٔ ویلسون بزودی به مرحلهٔ اجرا در آمد و در آوریل ۱۹۱۹ با انعقاد معاهدهٔ ورسای (میثاق جامعه، اولین فصل معاهده را تشکیل می‌داد)، تصمیم قطعی برای تأسیس جامعهٔ ملل اتخاذ گردید و جامعهٔ ملل کار خود را از ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۲۰ آغاز کرد.

تعداد اعضای جامعه که در ابتدای تأسیس ۴۵ کشور (از جمله ایران) بود، در طول دوران حیات جامعه از ۶۲ کشور تجاوز نکرد. آلمان و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در سال‌های ۱۹۲۶ و ۱۹۳۶ به عضویت این جامعه پذیرفته شدند، ولی ایالات متحدهٔ آمریکا – که خود پیشنهاد دهندهٔ اصلی چنین سازمانی بود– به علت مخالفت سنای آن کشور به جامعه وارد نگردید.

با خروج ژاپن و آلمان از جامعه به سال ۱۹۳۵، دورنمای شکست آن پدیدار گردید. اتحاد جماهیر شوروی (سابق) با اخراج از جامعهٔ ملل و ایتالیا با خروج از آن به سال ۱۹۳۹، این شکست را قطعی کرد و سرانجام، با شروع جنگ جهانی دوم، این سازمان عملاً وجود نداشت. مقر جامعهٔ ملل شهر ژنو و زبان‌های رسمی آن انگلیسی و فرانسه بود.

جامعه دارای سه رکن اصلی بود: مجمع عمومی، شورا و دبیرخانه دایمی. دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی و سازمان بین‌المللی کار ضمن استقلال با جامعهٔ ملل در ارتباط بودند.

۱) **مجمع عمومی :** مجمع عمومی رکن اصلی و جهانی جامعهٔ ملل بود، زیرا تمامی کشورهای عضو در آن شرکت داشتند و هر یک از اعضا می‌توانست با دارا بودن یک حق رأی، حداکثر تا سه نماینده در مجمع داشته باشد.

وظایف و اختیارات مجمع: مجمع می‌توانست در مورد تمامی موضوعاتی که طبق میثاق در صلاحیت جامعهٔ ملل بود، بحث و اظهار نظر نماید. تصمیمات مجمع، به جز در موضوعات انتخاباتی، بودجه‌ای و قبول عضو جدید جنبهٔ توصیه داشت.

مهم‌ترین وظایف و اختیارات مجمع عمومی عبارت بودند از : پذیرش اعضای جدید، انتخاب اعضای غیر دایمی شورا، تصویب بودجه و تعیین حق عضویت هر یک از اعضا به منظور تأمین هزینه‌های سازمان، پیشنهاد انتخاب دبیر کل (طبق توصیهٔ شورا)، انتخاب قضات دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی. (مشترک با شورا)

۲) **شورا :** شورای جامعهٔ ملل در ابتدا از هشت عضو تشکیل یافته بود که چهار عضو آن یعنی انگلستان، فرانسه، ژاپن و ایتالیا «دایمی» و چهار عضو دیگر «غیردایمی» بودند که برای مدت سه سال از طرف مجمع انتخاب می‌شدند.

تعداد اعضای دایمی شورا با ورود آلمان و شوروی به جامعهٔ ملل به شش کشور افزایش یافت و با خروج ژاپن و آلمان و ایتالیا به سه کشور و با اخراج اتحاد جماهیر شوروی سابق به دو کشور تقلیل پیدا کرد. تعداد اعضای غیردایمی شورا نیز به تدریج از چهار کشور به یازده کشور رسید.

وظیفهٔ اصلی شورا، بررسی و تصمیم در مسائل مربوط به حفظ صلح و امنیت بود.

۳) **دبیرخانه دایمی :** دبیرخانهٔ جامعهٔ ملل به وسیلهٔ یک دبیر کل اداره می‌شد که به جز اولین دبیرکل – که توسط اعضای اصلی برگزیده شده بود– بقیه طبق میثاق از سوی مجمع عمومی و طبق توصیهٔ شورا انتخاب گردیدند.

۴) **دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی :** دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی که در سال ۱۹۲۰ تشکیل گردید، از پانزده قاضی ترکیب یافته بود و به دعاوی ارجاعی از سوی کشورهای عضو اساسنامهٔ دیوان رسیدگی می‌نمود و نظریات مشورتی نیز ارائه می‌داد.

۲. زمینهٔ انحلال

مشکل اساسی کار جامعهٔ‌ملل، نبودن ضمانت اجرا برای تصمیماتش بود و جامعه نمی‌توانست کشورهای بزرگ و

قدرتمند را به رعایت مقررات مجبور کند، ولی بااین همه توانست درحل برخی از اختلافات بین‌المللی(از جمله اختلاف سوئد وفنلاند برسر جزایر آلاند و اختلاف مجارستان و یوگسلاوی) مفید باشد. اضمحلال جامعه از زمانی آغاز شد که برخی از کشورهای بزرگ به تجاوزات تازه دست زدند و جامعه نتوانست در برابر آنها اقدامی به‌عمل آورند.(حملهٔ‌ایتالیا به حبشه)

پس از کناره‌گیری کشورهایی چون ژاپن، آلمان، ایتالیا از جامعه و بالاخره، شروع جنگ جهانی دوم، بحث دربارهٔ وجود حقیقی جامعهٔ ملل سخنی بیهوده بود و ضعف و درماندگی آن هنگامی روشن‌تر شد که ایتالیا خاک حبشه را به زور اشغال نمود و جامعه نتوانست تصمیمی در مورد آن اتخاذ نماید.

به هر حال، انحلال حقوقی جامعهٔ ملل در جلسه ۸ تا ۱۸ آوریل ۱۹۴۶ مجمع جامعه در ژنو به تصویب رسید و این سازمان جای خود را به سازمان بین‌المللی جدیدی به نام «سازمان ملل متحد» داد.

بند دوم: سازمان ملل متحد

گفتار نخست: ملاحظات کلی

ناتوانی جامعهٔ ملل در جلوگیری از بروز جنگ جهانی دوم موجب گردید تا کشورهای بزرگ پیش از خاتمهٔ جنگ، طرح تأسیس سازمان جهانی را پی‌ریزی نمایند که جهت حفظ و حراست از صلح وامنیت بین‌المللی، قدرت و توان کافی داشته باشد.

مبنای تأسیس سازمان ملل متحد، کنفرانس‌ها واعلامیه‌های زیرند:

منشور اتلانتیک(۱۹۴۱) که در آن به لزوم ایجاد یک سیستم دایمی امنیت دسته جمعی اشاره شد؛ اعلامیهٔ ملل متحد(۱۹۴۲) که در آن برای اولین بار از اصطلاح «ملل متحد»(United Nations) استفاده شد ؛ کنفرانس مسکو (۱۹۴۳) که در آن لزوم تشکیل هر چه زودتر یک سازمان بین‌المللی عام خاطرنشان شد؛ کنفرانس دامبارتن اُکس که در آن، طرح یک سازمان بین‌المللی تهیه و برای تمامی کشورهای متفق درجنگ جهانی دوم ارسال شد؛ کنفرانس یالتا (۱۹۴۵) که در آن، نظر نهایی در مورد اساسنامهٔ سازمان داده شد و برقراری امتیاز مخصوص (حق وتو) برای قدرت‌های بزرگ اعلام گردید؛ کنفرانس سانفرانسیسکو(۱۹۴۵) که در آن، منشور ملل متحد به تصویب نمایندگان پنجاه کشور (ازجمله ایران) رسید.

منشور ملل متحد به عنوان اساسنامهٔ سازمان مشتمل بر یک مقدمه، ۱۱۱ ماده و یک ضمیمهٔ ۷۰ ماده‌ای تحت عنوان اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری است که از ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ قدرت اجرایی یافت.

طبق مادهٔ ۱۰۳ منشور ملل متحد، منشور و تصمیمات متخذه بر اساس آن بر معاهدات بین‌المللی منعقده میان اعضای سازمان ملل متحد اولویت و برتری دارد.

مقر سازمان ملل متحد در شهر نیویورک امریکا واقع شده وزبان‌های رسمی سازمان عبارتند از، چینی، روسی، انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی وعربی است.

امروزه تقریباً تمامی کشورهای جهان(۱۹۳ کشور) به جز تایوان (چین تایپه) و واتیکان (سریر مقدس) عضو سازمان ملل متحد هستند. البته واتیکان در سازمان دارای ناظر دایمی و فلسطین به عنوان دولت ناظر غیر عضو است.

گفتار دوم : هدف‌ها و اصول سازمان ملل متحد

جهانی بودن سازمان ملل متحد از اولین جمله‌ای که در مقدمهٔ منشور ملل متحد به کار رفته مشهود است : «ما مردم ملل متحد».

هدف‌ها و اصول منشور ملل متحد در مقدمه و مواد ۱و ۲ منشور آمده است :

۱. هدف‌ها :

۱) حفظ صلح و امنیت بین‌المللی؛

۲) توسعهٔ روابط دوستانه میان ملت‌ها براساس احترام به اصل برابری حقوق و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها؛

۳) نیل به همکاری بین‌المللی در حل مسائل بین‌المللی که دارای ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یا بشر دوستانه هستند و پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین برای همه، بدون تمایز از حیث نژاد، جنسیت، زبان و یا مذهب؛

۴) بودن مرکزی برای هماهنگ سازی اقداماتی که ملت‌ها برای نیل به این هدف‌های مشترک معمول می‌دارند.

۲. اصول :

۱) اصل برابری حاکمیت اعضا؛

۲) اصل حسن نیت در اجرای تعهداتی که اعضا به موجب این منشور به عهده گرفته‌اند؛

۳) اصل حل اختلافات بین‌المللی از راه‌های مسالمت‌آمیز، به نحوی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت به مخاطره نیفتد؛

۴) اصل عدم تهدید یا توسل به زور علیه تمامیت سرزمینی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا اشکال دیگر مشابه این گونه اقدامات که با اهداف ملل متحد مباینت داشته باشد؛

۵) اصل مساعدت به سازمان در هر اقدامی که سازمان طبق این منشور به عمل می‌آورد؛

۶) اصل خودداری از مساعدت به هر کشوری که سازمان علیه آن اقدام احتیاطی یا قهری به عمل می‌آورد؛ اصلی که به موجب آن، سازمان مراقبت خواهد کرد تا کشورهای غیر عضو تا آنجا که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است، بر اساس این اصول عمل کنند؛
۷) عدم مداخله درامورى که ذاتاً در صلاحیت داخلی کشورهاست.البته اِعمال اقدامات قهری مقرر در فصل هفتم منشور ملل متحد مستثناست.

گفتار سوم : ارکان سازمان ملل متحد و وظایف و اختیارات آن ها

سازمان ملل متحد دارای پنج رکن اصلی و تعدادی ارکان فرعی است. هر رکن اصلی نیز دارای ارکان فرعی خاص خود می‌باشد.

ارکان اصلی عبارتند از : مجمع عمومی، شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی، شورای قیمومت، دبیرخانه و دیوان بین‌المللی دادگستری.

مبحث نخست : مجمع عمومی

۱.کلیات

مجمع عمومی رکن اصلی و جهانی سازمان ملل متحد است، زیرا تمامی کشورهای عضو در آن شرکت دارند و هر یک از اعضا می‌تواند با دارا بودن یک حق رأی، حداکثر تا پنج نماینده در مجمع عمومی داشته باشد.

مجمع عمومی یک دورهٔ اجلاسیه منظم سالانه (از سپتامبر تا دسامبر یا ژانویه) دارد. در موارد استثنایی، اجلاسیه‌های فوق‌العاده نیز خواهد داشت.

به منظور تسهیل فعالیت ها، مجمع عمومی دارای کمیته‌های اصلی شش گانه به شرح زیر است:

کمیتهٔ اول :کمیتهٔ خلع سلاح و امنیت بین‌المللی ؛ کمیتهٔ دوم : کمیتهٔ اقتصادی و مالی ؛ کمیتهٔ سوم : کمیتهٔ اجتماعی و انسانی و فرهنگی؛ کمیتهٔ چهارم : کمیتهٔ ویژهٔ سیاسی و استعمارزدایی؛ کمیتهٔ پنجم : کمیتهٔ امور اداری و بودجه ؛ و کمیتهٔ ششم : کمیتهٔ حقوقی.

۲. وظایف و اختیارات خاص مجمع

مجمع عمومی می‌تواند دربارهٔ هر یک از موضوعات مندرج در منشور بحث و توصیه نماید، اما حق مداخله در مسائل مربوط به صلاحیت شورای امنیت را ندارد. با این حال، چنانچه شورای امنیت

به دلیل وتوی یکی از اعضای دایمی نتواند در مقابل نقض صلح یا عمل تجاوزکارانه یا خطری که صلح جهانی را تهدید می‌کند، اتخاذ تصمیم نماید، مجمع عمومی می‌تواند به درخواست اکثریت اعضا و یا حتی خود شورای امنیت(با رأی موافق نه عضو، بدون حق وتو) فوراً به آن موضوع رسیدگی کند و به جای آن تصمیم بگیرد. (قطعنامهٔ اتحاد برای صلح مورخ ۳ نوامبر ۱۹۵۰) برای مثال، مجمع عمومی در برخوردهای انگلیس وفرانسه واسرائیل علیه مصر درسال۱۹۵۶به جای شورای امنیت که براثر وتوهای پی‌درپی از تصمیم‌گیری فلج شده بود به طرفین متخاصم دستور آتش بس داد و نیروی امداد ملل متحد را ایجاد کرد تا بر این آتش بس نظارت کند.

پس از آن سال‌ها، بعضاً چنین تصور می‌شد که قطعنامهٔ اتحاد برای صلح به دلیل عدم استناد به آن و عدم استفاده از مزایایش به تاریخ پیوسته و منسوخ شده است، اما دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریهٔ مشورتی مورخ ۲۰۰۴ در قضیهٔ قانونی بودن ساخت دیوار، همواره آن قطعنامه را معتبر و قابل اجرا دانست.

ضمناً طبق مادهٔ ۱۲ منشور، شورای امنیت می‌تواند در هر زمان، هر مسأله‌ای را که ضروری بداند، جهت رسیدگی به مجمع عمومی احاله دهد، بدون آن که ملزم باشد خود قبلاً به آن مسأله رسیدگی کرده باشد.

سایر وظایف و اختیارات خاص مجمع عمومی عبارتند از : تصویب بودجهٔ سالانهٔ سازمان و تعیین حق عضویت هر یک از اعضا به منظور تأمین هزینه‌های سازمان، انتخاب اعضای غیردایمی شورای امنیت، انتخاب اعضای شورای اقتصادی اجتماعی، انتخاب اعضا و مأموران بعضی مؤسسات و سازمان‌های وابسته به سازمان ملل متحد، و تشکیل نهادهایی که برای پیشبرد وظایف خود تشخیص می‌دهد.

مجمع عمومی هر چند مرجع تصمیم گیری قطعی و نهایی در تمامی مسایل جهانی نیست، اما از آنجا که نمایندگان تمامی کشورها در آن عضویت دارند، تصمیمات متخذهٔ آن که بیشتر جنبهٔ «توصیه» دارد تا حدود زیادی برای کشورهای عضو به طور ضمنی لازم‌الاجر است.

۳. نهادها یا ارکان فرعی مجمع

مهم‌ترین نهادها یا ارکان فرعی مجمع عمومی عبارتند از:

۱) کنفرانس تجارت و توسعهٔ ملل متحد (آنکتاد)

۲) کمیسیون حقوق بین‌الملل

۳) شورای حقوق بشر

۴) کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان

۵) برنامهٔ عمران ملل متحد
۶) صندوق جمعیت ملل متحد
۷) صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف)
۸) برنامهٔ جهانی غذا
۹) برنامهٔ کنترل مواد مخدر ملل متحد
۱۰) کمیسیون تحکیم صلح (رکن مشترک با شورای امنیت)
۱۱) کارگزاری، همیاری و اقدام ملل متحد برای پناهندگان فلسطینی در خاور نزدیک.
۱۲) صندوق توسعهٔ ملل متحد برای زنان
۱۳) برنامه اسکان بشر ملل متحد

مبحث دوم : شورای امنیت

۱.کلیات

شورای امنیت از پانزده عضو سازمان تشکیل شده است. پنج عضو آن، یعنی جمهوری خلق چین، فرانسه، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی سابق (فعلاً فدراسیون روسیه) و ایالات متحده امریکا دایمی و ده عضو دیگر غیردایمی هستند که برای مدت دو سال از طرف مجمع عمومی انتخاب می‌گردند. انتخاب اعضای غیردایمی با در نظر گرفتن همکاری و مشارکت آنها در پشتیبانی از صلح و امنیت بین‌المللی و سایر هدف‌های سازمان و همچنین تقسیم عادلانهٔ جغرافیایی صورت می‌گیرد.[۱]

۲. وظایف و اختیارات شورا

وظایف و اختیارات شورای امنیت عبارتند از مسئوولیت اولیهٔ حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توصیهٔ روش‌های مسالمت‌آمیزحل اختلافات بین‌المللی، توسل به قوهٔ قهریه برای اعادهٔ صلح در صورت لزوم، تشکیل نهادها یا ارکان فرعی که برای انجام وظایف خودلازم می‌داند.

۳. مسأله حق وتو

در شورای امنیت، تصمیمات مربوط به نظام نامه و طرز کار با اکثریت نه رأی در مقابل پانزده رأی اتخاذ می‌گردد که این مسائل معمولاً عبارتند از : دعوت شورا، دستور جلسه، معرفی کشورهای

---

۱ – تقسیم بندی جغرافیایی بدین ترتیب است : دو عضو از میان کشورهای امریکای لاتین، پنج عضو از میان کشورهای آسیایی و افریقایی، یک عضو از میان کشورهای اروپای شرقی، دو عضو از میان کشورهای اروپای غربی و سایر کشورها. دولت ایران در سال ۱۹۵۵ برای مدت دو سال عضو غیردایمی شورای امنیت بود.

متقاضی عضویت به شورا، انتخاب قضات دیوان بین‌المللی دادگستری. در سایر موارد، شوارى امنیت بااکثریت نه رأی نسبت به پانزده رأی تصمیم می‌گیرد، مشروط به این که پنج رأی اعضای دایمی شورا در موقع تصمیم گیری موافق باشد. در نتیجه، هرگاه یکی از اعضای دایمی رأی منفی دهد، فعالیت شورا دچار وقفه خواهد شد. در حقیقت با جلوگیری از اتخاذ هر گونه تصمیم، چهارده رأی دیگر اعضا، ولو این که همگی موافق باشند، خنثی خواهدشد. این نحوهٔ عمل و یابه عبارت بهتر، این استفاده از رأی منفی را اصطلاحاً «حق وتو» می‌گویند. حق وتو اختیاری است که در کنفرانس یالتا بنا به پیشنهاد ایالات متحدهٔ امریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) به رسمیت شناخته شد.

از سوی دیگر، اعضای دایمی شورای امنیت می‌توانند با استفاده از حق وتو، مانع مذاکره شوند، بدین صورت که اگر نماینده‌ای (عضو شورا) پیشنهادی به شورا نمود، در مرحلهٔ اول شورا بایدرأی دهد که آیا پیشنهاد مورد بحث جزء مسائل نظام‌نامه‌ای است یا خیر و درمرحلهٔ بعد نسبت به ماهیت موضوع تصمیم گیرد. این مورد را «وتوی مضاعف» می‌نامند.

۴. نقد حق وتو

مسأله حق وتو موجب انتقادهای شدیدی به سازمان ملل متحد شده است. کشورهای کوچک ازآغاز در کنفرانس سانفرانسیسکو مخالف با داشتن چنین اختیاری برای کشورهای بزرگ بودند و آن را با روح منشور و اصل برابری کشورها مغایر می‌دانستند و معتقد بودند که چه بسا ابر قدرت‌ها بااستفاده از این حق، کلیهٔ فعالیت‌های صلح جویانهٔ سازمان ملل متحد را دچار وقفه سازند و فلج نمایند.

در مقابل، کشورهای بزرگ استدلال می‌کردند(که هنوز نیز چنین استدلالی وجود دارد) که سنگینی مسئوولیت حفظ صلح و امنیت به دوش آنهاست و اگر جهان راخطری تهدید سازد، آنها هستند که باید پا به میان گذارند و مانع بروز جنگ جهانی دیگر شوند و یا اگر چنین جنگی درگرفت از راه‌های گوناگون شعله‌های آن را خاموش سازند. پس اگر آنها چنین امتیازی نداشته باشند، ممکن است شورای امنیت تصمیمی اتخاذ کند که مغایر با مصالح کشورهایی باشد (مقصود پنج قدرت بزرگ) که نقش اساسی در حفظ صلح جهانی بر عهده دارند. در پایان، پنج کشور بزرگ درکنفرانس سانفرانسیسکو در برابر انتقادهای وارده بر حق وتو از سوی سایر کشورها تهدید کردند و اعلام داشتند که اگر چنین حقی برای آنها به رسمیت شناخته نشود، موضوع تأسیس سازمان ملل متحد به طور کلی منتفی خواهد شد. از این رو بود که سایر کشورها تسلیم نظر پنج قدرت شدند و حق وتو به وجود آمد، زیرا شناسایی چنین امتیازی برای قدرت‌های بزرگ بهتر از آن بود که سازمان ملل متحد اساساً تأسیس نگردد. البته با در نظر گرفتن نکات زیر تا حدودی از تأثیر حق وتو کاسته شده است :

۱) اجرای قطعنامهٔ اتحاد برای صلح ؛

۲) هرگاه کشوری که عضو شورای امنیت است، طرف اختلاف باشد از دادن رأی در شورا در مورد تصمیماتی که جنبهٔ توصیه دارند، ممنوع است. بنابراین کشورهای بزرگ در این صورت نخواهندتوانست از حق وتو استفاده کنند، هرچندعملاً چنین نیست ؛

۳) غیبت عمدی در جلسات شورای امنیت ونیز امتناع از دادن رأی، وتو محسوب نمی‌شود.

۵. اهم وظایف و اختیارات مشترک شورا و مجمع عمومی

مهم‌ترین وظایف و اختیارات مشترک شورای امنیت و مجمع عمومی عبارتند از :

پذیرش اعضای جدید در سازمان، تعلیق حقوق و مزایای عضویت در سازمان (مادهٔ۵ منشور ملل متحد)، اخراج عضو خاطی از سازمان (مادهٔ۶ منشور ملل متحد)، انتخاب دبیر کل سازمان، انتخاب قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و بالاخره تجدید نظر در منشور ملل متحد.

۶. نهادها یا ارکان فرعی شورا

مهم‌ترین نهادها یا ارکان فرعی شورای امنیت عبارتند از:

(۱) کمیتهٔ ستاد نظامی (فعلاً در عمل کاری انجام نمی‌دهد)

(۲) کمیسیون خلع سلاح

(۳) کمیسیون تحکیم صلح (رکن مشترک با مجمع عمومی)

(۴) کمیتهٔ ضد تروریسم

(۵) کمیتهٔ پذیرش اعضای جدید

(۶) کمیتهٔ تحریم

(۷) عملیات‌ها و هیأت‌های حفظ صلح

(۸) دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق

(۹) دیوان کیفری بین‌المللی برای رواندا

لازم به ذکر است که از نوامبر ۲۰۱۷ دو دیوان اخیر الذکر منحل شده و جای خود را به مرجعی به نام «سازوکار دادگاه‌های کیفری بین‌المللی» داده است.

مبحث سوم : شورای اقتصادی و اجتماعی

شورای اقتصادی و اجتماعی مرکب از ۵۴ عضو است که برای مدت سه سال توسط مجمع عمومی بر اساس تقسیم عادلانهٔ جغرافیایی انتخاب می‌شوند.کشور ایران در حال حاضر وضعیت ناظر را در این شورا دارد.

شورای اقتصادی و اجتماعی از جانب مجمع عمومی مأمور است که وظایف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی و تربیتی سازمان ملل متحدرا به جای آورد و در پیشبرد حقوق بشر و آزادی‌های بنیادی کوشا باشد و منشور ملل متحد برای ارتباط مؤسسات تخصصی سازمان ملل متحد که مسؤولیت‌های وسیع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی وغیره دارند پیش‌بینی‌هایی کرده و شورای اقتصادی و اجتماعی مأمور این ارتباط است. ضمناً موظف می‌باشد فعالیت‌های مؤسسات تخصصی وابسته به سازمان را هماهنگ سازد.

شورای اقتصادی و اجتماعی دارای کمیته‌ها و کمیسیون‌های گوناگونی است، از جمله کمیسیون‌های منطقه‌ای و کمیسیون‌های آماری، جمعیت توسعه، وضعیت زنان، مواد مخدر، پیشگیری از جنایت و عدالت کیفری، علم و فناوری برای توسعه و کمیسیون توسعهٔ پایدار.

مبحث چهارم: شورای قیمومت

نظام قیمومت در واقع ادامهٔ نظام نمایندگی یاسرپرستی جامعهٔ ملل است. نظارت بر سرزمین‌هایی که در گذشته تحت نظام نمایندگی یا سرپرستی جامعهٔ ملل بوده و به استقلال دست نیافته بودند، طبق مفاد منشور ملل متحد تحت نظام قیمومت سازمان ملل متحد در آمدند و رکنی که این وظیفه را بر عهده گرفت، شورای قیمومت بود.

شورای قیمومت در جهت پیشرفت و آزادی و استقلال مردمی که هنوز به مرحلهٔ رشد کافی برای تشکیل کشور مستقلی نرسیده بودند و در سرزمین‌های تحت قیمومت سازمان ملل متحد زندگی می کردند، تلاش نمود. ادارهٔ چنین سرزمین‌هایی بر عهدهٔ کشورهای پیشرفته‌ای بود تا با در نظر گرفتن منافع ساکنان، آنها را که در پیشبرد هدف‌های مادی و معنوی کوشا بودند برای استقلال آماده سازند.

به تدریج با استقلال سرزمین‌های تحت قیمومت از سال ۱۹۶۷ کشورهای اداره کنندهٔ آن سرزمین‌ها به اعضای دایمی شورای امنیت محدود گردید.

تعداد این سرزمین‌ها در سال‌های اول تشکیل سازمان ملل متحد به ۱۱ می‌رسید و آخرین سرزمینی که در سال۱۹۹۴ به استقلال رسید، جزایر«پالائو»[1] در اقیانوس آرام بود و با این عمل، می‌توان خاتمهٔ نظام قیمومت را اعلام داشت. با این حال، طبق آیین نامهٔ اصلاح شدهٔ شورای قیمومت، اکنون این شورا فقط در صورت لزوم تشکیل جلسه خواهد داد.

---

1 -Palau.

مبحث پنجم : شیوهٔ خاص تصمیم‌گیری در برخی ارکان سازمان ملل متحد

امروزه در برخی ارکان سازمان ملل متحد (مجمع عمومی، شورای امنیت، شورای اقتصادی و اجتماعی و شورای قیومیت) و حتی برخی نهادهای وابسته به آن، به جای آن که برای تصمیم‌گیری از شیوهٔ مقرر در منشور استفاده شود (شیوهٔ تصمیم‌گیری)، ممکن است از شیوهٔ دیگری که مبتنی بر رویهٔ بین‌المللی است استفاده گردد. این شیوه را «کنسانسوس»[1] می‌نامند. سابقهٔ ایجاد این رویه به سال‌های ۱۹۶۰ باز می‌گردد.

«کنسانسوس پاسخ گوی هدف اتفاق آرا در مرحلهٔ پذیرش یک متن است و ماهیتاً فقط درچارچوب نظام اکثریت قابل تصور است. نظام اکثریت، نظامی که می‌خواهد آثارش را خنثی سازد. کنسانسوس را می‌توان نظام تصمیم‌گیری بدون رأی تعریف نمودوآن در صورتی است که سکوت عموم، گواه بر نبود مخالفت مبطل ازسوی کشورهای عضو و مجوز پذیرش متنی است که یک مقام مناسب (سخنگوی یک گروه، رئیس یک رکن) محتوای آن را اعلام کرده است.»[2]

به بیان دیگر، کنسانسوس پذیرش یا عدم مخالفت با یک متن، بدون استفاده از شیوهٔ رأی گیری است.

«تصمیمات و توصیه‌های تصویب شده از طریق کنسانسوس دقیقاً و کاملاً از همان اعتبار و ارزش حقوقی برخوردارند که اگر رأی گیری شود.»[3]

مبحث ششم : دیوان بین‌المللی دادگستری

دیوان بین‌المللی دادگستری رکن قضایی اصلی سازمان ملل متحد و مرجع فیصلهٔ اختلافات بین‌المللی میان کشورها و مرجع اظهار نظر مشورتی مورد درخواست ارکان اصلی سازمان ملل متحد (به جز دبیرخانه) است.[4]

مبحث هفتم : دبیرخانه

دبیرخانه رکن اداری و فنی سازمان ملل متحد است که در رأس آن دبیر کل قرار دارد. دبیرکل از طرف مجمع عمومی بنا به توصیهٔ شورای امنیت برای مدت پنج سال انتخاب می‌شود.[5]

۱- Consensus . این واژهٔ لاتین به «اجماع» یا «وفاق عام» نیز ترجمه شده است .

2- Quoc Dinh . N.,op.cit,pp.694-695.

3 - Ibid.

۴- برای توضیح بیشتر نک : فصل چهارم، گفتار دوم.

۵- دبیران کل سازمان ملل متحد به ترتیب عبارتنداز تریگولی Trygve Lie تبعهٔ نروژ ؛ داگ هامر شولد تبعهٔ سوئد ؛ اوتانت تبعهٔ برمه (میانمار) ؛ کورت والدهایم تبعهٔاتریش؛ خاویر پرزدکوئیار تبعهٔ پرو؛ پطروس غالی تبعهٔ مصر ؛ کوفی عنان تبعهٔ غنا، بان کی مون تبعهٔ کرهٔ جنوبی و اکنون آنتونیو گوترش تبعهٔ اتریش.

وظایف و اختیارات دبیرکل سازمان ملل متحد عبارتند از :

الف) وظایف و اختیارات اداری : انجام وظیفه به عنوان عالی‌ترین مقام اداری سازمان ملل متحد و بالاترین مقام مسئوول در سلسله مراتب اداری دبیرخانه.

ب) وظایف و اختیارات سیاسی: متوجه ساختن شورای امنیت و مجمع عمومی در زمانی که به عقیدهٔ دبیرکل صلح و امنیت بین‌المللی در خطر است، دعوت به تشکیل شورای امنیت در مواقع لزوم، حق حضور در جلسات ارکان سازمان ملل متحد و دادن اعلامیه‌های شفاهی یا کتبی به آنها.

ج) وظایف اطلاعاتی: ثبت و انتشار معاهدات بین‌المللی،تسلیم گزارش سالانه از اقدامات و فعالیت‌های سازمان به مجمع عمومی عادی.

چنانچه ملاحظه می‌گردد، وظایف و اختیارات سیاسی دبیرکل بسیار مهم‌تر از سایر وظایف و اختیارات اوست. مثلاً نقش دبیرکل در حل بحران کنگو و فیصلهٔ بخشی از اختلافات اعراب و اسرائیل شایان توجه است.

تمامی کارمندان دبیرخانه، کارمندان بین‌المللی شناخته می‌شوند و طبق تقسیم عادلانهٔ جغرافیایی از میان اتباع کشورهای عضو انتخاب می‌گردند. نمایندگان کشورها در سازمان و کارمندان و مأموران سازمان از امتیازات و مصونیت‌های دیپلماتیک برخوردارند.

بند سوم : سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد

سازمان‌های تخصصی هر چند از نظر فعالیت‌های جهانی وابسته به سازمان ملل متحد هستند، اما از سوی دیگر، خارج از محدودهٔ آن قراردارند. به این معنا که این نهادها استقلالی به این شرح دارند: اعضای این مؤسسات می‌توانند از بین کشورهای عضو یا غیر عضو سازمان ملل متحد انتخاب شوند. مقر آنها خارج از ساختمان سازمان ملل متحد قرار دارد. آنها می‌توانند تحت شرایطی از دیوان بین‌المللی دادگستری درخواست نظریهٔ مشورتی کنند.

این نکته شایان ذکر است که سازمان‌های تخصصی هر چند از نظر مالی و بودجه مستقلند، اما تحت نظر شورای اقتصادی و اجتماعی و مجمع عمومی قرار دارند. تا به امروز، ۱۵ سازمان تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد به شرح زیر وجود دارند.

۱. سازمان بین‌المللی کار[1]

در سال ۱۹۱۹، متفقین پیروز در جنگ، به ارزش واقعی و نقش مؤثر و فعال کارگران در به دست آوردن این پیروزی پی بردند و اذعان نمودند که میان صلح عام جهانی و صلح اجتماعی،

---

1 -International Labour Organization.(I.L.O).

پیوندی حقیقی وجود دارد. بدین لحاظ، کشورهای امضا کنندهٔ معاهدهٔ صلح ورسای با پیش‌بینی تأسیس «سازمان بین‌المللی کار»، حاکمیت خود را در قلمرو فنی (حقوق کارگران) به راحتی محدود کردند. بنابراین، اساسنامهٔ سازمان بین‌المللی کار در واقع بخش سیزدهم معاهدهٔ ورسای است.

پس از انحلال جامعهٔ ملل، تنها سازمان بین‌المللی وابسته به آن که از فعالیت (البته نه چندان) باز نایستاد، سازمان بین‌المللی کار بود. این سازمان با تأسیس سازمان ملل متحد در زمرهٔ نهادهای تخصصی وابسته به آن، ادامهٔ فعالیت داد و امروزه یکی از فعال‌ترین این نهادهاست.

هدف اصلی سازمان، پیشبرد عدالت اجتماعی از طریق بهبود شرایط کار است. سازمان صلاحیت شبه قانون‌گذاری دارد. بدین معنا که با تصویب توصیه نامه‌ها و مقاوله نامه ها، در وضع هنجارهای بین‌المللی کارکه در کل بدانها «حقوق بین‌الملل کار» می‌گویند، به نفع مستقیم کارگران مشارکت می‌کند.

تصمیمات سازمان دو دسته‌اند: مقاوله نامه‌ها و توصیه نامه ها. این‌که سندی مقاوله نامه باشد یا توصیه نامه منوط به نظر کنفرانس به عنوان عالی‌ترین رکن سازمان است. (مادهٔ ۱۹ اساسنامه) اگر کنفرانس سندی را مقاوله نامه تشخیص داد باید مانند معاهدات، عمل الحاق و تصویب از سوی کشورهای عضو ظرف مهلت معینی صورت گیرد. سازمان تا به امروز حدود ۲۰۰ مقاوله نامه را تهیه و تصویب کرده است. اما توصیه نامه‌ها توسط سازمان جهت مطالعه و نتیجه گیری به کشورهای عضو ابلاغ می‌شوند تا چنانچه ضروری تشخیص دهند آن‌ها را به صورت قانون یا هر عمل حقوقی دیگری در آورند. توصیه نامه‌ها برعکس مقاوله نامه‌ها تعهد به نتیجه نیست، بلکه تعهد به رفتار است. تا به امروز تعداد توصیه نامه‌های به مراتب بیش از مقاوله نامه هاست. اسناد مذکور، از یک سو حمایت از تمامی کارگران، اعم از صنعتی، کشاورزی و حتی فکری و امثال آنها و از سوی دیگر، حمایت از کارگران محلی (ملی) و خارجی را شامل می‌شود.[1]

در این سازمان، علاوه بر نمایندگان کشورهای عضو، نمایندگان کارفرمایان خصوصی و کارگران نیز شرکت و حق رأی دارند.

در موارد اختلافات و دعاوی ناشی از مسائل کار و کارگری، اساسنامهٔ سازمان، دو آئین ترافعی را که حیطهٔ شمول عام دارند، مقرر کرده است: یکی آئین اعلامی (مواد ۳۴ و ۳۵) و دیگری آئین شکایت.(مواد ۲۶ تا ۳۴)

مقر سازمان بین‌المللی کار در شهر ژنو سوئیس می‌باشد.

---

1 - Quoc Dinh, N.op.cit.p.654.

۲. سازمان خواربار و کشاورزی جهانی[1]

هدف از سازمان خواربار و کشاورزی جهانی، خدمت به گسترش اقتصاد جهان از طریق بهبود و کفایت تولیدات و توزیع محصولات کشاورزی و نیز بالا بردن سطح تغذیه و سطح زندگی و همچنین تأمین بهبود کارایی در تولید و توزیع تمامی فرآورده‌های غذایی، کشاورزی، جنگلی و ماهی‌گیری است.

این سازمان با همکاری سازمان ملل متحد از طریق برنامهٔ «پیکار جهانی علیه گرسنگی» و «برنامهٔ تغذیهٔ جهانی»، به آموزش کشورهای در حال توسعه در زمینهٔ حل مسایل تغذیه و تولیدات مواد غذایی می‌پردازد.

مقر این سازمان در شهر رم (ایتالیا) است.

۳. سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو)[2]

هدف یونسکو، افزایش همکاری میان ملت‌ها از طریق آموزش و پرورش و علم و فرهنگ و از آن طریق، مشارکت در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است.

یکی از برنامه‌های مهم یونسکو، پیکار جهانی با بیسوادی و مرتبط ساختن سوادآموزی با برنامه‌های کلی توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی در کشورهای عضو است.

مقر این سازمان در شهر پاریس (فرانسه) است.

۴. سازمان بین‌المللی هوانوردی کشوری[3]

هدف سازمان بین‌المللی هوانوردی کشوری، ایجاد و توسعهٔ اصول و فنون هوانوردی بین‌المللی با کمک به برنامه ریزی و توسعهٔ حمل و نقل هوایی بین‌المللی، به منظور بالا بردن سطح ایمنی و برقراری نظم در هوانوردی بین‌المللی است.

این سازمان در مورد وسایل، مقررات اداری، خصوصیات کارکنان و قواعد پرواز و همچنین شرایط دیگر لازم برای تأمین سلامت و شرایط یکسان جهت پروازهای غیرنظامی در سراسر جهان مقررات و موازین یکنواختی وضع کرده است.

۵. سازمان بهداشت جهانی[4]

هدف سازمان بهداشت جهانی، «حصول عالی‌ترین سطح ممکن بهداشت برای همهٔ مردم» است.

---

1 -Food and Agriculture Organization.(F.A.O).
2 -United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization.(U.N.E.S.C.O).
3 -International Civil Aviation Organization.(I.C.A.O).
4 - World Health Organization.(W.H.O).

منظور از بهداشت، حالت رفاه کامل جسمانی، روانی و اجتماعی است، نه صرفاً «فقدان بیماری یا علیلی». از جمله برنامه‌هایی که به عهدهٔ سازمان است، مبارزه با بیمای‌های واگیر و بومی و همچنین اجرای برنامهٔ وسیع ریشه کنی مالاریا و آبله است.

مقر این سازمان در شهر ژنو (سوئیس) قراردارد.

۶. گروه بانک جهانی[1]

بانک جهانی (بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه) عموماً موسوم به بانک جهانی به همراه صندوق بین‌المللی پول، ستون فقرات نهادین نظام پولی بین‌المللی محسوب می‌شوند و ساختار نظام مالی بین‌المللی را شکل می‌دهند که در برتون وودز طراحی شد. بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه همراه با سازمان‌ها و مؤسسات فرعی خواهرش، گروه بانک جهانی را شکل می‌دهند که مرکب‌اند از : بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، اتحادیهٔ بین‌المللی توسعه، شرکت مالی بین‌المللی، مؤسسه تضمین سرمایه‌گذاری چندجانبه(میگا) و مرکز بین‌المللی برای حل و فصل اختلافات سرمایه گذاری. (ایکسید)

ارکان بانک جهانی عبارتند از : هیأت حکام به عنوان عالی‌ترین رکن یا نمایندگی هر عضو و هیأت مدیرهٔ اجرایی که عملیات جاری بانک را انجام می‌دهد و اختیاراتی را اِعمال می کند که هیأت حکام به آن تفویض کرده است.

پنج مدیر اجرایی توسط پنج عضو با بیشترین سهم منصوب می‌شوند. مدیران یا هیأت مدیرهٔ اجرایی، رئیس بانک جهانی را انتخاب می کنند.

مقر گروه بانک جهانی در شهر واشنگتن در ایالات متحدهٔ امریکا قرار دارد.

۱) بانک جهانی (بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه[2])

بانک جهانی برخلاف صندوق بین‌المللی پول، مأموریت توسعه‌ای روشنی دارد. این بانک به منظور کمک به بازسازی اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم تأسیس شده تا به کشورهای کمتر توسعه یافته یا کشورهای جنگ زده کمک کند و تجارت بین‌المللی را اعتلا بخشد.

هدف اصلی بانک جهانی، کمک به بازسازی و توسعهٔ اقتصادی، کشاورزی، صنعتی، فنی، آموزشی و پرورشی کشورهای عضو به منظورکاهش فقر پایدار است. برای نیل به این هدف، بانک به کشورهای عضو و مؤسسات دولتی و حتی شرکت‌های خصوصی (البته با ضمانت کشورهای متبوعشان) وام یا خدمات فنی اعطا و آنها را به سرمایه‌گذاری خارجی تشویق می کند.

---

1 - World Bank Group.
2 - International Bank for Reconstruction and Development(I.B.R.D).

بانک جهانی هر چند یک نهاد بین‌الدول است، اما به صورت یک شرکت تجاری اداره می‌شود که سهامداران آن، کشورهای عضو هستند. اعضای بانک جهانی همان اعضای صندوق بین‌المللی پول می‌باشند.

۲) اتحادیهٔ بین‌المللی توسعه[1]

اتحادیهٔ بین‌المللی توسعه به کشورهای درحال توسعه کم در آمد واجد شرایط، وام‌های آسان (امتیازی) با شرایط مساعد ویژه و نرخ‌های بهرهٔ بسیار کم و اقساط با بازپرداخت طولانی مدت اعطا می‌کند.

۳) شرکت مالی بین‌المللی[2]

شرکت تأمین مالی بین‌المللی به عنوان بازوی بخش خصوصی گروه بانک جهانی تأسیس گردید تا فعالیت‌های بازرگانی خصوصی را با کمک به توسعهٔ بین‌المللی یکپارچه سازد.
این شرکت هر چند از لحاظ حقوقی، سازمانی مستقل است، اما پیوند نزدیکی با بانک جهانی دارد.

۴) مؤسسه تضمین سرمایه‌گذاری چند جانبه (میگا)[3]

یکی دیگر از اعضای گروه بانک جهانی، مؤسسه تضمین سرمایه‌گذاری چند جانبه است که به منظور تشویق سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعهٔ عضو مؤسسه تأسیس شده تا پوشش بیمه‌ای برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی را در برابر خطرات غیرتجاری فراهم نماید.
مطابق عهدنامهٔ مؤسس مؤسسه مورخ ۱۹۸۰ که از سال ۲۰۱۰ مورد اصلاح و تجدید نظر قرار گرفت، هدف تشویق جریان‌های سرمایه‌گذاری‌ها برای مقاصد مولد میان کشورهای عضو، مخصوصاً کشورهای در حال توسعه است.
مؤسسه پوشش بیمه‌ای را در مقابل خطر نقض قرارداد توسط کشور میزبان ارائه می‌کند.

۵) مرکز بین‌المللی برای حل و فصل اختلافات سرمایه‌گذاری (ایکسید)[4]

به منظور ارائه سازوکار قابل اعتماد و مؤثر برای حل اختلافات ناشی از سرمایه‌گذاری میان کشورها و اتباع سایر کشورها در سال ۱۹۶۵ عهدنامهٔ بین‌المللی در شهر واشنگتن منعقد گردید که بنابر آن، اختلافات مذکور قابل حل و فصل از طریق سازش و یا داوری است.

---

1 - International Development Association(I.D.A).
2 - International Finamce Corporation(I.F.C).
3 - Multilateral Investment Guarantee Agency (M.I.GA).
4 - International Centre for Settelment of Investment Disputes(I.C.S.I.D).

در طول دهۀ گذشته، ایکسید به یکی از مراکز عمدۀ حل اختلافات بین سرمایه‌گذاران خارجی عضو عهدنامۀ واشنگتن و کشورهای میزبان (سرمایه پذیر) طرف همان عهدنامه تبدیل شده است.

عهدنامۀ واشنگتن علاوه بر این که بر آئین‌های سازش و داوری تأکید دارد، بر اجرای آرای داوری نیز حاکم است.

مقر تمامی نهادهای زیر مجموعۀ گروه بانک جهانی در شهر واشنگتن ایالات متحدۀ امریکا قرار دارد.

۷. صندوق بین‌المللی پول[1]

اساسنامۀ صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۴۴ در کنفرانس برتون وودز به تصویب رسید. اهم اهداف صندوق عبارتند از: ایجاد نظم پولی بین‌المللی بر اساس قابلیت تبدیل آزاد واحدهای پولی به یکدیگر، کمک به ثبات ارزی کشورهای عضو، حفظ مبادلات پولی بین‌المللی، تضمین جا به جایی سرمایه و انجام پرداخت‌ها در راستای الزامات تجارت داخلی. این صندوق همچنین کشورهای عضو را در مسائل پولی و مالی راهنمایی می‌کند. اساسنامۀ صندوق صراحتاً منعکس کنندۀ این برداشت است که نظم تجارت جهانی آزاد و کارا مستلزم داشتن یک نظام پولی بین‌المللی با ثبات است.

اساسنامۀ صندوق در سال ۱۹۷۶ مورد بازنگری قرار گرفت. در سال ۲۰۰۹، صندوق نظام تجدیدنظر شدۀ طبقه بندی ترتیبات نرخ تسعیر را به همراه نه نظام مختلف تصویب کرد.

ارکان عمدۀ صندوق عبارتند از : هیأت مدیره و هیأت اجرایی که ریاست هیأت اجرایی را مدیر کل بر عهده دارد.

رکن نمایندگی و رکن عالی صندوق، هیأت مدیره است. هر کشور عضو یک نماینده و یک علی البدل تعیین می‌کند. هیأت اجرایی با ۲۴ مدیر اجرایی، فعالیت‌های جاری صندوق را هدایت می‌کند.

هیأت اجرایی، مدیر کل صندوق را تعیین می‌کند که ریاست کارکنان صندوق را بر عهده دارد. کمیتۀ پولی و مالی بین‌المللی خط مشی راهبردی را برای هیأت مدیره صندوق تعیین می‌کند.

مقر صندوق در شهر واشنگتن در ایالات متحدۀ امریکا قرار دارد.

۸. اتحادیه پستی جهانی[2]

هدف اتحادیۀ جهانی پست، کمک به سازمان دهی و بهبود بخشیدن خدمات پستی در سطح

1 - International Monetary Fund (I.M.F).
2 -Universal Postal Union (U.P.U).

بین‌المللی است. برای مثال، اتحادیه از طریق موافقت نامه‌های بین‌المللی، هزینهٔ ارسال یک نامـه را از کشوری به کشوری دیگر تثبیت می‌کند.

مقر اتحادیه در شهر ژنو (سوئیس) است.

۹. اتحادیهٔ بین‌المللی ارتباطات از راه دور یا مخابرات[1]

هدف اتحادیهٔ بین‌المللی ارتباطات ار راه دور یا مخـابرات، بهبـود و توسـعه و هماهنـگ کـردن خدمات مخابراتی راه دور از قبیل تلفن، تلگراف، تلکس، فاکس، رادیو، تلویزیون و امثال آنهاست.

مقر اتحادیه در شهر ژنو (سوئیس) است

۱۰. سازمان جهانی هواشناسی[2]

هدف سازمان جهانی هواشناسی، بهبود سیستم هواشناسی و ایجاد مـوازین و ضـوابط مشـترک مربوط به گزارش‌های هواشناسی است.

مقر این سازمان در شهر ژنو (سوئیس) است

۱۱. سازمان بین‌المللی دریایی[3]

هدف سازمان بین‌المللی دریایی، تسهیل همکاری و مبادلهٔ اطلاعات میـان کشـورهای عضـو در زمینهٔ موضوعات فنی مربوط به کشتیرانی و به وجود آوردن عالی‌ترین معیارهای ایمنی دریایی است.

سازمان مذکور قبلاً (تا سا ل۱۹۸۲) «سازمان مشورتی دریایی بین الدول»[4] نامیده می‌شد.

مقر این سازمان در شهر لندن (انگلستان) است.

۱۲. سازمان بین‌المللی برای توسعهٔ کشاورزی[5]

مهم‌ترین هدف صندوق بین‌المللی برای توسعهٔ کشاورزی، اعطای وام به منظور رشـد و توسـعهٔ امور کشاورزی در همهٔ کشورهای جهان، به ویژه در کشورهای در حال توسعه است.

مقر صندوق در شهر رم (ایتالیا) است.

---

1 -International Telecommunication Union (I.T.U).
2 - International Maritime Organization.(I. M .O).
3 - Intergouuvernmental Maritime Consultative Organization.(I.M.C.O).
4 - World Meterological Organization(W.M.O).
5 - International Fund for Agreculture Development(I.F.A.D).

۱۳. سازمان جهانی مالکیت فکری[1]

هدف سازمان جهانی مالکیت فکری، گسترش حمایت از مالکیت فکری در سراسر جهان از طریق همکاری میان کشورها و در موارد لزوم از طریق همکاری با سایر سازمان‌های بین‌المللی و حصول اطمینان به همکاری اداری میان کشورها در جهت تقویت انعقاد موافقت نامه‌های بین‌المللی پیرامون موضوعاتی مانند علایم و طرح‌های صنعتی، طبقه بندی کالاها و خدمات و حمایت از نامگذاری اولیه، حمایت از آثار ادبی و هنری، حمایت از اجرا کنندگان و تولیدکنندگان محصولات دیداری و شنیداری است.

مقر این سازمان در شهر ژنو (سوئیس) قرار دارد.

۱۴. سازمان توسعهٔ صنعتی ملل متحد (یونیدو) [2]

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۶۶ سازمان توسعهٔ صنعتی ملل متحد (یونیدو) را به عنوان یک رکن مستقل، اما فرعی مجمع تأسیس نمود. این سازمان در سال ۱۹۸۵ با امضای موافقت نامه‌ای با سازمان ملل متحد به صورت یک سازمان تخصصی وابسته به آن سازمان در آمد.

هدف سازمان توسعهٔ صنعتی ملل متحد عبارت است از، تشویق، پیشبرد و تسریع فرایند صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه از طریق همکاری‌ها و مساعدت‌های فنی، مشاوره ای، پشتیبانی و تشویق سرمایه‌گذاری در سطوح جهانی، منطقه‌ای یا ملی.

یونیدو همواره درپی استقرار یک نظم نوین اقتصادی بین‌المللی است. مقر این سازمان درشهر وین (اتریش) می‌باشد.

۱۵. سازمان بین‌المللی گردشگری[3]

سازمان بین‌المللی گردشگری در سال ۱۹۷۵ تأسیس و از سال ۱۹۷۶ به عنوان یکی از سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد شناخته شد.

اهم وظایف سازمان عبارتند از : سیاست گذاری در حوزهٔ گردشگری بین‌المللی؛ فعالیت در زمینهٔ موضوعات فنی مرتبط با گردشگری؛ ترویج گردشگری پایدار و در دسترس در سطح جهانی؛ هدایت صنعت گردشگری؛ اجرای اهداف توسعهٔ پایدار، کاهش فقر و گسترش توسعهٔ پایدار.

نکتهٔ جالب توجه در این سازمان، حضور ۵۰۰ نماینده از بخش‌های خصوصی، مؤسسات آموزشی و انجمن‌های گردشگری در کنار نمایندگان حدود ۱۶۰ کشور است.

مقر سازمان در شهر مادرید (اسپانیا) است.

1- World Intellectual Property Organization.(W.I.P.O).
2- United Nations Industrial Development Organization.(U.N.I.D.O).
3- World Tourism Organization.(U.N.W.T.O).

بند چهارم : سایر سازمان‌های مرتبط باسازمان ملل متحد

علاوه بر سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد، سازمان‌ها بین‌المللی دیگری نیز وجود دارند که ضمن دارا بودن استقلالی به مراتب بیش از سازمان‌های تخصصی، به گونه‌ای با سازمان ملل متحد در ارتباط هستند. از جمله می‌توان از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، سازمان تجارت جهانی و سازمان بین‌المللی مهاجرت نام برد.

موضوع سازمان تجارت جهانی در فصل مربوط به حقوق بین‌الملل اقتصادی مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

۱. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی[1]

اساسنامهٔ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به سال ۱۹۵۶ در یک کنفرانس بین‌المللی که تحت لوای سازمان ملل متحد برگزار گردید مورد تصویب قرار گرفت. این اساسنامه در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۵ به مرحلهٔ اجرا در آمد و در ۱۴ نوامبر همان سال، موافقت نامه‌ای در مورد روابط و همکاری میان آژانس و سازمان ملل متحد منعقد گردید.

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی هر چند در زمرهٔ نهادهای تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد نمی‌باشد، بلکه سازمانی مستقل است، اما تحت هدایت عالیهٔ سازمان ملل متحد قرار دارد و در چارچوب نظام ملل متحد فعالیت می‌کند.

هدف عمدهٔ آژانس بین‌المللی انرژی اتمی عبارت است از : ترویج و توسعهٔ کاربردهای انرژی اتمی در برقراری صلح، بهداشت و رفاه در سراسر جهان از طریق وضع استانداردهای ایمنی هسته‌ای و زیست محیطی و کنترل آنها، ارائه خدمات فن آوری هسته‌ای و مبادلهٔ اطلاعات علمی و فنی در زمینهٔ انرژی هسته‌ای.

آژانس به کشورهایی که قصد تأسیس نیروگاه‌های هسته‌ای جهت استفاده‌های صلح جویانه را دارند، اطلاعات و کمک‌های مشورتی لازم ارائه می‌نماید. آژانس همچنین برکارخانه‌هایی که سوخت آنها انرژی اتمی است، نظارت دارد.

آژانس تنها سازمان تخصصی است که مستقیماً به مجمع عمومی و در موارد ضروری به شورای امنیت و شورای اقتصادی واجتماعی گزارش می‌دهد.

مقر آژانس در شهر وین (اتریش) است.

---

1 - International Atomic Energy Agency.(I.A.E.A).

۲. سازمان بین‌المللی مهاجرت[1]

سازمان بین‌المللی مهاجرت که در سال ۱۹۵۱ به عنوان یک سازمان بین‌المللی مستقل تأسیس شده بود در ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۶ به عنوان یک سازمان مرتبط با سازمان ملل متحد و به نوعی زیر مجموعهٔ آن سازمان به ثبت رسیده است.

مهم‌ترین وظایف سازمان بین‌المللی مهاجرت عبارتند از: مدیریت مهاجرت در سطح جهانی؛ سازمان‌دهی مهاجرت نیروی کار؛ تسهیل مهاجرت؛ تدوین سیاست‌ها و راهبردهای کشوری و منطقه‌ای مهاجرت؛ رسیدگی به مهاجرت اجباری؛ قانونمند کردن مهاجرت؛ ارائه کمک‌های انسان دوستانه به مهاجران نیازمند، شامل پناهندگان و آوارگان درگیری‌های مسلحانهٔ داخلی؛ مبارزه با قاچاق انسان؛ بازگشت داوطلبانه و ادغام مجدد آوارگان و سایر مهاجران به کشورهای خود.

ساز و کار فعالیت سازمان باید در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تنظیم شود. در هم آمیختگی برخی از وظایف این سازمان با سایر سازمان‌ها، از جمله کمیساریای عالی پناهندگان، سازمان بین‌المللی کار، کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ و امثال آنها موجب گردیده تا طی سال‌ها، تلاش برای تقسیم وظایف صورت گیرد.

در این سازمان علاوه بر کشورهای عضو، ۱۱ کشور و بیش از ۸۰ سازمان غیردولتی به عنوان ناظر حضور دارند.

مقر سازمان در شهر ژنو (سوئیس) می‌باشد.

بخش سوم : سازمان‌های قاره‌ای و منطقه‌ای

ضعف و درماندگی سازمان‌های جهانی در حل مسائل بین‌المللی، کشورها را متوجه تشکیل سازمان‌های قاره‌ای یا منطقه‌ای نمود تا بتوانند در چارچوب محدودتری، امنیت دسته جمعی بهتر و همکاری‌های سیاسی و اقتصادی مؤثرتری با یکدیگر داشته باشند.

البته منشور ملل متحد وجود این گونه نهادهای منطقه‌ای را برای انجام امور مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی که متناسب با اقدامات منطقه‌ای باشد، مورد تأیید قرار داده است، مشروط به آن که وجود و فعالیت‌های آنها با اهداف و اصول ملل متحد سازگار باشد.(بند۱ مادهٔ ۵۲) به علاوه، رجوع به آنها را جهت فیصلهٔ مسالمت آمیز اختلافات منطقه‌ای مقدم بر شورای امنیت دانسته (مادهٔ ۳۳ و بند ۲ مادهٔ ۵۲) و این عمل را تشویق نموده است. (بند۳ مادهٔ ۵۲) بالاخره، به شورای امنیت اجازه داده است که در موارد مقتضی از این نهادهای منطقه‌ای برای عملیات اجرایی استفاده کند. (مادهٔ ۵۳)

---

1 -International Organization for Migration.(I. O.M).

اما این که تمامی سازمان‌های منطقه ای، نهادهای منطقه‌ای مقرر در منشور ملل متحد باشند، محل تردید بسیار است، به ویژه این که در موارد مقتضی (بنا به تشخیص شورای امنیت) در خدمت شورا بوده باشند و به عنوان بازوی اجرایی آن عمل نمایند.

در مجموع، امروزه مقصود از سازمان قاره‌ای یا منطقه ای، سازمانی است که کشورهای یک قاره یا یک منطقهٔ جغرافیایی در آن عضویت دارند. این نوع سازمان‌ها را می‌توان به این ترتیب طبقه بندی نمود: سازمان‌های اروپایی و منطقهٔ آتلانتیک، سازمان‌های امریکایی، سازمان‌های آسیایی- افریقایی و بالاخره یک سازمان آسیایی- اروپایی به نام اُورآسیا.

بند نخست : سازمان‌های اروپایی و منطقهٔ اتلانتیک

۱. سازمان پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو)[1]

کشورهای اروپای غربی و ایالات متحدهٔ امریکا در پاسخ به سیاست اتحاد جماهیر شوروی سابق، طرح پیمان دفاعی دایمی را پی‌ریزی نمودند که موسوم به سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) می‌باشد.

پیمان آتلانتیک شمالی در۴ آوریل ۱۹۴۹ درواشنگتن به امضای ۱۲ کشور رسید. این کشورها عبارت بودند از : ایالات متحدهٔ امریکا، کانادا، انگلستان، فرانسه، بلژیک، هلند، لوکزامبورک، نروژ، دانمارک، ایسلند، ایتالیا و پرتغال.

در سال‌های بعد، به تدریج ۱۷ کشور اروپایی دیگر از جمله ترکیه (کشور آسیایی- اروپایی) به عضویت ناتو در آمدند که آخرین آن مونته نگرو در ۵ ژوئن ۲۰۱۷ است. (مجموعاً ۲۹ کشور)

هدف اصلی پیمان، همکاری نظامی- سیاسی میان اعضاست. به عبارت دیگر، هدف دفاع مشترک است که یقیناً بر سیاست کشورهای عضو اثر می‌گذارد. این پیمان‌مبتنی بر اصل دفاع مشروع یا دفاع از خود، اعم از فردی یا جمعی مقرر در مادهٔ ۵۱ منشور ملل متحد است. به موجب ماده ۵ پیمان، «اگر به یکی از کشورهای عضو حملهٔ مسلحانه شود، هر یک از اعضای دیگر برای یاری دادن به طرف یا طرف‌های مورد حمله، بی درنگ منفرداً یا با موافقت سایر اعضا، هر عملی را که مقتضی بداند، از جمله به کار بردن نیروی نظامی انجام می‌دهد تا امنیت را مجدداً برپا دارد.» پیمان آتلانتیک شمالی حتی جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیز دارد. (مادهٔ ۲)

ارکان ناتو عبارتند از: شورای اتلانتیک شمالی (مرکب از نمایندگان تمامی کشورهای عضو) و کمیتهٔ نظامی. (مرکب از رؤسای ستاد ارتش‌های کشورهای عضو) تصمیمات کمیته به وسیله یک گروه دایمی اجرا می‌گردد که از رؤسای ستاد ارتش‌های ایالات متحدهٔ امریکا، انگلستان و فرانسه

---

1 - North Atlantic Treoty Organization (N.A.T.O).

یا نمایندگان آن‌ها ترکیب یافته است، مقر این کمیته در شهر واشنگتن در ایالات متحدهٔ امریکا می‌باشد. رکن دیگر سازمان، دبیرخانه است که تحت نظر شورای اتلانتیک شمالی انجام وظیفه می‌کند و در رأس آن دبیر کل قرار دارد. مقر دبیرخانه سازمان در شهر بروکسل (بلژیک) می‌باشد.

ناتو در سال ۱۹۹۲، نقش فعالی در اجرای تصمیمات شورای امنیت در فرونشاندن بحران یوگسلاوی - بوسنی و هرزگوین) ایفا نمود. اما در مقابل این نقش مثبت، در سال ۱۹۹۹ عملکردی مداخله جویانه در جمهوری فدرال یوگسلاوی (در قضیهٔ کوزوو) داشت که بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفت و کاملاً مغایر با موازین حقوق بین‌الملل بود.

۲. شورای اروپا[1]

قدیمی‌ترین سازمان برای یکپارچه سازی اروپا، شورای اروپاست که در سال ۱۹۴۹ تأسیس گردید. هدف اصلی تشکیل شورای اروپا، گسترش همکاری‌های سیاسی، مردم سالاری، حقوق بشر و حکومت قانون است.

ارکان شورای اروپا عبارتند از : کمیتهٔ وزیران امور خارجه، مجمع پارلمانی مرکب از نمایندگان مجالس قانون‌گذاری کشورهای عضو که صرفاً مرجع مشورتی است، کمیتهٔ مختلط متشکل از پنج عضو کمیتهٔ وزیران و شش عضو کمیسیون دایمی مجمع پارلمانی و رئیس مجمع پارلمانی است. وظیفهٔ کمیتهٔ مختلط، اتخاذ تصمیم در اموری است که میان کمیتهٔ وزیران و مجمع عمومی پارلمانی اختلاف نظر پیش آید. چهارمین رکن شورای اروپا، دبیرخانه است که دررأس آن دبیرکل قرار گرفته و اختیاراتش بیشتر جنبهٔ اداری دارد.

مقر شورای اروپا، شهر استراسبورک (فرانسه) است.

مهم‌ترین زمینهٔ فعالیت شورای اروپا در رابطه با حقوق بشر است. تهیه و تصویب عهدنامهٔ اروپایی حقوق بشر مورخ ۴ مهٔ ۱۹۵۰ و تأسیس دو نهاد خاص کمیسیون اروپایی حقوق بشر و دادگاه اروپایی حقوق بشر (مقرر در عهدنامهٔ مذکور) برای تضمین اجرای مقررات آن عهدنامه از آن جمله‌اند.

تا به امروز، ۴۸ کشور اروپایی عضو شورا هستند.

۳. اتحادیهٔ اروپا[2]

۱) ملاحظات کلی

اتحادیهٔ اروپا به عنوان یک اتحادیهٔ اقتصادی- سیاسی در واقع جانشین جوامع اروپایی[3] است

1- Council of Europe.
2- European Union (E.U.)
3- European Communities (E.C).

که خود متشکل از سه سازمان به نام‌های جامعهٔاروپایی زغال سنگ و فولاد[1] (۱۸ آوریل ۱۹۵۱)، جامعهٔاقتصادی اروپا[2] (بازار مشترک) و جامعهٔ اتمی اروپا[3] (معاهدات رم مورخ ۲۵ مارس ۱۹۵۷) بود.

کشورهای مؤسس جوامع اروپایی عبارت بودند از : فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا و سه کشور بنه لوکس. (بلژیک، هلند و لوکزامبورگ)

وزیران امور خارجه کشورهای مذکور در ۸ آوریل ۱۹۶۵، «معاهدهٔ ادغام» را امضا نمودند. این معاهده از اول ژوئیه ۱۹۶۸ به مرحلهٔ اجرا در آمد. طبق این معاهده، ارکان مختلف اروپایی که تاآن زمان وجود داشت در یکدیگر ادغام شدند و برای هر سه سازمان، دو رکن مشترک در نظر گرفته شد. یکی شورای وزیران و دیگری کمیسیون. بعدها به تدریج سه رکن مشترک دیگر برای جوامع اروپایی پیش‌بینی گردید : شورای اروپایی[4] که در واقع کنفرانس سران کشورهای عضو است و دیگری پارلمان اروپاست که امروزه مجمعی مرکب از ۷۵۱ نفر نمایندگان ملت‌های عضو جوامع اروپایی است که برای مدت پنج سال مستقیماً توسط شهروندان کشورهای عضو انتخاب می‌شوند. رکن مشترک دیگر، دیوان دادگستری اروپایی است که به اختلافات میان کشورهای عضو رسیدگی می‌کند. ارکان اصلی دیگر اتحادیه، بانک مرکزی اروپا و دیوان محاسبات اروپاست.

اتحادیهٔ اروپا فاقد مرکز رسمی است و نهادها و ارکان آن در شهرهای مختلف اروپایی مستقر هستند. عمدهٔ مرکز فعالیت اتحادیه در شهر بروکسل (بلژیک) است.

۲) طرح وحدت اروپا

«طرح وحدت اروپا و اقدامات مربوط به اتمام کار بازار داخلی، مضمون اصلی «معاهدهٔ اتحادیهٔ اروپا[5]» بود که در ۱۷ فوریهٔ ۱۹۸۶ در لوکزامبورگ و در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۸۶ در لاهه به امضا رسید. این معاهده در اول ژوئیهٔ ۱۹۸۷ به اجرا در آمد.»[6] این سند واحد که در ۳۴ ماده تنظیم گردیده بود، مقررات معاهدات رم را کاملاً دگوگون ساخت.

متعاقب طرح مذکور، سران دوازده کشور عضو جوامع اروپایی (شش کشور مؤسس به علاوه، انگلستان، دانمارک، ایرلند، یونان، اسپانیا و پرتغال) در ۷ فوریهٔ ۱۹۹۲ «معاهدهٔ اتحادیهٔ اروپا» معروف به «پیمان ماستریخت» را امضا کردند. این معاهده ازاول نوامبر۱۹۹۳به مرحلهٔ اجرا در آمد.[7]

1- European Coal and Steel Community (E.C.S.C).
2- European Economic Community (The Common Market)(E.E.C).
3- Euratom
4- European Council
5- Treaty of European Union (T.E.U.)
۶- کلییار، کلود آلبر : سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه و تحقیق هدایت الله فلسفی ، تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۱، ص ۳۸۹.
7- Treaty of European Union (T.E.U.)

در سال‌های بعد، کشورهای سوئد، نروژ، اتریش، فنلاند و ایرلند به معاهدهٔ مذکور ملحق شدند و امروزه در مجموع ۲۷ کشور اروپایی عضو اتحادیهٔ اروپا هستند.[۱]

۳) اهم تصمیمات ماستریخت

مهم‌ترین تصمیمات در پیمان ماستریخت عبارتند از:

(۱) چگونگی حق رأی شهروندان اتحادیهٔ اروپا و حقوق شهروندان؛

(۲) تأسیس پارلمان اروپایی با اختیارات گسترده؛

(۳) ایجاد یک اتحادیهٔ گمرکی؛

(۴) اتخاذ سیاست مشترک کشاورزی، تجاری و شیلات؛

(۵) اتخاذ سیاست مشترک امنیتی و خارجی؛

(۶) ایجاد یک واحد پولی مشترک به نام«واحد پول اروپا»[۲] (یورو)از سال ۱۹۹۹ که تا کنون ۱۹ کشور عضو، آن را جایگزین پول‌های ملی خود کرده اند.

(۷) همکاری‌های بین کشورهای عضو در خصوص سیاست‌های مبارزه با قاچاق مواد مخدر، تروریسم، بزه‌کاری، مهاجرت، پناهندگی و گسترش همکاری‌های قضایی. این گونه همکاری‌ها به نوعی دیگر پیش از آن در «موافقت نامهٔ شینگن[۳]» (۱۹۸۵) آمده بود؛ تا به امروز، ۲۶ کشور عضو شینگن هستند. این اعضا لزوماً عضو اتحادیه نمی‌باشند. از جمله کشور سوئیس که عضو اتحادیه نیست، اما عضو شینگن است.

(۸) اجرای سیاست‌های اجتماعی و اشتغال، نظیر منشور اجتماعی که از معاهدهٔ رم منتقل گردیده است؛

(۹) افزایش اختیارات قانونی جوامع اروپایی در زمینه‌های صنعت، بهداشت، آموزش، تجارت، محیط زیست، انرژی، فرهنگ، گردشگردی، حمایت از مصرف‌کننده و بالاخره، حمایت‌های مدنی درکلیهٔ کشورهای عضو به استثنای انگلستان؛

(۱۰) توسعهٔ همکاری‌های سیاسی میان کشورهای عضو به صورت سازمان یافته تحت نام «اتحادیهٔ اروپا»؛

(۱۱) کنار گذاردن پدیدهٔ «فدرالیسم اروپا» و پیش‌بینی پدیدهٔ «اتحاد سیاسی» به جای آن.

۱- دولت انگلستان در ۲۳ ژوئن ۲۰۱۶ از اتحادیه اعلام خروج کرد (برگزیت)، اما اثر بخشی این اعلام منوط به سپری شدن دو سال از آن تاریخ (سررسیده است) و طی مراحل تصویب و تأیید در مراجع قانونی هر دو طرف است (هنوز طی نشده است).

2 - European Currency Unit.

3 - Shengen Agreement.

امروزه، تقریباً کلیهٔ مقررات ماستریخت جامهٔ عمل پوشیده است. از جملـه برقـراری پـول واحـد اروپا به نام «یورو»، تبدیل جوامع اروپایی به «اتحادیهٔ اروپا» که باعث اسـتحکام بخشـی(در مقابـل کامل)، تجدید نظر و تجمیع معاهدات جوامع اروپایی شده است و بالاخره، تأسیس پارلمان اروپایی.

اصول و قواعد حاکم بر اتحادیهٔ اروپا در معاهدات آمسـتردام، نـیس(۲۰۰۱) و بـه ویـژه معاهـدهٔ کارکردی اتحادیه معروف به معاهدهٔ لیسبون مورخ ۱۳ دسامبر ۲۰۰۷ مورد اصلاح و تجدید نظر قرار گرفت و با لازم‌الاجرا شدن این معاهده در ۱ دسامبر ۲۰۰۹، کار بازار مشـترک اروپـا خاتمـه یافـت. لازم به ذکر است که اتحادیهٔ اروپا در سال ۱۰۱۲ جایزهٔ صلح نوبل را به خود اختصاص داد.

۴. سازمان امنیت و همکاری در اروپا[1]

در اول اوت ۱۹۷۵، نمایندگان ۳۵ کشور شامل کلیهٔ کشورهای اروپایی (به جز آلبانی) و ایـالات متحدهٔ امریکا و کانادا در شهر هلسینکی پایتخت فنلاند سندی رابه نام«اعلامیهٔ هلسـینکی» امضـا نمودند. این اعلامیه شامل سه بخش اصلی است: امنیتی، همکاری اقتصادی و حقوق بشر.

به منظور تحقق اصول مقرر در اعلامیهٔ هلسینکی، «کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا» تشکیل گردید. کنفرانس در نوامبر ۱۹۹۲ با امضای منشور پاریس، اصول دموکراسی، حقوق بشر و اقتصاد بازار آزاد را مورد تأئید قرار داد و از آن پس، کنفرانس به یک رکن دایمی تبدیل گردیـد و در سـال ۱۹۹۴ به «سازمان امنیت و همکاری در اروپا» تغییر نام داد.

ارکان سازمان عبارتند از: شورای وزیران امور خارجهٔ کشورهای عضو که در رأس سـازمان قـرار دارد، دبیرخانه که مقر آن در شهر وین اتریش است، مرکز پیشگیری از مخاصمات، دفتـر نهادهـای دموکراتیک و حقوق بشر، کمیساریای عالی اقلیت‌های ملی و مجمع پارلمانی.

سازمان در سال ۱۹۹۲ اعلام نمود که از این پس یک سازمان منطقه‌ای در معنای مـوردنظر در فصل هشتم منشور ملل متحد است و تنها بارضایت متخاصمان و پس از استقرار آتش بس مداخلـه خواهد کرد.

سازمان به رغم آن که فاقد ابزارهای کار آمد برای فیصلهٔ مسالمت آمیز اختلافات است، امـا بـا اِعمال نقش نظارتی فعال خود توانسته جایگاهی در عرصهٔ حل و فصـل اختلافـات منطقـه‌ای ایفـا نماید که از جمله می‌توان به نقش سازمان در اجرای موافقت‌نامهٔ «دیتون» در حل مسئله بوسـنی و هرزگوین در سال ۱۹۹۶ و تلاش‌های آن برای تشکیل یک نیروی حافظ صلح در ناگورنو قـره بـاغ اشاره کرد.

1- Organization of Security and Cooperation in Europe. (O.S.C.E)

بند دوم : سازمان کشورهای امریکایی[1]

مهم‌ترین سازمان بین‌المللی قارهٔ امریکا، سازمان کشورهای امریکایی است.

معاهدهٔ مؤسس سازمان کشورهای امریکایی، منشور بوگوتا مورخ ۳۰ آوریل ۱۹۴۸ می‌باشد. این منشور در ۱۳ دسامبر ۱۹۵۱ وارد مرحلهٔ اجرایی گردید.

منشور بوگوتا تاکنون دوبار دستخوش تغییر و اصلاح شده است. یک بار در ۱۹۶۷ باامضای پروتکل بوئنوس آیرس و بار دیگر در ۱۹۸۵ توسط پروتکل کارتاخنادو ایندیاس[2] (در کلمبیا).

هدف سازمان کشورهای امریکایی، همکاری‌های سیاسی، دفاعی، اقتصادی و اجتماعی میان اعضاست.

ارکان اصلی سازمان عبارتند از : مجمع عمومی که عالی‌ترین رکن سازمان است. شورای دایمی و دبیرخانه که در رأس آن دبیر کل قرار دارد. مقر سازمان در شهر واشنگتن (ایالات متحدهٔ امریکا) می‌باشد.

امروزه اعضای سازمان کشورهای امریکایی شامل ۳۵ کشور است: ایالات متحدهٔ امریکا، کانادا، کلیهٔ کشورهای امریکای لاتین و کشورهای حوضهٔ کارائیب. برتری عملی ایالات متحدهٔ امریکا در این سازمان، امری بدیهی است.

بند سوم : سازمان‌های آسیایی - افریقایی

۱. اتحادیهٔ عرب[3]

نام رسمی اتحادیهٔ عرب، «اتحادیهٔ کشورهای عربی[4]» است این سازمان با توجه به کشورهای عضو، یک سازمان آسیایی- افریقایی و با توجه به عضویت کشورهای عربی در آن یک سازمان است که بر اساس معاهدهٔ مورخ ۲۲ مارس ۱۹۴۵ منعقده میان کشورهای اردن، سوریه، عراق، عربستان سعودی، لبنان و مصر در قاهره تشکیل گردید.

معاهدهٔ مؤسس اتحادیهٔ عرب، به سایر کشورهای عربی اجازه می‌دهد تابه عضویت اتحادیه درآیند. از این رو امروزه مجموعاً۲۲ کشور عربی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین عضواتحادیه می‌باشند. لبته درنوامبر ۲۰۱۱ اتحادیه برخلاف‌اساسنامه، عضویت دولت سوریه را به حالت تعلیق در آورد.

1- Organzation of American States (O.A.S)
2- Cartagena de Indias.
3- The Arab League.
4- League of Arab States.

هدف اساسی و عمدهٔ اتحادیهٔ عرب، تقویت و گسترش همکاری کشورهای عربی در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی. فرهنگی، بهداشتی، مخابراتی، قضایی و انتظامی است.

طبق اساسنامه، هرگونه حمله به کشورهای عربی عضو اتحادیه به منزلهٔ حمله به سایر کشورهای عضو است. (مادهٔ ۶) اما به رغم این مقرره، اتحادیه تا کنون اقدامی علیه اسرائیل در رابطه با حملات مکرر آن به فلسطین (که عضو اتحادیه است) انجام نداده است.

ارکان اتحادیه عبارتند از: شورا (مرکب از نمایندگان کلیهٔ کشورهای عضو اتحادیه)، کمیسیون‌های خاص و دبیرخانه که تنها رکن دایمی اتحادیه است و در رأس آن دبیر کل قرار دارد. مقر اتحادیه در شهر قاهره (مصر) می‌باشد.

۲. اتحادیهٔ افریقا[1]

اتحادیهٔ افریقا جانشین سازمان وحدت افریقا[2] شده است. اساسنامهٔ سازمان وحدت افریقا در ۲۵ مهٔ ۱۹۶۵ در کنفرانس سران کشورهای افریقایی به تصویب رسید و در سال ۱۹۷۹ مورد تجدید نظر قرار گرفت.

سران کشورهای افریقایی عضو سازمان وحدت افریقا در ۱۰ ژوئن ۲۰۰۲ در شهر دوربان (افریقای جنوبی) گرد هم آمدند و طی قطعنامه‌ای، تصمیم به اصلاح ساختار سازمان گرفتند و اتحادیهٔ اروپا را الگوی کار خود قرار دارند. در نتیجه، سازمان وحدت افریقا به «اتحادیهٔ افریقا» تغییر نام یافت و ساختار آن نیزمورد اصلاح و تجدید نظر قرار گرفت.

امروزه اتحادیهٔ افریقا به عنوان فراگیرترین نهاد افریقایی در پی تحقق اهداف گستردهٔ سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی برای حفظ صلح و ثبات در این قاره و پیشبرد هر چه بیشتر و بهتر اتحاد و همبستگی کشورهای افریقایی و نیز افزایش نقش افریقا در نظام بین‌المللی است.

از دیگر اهداف اتحادیهٔ افریقا، تحقق دموکراسی، حقوق و اقتصاد پایدار است.

مطابق تشکیلات اتحادیهٔ افریقا، ارکان اتحادیه عبارتنداز : اجلاس سران، شورای وزیران، کمیتهٔ دایمی نمایندگان، شورای صلح و امنیت، پارلمان افریقا (از سال ۲۰۰۴)، شورای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، دیوان دادگستری افریقایی، بانک مرکزی افریقایی و تعدادی کمیته‌های فنی، تخصصی و مالی است.

از جمله اقدامات مهم سازمان وحدت افریقا و اتحادیهٔ افریقا: تصویب منشور افریقایی حقوق بشر و خلق‌ها؛ تأسیس کمیسیون حقوق بشر و خلق‌ها؛ دادگاه افریقایی حقوق‌بشر و خلق‌ها؛ تعلیق

1- African Union .(A.U)

2- Organization of African Unity.(O.A.U)

عضویت کشورهای گینه و نیجر که حکومت‌های آنها با کودتا زمام امور را در دست گرفته بودند؛ اعزام نیروهای حافظ صلح به برخی از کشورهای جنگ زده افریقایی، از جمله سودان و موریتانی؛ شکل‌گیری نیروهای واکنش سریع از سال ۲۰۱۰؛ مداخله در مواردی چون جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت و نسل زدایی در قارهٔ افریقا، نقش سازنده و مهم اتحادیه در حل بحران «دارفور» سودان در ژانویهٔ ۲۰۰۵.

در حال حاضر، کلیهٔ کشورهای قارهٔ افریقا (۵۵ کشور) عضو اتحادیهٔ افریقا هستند.

۳. سازمان همکاری اقتصادی (اکو)[1]

سازمان همکاری اقتصادی (اکو)جانشین سازمان همکاری‌عمران منطقه‌ای[2] است. این سازمان، نتیجهٔ انعقاد عهدنامهٔ ازمیر مورخ فروردین ۱۳۵۵(۱۹۷۶م) میان کشورهای ایران، ترکیه و پاکستان است هر چند سال‌ها قبل از آن، یعنی از سال ۱۳۴۷، بر اساس نیات سران سه کشور مذکور که در کنفرانس استانبول گرد آمده بودند، پا به عرصهٔ وجود گذارده بود.

فعالیت سازمان همکاری عمران منطقه‌ای تاسال ۱۳۵۷ و وقوع انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت، امابس از انقلاب، دچار وقفه شد و حتی تلاش‌هایی برای انحلال آن صورت گرفت، تا این که در سال ۱۳۶۳(۱۹۸۵ م) بنا به تصمیم کشورهای عضو، سازمان همکاری اقتصادی (اکو) جانشین آن گردید.

عهدنامهٔ ازمیر پس از دو بار اصلاح در سال‌های ۱۳۶۹ (۱۹۹۰) و ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) با پذیرش عضویت کشورهای افغانستان، جمهوری آذربایجان، قزاقستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان و قرقیزستان به سازمان در ۲۴ شهریور ۱۳۷۵ (۱۴سپتامبر۱۹۹۶) مورد بازنگری و تجدید نظر کامل قرار گرفت.[3]

هدف‌های عمده و اساسی «اکو» عبارتند از : ارتقای شرایط برای توسعهٔ اقتصادی، اتخاذ تدابیری برای حذف تدریجی موانع تجاری در منطقهٔ اکو و گسترش تجارت درون منطقه‌ای و فرامنطقه ای، فراهم آوردن شرایط ادغام تدریجی و آرام اقتصاد کشورهای عضو با اقتصاد جهانی، تسریع در توسعهٔ امور زیربنایی، توسعه و تحکیم همکاری‌ها در زمینه‌های منابع انسانی، منابع طبیعی، سرمایه‌گذاری، مبارزه با مواد مخدر، حفاظت محیط زیست، آثار تاریخی و فرهنگی و تبادلات گردشگری.

ارکان سازمان عبارتند از: شورای وزیران؛ شورای نمایندگان دایمی؛ شورای برنامه‌ریزی

1- Economic Cooperation Organization.(E.C.O)

2 - Regional Cooperation for Development (R.C.D)

۳- طبق مادهٔ ۱۶ عهدنامه، لازم‌الاجرا شدن آن منوط به تودیع اسناد تصویب از سوی حداقل دو سوم کشورهای عضو نزد کشور جمهوری اسلامی ایران است. (بند ۲) مجلس شورای اسلامی در ۲۳ شهریور ۱۳۷۶ عمل تصویب راانجام داده و عهدنامه اکنون لازم‌الاجرا می‌باشد.

منطقه‌ای؛ دبیرخانه که در رأس آن دبیرکل قرار دارد که برای مدت سه سال انتخاب می‌شود و بالاترین مقام اجرایی سازمان در مقابل شورای وزیران است.[۱] مقر دبیرخانه شهر تهران است؛ کمیته‌های فنی؛ مؤسسات تخصصی و نهادهای منطقه‌ای.

اکو در سازمان کنفرانس اسلامی به عنوان ناظر حضور دارد.

این سازمان به دلیل عدم تفاهم کامل میان اعضا از موفقیت چندانی برخوردار نیست.

۴. اتحادیهٔ ملل جنوب شرق آسیا (آسه آن)[۲]

پنج کشور جنوب شرقی آسیا، مرکب از اندونزی، مالزی، فیلیپین، سنگاپور و تایلند در ۸ اوت ۱۹۶۷، سند تأسیس «آسه آن» معروف به اعلامیهٔ بانکوک راامضا کردند. متعاقباً و به تدریج پنج کشور دیگر منطقه نیز به عضویت «آسه آن» در آمدند: برمه، ویتنام، لائوس، میانمار و کامبوج.

مهم‌ترین هدف‌های آسه آن عبارتند از : توسعهٔ همکاری‌های مشترک و کمک‌های متقابل در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، فنی، علمی، اداری، آموزشی و پژوهشی مورد علاقه طرف‌ها. البته همکاری‌های اقتصادی دارای اهمیت بیشتر و جایگاه رفیعی است. در سال‌های اخیر، توسعهٔ همکاری‌های مشترک امنیتی نیز به اهداف آسه آن افزوده شده است.

آسه آن دارای تشکیلاتی دولتی و یک سلسله تشکیلاتی غیردولتی است. تشکیلات دولتی آسه آن شامل پنج اجلاس (اجلاس سران و اجلاسیه‌های وزیران مختلف)، دبیرخانهٔ ثابت که مقر آن در جاکارتا (اندونزی) است، دبیرخانه‌های فرعی که مقر آنها در پایتخت کشورهای عضو است و تعدادی کمیته‌های اصلی و فرعی و گروه‌های مذاکره، کاری، کارشناسی و هماهنگ کننده.

تشکیلات غیردولتی آسه آن مشتمل بر بیش از ۳۰ سازمان غیردولتی است که مهم‌ترین آنها اتاق بازرگانی و صنایع آسه آن است.

آسه آن، یکی از فعال‌ترین سازمان‌های بین‌الدول می‌باشد.

بند چهارم : سازمان کشورهای آسیایی – اروپایی : سازمان همکاری شانگهای[۳] (اُور آسیا)[۴]

سازمان همکاری شانگهای(اُور آسیا) سازمانی بین الدول است که برای همکاری‌های چند جانبهٔ امنیتی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تشکیل شده است.

۱- اولین دبیرکل سازمان (سازمان همکاری عمران منطقه‌ای)، آقای فؤاد روحانی از ایران بوده است.

2- Association of South East Asian Nations (A.S.E.A.N)

3- Shanghai Cooperation Organization (S.C.O)

4- Eurasia.

جرقهٔ اولیهٔ تأسیس این سازمان در سال‌های ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ توسط کشورهای چین و روسیه زده شد. از این رو، امروزه این دو کشور نقش اصلی و تعیین کننده‌ای در سازمان دارند.

اما منشور سازمان در ۱۵ ژوئن ۲۰۰۱ و متعاقباً و به تدریج در سال‌های بعد به امضای کشورهای چین، روسیه، قزاقستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرقیزستان، هند و پاکستان رسید. کشورهای ایران، مغولستان، افغانستان و بلاروس اعضای ناظر سازمان‌اند.

مقر سازمان در شهر شانگهای چین قرار دارد.

بخش چهارم : سازمان‌های میان قاره‌ای[1]

منظور از سازمان میان قاره‌ای، سازمانی است که کشورهای دو یا چند قاره یا منطقهٔ جغرافیایی در آن عضویت دارند، بدون آن که بتوان خصوصیات یک سازمان جهانی را برای آن بر شمرد.

امروزه سازمان‌های زیر را می‌توان در زمرهٔ سازمان‌های منطقه‌ای قلمداد نمود:[2]

۱. سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی[3]

معاهدهٔ مؤسس سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی در ۱۳ و ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ در پاریس به امضا رسید و سازمان از ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۱ کار خود را آغاز کرد.

هدف از تأسیس سازمان، بالابردن رشد اقتصادی و تجارت آزاد اعضا و گسترش و بهبود کمک غرب به کشورهای در حال توسعه است.

سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی دارای ۲۵ عضو است: ۲۰ کشور اروپایی (با احتساب ترکیه)، به علاوهٔ ایالات متحدهٔ امریکا، کانادا، ژاپن، استرالیا و نیوزیلند.

این سازمان، جانشین سازمان همکاری اقتصادی اروپاست که در سال ۱۹۴۸ تأسیس شده بود. ارکان اصلی سازمان عبارتند از: شورا مرکب از نمایندگان تمامی کشورهای عضو، کمیتهٔ اجرایی مرکب از ده عضو به انتخاب شورا و دبیرخانه که در رأس آن دبیرکل قرار دارد.

مقر سازمان شهر پاریس (فرانسه) است.

1- Inter- Regional Organization.

۲- سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) هر چند سازمانی است که کشورهای دو قارهٔ اروپا و امریکا در آن عضویت دارند و در نتیجه، منطبق با توصیف سازمان میان قاره‌ای است، اما چون کلیهٔ اعضا در منطقهٔ آتلانتیک شمالی واقع شده‌اند، بنابراین می‌توان آن را در زمرهٔ سازمان‌های قاره‌ای یا منطقه ای محسوب نمود.

3- Organization for Economic Cooperation and Development (O.E.C.D)

۲. سازمان همکاری اسلامی[1]

جنگ شش روزهٔ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ و شکست ناباورانهٔ کشورهای عربی در این جنگ و از دست رفتن بخش‌های وسیعی از اراضی آنها، از جمله بیت المقدس از یک سو و به آتش کشیدن مسجدالاقصی توسط اسرائیل از سوی دیگر، عواملی بودندکه زمینه ساز تأسیس سازمان همکاری اسلامی در گردهمایی سران۲۴ کشور اسلامی، از جمله ایران در ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۹ در رباط (پایتخت مراکش) گردید. اما منشور سازمان توسط کنفرانس وزیران در مارس ۱۹۷۲ درجدّه عربستان تصویب و در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۷۳ لازم‌الاجرا شد.

مهم‌ترین هدف‌های سازمان عبارتند از : ارتقای همبستگی اسلامی و همکاری در زمینه‌های مختلف میان اعضا، پشتیبانی از مبارزات مردم فلسطین در کسب حقوق و آزادسازی سرزمینشان، افزایش همکاری و تفاهم میان کشورهای عضو و سایر کشورهای جهان.

ارکان اصلی سازمان همکاری اسلامی عبارتند از : اجلاس سران ؛ کنفرانس وزیران امور خارجه؛ دیوان بین‌المللی دادگستری اسلامی؛[2] دبیرخانه که در رأس آن دبیرکل قرار دارد.

دبیرکل و سایر کارمندان سازمان همکاری اسلامی از مصونیت‌ها و مزایای دیپلماتیک برخوردارند.

مقر دبیرخانه سازمان شهر بیت المقدس است، اما تا آزادی آنجا، شهر جده (عربستان) مقر موقت تعیین شده است.

نام سابق سازمان، سازمان کنفرانس اسلامی بود که در ژوئن ۲۰۱۱ به «سازمان همکاری اسلامی» تغییر یافت.

سازمان دارای ارکان فرعی و وابسته نیز می‌باشد که مهم‌ترین آنها عبارتند از : کمیتهٔ اورشلیم (قدس شریف)، صندوق قدس، آژانس بین‌المللی خبرگزاری اسلامی، بانک اسلامی توسعه، اتحادیهٔ اتاق‌های بازرگانی اسلامی، صندوق همبستگی اسلامی و سازمان هلال احمر اسلامی.

مهم‌ترین اقداماتی که سازمان همکاری اسلامی تاکنون انجام داده است عبارتند از: همکاری گسترده با سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد و نهادهای جامعهٔ مدنی؛ تصمیماتی در رابطه با چگونگی مبارزه با تروریسم ؛ تبیین و اعتلای آزادی‌ها و حقوق بشر در اسلام ؛ تصویب اعلامیهٔ قاهره در زمینهٔ حقوق بشر در اسلام؛ فعال سازی سازمان‌های بشردوستانه متعاقب رویدادهای فاجعه بار در برخی از کشورهای اسلامی؛ توصیهٔ مؤکد به کشورهای عضو به اعطای پناهندگی به مسلمانان آواره پس از درگیری‌های مسلحانه در کشورهای اسلامی؛ اعتراض به اخراج

1- Organization of the Islmic Cooperation (O.I.C)
2- International Islamic Court of Justice (I.I.C.J)

شهروندان عرب از سرزمین‌های اشغالی فلسطین؛ توجه به اقلیت‌های مسلمان در کشورهای غیر مسلمان ؛ اعلام ممنوعیت اجازهٔ برقراری پایگاه‌های نظامی خارجی در کشورهای اسلامی؛ تشکیل صندوق جهاد برای کمک به جنبش‌های آزادی بخش اسلامی و مراکز و جوامع اسلامی در سراسر جهان؛ تأسیس سازمان هلال احمر اسلامی ؛ اقداماتی در جهت اعتلای بهداشت، آموزش و کشاورزی در کشورهای اسلامی.

امروزه اعضای سازمان همکاری اسلامی شامل ۵۷ کشور اسلامی است. کشورهای روسیه، تایلند، هند، اتیوپی، موزامبیک، بوسنی و هرزگوین، افریقای مرکزی و قبرس و نهادهای بین‌المللی، از جمله سازمان ملل متحد، جنبش غیر متعهدها، اتحادیهٔ عرب، شورای همکاری خلیج فارس، کمیساریای عالی پناهندگان، کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ به عنوان ناظر حضور دارند.

در مجموع، سازمان همکاری اسلامی، به رغم ظرفیت بسیار بالایی که از حیث کمّی و کیفی دارد، از کارآمدی چندانی برخوردار نیست.

۳. سازمان کشورهای صادر کنندهٔ نفت (اوپک)[1]

در ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰، پنج کشور نفت خیز جهان، یعنی ایران، عربستان سعودی، عراق و ونزوئلا موافقت نامه‌ای را در بغداد امضا کردند، اما اساسنامهٔ سازمان در ژانویهٔ ۱۹۶۱ در کاراکاس طی قطعنامه‌ای به تصویب رسید.

متعاقباً در سال‌های بعد، کشورهای الجزایر، لیبی، نیجریه، قطر، امارات متحدهٔ عربی، آنگولا، کنگو، گینهٔ بیسائو، اکوادور و گابن به عضویت اوپک در آمدند و در نتیجه، تعداد اعضای اوپک به ۱۶ کشور رسید.

اهداف مهم اوپک عبارتند از :

۱) ترمیم و تثبیت بهای نفت خام و فراورده‌های نفتی در بازارهای جهانی به منظور از بین بردن نوسانات مضر و غیر ضروری؛

۲) ایجاد هماهنگی و یکسان سازی سیاست‌های نفتی کشورهای عضو؛

۳) تعیین بهترین وسیله برای حفظ منافع فردی و جمعی کشورهای عضو؛

۴) انطباق شرایط قراردادهای نفتی با زمان؛

۵) همسان‌سازی میزان واقعی مالیاتی که شرکت‌های نفتی باید به کشورهای عضو بپردازند.

1- Organization of the Petrolum Exporting Countries (O.P.E.C)

ارکان اصلی اوپک مشتمل است بر :

۱) کنفرانس که عالی‌ترین مرجع سازمان و مرکب از هیأت‌های نمایندگی (معمولاً وزیران نفت) کشورهای عضو است. کنفرانس حداقل دو اجلاس سالانه دارد.

۲) هیأت عامل که مرکب از نمایندگان کشورهای عضو و رکن دایمی سازمان است؛

۳) دبیرخانه که در رأس آن دبیرکل قراردارد و برای مدت سه سال توسط هیأت عامل انتخاب و به کنفرانس پیشنهاد می‌شود. نظر کنفرانس در این باره قطعی است. اولین دبیر کل اوپک فؤاد روحانی از ایران بود.

در پایان این قسمت شایان ذکر است که کشورهای عرب صادر کنندهٔ نفت، با نمونه برداری از اوپک در سال ۱۹۶۸ در بیروت، «سازمان کشورهای عربی صادر کنندهٔ نفت» (اُ.آ. پک)[1] را تأسیس نمودند. اعضای اُ.آ. پک عبارتند از : عربستان سعودی، کویت، لیبی، مصر، عراق، سوریه، قطر، بحرین، امارات متحدهٔ عربی و الجزایر.

۴.مجمع کشورهای صادر کنندهٔ گاز (اوپک گازی)[2]

در ۲۳ دسامبر ۲۰۰۸، کشورهای ایران، روسیه، قطر و تعداد دیگری از کشورهای صادر کنندهٔ گاز (گینهٔ استوایی، مصر، امارات متحدهٔ عربی، ونزوئلا، نیجریه الجزایر، بولیوی، ترینداد وتوباگو) این مجمع را تشکیل دادند.

هدف اصلی این مجمع به عنوان یک سازمان بین‌المللی مستقل، هماهنگی در تولید، صادرات و کنترل قیمت در تولید، صادرات و کنترل قیمت گاز طبیعی در سطح جهان است.

دبیرکل از کشور روسیه انتخاب می‌شود و دبیرخانه و مقر مجمع در دوحهٔ قطر قرار دارد.

مجمع کشورهای صادر کنندهٔ گاز، ۴۲ درصد تولید گاز جهان، ۷۰ درصد از ذخایر گازی جهان، ۳۸ درصد از انتقال گاز با لوله در جهان و ۸۵ درصد از تجارت گاز طبیعی مایع را در دست دارند. این امر اهمیت چنین سازمانی را به خوبی روشن می‌کند.

جمع‌بندی

سازمان‌های بین‌المللی دو دسته‌اند : بین الدول یا دولتی و غیر دولتی.

سازمان‌های بین الدول، سازمان بین‌المللی هستند که از اجتماع نهادینهٔ گروهی از کشورها تشکیل شده و منظور از تشکیل آنها تحقق هدف‌های معین و مشترک در زمینه‌های مختلف از طریق همکاری‌های بین‌المللی است.

1- Organization of Arab Petrolum Exporting Countries (O.A.P.E.C)
2- Gas Exporting Countries Forum (G.E.C.F)

خصوصیات کلی سازمان‌های بین‌المللی عبارتند از : آزادی مشارکت و همکاری کشورها؛ آزادی پـذیرش یـا عـدم پذیرش ثالث به سازمان؛ و بالاخره، آزادی تعلیق حق رأی یا اخراج اعضا از سازمان.

امروزه بخشی از مقررات حقوق بین‌الملل را «حقوق سازمان‌های بین‌المللی» تشکیل می‌دهد. این حقـوق، مجموعـه قواعدی است که بر سازمان‌های بین‌المللی حاکم است.

سازمان‌های بین‌المللی را می‌توان از جهات گوناگون طبقه‌بندی نمود: براساس موضوع، براساس اختیارات و بر اساس قلمرو جغرافیایی. حال اگر براساس قلمرو جغرافیایی طبقه بندی شوند، آن‌ها را می‌توان به سه دسته اصلی تقسـیم نمـود: سازمان‌های جهانی (شامل جامعهٔ ملل و سازمان ملل متحد)؛ سازمان‌های قاره‌ای یا منطقه‌ای (شامل سازمان‌های اروپایی و منطقه‌ای آتلانتیک، سازمان کشورهای امریکایی، سازمان‌های آسیایی- افریقایی، سازمان کشورهای آسیایی- اروپایی)؛ و بالاخره، سازمان‌های قاره‌ای(شامل سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، سازمان همکاری اقتصادی (اکو)، اتحادیهٔ ملـل جنوب شرقی آسیا، سازمان همکاری اسلامی).

لازم به ذکر است که موضوع سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی در فصل هشتم (سـایر تابعـان حقـو قبـین‌الملـل) مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

فصل هشتم
سایر تابعان حقوق بین‌الملل

مقصود از سایر تابعان حقوق بین‌الملل، تابعان منفعل حقوق بین‌الملل شامل افراد، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی، شرکت‌های فراملی یا چند ملیتی، نهضت‌های آزادی‌بخش ملی و واتیکان یا سریر مقدس است.

بخش نخست: جایگاه افراد در حقوق بین‌الملل

در مورد موقعیت و جایگاه افراد در حقوق بین‌الملل، دو عقیدهٔ اصلی و مهم وجود دارد: یکی عقیده‌ای که جنبهٔ آرمان گرایانه (ایده آلیستی) دارد و دیگری عقیده‌ای که منطبق با واقعیات جهان معاصر (رئالیستی) است.

طبق نظریهٔ اول که تجلی آن را در مکاتب حقوق طبیعی و جامعه شناسی حقوقی، به ویژه در عقاید لئون دوگی و ژرژسل می‌توان یافت، افراد دارای شخصیت بین‌المللی هستند و حقوق بین‌الملل، حقوقی است که منحصراً روابط افراد را با یکدیگر تنظیم و قاعده مند می‌کند. در نتیجه، تابعان حقوقی بین‌الملل، افراد هستند. در این نظریه، تمایلات و واقعیت‌ها در هم آمیخته‌اند.

اما در نظریهٔ دوم که از سوی اکثر علمای حقوق بین‌الملل ابراز شده یا مورد تأکید قرار گرفته است، هر چند افراد جایگاه ویژه‌ای از حیث حقوق و الزامات بین‌المللی در حقوق بین‌الملل دارند، اما همانند کشورها و سازمان‌های بین‌المللی (بین‌الدول) در زمرهٔ «تابعان فعال»[1] حقوق بین‌الملل نیستند، بلکه جزء «تابعان منفعل»[2] هستند، یعنی تابعانی که فقط موضوع حق و تکلیف هستند، اما هیچ نقشی در ایجاد و وضع قواعد حقوق بین‌الملل ندارند.

1- Active Subjects.
2- Passive Subjects.

حقوق افراد در سطح بین‌المللی، در واقع حقوق حمایت‌کننده است که معمولاً در مبحث «حقوق بین‌الملل بشر»[1] از آنها یاد می‌شود و تکالیف یا تعهدات بین‌المللی افراد که صرفاً جنبهٔ کیفـری دارد و موجب طرح مسأله مسئوولیت کیفری افراد می‌شود، در مبحث «حقوق بین‌الملل کیفـری»[2] مـورد شرح و بسط قرار می‌گیرد.

بنابراین، مطالب این بخش مشتمل بر دو گفتار است : یکی حمایت از افراد در حقوق بین‌المـلل تحت عنوان «حقوق بین‌الملل بشر» و دیگری مسئوولیت کیفری افراد در حقوق بـین‌المـلل تحـت عنوان«حقوق بین‌الملل کیفری».

بند نخست: حقوق بین‌الملل بشر

هر کشوری به دلیل دارا بودن صلاحیت‌های شخصی و سـرزمینی، اختیـار انحصـاری رفتـار در قبال افراد، اعم از تبعه یا بیگانهٔ ساکن در قلمرو خود را دارد، اما حمایت بـین‌المللـی از افـراد باعـث می‌شود که این اختیار محدود شده و در نتیجه، به حاکمیت کشـوری محـدودیت قابـل تـوجهی وارد گردد. با این حال، روند رو به توسعه و تحـول جامعـهٔ بـین‌المللـی، کشـورها را بـه پـذیرش مقـررات بین‌المللی حمایت کننده از نوع بشر رهنمون ساخته است، تا جایی که امروزه رشتهٔ خاصـی از حقـوق بین‌الملل موضوعه به نام «حقوق بین‌الملل بشر» متضمن این مقررات است؛ مقرراتـی کـه حقـوق و امتیازات فرد را در جامعهٔ بین‌المللی (در سطح جهانی یا منطقه‌ای) معین می‌کند و تضمین‌های حقوقی مؤثری نیز برای اجرای آن‌ها در نظر می‌گیرد.

مقررات حقوق بین‌الملل بشر را می‌توان در دو زمینه تفکیک نمود و مورد بحث قـرار داد: یکـی حمایت جهانی از حقوق بشر و دیگری حمایت منطقه‌ای از حقوق بشر.

شمول دسته‌ای از مقررات بین‌المللی حمایت کننده از حقـوق بشـر، عـام و کلـی بـوده و تمـامی انسان‌ها را بدون توجه به خصوصیات شخصی یا طبقاتی در بر می‌گیرد و دسته‌ای دیگر از آنهـا فقـط حمایت از برخی طبقات افراد را شامل می‌شود. این گونه افراد، ضمن آن که از حمایت عام برخوردارند از حمایت خاص نیز بهره مند می‌شوند. در پایان، به موضوع جدیدی در حقوق بین‌المـلل بشـر تحـت عنوان «از مداخلهٔ بشردوستانه تا مسئولیت حمایت» پرداخته خواهد شد.

1- International Human Rights Law.
2- International Criminal Law = Droit International Criminal.

گفتار نخست : حمایت جهانی از حقوق بشر

مبحث نخست: حمایت عام از حقوق بشر در اسناد بین‌المللی

از آنجا که امروزه هیچ «سازمان بین‌المللی حقوق بشری» در سطح جهانی وجود ندارد، بنابراین، سازمان ملل متحد که در این زمینه دارای صلاحیت عام است، نقش اساسی را بر عهده دارد. البته صلاحیت‌های برخی از سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد را که در رابطه با حقوق بشر بسیار فعال هستند، نباید از نظر دور داشت، از جمله سازمان بین‌المللی کار و یونسکو.

بنابراین، منشور ملل متحد و منشور بین‌المللی حقوق بشر[1] و برخی دیگر از متون بنیادین حقوق بشر که در چارچوب اقدامات سازمان ملل متحد تهیه و تنظیم گردیده‌اند، حمایت عام از حقوق بشر را در سطح جهان قاعده‌مند کرده‌اند.

۱. منشور ملل متحد

در مقدمهٔ منشور ملل متحد چنین آمده است: «با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و حیثیت و ارزش شخصیت انسانی.» به علاوه، تعدادی از مواد منشور براین امر تأکید دارند که سازمان ملل متحد، احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین را برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنسیت، زبان یا مذهب، توسعه خواهد داد و تشویق و تسهیل خواهد نمود. (مواد ۱، ۱۳، ۵۵، ۶۲، ۶۸ و ۷۶) «این مقررات هر چند به دلیل خصوصیت معاهده‌ای که دارند، از نظر حقوقی الزام‌آورند، اما فقط اعلام کنندهٔ اصول عامی هستند که همواره باید با عبارات ملموس و مستقیماً قابل اجرا بیان گردند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد به کمک شورای اقتصادی واجتماعی و از طریق شورای حقوق بشر به این موضوع می‌پردازد.»[2]

۲. اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر

در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در اجلاسیهٔ پاریس، براساس قطعنامهٔ کمیسیون حقوق بشر، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر را تصویب کرد. این اعلامیه دارای یک مقدمه، ۳۰ ماده و سه قطعنامهٔ ضمیمه است.

اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، حقوق مدنی و سیاسی سنتی و حقوق اقتصادی و اجتماعی و

۱- هستهٔ اصلی و مرکزی فعالیت هنجاری سازمان ملل متحد، «منشور بین‌المللی حقوق بشر» است. این منشور مشتمل بر اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر (میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی) است.

2- Quoc Dinh.N, op,,cit.,p.728.

فرهنگی را برای تمامی انسان‌ها به رسمیت شناخته و ملهم از ترکیب نظریهٔ آزادی در مفهوم غربی و مفهوم سوسیالیستی است.

در مورد ارزش حقوقی اعلامیه، به رغم اهمیت تاریخی و سیاسی استثنایی آن، تفاوتی با سایر قطعنامه‌های اعلامی یا اصولی مصوب مجمع عمومی ندارد. بنابراین ضرورت داشت تا با تصویب متونی که خصوصیت الزام‌آور داشته باشند به اعلامیه تداوم بخشیده شود و این عمل با تصویب میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر صورت گرفت.[۱]

امروزه مفاد اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر کمابیش در اکثر قوانین اساسی کشورهای جهان گنجانیده شده است و با قاطعیت می‌توان اذعان نمود که این رویهٔ قانون‌گذاری کشورها و رویه‌های معمول آنها در سطح بین‌المللی، مفاد اعلامیه را به قواعد عرفی و تعهدات عام الشمول تبدیل نموده و حتی برای کشورهایی که به پذیرش اسناد و معاهدات بین‌المللی مربوط تن در نداده‌اند نیز الزام‌آور است. این درجهٔ الزام، با ارتقا و اعتلای برخی از قواعد مندرج در اعلامیه به سطح و مقام رفیع قاعدهٔ آمره به نحو بارزی تقویت شده است؛ به گونه‌ای که دیگر نمی‌توان مفاد اعلامیه را صرفاً به عنوان یک قطعنامهٔ اعلامی یا اصولی که متضمن یک سلسله توصیه‌ها و در نتیجه فاقد الزام قاطع باشد، تلقی نمود.

۳. میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶، دو میثاق بین‌المللی در زمینهٔ حقوق بشر تصویب کرده است: یکی میثاق بین‌المللی در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و دیگری میثاق بین‌المللی در مورد حقوق مدنی و سیاسی. این میثاق دارای یک پروتکل اختیاری ضمیمهٔ مورخ ۲۰۰۸ است که آیین دادخواهی فردی علیه کشورهای عضو میثاق را نزد کمیتهٔ حقوق بشر معین می‌کند.

میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از ۳ ژانویهٔ ۱۹۷۶ و میثاق حقوق مدنی و سیاسی و پروتکل ضمیمهٔ آن از ۲۳ مارس ۱۹۷۶ به مرحلهٔ اجرا درآمده‌اند.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۵ دسامبر ۱۹۸۹ یک پروتکل اختیاری دیگر به عنوان ضمیمهٔ میثاق حقوق مدنی و سیاسی در مورد لغو مجازات اعدام به تصویب رسانید.

در حال حاضر، اکثریت قابل توجهی از کشورها به میثاق‌ها ملحق شده‌اند.[۲]

میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر تا حدود زیادی بیان‌کنندهٔ مفاد اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر است. در نتیجه می‌توان گفت که تدوین‌کنندگان آنها با این عمل، مفاد اعلامیه را به اسناد معاهداتی الزام‌آور مبدل ساخته‌اند.

1- Ibid.,p.645.

۲- کشور ایران به میثاق‌ها ملحق شده است.

۴. سایر متون بنیادین حقوق بشر

علاوه بر منشور ملل متحد و منشور بین‌المللی حقوق بشر، معاهدات حمایت کنندهٔ متعددی در زمینهٔ حقوق بشر در سطح عام و جهانی از سوی سازمان ملل متحد و یا تحت لوای آن سازمان تصویب شده که مهم‌ترین آنهاعبارتند از :

۱) عهدنامهٔ مربوط به لغو بردگی(۱۹۲۶) و مقاوله نامهٔ اصلاحی آن. (۱۹۵۳)

۲) عهدنامهٔ مربوط به پیشگیری و مجازات جنایت کشتار عام یا نسل زدایی (ژنوساید). (۱۹۴۸)

۳) عهدنامهٔ مربوط به مجازات خرید و فروش موجودات انسانی و بهره کشی از روسپی‌گری دیگران. (۱۹۵۰)

۴) عهدنامهٔ تکمیلی دربارهٔ الغای بردگی، خرید و فروش بردگان و نهادها و اعمال مشابه بردگی. (۱۹۵۶)

۵) عهدنامهٔ مربوط به الغای تمامی اشکال تبعیض نژادی. (۱۹۶۵)

۶) عهدنامهٔ مربوط به منع و مجازات جنایت آپارتاید. (۱۹۷۳)

۷) عهدنامهٔ مربوط به منع شکنجه و دیگر مجازات‌ها یا رفتارهای وحشیانه، غیر انسانی یا تحقیر کننده. (۱۹۸۴)

۸) عهدنامهٔ بین‌المللی علیه آپارتاید در ورزش. (۱۹۸۵)

مبحث دوم : حق‌های عام بشری

مقصود از حق‌های عام بشری حق‌هایی است که تمامی ابنای بشربدون توجه به وضعیت‌های شخصی و خاصی‌که دارند از آن برخوردارند. اهم مصادیق آن بدون سلسله مراتب عبارتند از : حق تعیین سرنوشت، حق بر زندگی، حق بر کار، حق بر تغذیه سالم، اصل برابری و عدم تبعیض، برابری در برابر قانون، حق بر دادرسی منصفانه، حق بر اشتغال، حق بر تابعیت، آزادی عقیده و بیان، حق دادخواهی، آزادی نشریات و مطبوعات، مصونیت از تعرض، حق بر آموزش و پرورش، آزادی مکالمات و مکاتبات، آزادی احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی و صنفی و ممنوعیت اجبار به شرکت در آنها، حق داشتن مسکن، حق بر مالکیت خصوصی، آزادی رفت و آمد، حق بر محیط زیست سالم، حق بر آب آشامیدنی سالم، حق بر صلح، حق بر ارتباطات، حق بر بهداشت و درمان، منع کار اجباری.

ذیلاً یکی از مهم‌ترین حق‌های عام بشری در حقوق بین‌الملل مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد و آن حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خوداست.

-حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود

حق ملت‌ها درتعیین سرنوشت خود ازجمله حقوق‌وآزادی‌های بنیادین و به عنوان «قاعدهٔ آمـره» به رسمیت شناخته شده است.

حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت به این معناست که همه افراد و گروه‌های اجتماعی، صرف نظـر از قومیت، نژاد، زبان، مذهب، جنسیت و امثال آنها می‌توانند امور خویش را در حـوزه‌هـای سیاسـی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی راهبری کنند.

طبق مادهٔ ۱ میثاق حقوق مدنی و سیاسی :«حق تمامی مردم برای تعیین آیندهٔ سیاسـی خـود و پیگیری توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود به طور آزادانه.»

حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل در ابتدا در چارچوب اسـتعمار زدایـی مطـرح شـد و تـا مدت‌ها به همین مورد محدود بود، اما به تدریج دچار تغییر و تحولاتی شگرف گردید.

حق تعیین سرنوشت دو جنبهٔ داخلی و خارجی دارد. جنبهٔ داخلی آن، یعنی حق مردم یک سرزمین به تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امثال آنهاسـت کـه مـورد تأئیـد و حمایـت حقـوق بین‌الملل است و جنبهٔ خارجی آن که خلاف حقوق بین‌الملل می‌باشد. این جنبه بـدین معناسـت کـه گروه‌های مردمی از هر قوم، نژاد، مذهب و سایر وجوه تمایز، براساس حق تعیین سرنوشت نمی‌تواننـد خواستار جدایی از کشور خود شده و تأسیس یک کشور جدید را طلب کننـد. بـه بیـان دیگـر، حقـوق بین‌الملل«جدایی طلبی» را نمی‌پذیرد، مگر با رضایت صریح کشور اصلی پیش از جدایی باشد.

عرف و رویهٔ کشورها، قطعنامهٔ مجمع عمومی سازمان ملـل متحـد (قطعنامـهٔ ۲۶۲۵ موسـوم بـه «اصول روابط دوستانه حاکم بر کشورها»)، رویـهٔ دیـوان بـین‌المللـی دادگسـتری (از جملـه در آرای نیکاراگوئه مورخ ۱۹۸۶ و تیمور شرقی مورخ ۱۹۹۵) و حتی آرای دادگـاه‌هـای داخلـی. (از جملـه رأی دیوان عالی کانادا در قضیهٔ استقلال طلبی کبک در سال ۲۰۱۵) این نوع جدایی طلبی را خلاف حقوق بین‌الملل اعلام کرده‌اند.

مبحث سوم : حمایت از برخی طبقات افراد

۱. حمایت از کارگران

پس از انقلاب صنعتی و ظهور فاشیسم وشـرایط بـدکار، موضـوع حمایـت حقـوقی از کـارگران مطرح گردید که چون جنبهٔ گسترده ای، به ویژه در قارهٔ اروپا به خود گرفته بود، بنـابراین از صـورت ملی وداخلی خارج شد و جنبهٔ بین‌المللی یافت و جامعهٔ بین‌المللی به تدریج به این نتیجه رسـید کـه نیل به صلح جهانی بدون حمایت از کارگران ممکن نیست.

سازمان بین‌المللی کار با صدور توصیه‌ها و و مقاوله نامه‌های متعدد، گوناگون و بسیار مؤثر در زمینه‌های مختلف کار و کارگری عمدتاً در چارچوب حقوق بین‌الملل کار توانسته به پیشرفت موضوعی و کمّی حمایت از قشر آسیب پذیر کارگران در سطح جهانی کمک‌های شایانی نماید.

از جمله موضوعات مهم مقاوله نامه‌ها عبارتند از : لغو کار اجباری (۱۹۳۰)؛ آزادی اتحادیه‌ها و حمایت از حقوق اتحادیه‌های کارگری (۱۹۴۸)؛ برابری دستمزد کارگران زن و مرد در قبال کار یکسان (۱۹۵۱)؛ منع تبعیض در امور استخدام و اشتغال (۱۹۵۸)؛ برابری حقوق (دستمزد) کارگران داخلی و خارجی از لحاظ جبران خسارات (۱۹۷۲)؛ حمایت از کارگران مهاجر و اعضای خانوادهٔ آنان(۱۹۹۰)؛ لغو کار کودکان (۱۹۹۲).

۲. حمایت از اقلیت‌ها

امروزه در بسیاری از کشورها، اقلیت‌های نژادی، مذهبی، قومی و یا زبانی زندگی می‌کنند که در مواردی به جهات سیاسی تحت فشار اکثریت که معمولاً حکومت رادر دست دارند، قرار می‌گیرند. حقوق بین‌الملل به منظور جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی اکثریت و پشتیبانی از اقلیت‌ها در زمینه‌های حقوقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، مقرراتی وضع کرده است. در آغاز باید از معاهدهٔ مورخ ۱۸۵۶ پاریس[۱] نام برد که صریحاً تبعیض نژادی و مذهبی را منع می‌نماید. اما پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم، تغییرات عمده‌ای در مرزهای برخی از کشورها پدید آمد و در نتیجه کشورهای جدیدی به صحنهٔ بین‌المللی راه یافتند. این امر باعث اختلاط نژادی، مذهبی و یازبانی ملت‌ها گردید و سکونت اقلیت‌ها را در این قبیل کشورها به همراه داشت. مانند سکونت اقلیت لهستان در ترکیه که امروزه تابعیت کشور ترکیه را دارا می‌باشند.

جامعهٔ ملل برای اقلیت‌ها حقوق و امتیازاتی قائل بود، اما در مقابل وظایفی هم بر عهدهٔ آنان می‌گذارد. به طور مثال، اقلیت‌ها را موظف می‌دانست که وفاداری خودرا به کشور متبوع خود ابراز نمایند و همکاری صمیمانه‌ای با آن داشته باشند.

پس از انحلال جامعهٔ ملل تا به امروز، در هیچ یک از اسناد بین‌المللی حقوق بشر صریحاً حمایت از اقلیت‌ها ذکر نشده است. اما با ذکر اصل عدم تبعیض درمنشور ملل متحد، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، عهدنامهٔ پیشگیری و مجازات جنایت نسل زدایی، عهدنامهٔ منع کلیهٔ اشکال تبعیض نژادی و مقاوله نامه‌های بین‌المللی حقوق بشر در واقع اقلیت‌های قومی، نژادی، مذهبی، زبانی و امثال آن‌ها تحت حمایت بین‌المللی قرار گرفته‌اند.

۱- قبل از آن، عهدنامه‌های وستفالی (۱۶۴۸) و عهدنامهٔوین(۱۸۱۵) صراحتاً به آزادی مذهبی اشاره دارند. پس از آن، معاهدهٔ برلن (۱۸۷۸) است که تمامی حقوق و آزادی‌های فردی را بدون تبعیض نژادی، مذهبی و زبانی تضمین می‌کند.

تنها سند بین‌المللی مستقل حامی از اقلیت‌ها، »اعلامیهٔ حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های ملی یا قومی، مذهبی یا زبانی«است (قطعنامهٔ ۴۷/۱۳۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲). طبق مادهٔ اول این اعلامیه، «کشورها از وجود و هویت ملی یا قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی اقلیت‌ها در سرزمین خود حمایت می‌کنند و ایجاد شرایط خاص به منظور اعتلای این هویت را تسهیل می‌نمایند.»

امروزه مردم بومی با بومیان یک کشور نیز در زمرهٔ اقلیت‌ها محسوب می‌شوند و برخوردار از حقوق بشری می‌باشند. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در اعلامیهٔ مورخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۷، حقوق آنان را به طور خاص مورد حمایت قرار داده و شامل نه تنها اساسی‌ترین حقوق بشر برای حفظ بقای آنهاست، بلکه حفاظت از سرزمین، زبان و مذهب و سایر عناصر میراث فرهنگی که بخشی از هویت آنان را به عنوان یک ملت تشکیل می‌دهد نیز می‌باشد.

۳. حمایت از پناهندگان و افراد بی تابعیت

۱) تعریف پناهنده و بی تابعیت

بررسی و مطالعهٔ وضعیت پناهندگان و افراد بی تابعیت یا بی وطن معمولاً به صورت توأمان انجام می‌گیرد. پناهندگان اشخاصی هستند که برای فرار از جنگ یابراثر شکنجه، تعقیب، آزار، ترس موجه و به طور کلی به دلایل نژادی. مذهبی، زبانی، قومی و سیاسی مجبور به ترک کشور متبوع خویش شده و درکشور دیگر اقامت گزیده اند.اینان هر چند در کشور پذیرنده یامیزبان به منزلهٔ بیگانه هستند، اما نه چون بیگانگان عادی و معمولی، بلکه بیگانگانی که در بسیاری موارد تابعیت اصلی خودرا از دست داده و عملاً از جامعهٔ خود طرد شده‌اند. پناهندگان بدون تابعیت یابی وطن که محروم از حمایت طبیعی و حقوقی یک کشور ملی هستند، بیش از هر گروه دیگری از افراد، چه از نظر معنوی و چه از حیث مادی و حقوقی به حمایت بین‌المللی نیازمندند.

فرار دسته جمعی افرادعادی، عمدتاً آوارگان جنگی از یک کشور و ورود سیل آسای آنان به کشور یا کشورهای دیگر، پدیدهٔ غم انگیزی است که به ویژه درنیم قرن اخیر توجه جامعهٔ بین‌المللی را به خود جلب کرده و حقوق پناهندگی را متحول نموده است.

در این مبحث، مقصود از پناهندگی، پناهندگی سرزمینی است و نه پناهندگی سیاسی. (پناهندگی به سفارت‌ها یا کشتی‌های دولتی یا جنگی)

۲) اقدامات سازمان ملل متحد و نقش کمیساریای عالی پناهندگان

پس از تأسیس سازمان ملل متحد، اولین اقدام حمایتی آن سازمان از پناهندگان، تأسیس«سازمان

بین‌المللی پناهندگان»(قطعنامهٔ مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۴۶ مجمع عمومی) بود. این سازمان از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰ موفق شد حداقل هزار نفر از پناهندگان را به کشور متبوعشان بازگرداند. در سال ۱۹۵۰، سازمان بین‌المللی پناهندگان جای خود را به «کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان» داد.

مقررات حمایت از پناهندگان در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر نیز آمده است (مادهٔ ۱۴)، اما میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر در این مورد ساکت‌اند.

مهم‌ترین اقدام سازمان ملل متحد در زمینهٔ حقوق پناهندگی، تصویب عهدنامهٔ مربوط به وضعیت پناهندگی در ۲۹ ژوئیهٔ ۱۹۵۱ و پروتکل الحاقی آن در ۳۱ ژانویهٔ ۱۹۶۷ است. به علاوه، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۷ «اعلامیهٔ پناهندگی سرزمینی»را تصویب نمود. طبق عهدنامه و پروتکل مذکور، کشورهای عضو متعهد شده‌اند که در مورد پناهندگان، بدون تبعیض، رفتار ملی را معمول دارند؛ یعنی رفتار مساوی با اتباع کشور پذیرنده یا میزبان در زمینه‌های آزادی مذهبی، مراجعه به دادگاه ها، آموزش ابتدایی، امداد عمومی، قوانین کار و تأمین اجتماعی و هزینه‌های مالی، رفتاری نه کمتر مساعد نسبت به بیگانگان کامله** الوداد در مورد حقوق اجتماعات و اشتغال و نیز حقوقی که معمولاً در زمینه‌های مالکیت، مسکن، تعلیم و تربیت و رفت و آمد به بیگانگان داده می‌شود. کشورهای عضو باید برای پناهندگان کارت شناسایی مخصوصی صادر نمایند و آنان را در مقابل یکدیگر به عنوان «مسافر» تلقی کنند.

کمیساریای عالی پناهندگان، مأمور مراقبت در اجرای عهدنامه و پروتکل یادشده است.

مسألهٔ پناهندگی و نقش کمیساریای عالی پناهندگان در سال‌های اخیر بسیار مطرح و برجسته بوده است. برای مثال، در قضیهٔ آوارگان کرد عراقی و رانده شدن آنان از عراق به ایران و سایر کشورها، در قضیهٔ پناهندگان افغانی به ایران، در قضیهٔ پناهندگان بوسنیایی به کشورهای اروپایی و بالاخره، در قضیهٔ پناهندگان کوزوویی به کشور آلبانی و مقدونیه.

در خصوص حمایت از پناهندگان نباید نقش کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ را از نظر دور داشت.

وضعیت بی تابعیتی هر چند به طور معمول با پدیدهٔ پناهندگی همراه است، اما از نظر حقوقی دو وضعیت جدا از یکدیگرند. از این روست که افراد بی تابعیت در کشور پدیرنده، علاوه بر این که تحت حمایت حقوق پناهندگی هستند، خود نیز به طور مستقل تابع مقررات خاصی از جمله عهدنامهٔ نیویورک مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۴ در زمینهٔ وضعیت افراد بدون تابعیت می‌باشند و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر نیز مقررهٔ خاصی در این مورد دارد. (مادهٔ ۱۵)

در ضمن اقداماتی نیز به منظور کاهش موارد بی تابعیتی (به طورکلی) در سطح بین‌المللی به عمل آمده است که می‌توان از انعقاد عهدنامهٔ کاهش موارد بی تابعیتی مورخ ۱۹۶۱ نام برد.

۴. حمایت از مهاجران

مهاجرت دو نوع است. مهاجرت داخلی و مهاجرت خارجی، اعم از اختیاری یا داوطلبانه و اجباری، شورش‌های داخلی، حوادث طبیعی، پاکسازی قومی، فجایع طبیعی و امثال آن. مهاجرت داخلی، مهاجرت از یک شهر یا استان یک کشور به نقطهٔ دیگر آن کشور، ازجمله به دلایل درگیری‌های مسلحانه در یک منطقه. اما مهاجرت خارجی نقل مکان یک شخص از کشور متبوع خود به کشور دیگر(مهاجرپذیر) به قصد اقامت دایمی و حتی درخواست تابعیت کشور مهاجرپذیر است.

حقوق بین‌الملل مهاجرت و سازمان بین‌المللی مهاجرت تنها مرتبط با مهاجران خارجی است.

مهاجرت خارجی متفاوت اما مرتبط با پناهندگی است. از یک دیدگاه، پناهندگی نوعی مهاجرت خارجی است و از دیدگاه دیگر، مهاجرت از طریق پناهندگی امکان پذیر است. اما در مجموع چنین به نظر می‌رسد که به رغم شباهت‌ها میان دو نظام حقوقی حاکم بر مهاجران و پناهندگان، وضعیت حقوقی و حمایتی آنان متفاوت است. کمیساریای عالی پناهندگان در ۲۷ اوت ۲۰۱۷ به این تفکیک اذعان نموده است.

حقوق بین‌الملل مهاجرت به عوامل مهاجرت توجهی ندارد، اما کشورهای مهاجرپذیر با توجه به آن عوامل، اجازهٔ مهاجرت می‌دهند. عواملی چون قومیت، نژاد، مذهب و به طور کلی عوامل دافعه در کشور مبدأ و متبوع مهاجر، از جمله جنگ و درگیری‌های مسلحانه، به نوعی که شخص مجبور به نقل مکان از کشور متبوع خود به کشور دیگر می‌شود. بدیهی است عوامل جاذبه در کشور مهاجرپذیر نیز مؤثر در مقام است.

حمایت از مهاجران در بسیاری از اسناد بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته، از جمله سازمان ملل متحد بارها ازکشورها خواسته تا به حقوق مهاجران احترام گذارند.

نخستین حق مهاجران، حق آزادی رفت و آمد در کشور مهاجرپذیر و شاید مهم‌تر از آن، عدم تبعیض میان آنان‌است.

مسلماً و به رغم آن که کشورها الزامی به پذیرش مهاجر ندارند، اما عوامل دافعه در کشورهای متبوع اشخاص متقاضی مهاجرت، کشورها را از دید انسان دوستانه به سوی پذیرش مهاجران سوق می‌دهد. اقدامات سال‌های اخیر اتحادیهٔ اروپا در پذیرش، سهمیه‌بندی مهاجران میان کشورهای عضو، گویای این ضرورت انسانی است. هر چند این پدیده (مهاجرت)مشکلاتی نیز برای کشورها ایجاد کرده است.

اعطای مجوز مهاجرت به اشخاص بیگانه به هیچ وجه به معنای الزام به اعطای تابعیت کشور مهاجرپذیر به آنان نیست، حتی چنانچه مهاجران، مقررات ملی و بین‌المللی مهاجرت را نقض کنند، کشور مهاجرپذیر می‌تواند آنان را به کشور متبوعشان باز گرداند. در مقابل، برخلاف پناهندگان (به

ویژه پناهندگان سیاسی) که به راحتی و با امنیت کامل نمی‌توانند به کشور خویش بازگردند، مهاجران معمولاً می‌توانند بدون هیچ گونه مانعی به کشورشان بازگردند.

به علاوه، لازم به ذکر است که آوارگان جنگی(یعنی افرادی که به علت جنگ از کشور خود می‌گریزند و به کشور دیگر سفر می‌کنند) از سویی تحت حمایت‌های بین‌المللی پناهندگان و از سوی دیگر مهاجران می‌باشند.

بدیهی است در زمان درگیرهای مسلحانه، مهاجران تحت حمایت‌های کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ نیز می‌باشند.

در پایان این قسمت باید متذکر شد که در تاریخ ۱۰ دسامبر ۲۰۱۸ کنفرانس بین الدول در مراکش پس از دوسال مذاکرات دیپلماتیک اولین سند بین‌المللی در زمینهٔ مهاجرت را تحت عنوان «پیمان جهانی مهاجرت سازمان ملل متحد» تصویب نمود و به امضای بیش از ۱۵۰ کشور رسید. این پیمان هر چند الزام‌آور نیست، اما متضن ۲۳ هدف در چارچوب سیاست گذاری بین‌المللی برای امکان مهاجرت سهل، امن، منظم و قانونی است.

۵. حمایت از بیگانگان

۱) ملاحظات کلی و معیارهای رفتار بابیگانگان

حمایت از بیگانگان (منصرف از پناهندگان، افراد بی تابعیت و مهاجران) تابع یک سلسله قواعد عرفی و معاهده‌ای بین‌المللی است که در دوسدهٔ اخیر، به ویژه تحت فشار قدرت‌های بزرگ، توسعه درخشانی یافته است. محور اصلی موضوع، ضرورت سازش و هماهنگی میان صلاحیت‌های حاکم دولتی و مسألهٔ حمایت از حقوق بشر است. در این رابطه، حقوق بین‌الملل معیارهای مختلفی را مدّنظر قرار داده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: «رفتار ملی»، «معیارحداقل یا معیار حداقل عدالت[1]»، «حداقل رفتار متقابل»و بالاخره، «رفتار کامله الوداد».

«رفتار ملی» یعنی کشورها باید بابیگانگان رفتاری را معمول دارند که بااتباع خودی معمول می‌دارند، اما رفتار بر اساس «معیار حداقل یا معیار حداقل عدالت» یعنی بابیگانگان در یک کشور بایدرفتاری شود که شایستهٔ یک ملت متمدن (طبق حقوق بین‌الملل) است، حتی اگر آن رفتار متضمن شناخت حقوقی برای بیگانگان بیش از اتباع آن کشور باشد.

معیار«حداقل رفتار متقابل»یا معیار حداقل عدالت، همان طور که از عنوانش بر می‌آید بدین معناست که با بیگانگان در یک کشور باید حداقل رفتار عادلانه‌ای شود که متقابلاً از سوی کشور دیگر نسبت به اتباع آن کشور صورت می‌گیرد.

---

1 - Minimnm Standard.

معیار «رفتار کاملهٔ الوداد» یعنی کشورها باید با بیگانگان تبعهٔ یک کشور طوری رفتار کنند که به بهترین وجه ممکن با بیگانگان تبعهٔ کشور دیگر رفتار می‌کنند.

در مجموع چنین به نظر می‌رسدکه رفتار بر اساس«معیار حداقل یا معیار حداقل عـدالت» بهتـر می‌تواند تضمین‌کنندهٔ حقوق بیگانگان در یک کشور باشد و از ایـن روسـت کـه حقـوق بـین‌الملـل موضوعه بیشتر تحت تأثیر این معیار قرار گرفته است.

در مقابل، طبق این معیار، کشورها در پذیرش یا اخراج بیگانگان به یا از کشور تحـت شـرایطی مجازند و حتی سلب مالکیت آنان (اعم از مصادره یا ملی کردن) به شرط پرداخت غرامـت (معمـولاً مناسب) تجویز شده است.

۲) اسناد حمایت کننده از بیگانگان

صرف‌نظر از قواعد عرفی، «در اسناد بین‌المللی متعددی، حمایت از بیگانگان مقـرر شـده اسـت که مهم‌ترین آنها عبارتنداز :

۱) اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر (مادهٔ ۱۳).

۲) اعلامیهٔ حاکمیت دایم بر منابع طبیعی (۱۹۶۲).

۳) میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی(بند ۳ مادهٔ۱۲).

۴) منشور حقوق و تکالیف اقتصادی کشورها (۱۹۷۴).

۵) عهدنامهٔ نیویورک درموردحمایت از حقوق کلیهٔ کارگران مهاجر و خانوادهٔ آنان (۱۹۹۰).

۶) موافقت نامه‌های دو یا چند جانبهٔ مودّت، بازرگانی و سرمایه‌گذاری خارجی میان کشورها.

۶. حمایت از زنان

۱) ملاحظات کلی

به رغم آن که زنان بر اساس اصل عدم تبعیض درجنسیت تفاوتی با مردان ندارنـد و در نتیجـه تابع حمایت عام از حقوق بشر هستند، بااین حال حقوق بین‌الملـل متضـمن قواعـد خـاص حمایـت کننده از زنان است.

شأن وضع این قواعد را می‌توان عمدتاً دررفتارهای ناشایست و عملاً تبعـیض آمیـز نسـبت بـه زنان در جوامع مختلف بشری، اعم از پیشرفته یا عقب مانده جستجو کرد.

مسأله «تبعیض نسبت به زنان» به بهترین وجه در عهد نامهٔ الغای کلیهٔ اشکال تبعـیض نسـبت به زنان مورخ ۱۹۷۹ پیش‌بینی شده است :»تبعیض نسبت به زنان به هر نوع تمـایز، محرومیـت یـا محدودیت بر اساس جنسیت اطلاق می‌شود که هدف یا اثر آن از بین بردن و یا در معرض مخاطره

قرار دادن شناسایی، تمتع یا استیفای حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین توسط زنان، صرف نظر از وضعیت مادی آنان بر اساس برابری زن و مرد در زمینهٔ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی یا هر زمینهٔ دیگر باشد.» این عهدنامه از ۳ سپتامبر ۱۹۸۱ لازم‌الاجرا شده است.

۲) اهم حمایت‌های خاص از زنان

مهم‌ترین حمایت‌های بین‌المللی خاصی که از زنان به عمل آمده عبارتند از :

(۱) برخورداری از حقوق سیاسی طبق عهدنامهٔ مورخ ۱۹۵۳ در زمینهٔ حقوق سیاسی زنان.

(۲) حق دارا بودن تابعیت مستقل و جدا از شوهر برای زنان شوهردار طبق عهدنامهٔ مورخ ۱۹۷۵در زمینهٔ تابعیت زنان شوهردار.

(۳) حق ازدواج بر پایهٔ رضایت با رعایت حداقل سن ازدواج و ثبت آن طبق عهدنامهٔ مورخ ۱۹۶۲ تحت همین عنوان.

(۴) حق برخورداری از مزد برابر با مردان برای کار دارای ارزش برابر طبق مقاوله نامهٔ شمارهٔ ۱۰۰ سازمان بین‌المللی کار مورخ ۱۹۵۱.

(۵) رفع یا الغای کلیهٔ اشکال تبعیض نسبت به زنان طبق عهدنامه‌ای در همین زمینه مورخ ۱۹۷۹؛ این عهدنامه جامع‌ترین و شاخص‌ترین سند حمایت کنندهٔ از حقوق زنان است.

در اسناد زیر نیز حمایت‌های خاصی از زنان به عمل آمده است:

(۱) اعلامیهٔ حقوق بشر وین مورخ ۱۹۹۳.

(۲) اعلامیهٔ رفع خشونت علیه زنان مورخ ۱۹۹۳ .

(۳) اعلامیهٔ کنفرانس جهانی زنان در پکن (۱۹۹۵).

۷. حمایت از کودکان

دسته‌ای دیگر از انسان‌ها که صرف نظر از برخورداری از حمایت‌های عام و جهانی حقوق بشر تحت پوشش یک سلسله حمایت‌های خاص و جهانی حقوق بشر قرار دارند، کودکان می‌باشند.

اعلامیهٔ حقوق کودک مورخ ۱۹۵۹، اولین اقدام مجمع عمومی ملل متحد در این مورد است. طبق این اعلامیه، کودکان بایداز حمایت‌ها، فرصت‌ها و تسهیلات ویژه‌ای برای بهره‌مندی از رشدی سالم و طبیعی برخوردار باشند.

عهدنامهٔ حقوق کودک مصوب ۲۰ نوامبر ۱۹۸۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، کامل‌ترین مقررات در زمینهٔ حقوق کودک است که امروزه تقریباً اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان به آن ملحق شده اند. این عهدنامه از ۲ سپتامبر ۱۹۹۰ لازم‌الاجرا شده است.

ضمناً باید نقش صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف) وابسته به مجمع عمومی سازمان ملل متحد را نیز در زمینهٔ اعتلای حمایت از کودکان مّد نظر داشت.

مبحث چهارم : نهادهای جهانی حقوق بشری

مقصود از نهادهای جهانی حقوق بشری، نهادهای سازمان یافتهٔ دایمی یا غیر دایمی بین‌الدول هستند که وظیفهٔ اعتلا و ارتقای حقوق بشر، مراقبت و نظارت بر اجرای مقررات حقوق بشر و رسیدگی به موارد نقض آن حقوق را در سطح جهانی بر عهده دارند.

نهادهای جهانی حقوق بشری دو دسته‌اند : نهادهای زیر مجموعهٔ سازمان ملل متحد که براساس قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد یا شورای اقتصادی و اجتماعی آن سازمان تأسیس شده‌اند و نهادهای معاهده‌ای که طبق معاهدات حقوق بشری ایجاد گردیده‌اند.

نهادهای جهانی حقوق بشری به نوعی تحت پوشش یا نظارت سازمان ملل متحد هستند.

۱. نهادهای حقوق بشری زیر مجموعهٔ سازمان ملل متحد

۱) شورای حقوق بشر

شورای حقوق بشرکه از ارکان فرعی مجمع عمومی سازمان ملل متحد است در ۱۵ مارس ۲۰۰۶ طبق قطعنامهٔ مجمع عمومی به جای کمیسیون حقوق بشر تأسیس گردید.

شورای حقوق بشر مرکب از ۴۷ عضو که از میان اشخاص معرفی شده از سوی کشورهای عضو سازمان ملل متحد براساس سهمیه بندی جغرافیایی برای مدت سه سال (حداکثر دو دوره) توسط مجمع عمومی (با رأی اکثریت مطلق تمامی اعضا) انتخاب می‌شوند. انتخاب این اعضا بر مبنای صلاحیت و شایستگی شخصی صورت می‌گیرد و آنان به هیچ وجه سمت نمایندگی کشورهای متبوع خویش را ندارند.

در شورای حقوق بشر، برخلاف کمیسیون حقوق بشر، ممکن است حقوق ناشی از عضویت کشورها در شورا به دلیل نقض فاحش و گستردهٔ حقوق بشر با رأی دو سوم کشورهای حاضر و رأی دهنده در مجمع عمومی به حال تعلیق در آید. به علاوه، کشورهای داوطلب عضویت در شورا باید دارای کارنامهٔ قابل قبولی از جهت رعایت و احترام به حقوق بشر باشند.

اهم وظایف شورا:

(۱) ارائه پیشنهادها، توصیه‌ها وگزارش‌های تحقیقاتی در زمینهٔ مسائل حقوق بشری به مجمع عمومی.

(۲) رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر در چارچوب آئین نامه‌ها و شکوائیه‌های بین الدول که جنبهٔ عمومی دارند -اعم از محرمانه یا غیر محرمانه- و صدور قطعنامه‌های محکومیت.
(۳) برقراری نظام نظارتی جهانی از طریق گزارش سالانهٔ وضعیت حقوق بشر برای تمامی کشورها.

براساس این سیستم، شورا موظف است گزارش وضعیت حقوق بشر را در تمامی کشورهای عضو سازمان ملل متحد، به ویژه کشورهای عضو شورای حقوق بشر، طی دوره‌های یک ساله تنظیم و منتشر کند.

در کنار تفاوت‌های بسیاری که میان شورای حقوق بشر و کمیسیون حقوق بشر وجود دارد، تمامی ساز و کارهای نظارتی و مراقبتی کمیسیون از قبیل صدور قطعنامه‌های دولتی، انتخاب گزارشگران موضوعی، بهره گیری از رویهٔ ۱۵۰۳ (قطعنامهٔ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در خصوص دریافت و رسیدگی به شکایات قربانیان حقوق بشر) و نیز ادامهٔ فعالیت گروه‌های کاری موضوعی در شورا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مقر شورای حقوق بشر در شهر ژنو سوئیس قرار دارد.

۲) کمیسر عالی حقوق بشر[1]

مجمع عمومی سازمان ملل متحد طی قطعنامهٔ ۲۰ دسامبر ۱۹۹۴ بنا به پیشنهاد کنفرانس جهانی حقوق بشر وین ۱۹۹۳، پست «کمیسر عالی حقوق بشر» را به عنوان مسئوول اصلی سازمان ملل متحد برای فعالیت‌های مربوط به حقوق بشر تصویب نمود که طبق راهنمایی و زیر نظر دبیر کل سازمان ملل متحد انجام وظیفه می‌کند.

کمیسر عالی حقوق بشر برای مدت چهار سال از سوی دبیر کل سازمان ملل متحد انتخاب می‌شود و معاون دبیر کل می‌باشد. ادارهٔ مرکزی کمیساریای عالی حقوق بشر در شهر ژنو (سوئیس) است.

۳) مرکز حقوق بشر [2]

مرکز حقوق بشر به عنوان دبیرخانهٔ حقوق بشر سازمان ملل متحد و زیر مجموعهٔ دبیرخانه سازمان ملل متحد بود و ریاست آن را کمیسر عالی حقوق بشر بر عهده داشت، اما پیرو نامهٔ اصلاحیهٔ سازمان ملل متحد مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۵، دفترکمیساریای عالی حقوق بشر ومرکز حقوق بشر در یکدیگر ادغام شدند. در نتیجه، مرکز از آن پس موجودیت مستقل‌ندارد.

1- High Commissioner For Human Rights.
2- Center For Human Rights.

۴) کمیسیون مقام زن[1]

شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۶ طی قطعنامه ای، کمیسیون مقام زن را تأسیس نمود.

این کمیسیون از ارکان وابسته به شورای مذکور است. کمیسیون مرکب از ۴۵ عضو است که برای مدت چهار سال از طرف شورای اقتصادی و اجتماعی انتخاب می‌شوند.

اهم وظایف کمیسیون مقام زن عبارتند از: تهیه و ارائه توصیه‌ها وپیشنهادهایی در مورد ارتقای حقوق زنان در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد و نیز رسیدگی به شکایات و اطلاعات مربوط به نقض حقوق زنان.

کمیسیون مقام زن سال ۱۹۹۳، اعلامیهٔ رفع خشونت علیه زنان را تنظیم نمود که به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. مقر کمیسیون مقام زن در شهر نیویورک است.

۵) کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان[2]

مجمع عمومی سازمان ملل متحد طی قطعنامهٔ شمارهٔ ۳۱۹ مورخ ۳ دسامبر ۱۹۴۹ مصمم به تأسیس کمیساریای عالی سازمان ملل متحد برای پناهندگان به عنوان رکن فرعی خود گردید و اساسنامهٔ آن را در سال ۱۹۵۰ طی قطعنامهٔ شمارهٔ ۴۲۸ تصویب نمود. کمیساریا از سال ۱۹۵۱ کار خود را رسماً آغاز کرد، هر چند سازمان بین‌المللی پناهندگان بنا به تصمیم مجمع عمومی سازمان ملل متحد تاپایان آن سال به فعالیت خود ادامه داد.

اهم وظایف کمیساریا عبارتند از : امداد و کمک رسانی به آورگان جنگی و پناهندگان، اتخاذ و اجرای معیارهای بین‌المللی رفتار با پناهندگان، تهیه و تنظیم عهدنامه‌ها و سایر اسناد مربوط به حمایت از پناهندگان و همکاری با سایر ارکان سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیر دولتی در زمینهٔ حمایت از پناهندگان. تهیهٔ عهدنامهٔ مربوط به وضعیت پناهندگان مورخ ۱۹۵۱از جمله اقدامات کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد می‌باشد.

۲ . نهادهای معاهده‌ای حقوق بشری

مهم‌ترین نهادهای معاهده‌ای حقوق بشری عبارتند از:

۱) کمیتهٔ حقوق بشر

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، سند تأسیس کمیتهٔ حقوق بشر است (مادهٔ ۲۸) و کمیته

1- Commission on the Status of Women.
2- United Nations Commissioner for Refugees(U.N.H.C.R)

مسئوول مراقبت و نظارت بر اجرای میثاق مذکور است. کمیته مرکب از ۱۸ عضو است که برای مدت چهار سال از سوی کشورهای متعاهد انتخاب می‌شوند.

کمیتهٔ حقوق بشر به شکایات کشورهای عضو و حتی افرادی که مدعی نقض میثاق هستند، تحت شرایطی رسیدگی می‌کند و توصیه‌های لازم را به عمل می‌آورد.

۲) کمیتهٔ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

کمیتهٔ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مسئوول نظارت بر اجرای میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که براساس قطعنامهٔ مورخ ۱۹۸۵ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد تأسیس گردیده است. این کمیته متشکل از ۱۸ کارشناس می‌باشد که برای مدت چهار سال از سوی کشورهای عضو میثاق انتخاب می‌شوند.

کمیتهٔ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی طبق پروتکل اختیاری، مجاز به رسیدگی به شکایات ناشی از نقض میثاق از سوی کشورهای عضو و حتی اتباع آنهاست (حق دادخواهی برای کشورهای عضو و اتباع آنها).

۳) سایر نهادهای معاهده‌ای حقوق بشری

۱) کمیتهٔ رفع تبعیض نژادی، مأمور نظارت بر حسن اجرای عهدنامهٔ امحای کلیهٔ اشکال تبعیض نژادی (۱۹۶۵).

۲) کمیتهٔ رفع تبعیض نسبت به زنان، مأمور نظارت بر حسن اجرای عهدنامهٔ الغای کلیهٔ اشکال تبعیض نسبت به زنان. (۱۹۷۹)

۳) کمیتهٔ منع شکنجه، مأمور نظارت بر حسن اجرای عهدنامهٔ منع شکنجه و رفتار یا مجازات خشونت‌بار، غیر انسانی یا تحقیرکننده. (۱۹۸۴)

۴) کمیتهٔ حقوق کودک، مأمور نظارت بر حسن اجرای عهدنامهٔ حقوق کودک. (۱۹۸۹)

۳ . نهادهای غیردولتی بین‌المللی ناظر بر حقوق بشر[1]

ضعف اجرای مقررات حقوق بشر توسط نهادهای دولتی بین‌المللی و حتی بعضاً منطقه‌ای ناظر بر حقوق بشر که عمدتاً از عدم تمایل کشورها به اجرای آن مقررات و تصمیمات متخذه آن نهادهاست، موجب شد تا به منظور ایفای برنامه‌های اجرایی نظارتی، گردآوری اطلاعات و گزارش دهی در خصوص وضعیت اجرای حقوق بشر در کشورهای مختلف، نهادهای غیردولتی بین‌المللی

۱- برای آگاهی از مفهوم سازمان‌های غیردولتی به مباحث بعد مراجعه کنید .

ناظر بر این امور تأسیس گردند تا شاید از این طریق که بیشتر برخاستهٔ از افکار عمومی جهانی است، کشورها تحت فشار قرار گیرند و ناقضان حقوق بشر را محکوم و مجازات کنند.

از جمله مهم‌ترین نهادهای غیردولتی بین‌المللی ناظر بر حقوق بشر عبارتند از : عفو بین‌الملل، دیده بان حقوق بشر، اتحادیهٔ بین‌المللی زنان، گزارشگران بدون مرز و فدراسیون جهانی جوامع حقوق بشری

گفتار دوم : حمایت منطقه‌ای، قاره‌ای و میان قاره‌ای از حقوق بشر

حمایت از حقوق بشر صرف‌نظر از این که شمولیت عام و جهانی دارد، در سطح منطقه‌ای، قاره‌ای و میان قاره‌ای نیز مورد بحث است. در این مورد، سازمان‌های بین‌الدول اقدامات کما بیش گسترده‌ای معمول داشته‌اند، به ویژه سازمان‌های اروپایی بسیار فعال بوده‌اند. البته نباید نقش سازمان کشورهای امریکایی، اتحادیهٔ افریقا و بالاخره، سازمان همکاری اسلامی را نادیده انگاشت.

۱. حقوق بشر و سازمان‌های اروپایی

۱) حمایت از حقوق بشر وشورای اروپا

یکی از اولین اقدامات شورای اروپا، تهیه و تنظیم عهدنامهٔ اروپایی حقوق بشر است که در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ در شهر رم ایتالیا به امضای کشورهای عضو رسید و از سال ۱۹۵۳ به مرحلهٔ اجرا در آمد. تا به امروز ۱۴ پروتکل به این عهدنامه الحاق شده است. عهدنامهٔ اروپایی حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین هر چند مانند اعلامیهٔجهانی حقوق بشر کامل نمی‌باشد، اما تصریحات بیشتری در مورد حقوق بشر دارد، به ویژه این که تقریباً کلیهٔ حقوق مدنی و سیاسی را لحاظ نموده است. از سوی دیگر، این عهدنامه با ایجاد سه رکن کمیسیون اروپایی حقوق بشر، دادگاه اروپایی حقوق بشر و کمیتهٔ وزیران خلاء موجود در مورد ضمانت اجرا در اعلامیه را رفع نمود و درنتیجه ارزش بین‌المللی فرد را به جایی رسانید که هرگز قابل تصور نبود. وظیفهٔ اساسی و مشترک این سه رکن، مراقبت دراجرای عهدنامه و جلوگیری از هر گونه تجاوز و تعدی به حقوق انسانی شهروندان کشورهای عضو است.

طبق پروتکل شمارهٔ ۹ مورخ ۱۶ نوامبر ۱۹۹۰ که از اول اکتبر ۱۹۹۴ لازم‌الاجرا شده است، افراد نیز می‌توانند مستقیماً وبدون واسطه علیه هر کشور عضو شورا از کمیسیون درخواست رسیدگی و احقاق حق نمایند، البته به شرطی که کشور خوانده این صلاحیت را برای کمیسیون شناخته باشد (مادهٔ ۲۵ اصلاحی). تا کنون اکثر کشورهای عضو شورا چنین صلاحیتی را به رسمیت شناخته‌اند.

چنانچه نظر و رأی کمیسیون مورد پذیرش فرد شاکی نباشد و یا به هر دلیلی آن نظر و رأی از

سوی کشور خوانده اجرا نشود، شاکی می‌تواند موضوع رادر دادگاه اروپایی حقوق بشر مطرح نماید (اصلاحیه مواد ۴۴ و۴۸ طبق پروتکل شمارهٔ ۹).

طبق پروتکل الحاقی شمارهٔ ۱۱مورخ ۱۱ مهٔ ۱۹۹۴ که از سال ۱۹۹۹ قدرت اجرایی یافت پروتکل شمارهٔ ۹ لغو گردید و در نتیجه، کمیسیون و دادگاه جای خود را به یک دادگاه واحد دادند.

سند معاهده‌ای دیگری که در چارچوب اقدامات شورای اروپا در زمینهٔ حقوق بشر منعقد گردیده، منشور اجتماعی اروپایی است که در سال ۱۹۶۱ به تصویب رسیده و از ۱۹۶۵ لازم‌الاجرا شده است. پروتکل مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۹۱، این عهدنامه را اصلاح نموده است.

منشور اجتماعی اروپایی متضمن حقوق اقتصادی و اجتماعی متعددی است. در این عهدنامه، سیستم شکایت دولتی و فردی پیش‌بینی نشده.بلکه به بررسی مناسبات کشورهای عضو محدود شده است.

۲) حمایت از حقوق بشر و اتحادیهٔ اروپا

نویسندگان معاهدات رم و پاریس (اسناد مؤسس اتحادیهٔ اروپا)، ضرورت پیوند میان ایجاد یک اتحادیهٔ اقتصادی و مسأله حقوق بشر را به هیچ وجه احساس نکرده بودند، اما زمانی ضرورت این پیوند عملاً نمود خارجی پیدا کرد که دادگاه‌های داخلی کشورهای عضو، مواجه با پیامدهای آثار مستقیم قواعد حقوق اتحادیه بر حقوق بشر، به ویژه خطر تعارض میان آن قواعد و حمایت از حقوق فردی مقرر در حقوق اساسی کشورهای خود شدند.

دیوان دادگستری جوامع اروپایی [اتحادیهٔ اروپا] توانست این مشکل حقوقی را رفع نماید و مسئوولیت حل تعارض را بر عهده گرفت و در نتیجه، دیوان با رویهٔ قضایی سرشار و غنی خود توانست حقوق بشر اروپایی را به نحو احسن تضمین و از آن حمایت کند، به ویژه با استناد به عهدنامهٔ اروپایی حقوق بشر که از سوی کلیهٔ کشورهای عضو پذیرفته شده بود.

ضمناً نباید نقش پارلمان اروپا رادر پذیرش شکایات فردی که منجر به اعتلای هر چه بیشتر حقوق بشر اروپایی می‌شود از نظر دور داشت.

۲. حقوق بشر و سازمان کشورهای امریکایی

کشورهای عضو سازمان کشورهای امریکایی در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۹، عهدنامه‌ای در زمینهٔ حمایت از حقوق بشر منعقد نمودند که به عهدنامهٔ سن خوزه معروف است. پروتکل الحاقی به آن در ۱۹۸۸ در سان سالوادور امضا گردید.

مفاد عهدنامهٔ سن خوزه کما بیش مانند عهدنامهٔ اروپایی حقوق بشر است.برای اجرای این

عهدنامه، یک رکن غیر حقوقی به نام«کمیسیون امریکایی حقوق بشر» و یک رکن حقوقی بـه نـام «دادگاه امریکایی حقوق بشر» تأسیس شده است.

۳. حقوق بشر و اتحادیهٔ افریقا

سازمان وحدت افریقا (اتحادیهٔ افریقا) در ۲۷ ژوئن ۱۹۸۱، منشور افریقایی حقوق بشر و خلق‌هـا معروف به «بانجول» را به تصویب رسانید که از سال ۱۹۸۶ بـه مرحلـهٔ اجـرا در آمـده اسـت. ایـن منشور ملهم از اسناد اروپایی وامریکایی حقوق بشری است. در این منشور، تأسیس یـک کمیسـیون حقوق بشر و خلق‌ها پیش‌بینی شده است. اما در مورد تشکیل یک دادگـاه افریقـایی حقـوق بشـر و خلق‌ها، اتحادیهٔ افریقا بـا تـأخیر بسـیار عمـل کـرد و بـا انعقـاد پروتکـل «اوآگـادوگو»[1] (پایتخـت بورکینافاسو) مورخ ۹ ژوئن ۱۹۹۸ چنین دادگاهی موجودیت یافت.

۴. حقوق بشر و سازمان همکاری اسلامی

یکی از اقدامات مؤثر سازمان کنفرانس اسلامی (سـازمان همکـاری اسـلامی) صـدور اعلامیـهٔ قاهره در زمینهٔ حقوق بشر در اسلام به نام اعلامیهٔ قاهره یا «اعلامیهٔ اسلامی حقوق بشـر» در اوت ۱۹۹۰ است.

در سال ۲۰۱۱ وزیران امور خارجهٔ کشورهای عضو با صدور اعلامیه‌ای، یـک کمیسـیون جدیـد حقوق بشری به نام «کمیسیون مستقل دایمی حقوق بشر»[2] تأسیس کردند.

کمیسیون مذکور مرکب از ۱۸ متخصص مستقل در زمینهٔ حقوق بشر است که در راستای پیشبرد حقوق بشر و حمایت از تلاش کشورهای عضو برای تحکیم حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فعالیت می‌کند.

این کمیسیون عمدتاً وظایف یک «هیأت مشورتی» را بر عده دارد و یکی از ارکان فرعـی زیـر نظر دبیرکل سازمان می‌باشد.

۵. منشور عربی حقوق بشر

اتحادیهٔ کشورهای عربی معروف به اتحادیهٔ عرب در ۱۵ سـپتامبر ۱۹۹۴ «منشـور عربـی حقـوق بشر» را در شهر قاهرهٔ مصر به تصویب رسانید.

این منشور در سال ۲۰۰۴ در تونس مورد اصلاح و تجدید نظر قرار گرفت.

1- Ouagadougou.
2- The Independent Permanent Human Rights Commission (IPHRC).

گفتار سوم : از مداخلهٔ بشردوستانه[1] تا مسئوولیت حمایت

۱. مداخلهٔ بشردوستانه[2]

مداخلهٔ بشردوستانه مفهوم نسبتاً جدیدی در حقوق بین‌الملل، مخصوصاً در حقوق بین‌الملل بشر است. این مفهوم همان طور که از نامش بر می‌آید، مداخله در امور داخلی کشورها به دلیل حمایت از حقوق بشر است. مشروعیت چنین مداخله‌ای از اهمیت اساسی برخوردار است، چرا که از یک سو خلاف اصل عدم مداخله و از سوی دیگر مغایر با قاعدهٔ منع توسل به زور می‌باشد.

مشروعیت بخشی به مفهوم مداخله بشردوستانه را می‌توان با پذیرش این که چنین مفهومی تخصیص مهم و بنیادینی براصل عدم مداخله و قاعدهٔ منع توسل به زور وارد می‌کند، توجیه نمود.

مداخلهٔ بشردوستانه را اگر در مفهوم کلی یعنی مداخلهٔ قهرآمیز یک کشور در امور داخلی کشور دیگر بنا به دلایل انسان دوستانه بدانیم، سابقهٔ دیرینه دارد. اما به تدریج و یا تحول مفهومی، مخصوصاً از نیمه اول قرن بیستم، این مفهوم توانست به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی وارد حقوق بین‌الملل موضوعه شود، چند هنوز در مورد محتوا و دامنهٔ دقیق آن ابهام وجود دارد.

مداخلهٔ بشردوستانه، مخصوصاً پس از پایان جنگ سرد، موارد معتنابهی پیدا نمود. از جمله مهم‌ترین آن‌ها مداخله نیروهای ائتلاف در ۱۹۹۱ در عراق به حمایت از اقلیت‌های عراقی و صدور قطعنامهٔ ۶۸۸ شورای امنیت و یا مداخله در یوگسلاوی سابق(۱۹۹۲)، سومالی (۳-۱۹۹۲)، هائیتی (۴-۱۹۹۳)، رواندا(۱۹۹۴)، تی مور شرقی (۱۹۹۹)، کوزوو (۱۹۹۹)؛

در مورد شرایط مشروعیت مداخلهٔ بشردوستانه بحث و گفتگو بسیار است. اما شرایط مسلم آن عبارتند از : نقض فاحش و گسترده حقوق بشردر کشور مورد مداخله ؛ اثبات ؛ اخطار؛ توسل به همهٔ راه‌های مسالمت آمیز؛ ضرورت و تناسب؛ و بالاخره، تجویز شورای امنیت به مداخلهٔ نظامی طبق فصل هفتم منشور ملل متحد.

۲. مسئوولیت حمایت[3]

کوفی آنان دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۹ به منظور حفظ اصول منشور ملل متحد و دفاع از انسانیت، نظریهٔ «مسئوولیت حمایت» را با هدف تحول در مفهوم مداخلهٔ

۱- در مورد مداخلهٔ بشردوستانه، نک آقایی، قاسم، مدخلهٔ بشردوستانه، از ممنوعیت تا ضرورت، فصلنامهٔ پزوهش حقوق عمومی، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، ش ۱۱، تابستان ۱۳۹۳..

2 -Humanitarian Intervention.

۳- در این رابطه می توان از این منبع استفاده نمود: صادقی، دیدخت. مسئوولیت بین‌المللی حمایت و حاکمیت دولت‌ها، مجلهٔ مطالعات روابط بین‌الملل، دانشکدهٔ علوم سیاسی، انتشارات داتنشگاه آزاد اسلامی واحد مرکز، ش ۲۲، سال۱۳۹۲.

بشردوستانه مطرح نمود. وی در سال ۲۰۰۳، اعضای هیأت عالی رتبه را منصوب نمود. این هیأت در سال ۲۰۰۴ طی گزارشی با عنوان «جهانی امن تر: مسئوولیت مشترک ما»[1]، در مورد تهدیدها، چالش‌ها و تغییرات سخن گفت. این گزارش در سال ۲۰۰۵ مورد تصویب سران کشورها در مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار گرفت.

یکی از محورهای مهم گزارش مذکور، ارائه «نظریهٔ مسئوولیت حمایت»[2] است. در این نظریه، مفهوم حاکمیت باز تعریف شد و در قالب «حاکمیت به مثابه مسئوولیت» تجلی یافت.

چهار تعهد اصلی برای مسئوولیت حمایت عبارتند از :

۱) تمامی کشورها تصدیق می‌کنند که در قبال شهروندانشان در برابر نسل زدایی، جنایت جنگی، پاکسازی قومی و جنایات علیه بشریت، مسئوولیت حمایت دارند.
۲) کشورها در ارائه کمک برای ایجاد ظرفیت بر عهده گرفتن مسئوولیت موافقت دارند.
۳) در صورتی که کشور میزبان نتواند، کشورها موافقت می‌کنند از تمام روش‌های مسالمت آمیز برای حمایت از جمعیت آسیب پذیر استفاده کنند.
۴) هرگاه این اقدامات مسالمت آمیز ناموفق یا نامناسب باشد، شورای امنیت آمادهٔ استفاده از تمام روش‌های ضروری، از جمله توسل به نیروی قاهرانه می‌باشد.

مسئوولیت حمایت متضمن سه مسئوولیت(تعهد) است: مسئوولیت پیشگیری، مسئوولیت واکنش و مسئوولیت بازسازی.

مداخلات شورای امنیت براساس فصل هفتم منشور و در اجرای نظریهٔ مسئوولیت حمایت موجب گردیده تا امروزه این نظریه به قاعدهٔ عرفی بین‌المللی تبدیل گردد. از جمله موارد مداخله مذکور را می‌توان در سودان (۲۰۰۶)، روواندا (۲۰۰۶)، گرجستان (۲۰۰۸)، لیبی (۲۰۱۱) و سوریه (۲۰۱۲) نام برد.

بند دوم: حقوق بین‌الملل کیفری

تحقق مسئوولیت کیفری افراد در نظام بین‌المللی در مرحلهٔ نخست منوط بـه مطالعه و تبیین اعمال فردی نامشروع و خلافی است که «جنایت بین‌المللی» محسوب می‌شوند و در مرحلهٔ دوم، از آنجا که مهم‌ترین پیامد مسئوولیت کیفری، مجازات است، لذا شیوه و نوع محاکمه و مجازات نیز باید بررسی شود. مقررات بین‌المللی تعیین کنندهٔ مفهوم و انواع جرایم بین‌المللی، میزان مجازات، شیوهٔ اِعمال مجازات و سایر قواعد مرتبط را «حقوق بین‌الملل کیفری» می‌نامند.

1- A moer Secure Word: Our Shared Responsibility.
2- Responsibility To Protect. (R2P or RYOP).

گفتار نخست : مفهوم جنایت بین‌المللی

۱. تعریف جنایت بین‌المللی

تخلف از هر تعهد بین‌المللی، جنایت بین‌المللی محسوب نمی‌شود، زیرا جنایت بین‌المللی عملی است مخالف حقوق بین‌الملل که جامعهٔ بین‌المللی براساس عرف یا معاهدات آن را جنایت شناخته باشد.بنابر این، هیچ عمل یا خودداری از عملی را نمی‌توان جنایت دانست، مگر به موجب مقررات حقوق بین‌الملل(اصل قانونی بودن جرم). چنین مقرراتی امروزه در حقوق بین‌الملل کیفری- به عنوان شاخه‌ای از حقوق بین‌الملل- مورد مطالعه و بررسی کامل واقع می‌شود.

عامل جنایت بین‌المللی در هر حال شخص حقیقی است، چه به عنوان شهروند ساده، چه به عنوان کارگزار یا نمایندهٔ کشور. خصوصیات شخصی این گونه افراد از هر حیث از قبیل جنسیت، سن، شغل، نژاد، مذهب، زبان، قومیت، تابعیت و امثال آنها مؤثر در مقام نیست. در نتیجه، افراد عادی، نظامیان، کارمندان دولت، دولت مردان و مقامات عالی رتبهٔ کشوری و لشگری درهر پست و مقامی که باشند، به دلیل ارتکاب جنایت بین‌المللی، چه به عنوان آمر قانونی و چه به عنوان مجری دستورات خلاف قانون مقام مافوق، درمقابل جامعهٔ بین‌المللی مسئوولیت کیفری دارند.

۲. جنایت بین‌المللی کشور

جنایت بین‌المللی کشور موضوع تازه‌ای است که در طرح مواد راجع به مسئوولیت بین‌المللی کشورها مصوب ۱۹۹۶ کمیسیون حقوق بین‌الملل تحت عنوان «جنایت بین‌المللی» پیش‌بینی شده بود.

به موجب مادهٔ ۱۹ این طرح، عملی که از نظر بین‌المللی خلاف باشد و ناشی از نقض یک تعهد بین‌المللی از سوی یک کشور باشد و آن تعهد برای حفظ منافع اساسی جامعهٔ بین‌المللی آن چنان حیاتی باشد، تجاوز به آن از سوی کل این جامعه به‌عنوان جنایت بین‌المللی شناخته شده است.(بند ۲)

در مقررهٔ مذکور، نقض شدید و فاحش برخی از تعهدات بین‌المللی، جنایات بین‌المللی تلقی شده‌اند. (بند ۳ مادهٔ ۱۹) اما از آنجا که در طرح نهایی مواد یاد شده مورخ ۲۰۰۱، مادهٔ ۱۹ به طور کامل حذف گردید، در نتیجه، «مسئوولیت بین‌المللی کشورها ناشی از ارتکاب جنایات بین‌المللی از نوع کیفری نیست، زیرا مسئوولیت بین‌المللی کیفری در حقوق بین‌الملل موجود هنوز محدود به افراد است، یعنی حتی اگر فرد به نام یا به عنوان کارگزار یا عامل یا نمایندهٔ کشور متبوع خود مرتکب جنایت بین‌المللی گردد، باز هم مسئوولیت بین‌المللی کیفری صرفاً برای او ایجاد خواهد شد. اما محاکمه و مجازات کارگزار یا نمایندهٔ یک کشور در رابطه با جنایت بین‌المللی ارتکابی که در نهایت قابل انتساب به کشور باشد، چنین دولتی را از پرداخت یا ترمیم خسارات یا اعادهٔ وضع به

حالت سابق مبرا نمی‌کند و مسئوولیت مدنی یا غیر کیفری بین‌المللی کشور متخلف نه فقط درقبال کشور متضرر یا مجنی علیه، بلکه درمقابل تمامی کشورهای عضو جامعهٔ بین‌المللی به قوت خود باقی است.[۱]

گفتار دوم : انواع جنایات بین‌المللی

۱. جنایت نسل‌زدایی

منظور از نسل زدایی اعمالی است که به قصد نابودسازی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از همین حیث عناوین ارتکاب می‌یابد. از جمله قتل اعضای گروه، ایراد صدمهٔ شدید به سلامت جسمی و روحی به اعضای گروه، اقداماتی به منظور جلوگیری از توالد و تناسل اعضای گروه و انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر و بالاخره، پاکسازی قومی. (مادهٔ ۶ اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی)

۲. جنایت علیه بشریت

جنایت علیه بشریت عبارت است از «نقض عمده و فاحش هر تعهد بین‌المللی که برای حفظ وجود انسان و تضمین حق ملت‌ها در تعیین آزادانه سرنوشت آنان و تضمین حفظ محیطزیست اهمیت اساسی دارد.» (جزء ب بند ۳ مادهٔ ۱۹ طرح مواد راجع به مسئوولیت بین‌المللی کشورها مورخ۱۹۹۶)

در طرح مذکور، از این جنایات به عنوان نمونه‌هایی از جنایت علیه بشریت نام برده شده است : برده‌داری، نسل زدایی، تبعیض نژادی (آپارتاید)، استقرار یا حفظ جابرانه سلطهٔ استعماری، آلودگی گسترده هوا و دریا. (مادهٔ ۱۹ طرح مذکور)

در اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی با ذکر این که رسیدگی به جنایت علیه بشریت در صلاحیت دیوان است، اما تعریفی از جنایت علیه بشریت ارائه نکرده و تنها به ذکر مصادیق آن بسنده کرده است.

به موجب مادهٔ ۷ اساسنامه، منظور از جنایت علیه بشریت، هر یک از اعمال مشروحه زیر است، به هنگامی که در چارچوب یک حمله گسترده یا سازمان یافته علیه یک جمعیت غیر نظامی و باعلم به آن حمله روی می‌دهد: قتل، نابودسازی (انسان)، به بردگی گرفتن، تبعید یاکوچ اجباری یک جمعیت، حبس یا ایجاد محرومیت شدید از آزادی جسمانی که بر خلاف قواعد اساسی حقوق بین‌الملل انجام

۱- نجفی ابرندآبادی، علی حسین : مسئوولیت کیفری بین‌المللی، مجلهٔ تحقیقات حقوقی،دانشکده حقوق دانشگاه شهیدبهشتی، شمارهٔ ۱۵، از پاییز ۷۳ تاتابستان ۷۴، ص ۱۹۶.

می‌شود، شکنجه، تجاوز جنسی و جسمانی که بر خلاف قواعد اساسی حقوق بین‌الملل انجام می‌شود، شکنجه، تجاوز جنسی و هر نوع خشونت جنسی، تعقیب و آزار مداوم هرگروه یا مجموعهٔ مشخص به علل سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی، جنسیتی یا علل دیگر که در سراسر جهان به موجب حقوق بین‌الملل غیر مجاز شناخته شده است، ناپدیدسازی اجباری اشخاص[۱]، جنایت تبعیض نژادی و بالاخره، اعمال غیر انسانی مشابه دیگری که عامداً به قصد ایجاد رنج عظیم یا صدمهٔ شدید به جسم یا به سلامت روحی و جسمی صورت پذیرد.

قید عبارت «به هنگامی که در چار چوب یک حملهٔ گسترده و سازمان یافته علیه یک جمعیت غیر نظامی و با علم به آن حمله»، دامنهٔ شمول جنایت علیه بشریت را محدود کرده است.

به طور کلی می‌توان مصادیق جنایت علیه بشریت رابدون قید حصر به شرح زیر برشمرد: بردگی انسان[۲]، نسل زدایی[۳]، دزدی دریایی در دریای آزاد و بر فراز آن[۴]، هواپیما ربایی و اختلال در امنیت هوایی[۵]، تروریسم[۶]، تبعیض نژادی[۷]، قاچاق مواد مخدر و داروهای روان گردان[۸]، جرائم ارتکابی علیه افراد مورد حمایت بین‌المللی از جمله مأموران دیپلماتیک، شکنجه[۹]، آلودگی گستردهٔ محیط زیست هوا و دریا و دزدی دریایی به سبک جدید.

۳. جنایت جنگی

جنایت جنگی عبارت است از نقض فاحش قواعد و مقررات حقوق جنگ یا حقوق مخاصمات

1- Enforced disapparance of persons.

۲- بردگی انسان، شامل برده کردن، تجارت برده و حمل و نقل بردگان است . این جنایت موضوع معاهدات و اسناد بین‌المللی متعددی است، ا زجمله :معاهدهٔ ۱۸۴۱، معاهدهٔ برلن ۱۸۸۵، معاهدهٔ عمومی بروکسل ۱۸۹۰ درمورد منع تجارت برده در خشکی و دریا، معاهدهٔ ۱۸۹۰ درمورد منع تجارت برده در خشکی و دریا، معاهدهٔ ۱۹۲۹، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر، عهدنامهٔ ۱۹۵۶، عهد نامهٔ ژنو ۱۹۵۸ در زمینهٔ دریای آزاد و بالاخره، عهدنامهٔ ۱۹۸۲ حقوق دریاها.

۳- جنایت کشتار جمعی یا نسل کشی موضوع عهدنامهٔ ۱۹۴۸ می‌باشد .

۴- نک :حقوق دریاها.

۵- هواپیما ربایی و اختلال در امنیت هوایی هر چند عمل تروریستی محسوب می شود، اما خود جنایت مستقلی نیز می باشد . این جنایت موضوع معاهدات متعددی است، از جمله عهدنامهٔ توکیو ۱۹۶۳، عهدنامهٔ لاهه ۱۹۷۰ و عهدنامهٔ مونترال ۱۹۷۱.

۶- تروریسم موضوع این معاهدات است (صرف نظر از معاهدات مربوط به هواپیما ربایی): عهدنامهٔ علیه گروگان‌گیری (۱۹۷۹)، عهدنامهٔ حفاظت فیزیکی از مواد هسته‌ای (وین ۱۹۸۰)، پروتکل جلوگیری از اعمال خشونت آمیز غیرقانونی در فرودگاه‌های مخصوص هواپیماهای دولتی(۱۹۸۸)، عهدنامهٔ سرکوب اعمال غیر قانونی علیه ایمنی کشتیرانی (رم ۱۹۸۸)، پروتکل سرکوب اعمال غیر قانونی علیه ایمنی سکوهای ثابت مستقر در فلات قاره (رم ۱۹۸۸)، عهدنامه مربوط به علامت گذاری مواد منفجرهٔ پلاستیکی به منظور ردیابی (مونترال ۱۹۹۱)،عهدنامهٔ جلوگیری از بمب‌گذاری‌های هسته‌ای (۱۹۹۷)، عهدنامهٔ مبارزه با تأمین مالی تروریسم. (۱۹۹۹)

۷- جنایت تبعیض نژادی موضوع عهدنامهٔ خاص مورخ ۱۹۷۳ در این زمینه می‌باشد .

۸- قاچاق مواد مخدر و داروهای روان گردان موضوع عهدنامه‌های ۱۹۶۱، ۱۹۷۱ و ۱۹۸۸ است .

۹- جنایت شکنجه موضوع عهدنامهٔ خاص منع شکنجه مورخ ۱۹۸۴ می‌باشد .

مسلحانه شامل عهدنامه‌های مورخ ۱۹۴۹ ژنو (عهدنامه‌های چهارگانهٔ ژنو) و پروتکل‌های الحاقی شماره‌های ۱و۲ مورخ۱۹۷۷ و سایر قواعد و عرف‌های مسلم حقوق بین‌الملل حاکم بر مخاصمات مسلحانهٔ بین‌المللی و غیر بین‌المللی.

جنایات جنگی بدون قید حصر عبارتند از : جنایات ارتکابی علیه افراد غیر نظامی، جنایات ارتکابی علیه مجروحان و اسیران جنگی، غارت اموال عمومی یا خصوصی در زمان جنگ، حمله، بمباران و تخریب شهرها و روستاها و به طور کلی اهداف غیر نظامی دشمن که فاقد ضرورت نظامی باشد، جنایات ارتکابی در سرزمین‌های اشغالی، کشتن و مجروح نمودن نظامیانی که سلاح خود را بر زمین گذارده یا وسیله‌ای برای دفاع از خود ندارند و تسلیم شده اند، خیانت جنگی، استفاده از سلاح‌های ممنوعه مفاد اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی باپرداختن به جزئیات بیشتر متضمن نکات مذکور است.(مادهٔ ۸)

۴. جنایت تجاوز

به طور کلی، جنایت تجاوز یکی از مصادیق بارز جنایت علیه صلح است و از جمله موارد نقض عمده و فاحش تعهدات بین‌المللی است که برای حفظ صلح و امنیت اهمیت اساسی دارد. (جزء الف بند ۳ مادهٔ ۱۹ طرح مواد راجع به مسئوولیت بین‌المللی کشورها مورخ ۱۹۹۶)

در گذشته، به جز دادگاه‌های نظامی نورمبرگ و توکیو، دادگاه دیگری به جنایت تجاوز رسیدگی نکرده است و حتی دادگاه‌های‌بین‌المللی یوگسلاوی(سابق) و رونـدا نیزکه در سال ۱۹۹۰ توسط شورای امنیت تأسیس گردیدند، صلاحیت‌رسیدگی به این جنایت را نداشته‌اند.

در اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی مصوب کنفرانس رم مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۸ به رغم ذکر این که رسیدگی به «جنایت تجاوز» یکی از جرایم داخل در صلاحیت دیوان است، اما تعریف و شرایط اِعمال صلاحیت دیوان را در این مورد منوط به اصلاح اساسنامه مطابق مواد ۱۲۱ و ۱۲۳ کرده است. (بند ۲ مادهٔ ۵)

موکول شدن تعریف و شرایط اِعمال صلاحیت دیوان به بعد، سال‌ها به درازا کشید تا بالاخره در سال ۲۰۱۰ در کنفرانس بازنگری کامپالا (اوگاندا)، مجمع سران کشورهای عضو با اقتباس از تعریف تجاوز در مادهٔ ۸ قطعنامهٔ شمارهٔ ۳۳۱۴ مصوب سال ۱۹۷۴ مجمع عمومیسازمان ملل متحد معروف به قطعنامهٔ تعریف تجاوز، جنایت تجاوز را با اندکی تغییر و اصلاح تعریف کرد و به عنوان اصلاحیه پیوست اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی نمود.

مادهٔ ۵ (بند۲) اصلاحی، به طور کلی استفادهٔ یک کشور از زور علیه حاکمیت، تمّامیت سرزمینی و استقلال سیاسی کشور دیگر، به نحوی که نقض آشکار منشور ملل متحد به واسطهٔ ماهیت،

شدید و گسترده باشد را جنایت تجاوز قلمداد می‌کند. البته به شرطی که در ابتدا شورای امنیت سازمان ملل متحد، آن عمل را «تجاوز» تلقی کرده باشد و یا تحت شرایطی که دادستان دیوان کیفری بین‌المللی مستقیماً مجاز به رسیدگی است، وارد رسیدگی شده باشد. بدیهی است اشخاص حقیقی که کنترل مؤثری بر اقدامات نظامی یا سیاسی کشور مذکور دارند، تحت تعقیب دیوان مذکور قرار می‌گیرند و این جنایت بر خلاف سه جنایت دیگر که علیه افراد صورت می‌گیرد، تجاوز در خصوص کشورهاست و معمولاً این رهبران کشورها، حکومت‌ها، دولت مردان عالی مقام و فرماندهان نظامی هستند که جنایت تجاوز را به نام یک کشور مرتکب می‌شوند.

فعال شدن صلاحیت دیوان در رسیدگی به جنایت تجاوز از اول ژانویهٔ ۲۰۱۷ صورت گرفته است و تا ژانویهٔ ۲۰۱۸، ۳۵ کشور از ۱۲۳ کشور عضو اساسنامهٔ دیوان، اصلاحیهٔ را مورد پذیرش قرار داده‌اند.

گفتار سوم : شیوه و نوع محاکمه و مجازات بین‌المللی

۱. اصل محاکمه و مجازات ملی

اعتلای بین‌المللی جایگاه افراد هنگامی کامل می‌گردد که صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی فراگیر شود. البته تابه امروز، حقوق کیفری ضمن آن که در زمینهٔ هنجاری و قاعده سازی، بین‌المللی گردیده، ازحیث نهادینه شدن نیز بین‌المللی شده است، اما صلاحیت دیوان در واقع «صلاحیت تکمیلی» است (مادهٔ ۱ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی)، یعنی صلاحیت رسیدگی به جنایات بین‌المللی مقرر در اساسنامهٔ دیوان، ابتداءً با مراجع قضایی داخلی است و پس از آن در صورت ناتوانی یابی میلی دادگاه‌های داخلی در رسیدگی، دیوان صلاحیت رسیدگی دارد.

به طور کلی کشورها طبق معاهداتی که در آنها عضویت دارند، متعهد به اتخاذ تمامی تدابیر لازم جهت جلوگیری، محاکمه و مجازات جنایات قابل مجازات می‌باشند. (مثلاً طبق مواد ۴، ۵ و ۸ عهدنامهٔ۱۹۷۹ در زمینهٔ گروگان گیری) به علاوه، همواره سعی بر آن شده است تا با امتزاج و ترکیب قواعد اصلی و فرعی تخصیص صلاحیت، مجازات ملی مؤثر بر پایهٔ ضرورت اولیهٔ عدالت کیفری اِعمال گردد.[1]

۲. محاکمه و مجازات بین‌المللی

امروزه به رغم فعالیت دیوان کیفری بین‌المللی(از سال ۲۰۰۲) و دادگاه‌های مختلط ملی و

1- Quoc Dinh, N.op.cit., 2e ed. p.624.

بین‌المللی تی مور شرقی، کوزوو، کامبوج، بوسنی و هرزگوین، لبنان و دادگاه‌های بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و روآندا، [1] اصل، محاکمه و مجازات ملی یا داخلی است و استثنا، محاکمه و مجازات بین‌المللی است.

دیوان کیفری بین‌المللی، صلاحیت محاکمه و تعیین مجازات برای کلیهٔ اشخاص حقیقی زیر که مرتکب یکی از جنایات بین‌المللی مشمول صلاحیت ذاتی یا موضوعی دیوان شده‌اند را دارد :

۱) اشخاصی که درقلمرو یکی از کشورهای عضو اساسنامه دیوان یا کشور تسلیم کنندهٔ اعلامیهٔ پذیرش صلاحیت دیوان یا در کشتی یا هواپیمای ثبت شده در آن کشورها، مرتکب یکی از جنایات شده‌اند.(بندهای ۱و۲ مادهٔ ۱۲ اساسنامهٔ)

۲) اتباع یکی از کشورهای عضو اساسنامهٔ دیوان یا کشور تسلیم کنندهٔ اعلامیهٔ پذیرش صلاحیت دیوان که در هر نقطهٔ جهان، مرتکب یکی از آن جنایات شده اند. (بند ۳ مادهٔ ۱۲ اساسنامه)

۳) اشخاص موضوع قطعنامهٔ شورای امنیت : شورای امنیت وضعیتی را که در آن به نظر می‌رسد یک یا چند جنایات تحت صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی ارتکاب یافته است، آن موضوع را به موجب قطعنامهٔ صادره طبق فصل هفتم منشور ملل متحد به دادستان دیوان ارجاع می‌دهد. (مادهٔ ۱۳ اساسنامه)

شورای امنیت برای اولین بار در سال ۲۰۰۵ و دومین بار در سال ۲۰۱۱، موضوع جنایات بین‌المللی ارتکابی به ترتیب در دارفور سودان و لیبی را به دادستان دیوان ارجاع نمود و دادستان در قضیهٔ دارفور سودان با تائید رأی شعبهٔ بدوی دیوان، حکم بازداشت عمر البشیر رئیس جمهور سودان و تنی چند از دولت مردان و نظامیان آن کشور را صادر نمود.

بنابراین، اِعمال صلاحیت محاکمه و تعیین مجازات از سوی دیوان (صلاحیت شخصی) منوط به درخواست یکی از کشورهای مذکور یا شورای امنیت و یا دادستان دیوان است.

مجازات‌های قابل اِعمال توسط دیوان عبارتند از : حبس مدت دار که نباید از سی سال تجاوز کند و یا در موارد خاص و استثنایی، مجازات حبس ابد و در صورت لزوم جزای نقدی (مادهٔ ۷۷ اساسنامه). مجازات‌های حبس در قلمرو یکی از کشورهای داوطلب سپری خواهد شد که توسط دیوان تعیین می‌شود. (ماده ۱۰۳ اساسنامه)

دیوان مذکور مرکب از ۱۸ قاضی و یک دادستان است که برای مدت ۹ سال توسط مجمع کشورهای عضو انتخاب می‌شوند. مقر دیوان در شهر لاهه هلند می‌باشد.

۱- همان طور که پیش از این متذکر افتاد،بنا به تصمیم شورای امنیت، این دادگاه‌ها در پایان سال ۲۰۱۷ به کار خود پایان دادند و نهاد جدیدی به نام «سازوکار دادگاه‌های بین‌المللی کیفری» رسیدگی به تجدیدنظرها، وظیفهٔ نگهداری پرونده‌ها و کمک به دادگاه‌های ملی را بر عهده گرفت.

گفتار چهارم: نکات مهم اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی کیفری

به جز نکات مذکور، اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی کیفری متضمن نکات مهم زیر می‌باشد:

۱. تفسیر اساسنامه نباید قواعد موجود یا در حال شکل‌گیری حقوق بین‌الملل را که برای اهداف دیگری غیر از اساسنامه مدّنظرند، محدود یا به آن‌ها خدشه وارد کند. (مادهٔ ۱۰)

۲. صلاحیت زمانی دیوان پس از لازم‌الاجرا شدن اساسنامه در کل(۱ ژوئیه ۲۰۰۲) یا پس از آن بنا به مورد نسبت به هر یک از کشورهای متعاهد یا تسلیم کنندهٔ اعلامیهٔ پذیرش صلاحیت دیوان. (مادهٔ ۱۱)

۳. ارجاع وضعیت توسط یک کشور عضو به دادستان : هر کشور عضو اساسنامه می‌تواند هر وضعیتی که در آن گمان می‌دهد جنایت مشمول صلاحیت دیوان ارتکاب یافته را همراه با ادله و اسناد مثبته به دادستان دیوان ارجاع دهد و از وی درخواست تحقیق نماید تا مشخص شود آیا شخص یا اشخاص مرتبط باید در مظان اتهام قرار گیرند یا خیر. (مادهٔ ۱۴)

۴. صلاحیت دادستان دیوان : تحقیق در مورد جنایات مشمول صلاحیت دیوان با کسب اطلاعات از کشورها، ارکان سازمان ملل متحد، سازمان‌های بین الدول یا غیر دولتی یا سایر منابع معتبر و اخذ شهادت کتبی یا شفاهی از گواهان در مقر دیوان ؛ دادستان باید از شعبهٔ مقدماتی دیوان درخواست مجوز تحقیق نماید ؛ آغاز تحقیقات لازم منوط به اخذ مجوز تحقیق می‌باشد. (مادهٔ ۱۵)

۵. عدم جواز دوبار محاکمه برای یک جنایت (اعتبار امر محکوم به یا قضاوت شده). (مادهٔ ۲۰)

۶. حقوق قابل اجرا در این اساسنامه؛ عناصر جنایات، قواعد رسیدگی و ادله ؛ معاهدات قابل اجرا ؛ اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، از جمله اصول مسلم حقوق بین‌الملل مخاصمات مسلحانه؛ اصول کلی حقوق؛ قوانین ملی کشورهایی که قاعدتاً بر آن جنایت اِعمال صلاحیت می‌کنند، مشروط بر آن که آن اصول مغایر با این اساسنامه و حقوق بین‌الملل و قواعد و استانداردهای شناخته شدهٔ بین‌المللی نباشند. دیوان می‌تواند اصول و قواعد حقوقی را چنان که در تصمیمات قبلی اش تفسیر کرده است، به کار بندد. هیچ گونه تطبیق و تفسیری نباید متناقض با حقوق بشر شناخته شدهٔ بین‌المللی باشد. (مادهٔ ۲۱)

۷. اصل قانونی بودن جرم و مجازات. (مواد ۲۲ و ۲۳)

۸. اصل عطف بماسبق نشدن مقررات اساسنامه. (مادهٔ ۲۴)

۹. مسئوولیت کیفری فردی: این نوع مسئوولیت، تأثیری بر مسئوولیت کشورها مطابق حقوق بین‌الملل نخواهد داشت. (مادهٔ ۲۵)

۱۰. عدم صلاحیت دیوان نسبت به اشخاص کمتر از ۱۸ سال تمام. (مادهٔ ۲۶)

۱۱. عدم تأثیر سمت رسمی افراد در صلاحیت دیوان (عدم شناسایی مصونیت طبق حقوق داخلی یا حقوق بین‌الملل). (مادهٔ۲۷)

۱۲. نفی مرور زمان. (مادهٔ ۲۹)
۱۳. استقلال قضات دیوان. (مادهٔ۴۰)
۱۴. امتیازات و مصونیت‌های قضات، دادستان و سایر مقامات قضایی دیوان و رئیس دبیرخانهٔ دیوان. (مادهٔ ۴۸)
۱۵. حقوق اشخاص در حین تحقیق (از جمله رعایت حقوق متهم). (مواد ۵۵ و ۶۷)
۱۶. اصل برائت .(مادهٔ۶۶).
۱۷. جرائم علیه اجرای عدالت .(مادهٔ۷۰)
۱۸. جبران خسارت مجنی علیهم .(مادهٔ ۷۵)
۱۹. تعلق غرامت به شخص توقیف شده و یا محکومیت یافته. (مادهٔ ۵)
۲۰. همکاری بین‌المللی و معاضدت قضایی میان کشورهای عضو. (فصل نهم از مواد ۸۶ تا ۱۰۲)
۲۱. بازنگری در اساسنامه با تصویب مجمع کشورهای عضو در کنفرانس بازنگری. (مادهٔ ۱۲۳)
۲۲. ممنوعیت حق شرط بر اساسنامه. (مادهٔ ۱۲۰)

بخش دوم : سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی[1]

در زمرهٔ تابعان منفعل حقوق بین‌الملل که مطابق حقوق بین‌الملل، موضوع حق و تکلیف قرار می‌گیرند، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی می‌باشند، هر چند تمامی آن‌ها را نمی‌توان دراین چارچوب قرار داد. شاید با توسعه و تحول حقوق بین‌الملل، روزی شاهد آن باشیم که تمامی سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی نه تنها موضوع حق و تکلیف بین‌المللی واقع شوند، بلکه در وضع و ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل نیز مستقیماً ایفای نقش نمایند.

بنابراین، تعریفی که در این جا از سازمان بین‌المللی غیر دولتی به عمل خواهدآمد، یک تعریف کلی است. اما با شناخت مجموع ویژگی‌های خاص سازمان بین‌المللی غیردولتی می‌توان این دسته از سازمان‌ها را از سازمان‌هایی که اساساً جزو تابعان حقوق بین‌الملل نیستند، متمایز نمود.

بند نخست : تعریف کلی سازمان بین‌المللی غیر دولتی

اولین تعریف رسمی که از سازمان بین‌المللی غیردولتی به عمل آمده، تعریفی است که شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد نموده و به موجب آن :«هر سازمان بین‌المللی که در نتیجهٔ انعقاد معاهده میان کشورها به وجود نیامده باشد، سازمان بین‌المللی غیر دولتی محسوب می‌شود.» (قطعنامهٔ شمارهٔ ۲۸۸ مورخ ۲۷ فوریهٔ ۱۹۵۰)

1- Non-Governmental Organization(N.G.O).

از آنجا که این تعریف جنبه سلبی دارد، چندان کامل نمی‌نماید. در نتیجه با استفاده از عقاید علمای حقوق بین‌الملل، رویهٔ عمومی بین‌المللی و اسناد و مدارک بین‌المللی، تعریف نسبتاً جامع زیر ارائه می‌شود:

«سازمان غیردولتی نهادی است که به ابتکار انحصاری بخش خصوصی و یا مشترک و مختلط با بخش عمومی و خارج از هر گونه توافق بین الدول تأسیس شده است و در آن، اشخاص خصوصی، اعم از حقیقی و حقوقی و یا اشخاص عمومی با تابعیت‌های گوناگون را گرد هم می‌آورد.»[1]

سازمان‌های غیردولتی ممکن است تحت عناوین دیگری باشد: انجمن، جمعیت، مؤسسه و غیر آنها.

موضوع فعالیت چنین سازمان‌هایی در زمینه‌های متعدد و مختلف است، از جمله در زمینه‌های حقوق بشری (مانند سازمان عفو بین‌الملل)، حقوق بشر دوستانه (مانند کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ)، اجتماعی (مانند فدراسیون‌های سندیکایی)، علمی و فرهنگی (مانند مؤسسهٔ حقوق بین‌الملل)، مذهبی (مانند شورای جهانی کلیساها)، فنی (مانند یاتا)[2]، ورزشی (مانند کمیتهٔ بین‌المللی المپیک)، سیاسی (مانند اتحادیهٔ بین المجالس).

در حال حاضر، متجاوز از ۱۰،۰۰۰ سازمان غیردولتی در سطح جهان فعالیت دارند که تعدادی از آن‌ها درزمرهٔ سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی، اما حقوق بین‌الملل هستند.

بند دوم : خصوصیات کلی سازمان بین‌المللی غیردولتی

۱. دارا بودن شخصیت حقوقی بین‌المللی

در این مورد که آیا سازمان‌های غیر دولتی دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی می‌باشند یا خیر، بین علمای حقوق بین‌الملل اختلاف نظر وجود دارد. اما در مجموع می‌توان میان چنین سازمان‌هایی قائل به تفکیک شد. برخی از آن‌ها به دلیل عملکردهایشان درسطح بین‌المللی قطعاً دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی همچون سازمان‌های دولتی هستند، مانند کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ، اتحادیهٔ بین المجالس، اتحادیهٔ بین‌المللی حمل و نقل هوایی (یاتا). در این خصوص، رجوع به نظریهٔ مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیهٔ خسارات وارده به سازمان ملل متحد (۱۹۴۹) ضروری است: «شخصیت حقوقی بین‌المللی نه به لحاظ وجود نمایندگان کشورها در یک سازمان، بلکه به لحاظ برخی از عملکردهای آن که در سطح بین‌المللی است، اعطا می‌شود.»

برخی دیگر از سازمان‌های غیردولتی، به رغم آن که طبق حقوق بین‌الملل، موضوع حق و

1- Quoc Dinh, N.op.cit.,p.711.
2- International Air Transport Association (IATA).

تکلیف هستند، اما فاقد شخصیت حقوقی بین‌المللی می‌باشند، مانند سازمان پزشکان بدون مرز. چنین سازمان‌هایی معمولاً طبق قوانین داخلی کشورها تأسیس می‌شوند.

در مورد وضعیت حقوقی سازمان‌های غیردولتی، تا کنون هیچ عهدنامهٔ بین‌المللی فعالیت آنها را به طور کامل قاعده‌مند نکرده است. تنها استثنای موجود، عهدنامهٔ استرازبورگ مورخ ۱۹۸۶ در مورد شناسایی شخصیت حقوقی سازمان‌های غیردولتی به ابتکار شورای اروپا است که بنا برآن، عمل شناسایی و اهلیت حقوقی که یک سازمان غیردولتی در کشور مقر خود کسب می‌کند به تمامی کشورهای طرف این عهدنامه تعمیم می‌یابد، بدون آن که بر «منافع عمومی احتمالی» کشور ذینفع محدودیت‌هایی وارد کند.[1] این عهدنامه از اول ژانویهٔ ۱۹۹۱ به مرحلهٔ اجرا در آمده است.

۲. دارا بودن سازمان و تشکیلات منظم

افزایش سریع و روز افزون سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی و بالا رفتن تعداد اعضای آنها موجب گردید است که این گونه سازمان‌ها دارای سازمان و تشکیلات منظم در سطح بین‌المللی گردند تا بتوانند با امکانات بیشتر و بهتری در خدمت جامعهٔ بین‌المللی انجام وظیفه کنند.

اتحادیهٔ انجمن‌های بین‌المللی که مقر آن در بروکسل (بلژیک) است در هماهنگی و سازماندهی فعالیت‌های این گونه نهادها نقش ارزنده‌ای دارد.

۳. دارا بودن ارتباط گسترده با سازمان‌های بین الدول

سازمان‌های غیردولتی، صرف نظر از دنبال کردن هدف‌های خاص، به عنوان مراکز مشورتی سازمان‌های بین‌الدول از جمله سازمان ملل متحدو سازمان‌های تخصصی وابسته به آن فعالیت دارند ودرارتباط گسترده با چنین سازمان‌هایی‌هستند.

مجوز و شرایط برقراری ارتباط میان سازمان‌های بین الدول و غیردولتی، مادهٔ ۷۱ منشور ملل متحد و قطعنامه‌های شمارهٔ ۲۸۸ مورخ ۲۷ فوریهٔ ۱۹۵۰، شمارهٔ ۱۲۹۶ مورخ ۲۳ مهٔ ۱۹۶۸ و شمارهٔ ۳۱ مورخ ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۹۶ شورای اقتصادی و اجتماعی است.

به موجب مادهٔ ۷۱ منشور ملل متحد، «شورای اقتصادی واجتماعی می‌تواند برای مشاوره با سازمان‌های غیر دولتی در مورد مسایلی که به صلاحیت شورا مربوط می‌گردد، ترتیبات لازم را اتخاذ نماید و درصورتی که ضرورت اقتضا کند این ترتیبات رابه شرط مشورت با عضو ذینفع سازمان ملل متحد، به سازمان‌های بین‌المللی و یا هر سازمان ملی تعمیم دهد.»

---

1 - Ibid.p.712.

کمیتهٔ سازمان‌های غیر دولتی وابسته به شورای اقتصادی و اجتماعی و مرکب از ۱۹ عضو سازمان ملل متحد است و وظایف شورا را که در رابطه با مشاوره با سازمان‌های غیر دولتی است انجام می‌دهد.

امروزه اکثر سازمان‌های غیر دولتی در دبیرخانهٔ سازمان ملل متحد به ثبت رسیده‌اند که تمامی آنها در سطوح مختلف در موضوع مشورتی باسازمان ملل متحد به ویژه شورای اقتصادی و اجتماعی و سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد فعالیت دارند.

۴. سایر خصوصیات سازمان بین‌المللی غیردولتی

۱) غیرانتفاعی بودن

برخلاف شرکت فراملی یا چند ملیتی، سازمان بین‌المللی غیر دولتی نباید جنبهٔ انتفاعی وسودجویی داشته باشد.

۲) داوطلبانه بودن

۳) دارابودن فعالیت فرامرزی

از نظر حقوق بین‌الملل، سازمانی غیردولتی و جنبهٔ بین‌المللی دارد که فعالیت‌هایش فرامرزی باشد.

اتحادیهٔ انجمن‌های بین‌المللی درسال ۱۹۸۳ اعلام نمود که یک سازمان‌های غیردولتی باید حداقل در سه کشور فعالیت داشته باشد و اعضای آن از اتباع حداقل سه کشور باشند تا بتوان آن را به عضویت اتحادیه پذیرفت.

بخش سوم : شرکت‌های فراملی یا چند ملیتی[1]

شرکت فراملی یا چند ملیتی، مؤسسه یا واحد اقتصادی[2] خصوصی است که مرکز تصمیم گیری اصلی و محل ثبت اولیهٔ آن در یک کشور معین است، اما دامنهٔ فعالیت آن (در زمینه‌های مختلف تجاری، صنعتی، مالی و به طور کلی اقتصادی) به گونه‌ای گسترده است که از حدود مرزهای ملی و قوانین و مقررات داخلی مرکز اصلی فراتر می‌رود و جنبهٔ بین‌المللی می‌یابد. این امر ضرورت تأسیس شعب، دفاتر، نمایندگی‌ها و امثال آنها را در کشورهای مختلف ایجاب می‌کند.

فعالیت چنین واحدهایی همواره با زیست اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورهای محل فعالیت در برخورد است.

1- Transnational Cooperations or Multinational Cooperations.
2- Enterprise.

امروزه شرکت‌های فراملی دارای برخی از حقوق و تعهدات بین‌المللی هستند، اما به هیچ وجه واجد خصیصهٔ حاکمیت و دارای همان حقوق و تکالیف کشورها یا سازمان‌های بین الدول نیستند. در نتیجه می‌توان آنها را به عنوان تابعان حقوق بین‌الملل قلمداد نمود، اما تابعان کوچک و مشتق. به بیان دیگر، شرکت‌های فراملی تابعان منفعل[1] حقوق بین‌الملل هستند؛ یعنی موضوع حق و تکلیف قرار می‌گیرند، بدون آن که در ایجاد حق و تکلیف مشارکت مستقیم داشته باشند. با این حال در موارد استثنایی، به صورت تابعان فعال حقوق بین‌الملل ظاهر می‌شوند، از جمله حق دادخواهی از مرکز بین‌المللی حل و فصل اختلافات ناشی از سرمایه‌گذاری علیه کشورها(موضوع عهدنامهٔ ۱۹۶۵)..

امروزه موضوع شرکت‌های فراملی یا چند ملیتی در سازمان ملل متحد و ارکان مختلف آن به ویژه شورای اقتصادی و اجتماعی مطرح است. این شورا در سال ۱۹۷۴، «کمیسیون شرکت‌های فراملی» را تأسیس نمود. کمیسیون مرکب از ۴۸ کشور عضو است و وظیفهٔ آن، مطالعهٔ مجموع مسائل مربوط به این گونه شرکت هاست. از جمله اقدامات اولیهٔ کمیسیون، تهیهٔ «مجموع قواعد رفتاری»[2] این شرکت هاست ؛ قواعد رفتاری از قبیل:

«۱- نفوذ این شرکت‌ها در سایر کشورها؛

«۲- مسئوولیت شرکت‌ها به احترام به حاکمیت و قوانین کشوری که شرکت‌ها در آن به فعالیت می‌پردازند؛

«۳- خودداری از مداخله در امور داخلی کشور میزبان، ارتشا و تأثیرگذاری و نفوذ در مقامات رسمی‌کشور میزبان».[3]

امروزه در مجموع شرکت‌های فراملی علاوه بر آن که موضوع حق و تکلیف طبق مقررات حقوق بین‌الملل هستند، نقش مؤثری نیز در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل، مخصوصاً حقوق بین‌الملل اقتصادی ایفا می‌کنند.

بخش چهارم : نهضت‌های آزادی‌بخش ملی

گفتار نخست : ملاحظات کلی

ظهور نهضت‌های آزادی‌بخش ملی پیامد دوران پس از جنگ جهانی دوم و مبارزه علیه قدرت‌های استعماری، نژاد پرست و سلطه‌گر خارجی است. مهد این نهضت‌ها در افریقا می‌باشد و از این قاره به آسیا و آمریکای لاتین و امروزه حتی به اروپا نیز کشانده شده است.

1- Passive Subjects.

2- Transnational code of conduct.

۳- بلدسو، رابرت و ... فرهنگ حقوق بین‌الملل، ترجمهٔ علیرضا پارسا، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۵، ص ۱۰۸.

اولین نهضت آزادی بخش ملی، «جبههٔ آزادی‌بخش ملی افریقا»(FLN) می‌باشد که در سال ۱۹۵۴ در الجزایر تأسیس گردید و هدف از آن، مبارزه علیه قدرت استعماری فرانسه و ایجاد کشور مستقل الجزایر بود.

مشروعیت و اعتبار بین‌المللی نهضت‌های آزادی بخش ملی و شناسایی بین‌المللی آنها بر اصل حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت مبتنی می‌باشد. اصلی که باید هماهنگ با سایر قواعد بین‌المللی اِعمال شود. البته حقوق بین‌الملل چنین حقی را تنها برای گروه‌هایی شناخته که دارای تشکیلات منظم و منسجمی بوده، به نحوی که قادر به اجرای قواعد بین‌المللی باشند.[۱]

گفتار دوم : شناسایی نهضت‌ها

۱. شناسایی نهضت‌ها از سوی کشورها

تا زمانی که حقوق بین‌الملل شرایط کسب شخصیت بین‌المللی را در مورد نهضت‌های آزادی بخش ملی دقیقاً تعیین نکند، ضرورتاً پاسخ مشخص در هر مورد، به شناسایی آنها از سوی جامعهٔ بین‌المللی، به ویژه کشورها بستگی دارد.[۲]

در چنین خلاء حقوقی، شاید بتوان برای شناسایی جنبهٔ تأسیسی قایل شد و آن را به عنوان یکی از عوامل تشکیل دهندهٔ نهضت‌های آزادی بخش ملی قلمداد نمود.[۳]

امروزه نه تنها برخی از نهضت‌های آزادی بخش ملی به شکل«سازمان» از سوی بعضی کشورها به رسمیت شناخته شده اند، بلکه روابط دیپلماتیک نیز میان آنها برقرار است و حتی در مواردی، کشورها به نهضت‌های مذکور اجازهٔ تأسیس نمایندگی دیپلماتیک (تقریباً همچون سفارت) اعطا کرده‌اند. (از جمله اجازهٔ تأسیس سفارت فلسطین به سازمان آزادی بخش فلسطین از سوی کشور جموری اسلامی ایران)

۲. شناسایی نهضت‌ها از سوی سازمان‌های بین‌المللی

شناسایی نهضت‌های آزادی بخش از سوی سازمان‌های بین‌المللی نیز از اهمیت به سزایی برخوردار است. موضوع برای اولین بار در سال ۱۹۷۱ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح گردید و مجمع طی قطعنامه‌ای موضوع شناسایی چنین نهضت‌هایی را به سازمان منطقه‌ای محول نمود و سپس در سال ۱۹۷۲، مجمع طی قطعنامهٔ دیگری (۲۹۱۸) تشخیص این موضوع را که

۱- همان، ص ص ۱۲۰ تا ۱۲۵.
۲- کاسسه، آنتونیو، پیشین، ص ۱۲۵.
۳- همان، ص ۱۲۶.

نهضت‌های آزادی بخش واجد شرایط لازم برای کسب شخصیت بین‌المللی هستند یا خیر، به سازمان وحدت افریقا (اتحادیهٔ افریقا) و سال بعد به اتحادیهٔ عرب محول نمود. بر همین اساس، کنفرانس سران کشورهای عضو اتحادیهٔ عرب در سال ۱۹۷۴ در مراکش، سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) را به عنوان نمایندهٔ مردم فلسطین و عضو اتحادیه مورد شناسایی و پذیرش قرار داد.

اعطای حق شناسایی نهضت‌های آزادی بخش ملی به سازمان‌های منطقه‌ای از سوی مجمع عمومی موجب اسقاط این حق از خود مجمع و یا سایر ارکان اصلی و فرعی و نهادهای تخصصی وابسته به سازمان ملل نشده است. برای مثال، مجمع عمومی طی قطعنامهٔ شمارهٔ ۳۲۳۷ در سال ۱۹۷۴ از سازمان آزادی بخش فلسطین دعوت نمود تا به عنوان ناظر در اجلاسیه‌ها و فعالیت‌های مجمع مشارکت نماید و در مذاکرات شورای امنیت که در زمینهٔ مسألهٔ فلسطین صورت می‌گیرد، شرکت کند.[1] مجمع عمومی طی قطعنامهٔ شمارهٔ ۳۱/۱۵۲، سازمان خلق افریقای جنوب غربی (سواپو S.W.A.P.o) را نیز به عنوان ناظر دراجلاسیه‌ها و فعالیت‌های مجمع عمومی مورد شناسایی و پذیرش قرار داد.

شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد نیز در خصوص مشارکت نهضت‌های آزادی بخش در شورا در مادهٔ ۷۳ آیین کار خود چنین مقرر می‌دارد: «شورا می‌تواند از هر یک از نهضت‌های آزادی بخش ملی شناخته شده توسط مجمع عمومی و یا طبق مفاد قطعنامه‌های مجمع عمومی جهت شرکت در تبادل نظرها دربارهٔ هر موضوعی که ارتباط خاصی به آن نهضت داشته باشد، بدون حق رأی دعوت به عمل آورد.»

۳. شناسایی نهضت‌ها در حقوق بشر دوستانه

براساس پروتکل شمارهٔ یک مورخ ۱۹۷۷ الحاقی به عهدنامه‌های ژنو در زمینهٔ حقوق بین‌الملل بشر دوستانه مورخ ۱۹۴۹، نهضت‌های آزادی‌بخش ملی در راستای مبارزات مسلحانه‌ای که انجام می‌دهند، در صورتی می‌توانند درخواست الحاق به این پروتکل و در نتیجه، دارا شدن حقوق و تکالیف مقرر در آن را همچون کشورهای عضو بنمایندکه اولاً درخواست الحاق توسط «مقامی که نمایندهٔ ملتی» است صورت گرفته باشد. ثانیاً چنین ملتی درگیر مخاصمهٔ مسلحانه از نوع مخاصمات مذکور در بند ۴ مادهٔ یک پروتکل باشد. به موجب مقررات اخیر الذکر که مربوط به اعطای اعتبار بین‌المللی به

۱- سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) به عنوان مهم‌ترین سازمان آزادی بخش ملی از ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۹۶ پس از یک سلسله توافق ها با دولت اسرائیل به عنوان «مقام یا حکومت خودگردان فلسطین» جایگزین آن سازمان شد و متعاقباً و به تدریج به عنوان دولت ناظر غیر عضو سازمان ملل متحد و عضو کامل برخی دیگر از سازمان‌های بین‌المللی و حتی عضو دیوان کیفری بین‌المللی در آمد، اما متأسفانه به رغم توافق‌های اولیه، دولت‌های اسرائیل و امریکا تا کنون اجازه تأسیس دولت مستقل فلسطین را نداده‌اند و درگیری‌های مسلحانه کما بیش میان فلسطینیان و نیروهای اسرائیلی در جریان است.

جنگ‌های آزادی‌بخش ملی است، در زمرهٔ وضعیت‌های مشخص در بند پیشین(یعنی احاله به مادهٔ ۲ مشترک عهدنامه‌های چهارگانهٔ ژنو و رعایت آن عهدنامه‌ها در مناسبات میان کشورهای متخاصم)، مخاصمات مسلحانه‌ای قرار دارند که مردم یک سرزمین علیه سلطهٔ استعماری، اشغال خارجی و رژیم‌های نژادپرست در جهت اِعمال حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود که در منشور ملل متحد واعلامیهٔ مربوط به اصول حقوق بین‌الملل در زمینهٔ روابط دوستانه و همکاری میان ملت‌ها طبق منشور ملل متحد مقرر شده انجام دهند. در نتیجه، نهضت‌های آزادی‌بخش در صورتی در زمرهٔ تابعان حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند که اولاً مبارزهٔ آنها علیه استعمار، اشغال خارجی یا رژیم‌های نژادپرست باشد. ثانیاً به صورت سازمان و تشکیلات منظمی در آمده باشند. ثالثاً آن سازمان، نمایندهٔ ملت یا مردمی باشد که از لحاظ قومی، مذهبی، فرهنگی و تاریخی به هم پیوسته‌اند.

«نمایندهٔ ملت یا مردم» مقوله‌ای است که تشخیص آن چندان سهل و ساده به نظر نمی‌رسد.

بخش پنجم: وضعیت خاص واتیکان یا سریر مقدس[1]

بر اساس موافقت نامه‌های لاتران مورخ ۱۹۲۹ منعقده میان کشور ایتالیا و واتیکان و عرف و نزاکت بین‌المللی، واتیکان یا سریر مقدس به عنوان یک «کشور» شناخته شده است که از حیث دارا بودن شخصیت بین‌المللی منحصر به فرد می‌باشد، زیرا از یک سو اولاً به معنای دقیق و واقعی کلمه آن را نمی‌توان یک کشور با اجتماع عناصر تشکیل دهنده اش قلمداد نمود. ثانیاً کشور ایتالیا تنها یک واقعهٔ غیر قابل اعتراض را پذیرفته و آن حاکمیت محدود واتیکان می‌باشد. ثالثاً ایتالیا با واگذاری بخشی از سرزمین خود به پاپ در واقع خواستار بالا بردن استقلال و قدرت روحانی مقام پاپ بوده است و این چنین نیست که کشور جدیدی در داخل کشور دیگر تأسیس شده باشد و استقرار پاپ در قلمرویی مشخص، به حاکمیت معنوی او چیزی نمی‌افزاید.

در مقابل، باید به مشخصه‌های چندی که واتیکان آنها رادار است توجه نمود و حداقل «شبه کشور» بودن آن را مورد تأئید قرار داد. از جمله :

۱) داشتن قلمرو جغرافیایی مشخص ؛

۲) داشتن استقلال و حاکمیت نسبی بر آن قلمرو ؛

۳) داشتن جمعیتی هر چند محدود (حدود ۱۰۰۰نفر) با تابعیت سریر مقدس ؛

۴) حق اعطای تابعیت به کارکنانش. این تابعیت پس از خاتمه اشتغال، خود به خود لغو می‌شود ؛

۵) حق برقراری روابط دیپلماتیک باتمامی کشورها ؛[2]

1- Holy see.

۲- واتیکان تا به امروز با بیش از ۱۷۰ کشور (از جمله ایران) روابط دیپلماتیک دارد.

۶) دارا بودن مصونیت نمایندگان دیپلماتیک و اماکن دیپلماتیک خارجی؛
۷) حق انعقاد موافقت نامه‌های دو جانبه معروف به «کنکوردا» با کشورهای مسیحی و عضـویت در معاهدات چند جانبه؛
۸) داشتن ناظر دایمی در سازمان‌های بین الدول.

در مجموع، واتیکان یا سریر مقدس، یک موجودیت حقوقی بین‌المللی دارای شخصیت حقـوقی بین‌المللی، از تابعان نسبتاً فعال حقوق بین‌الملل اسـت، هـر چنـد بـه معنـای کامـل کلمـه، کشـور محسوب نمی‌شود.

جمع‌بندی

به جز کشورها و سازمان‌های بین‌المللی دولتی، سـایر تابعـان حقـوق بـین‌الملـل عبارتنـد از افـراد، سـازمان‌هـای بین‌المللی غیردولتی، شرکت‌های فراملی یا چند ملیتی، نهضت‌های آزادی‌بخش ملی و واتیکان یا سریر مقدس.

۱. افراد در حقوق بین‌الملل

وضعیت افراد در حقوق بین‌الملل در دو سطح مورد بررسی قرار می‌گیرد: یکی حقوق حمایت کننده از افراد که معمولاً در مبحث «حقوق بین‌الملل بشر» از آن‌ها یاد می‌شود و دیگری تکالیف یا تعهدات افراد کـه صـرفاً جنبـهٔ کیفـری دارد و موجب طرح مسئله مسئوولیت کیفری افراد می‌شود و در مبحث«حقوق بین‌الملل کیفری» مورد شرح و بسط قرار می‌گیرد.

۱) حقوق بین‌الملل بشر

حقوق بین‌الملل بشر را می‌توان در دو زمینه تفکیک نمود. یکی حمایت جهـانی از حقـوق بشـر و دیگـری حمایـت منطقه‌ای از آن.

حقوق بین‌الملل بشر از یک سو تمامی انسان‌ها را بدون توجه به خصوصیات شخصی یا طبقاتی تحت حمایـت قـرار می‌دهد واز سوی دیگر و در عین حال، از برخی طبقات خاص(از جمله زنان و کودکان) حمایت خاص به عمل می‌آورد.

حمایت‌های عام و منطقه‌ای، عام و خاص از افراد در چارچوب موضوع جدیدی تحت عنوان «مداخلهٔ بشردوسـتانه و مسئوولیت حمایت» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ضمناً نهادهای بین‌المللی حقوق بشری تحت هر نام که باشند، نقش مؤثری در ضمانت اجرای حقـوق بـین‌الملـل بشر دارند.

۲) حقوق بین‌الملل کیفری

تحقق مسئوولیت کیفری افراد در نظام بین‌المللی در وهلهٔ نخست منوط به تبیین اعمال فردی نامشروع و خلافـی است که «جنایت بین‌المللی» محسوب می‌شوند و در مرحلهٔ دوم، شیوهٔ و نوع محاکمه و مجازات بین‌المللی است.

جنایات بین‌المللی مشتمل بر جنایت نسل زدایی، جنایت علیه بشریت (مشتمل بر انواع گوناگون)، جنایت جنگی و جنایت تجاوز است.

در خصوص شیوه و نوع محاکمه و مجازات بین‌المللی، اصل محاکمه و مجازات ملی و استثنائاً محاکمه و مجازات بین‌المللی است.

۲. سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی

سازمان بین‌المللی غیردولتی نهادی است که به ابتکار انحصاری بخش خصوصی و یا مشترک و مختلط با بخش عمومی و خارج از هرگونه توافق حقوقی بین الدول تأسیس شده و دارای فعالیت فرامرزی است.

سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی بعضاً دارای شخصیت حقوقی بین‌المللی هستند.

۳. شرکت‌های فراملی یا چندملیتی

شرکت فراملی یا چندملیتی، مؤسسه یا واحد اقتصادی خصوصی است که مرکز تصمیم گیری اصلی و محل ثبت اولیهٔ آن در یک کشور معین است، اما دامنهٔ فعالیت آن به گونه‌ای گسترده است که از حدود مرزهای ملی و قوانین و مقررات داخلی مرکز اصلی فراتر می‌رود و جنبهٔ بین‌المللی می‌یابد.

امروزه شرکت‌های فراملی علاوه بر آن که موضوع حق و تکلیف طبق مقررات حقوق بین‌الملل هستند، نقش مؤثری در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل، مخصوصاً حقوق بین‌الملل اقتصادی ایفا می‌کنند.

۴. نهضت‌های آزادی بخش ملی

نهضت آزادی بخش ملی نهاد سازمان یافته‌ای است که هدف اصلی اش، رهایی یک ملت تحت استعمار یا تحت اشغال نظامی و یا تحت رژیم نژادپرست در راستای حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت است.

امروزه بسیاری از نهضت‌ها مورد شناسایی برخی از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی قرار گرفته اند. به علاوه آن‌ها در حقوق بشردوستانه نیز جایگاه مستقلی دارند.

۵. وضعیت خاص واتیکان یا سریر مقدس

واتیکان یا سریر مقدس براساس موافقت نامه‌های لاتران مورخ ۱۹۲۹ منعقده میان کشور ایتالیا و واتیکان و نیز عرف و نزاکت بین‌المللی به عنوان یک کشور شناخته شده که از حیث دارابودن شخصیت بین‌المللی منحصر به فرداست.

شناسایی واتیکان به عنوان یک کشور جای تأمل است، زیرا عناصر تشکیل دهنده‌اش بسیارناقص است. شاید بتوان آن را یک موجود شبه کشور قلمداد کرد.